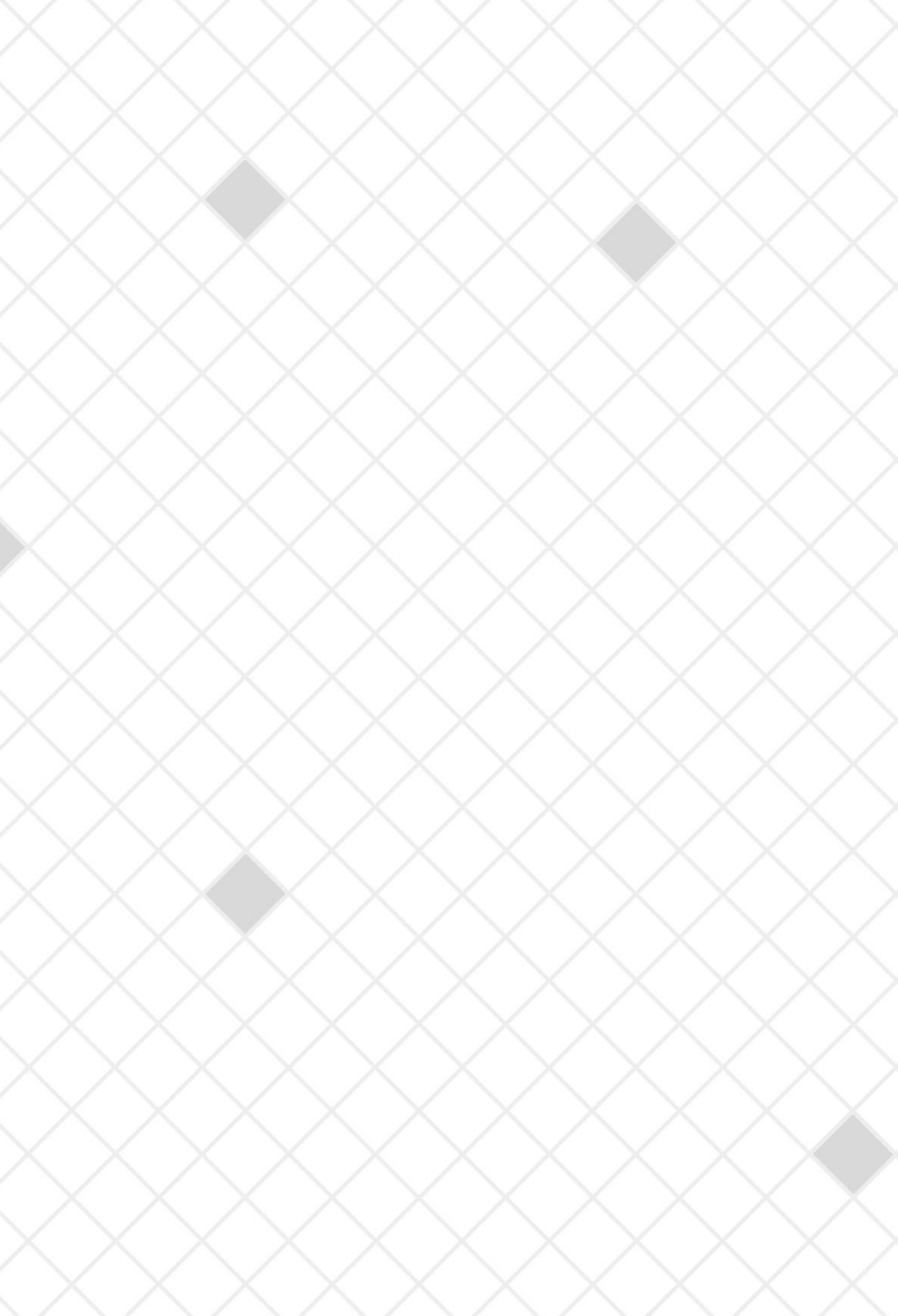


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مواجهه موعود با دشمنان

تحليل انتقادی قتل‌های آغازین عصر ظهور

مؤلف: نجم الدين طبسی

طیسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din	سرشناسه
مواجهه موعود با دشمنان: تحلیل انتقادی قتل‌های آغازین عصر ظهور / مولف نجم الدین طیسی؛ ویراستار ابوالفضل علیدوست.	عنوان و نام پدیدآور
قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۳.	مشخصات نشر
۴۶۳ ص:۱	مشخصات ظاهری
978-622-91748-6-9	شابک
فیبا	وضعیت فهرست نویسی
کتابنامه: ص. ۴۵۷-۴۶۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.	یادداشت
تحلیل انتقادی قتل‌های آغازین عصر ظهور.	عنوان دیگر
عصر ظهور	موضوع
(Era of advent (Islam*	
محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- مخالفان	موضوع
Imam XII -- Adversaries Muhammad ibn Hasan	موضوع
حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت	شناسه افزوده
۵/۲۲۴BP	رده بندی کنگره
۲۱۸/۲۹۷	رده بندی دیویی
۹۸۳۳۰۰۲	شماره کتابشناسی ملی
فیبا	اطلاعات رکورد کتابشناسی

مواجهه موعود با دشمنان

نجم الدین طیسی	مؤلف
ابوالفضل علیدوست	ویراستار
انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم	ناشر
عباس فریدی	طراح جلد
مسعود سلیمانی	صفحه‌آرا
اول/ ۱۴۰۳	نوبت چاپ
۹۷۸-۶۲۲-۹۱۷۴۸-۶-۹	شابک
	قیمت



تمامی حقوق محفوظ است.

قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهید/ کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان/ پ ۲۴

تلفن: ۲۰ و ۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۳۷۸۳۳۷۷۰ (داخلی ۱۱۱۷) نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰

www.mahdi۳۱۳.ir

entesharatmarkaz@chmail.ir



مقدمه پژوهش

در برخی روایات مرتبط با ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، از جنگ ها و خونریزی های متعددی سخن به میان آمده که پیشا ظهور و نیز هنگام ظهور و در جریان قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع می شود؛ و در مواردی شدت کشتارها بسیار دهشتناک شمرده شده است. این نقلها و مجموعه روایی مرتبط با آن از جمله مباحث مهمی است که ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم، و پرداخت علمی و روزآمد به آن را می طلبد. بررسی علمی و اعتبار سنجی پیرامون این موضوع و اخبار مرتبط با آن، که در عموم مخاطبین ایجاد دغدغه کرده، و گاه مورد سوء استفاده دروغ پردازان و یا گروه های انحرافی قرار می گیرد، در راستای تبیین صحیح اندیشه مهدویت از نگاه شیعی و زدودن پیرایه های موهوم و موهون از ساحت این حقیقت، از رسالت های اصلی حوزه های علمیه و علمای بزرگوار به ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت که در جهت تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس شده، به تأسیس درس خارج مهدویت اقدام کرده است تا با بهره گیری از تلاش های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه

مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی در این زمینه فراروی علاقه‌مندان بگشاید. پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار، حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون شده و به صورت کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم می‌شمارم و مراتب تشکر و امتنان خویش را از جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت، و نیز حجج اسلام: سعید توسلی خواه و محمد مهدی یآوری و محمدرضا ثقفی که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافر کردند؛ اعلام می‌دارم. انتظار می‌رود انتشار این اثر به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل‌تر و پژوهش‌های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
سيما الحجة بن الحسن المهدي روى فداه

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله سيما حجة الله فى الارضين
مهدى آل محمد.

خدا را شكر مى كنم موضوع بحث «مواجهه موعود با دشمنان» يا «بررسى
قتل هاى آغازين ظهور» كه ده سال قبل يعنى سال ۱۳۹۳ در حوزه مقدسه قم طى
چهل و يك جلسه درس خارج مهدويت بحث و تدريس گردد.

الحمد لله پس از تنظيم و مراجعه مجدد و بررسى پاره اى از متون و اصلاح
بعضى از مطالب، اينك در اختيار دانش پژوهان و عزيزانى كه در رشته مهدويت
تلاش و تحقيق و كنگاش دارند، قرار مى گيرد. البته «والعصمه لاهلها» و اميدوارم
اين دروس مقدمه اى براى تحقيقات و تتبعات بيش تر در موضوعات مختلف
مهدويت به خصوص در همين موضوع باشد؛ زيرا كه يكى از مسائل روز و مورد
ابتلا جامعه مى باشد و دشمن براى سياه نمائى و در جهت تبليغات سوء عليه
تشيع اين موضوع مهم را وارونه و چهره اى سراپا خشونت وانمود مى كند. سعى ما
در اين بحث ها بر اين است كه واقعيت امر - طبق روايات و نصوص - تبين و
 مطرح گردد. در خاتمه از مركز تخصصى مهدويت و رياست محترم آن، حضرت
حجت الاسلام والمسلمين كلباسى و حجت الاسلام مصلحى و حجت الاسلام
توسلى و حجت الاسلام ثقفى و ساير فضايى كه در نشر اين بحث ها سعى و

تلاش فوق العاده ای دارند، تشکر می کنم. امیدوارم که مورد عنایت مولای ما،
حضرت مهدی علیه السلام قرار گیرند. انشاء...

شوال / ۱۴۴۵ ق

۱۴۰۳ ش

فهرست مطالب

جلسه اول.....	۲۱
مقدمه.....	۲۱
قتل های آغازین ظهور.....	۲۱
چند نکته.....	۲۵
دو اندیشه در مورد کشتار، هنگام ظهور.....	۲۸
روایات قتل های آغازین.....	۲۹
روایت اول قتل های آغازین :	۲۹
جلسه دوم.....	۳۳
مقدمه.....	۳۳
روایت دوم قتل های آغازین.....	۳۴
منابع روایت.....	۳۵
سند روایت اول.....	۳۶
بررسی سند روایت اول.....	۳۶
بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ التَّمَالِیْ.....	۳۶
جلسه سوم.....	۴۳
مقدمه.....	۴۳
ادامه بررسی سندی روایت اول.....	۴۳
نتیجه بررسی سندی روایت اول.....	۴۹

نتیجه سندی روایت دوم.....	۵۲
جلسه چهارم.....	۵۵
مقدمه.....	۵۵
روایت سوم قتل‌های آغازین.....	۵۵
منابع روایت.....	۵۶
بررسی سند روایت سوم.....	۵۷
دلالت روایت.....	۵۸
روایت چهارم قتل‌های آغازین.....	۶۰
توضیحی در مورد روایت.....	۶۱
جلسه پنجم.....	۶۳
مقدمه.....	۶۳
ادامه بحث روایت چهارم.....	۶۳
منابع روایت.....	۶۴
دو نکته در مورد منابع روایت.....	۶۵
کاوشی در اولین منبع روایت.....	۶۵
بیان صاحب الذریعه در مورد این کتاب.....	۶۵
منابع کتاب «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة».....	۶۶
بررسی سندی روایت چهارم.....	۶۸
دلالت روایت چهارم.....	۶۸
جلسه ششم.....	۶۹
مقدمه.....	۶۹
ادامه بررسی سندی روایت چهارم.....	۶۹
بیان قاموس الرجال در مورد عمرو بن شمر.....	۷۲
مؤیدات روایت چهارم.....	۷۳

روایت مؤید اول.....	۷۳
بیان معجم البدان در مورد «الثویه».....	۷۴
روایت مؤید دوم.....	۷۵
روایت مؤید سوم.....	۷۶
جلسه هفتم.....	۷۹
مقدمه.....	۷۹
روایت پنجم قتل‌های آغازین.....	۷۹
توضیح روایت.....	۸۰
منابع روایت.....	۸۰
بررسی سندی روایت پنجم.....	۸۱
دلالت روایت.....	۸۵
روایت ششم قتل‌های آغازین.....	۸۶
منابع روایت.....	۸۶
بررسی سندی روایت ششم.....	۸۷
دلالت روایت.....	۸۸
جلسه هشتم.....	۹۱
مقدمه.....	۹۱
مواضع قریشی‌ها نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام	۹۲
روایت دوم (برخورد قریشی‌ها با امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف).....	۹۴
برخورد قریشی‌ها با پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم	۹۶
قریش در کلام ابن ابی‌الحدید.....	۱۰۰
جلسه نهم.....	۱۰۳
مقدمه.....	۱۰۳
ادامه بحث برخورد قریشی‌ها با اهل بیت.....	۱۰۴

بیان واقعی در المغازی در وصف قریش.....	۱۰۴
سخنان امیرالمومنین علیه السلام در مسیر بصره.....	۱۰۸
سخنان امیرالمومنین علیه السلام در شکایت از قریش.....	۱۰۸
مخالفت قریش با امیرالمومنین علیه السلام	۱۰۹
جریان فتنه در قریش.....	۱۱۰
رفتار قریش با اهل بیت در کلام امام حسن علیه السلام	۱۱۱
کلام ابن ابی الحدید در مورد قریش.....	۱۱۲
تفکر قریش بر ذی حق بودن.....	۱۱۵
کلام خلیفه دوم در منع خلافت از اهل بیت علیهم السلام	۱۱۶
جلسه دهم.....	۱۱۹
مقدمه.....	۱۱۹
روایت هفتم قتل‌های آغازین.....	۱۱۹
بررسی کتاب الغیبه مرحوم نیلی.....	۱۲۲
بررسی دلالتی روایت.....	۱۲۳
نتیجه سندی و دلالتی روایت هفتم.....	۱۲۴
جنایت حاکمان در جنگ‌ها.....	۱۲۵
جلسه یازدهم.....	۱۲۹
مقدمه.....	۱۲۹
تاملی در روایت هفتم قتل‌های آغازین.....	۱۲۹
نکته دلالتی روایت.....	۱۳۰
جلسه دوازدهم.....	۱۴۳
مقدمه.....	۱۴۳
نکته.....	۱۴۴

۱۴۴.....	مروری بر عملکرد سلف و خلف بنی امیه.....
۱۴۴.....	نمونه‌ای از عملکرد بنی امیه.....
۱۴۶.....	نمونه‌ای دیگر از عملکرد بنی امیه.....
۱۴۷	منابع روایت.....
۱۵۷	جلسه سیزدهم.....
۱۵۷	مقدمه.....
۱۵۸	نگاهی دوباره به جنایات امویان.....
۱۵۹.....	جنایت سفیانی از کتاب البدء و التاریخ.....
۱۶۳	جلسه چهاردهم.....
۱۶۳	مقدمه.....
۱۶۴.....	جنایت سفیانی در بیان روایت مقدسی شافعی.....
۱۶۸.....	نتیجه کلی.....
۱۶۹.....	روایت هشتم قتل‌های آغازین.....
۱۶۹.....	روایت اول محمد بن علی کوفی.....
۱۷۰	روایت نهم قتل‌های آغازین.....
۱۷۰.....	روایت دوم محمد بن علی کوفی.....
۱۷۳	جلسه پانزدهم.....
۱۷۳	مقدمه.....
۱۷۳	روایت دهم قتل‌های آغازین.....
۱۷۳	روایت سوم محمد بن علی کوفی.....
۱۷۴	سیره پیامبر و معصومان علیهم‌السلام
۱۷۵	تاملی در مضمون و دلالت روایت.....
۱۷۶.....	مدت حکومت امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف
۱۷۷	حاکمیت از منظر دیگران.....

- ۱۷۸ پایان حکومت امام زمان در آستانه قیامت
- ۱۷۹ بررسی رجالی شخصیت محمد بن علی کوفی
- ۱۸۵ **جلسه شانزدهم**
- ۱۸۵ مقدمه
- ۱۸۵ روایت اول برخورد امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام با اعراب
- ۱۸۵ روایت یازدهم قتل‌های آغازین ظهور
- ۱۸۸ دلالت روایت
- ۱۹۰ منابع دیگر روایت
- ۱۹۰ بررسی سندی روایت یازدهم
- ۱۹۵ روایت دوازدهم قتل‌های آغازین ظهور
- ۱۹۷ **جلسه هفدهم**
- ۱۹۷ مقدمه
- ۱۹۷ روایت سیزدهم قتل‌های آغازین
- ۱۹۷ روایت چهارم محمد بن علی کوفی
- ۱۹۸ منابع روایت
- ۱۹۹ بررسی سندی روایت سیزدهم
- ۲۰۲ بررسی دلالتی روایت
- ۲۰۳ توضیحی در مورد عبارت «حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ... لَرَجِمَ»: ۲۰۳
- ۲۰۴ روایت چهاردهم قتل‌های آغازین ظهور
- ۲۰۴ روایت پنجم محمد بن علی کوفی
- ۲۰۷ **جلسه هیجدهم**
- ۲۰۷ مقدمه
- ۲۰۷ روایت پانزدهم قتل‌های آغازین ظهور
- ۲۰۷ روایت ششم محمد بن علی کوفی

سند روایت.....	۲۰۸
طریق دوم روایت.....	۲۰۹
منابع دیگر روایت.....	۲۰۹
دلالت روایت.....	۲۰۹
بررسی سندی روایت پانزدهم.....	۲۱۱
نتیجه روایت.....	۲۱۶
منابع روایت.....	۲۱۶
روایت شانزدهم قتل های آغازین ظهور.....	۲۱۷
روایت هفتم محمد بن علی کوفی.....	۲۱۷
بررسی سند روایت شانزدهم.....	۲۱۸
دلالت روایت.....	۲۱۹
منابع روایت.....	۲۱۹
جلسه نوزدهم.....	۲۲۱
مقدمه.....	۲۲۱
روایت هفدهم قتل های آغازین ظهور.....	۲۲۱
متن روایت.....	۲۲۱
منابع روایت.....	۲۲۳
نتیجه سندی روایت هفدهم.....	۲۲۵
دلالت روایت.....	۲۲۵
اولین روایت معارض با روایت هفدهم.....	۲۲۶
اشکال.....	۲۲۷
جلسه بیستم.....	۲۳۱
مقدمه.....	۲۳۱
دومین روایت معارض با روایت هفدهم.....	۲۳۱

بیان مرحوم مجلسی در تفسیر «یعمل بسیرته».....	۲۳۴
اشکال ابن تیمیه به این روایت.....	۲۳۶
جواب علامه امینی به ابن تیمیه.....	۲۳۶
بررسی سند روایت هفدهم.....	۲۳۸
جلسه بیست و یکم.....	۲۴۱
مقدمه.....	۲۴۱
ادامه بررسی سند روایت هفدهم:.....	۲۴۱
درست بن ابی منصور:.....	۲۴۱
ولید بن صبیح:.....	۲۴۵
مُعَلَّى بن خُنَیس:.....	۲۴۷
جلسه بیست و دوم.....	۲۴۹
مقدمه.....	۲۴۹
ادامه بررسی سند روایت هفدهم.....	۲۴۹
ادامه بررسی شخصیت معلى بن خنيس.....	۲۵۰
نتیجه.....	۲۵۸
جلسه بیست و سوم.....	۲۵۹
مقدمه.....	۲۵۹
ادامه بررسی شخصیت معلى بن خنيس.....	۲۵۹
روایات مدح معلى بن خنيس.....	۲۶۳
جلسه بیست و چهارم.....	۲۷۱
مقدمه.....	۲۷۱
ادامه روایات مدح معلى بن خنيس:.....	۲۷۱
نمونه روایات معلى بن خنيس در باب مهدویت.....	۲۷۸

اعتبار نیروز نزد ائمه.....	۲۸۴
جلسه بیست و پنجم.....	۲۸۷
مقدمه.....	۲۸۷
بررسی روایات ذم معلی بن خنیس:.....	۲۸۷
نتیجه.....	۲۹۵
روایت هیجدهم قتل های آغازین ظهور.....	۲۹۶
جلسه بیست و ششم.....	۲۹۹
مقدمه.....	۲۹۹
منابع روایت هیجدهم.....	۲۹۹
بررسی سندی روایت هیجدهم.....	۳۰۲
نظر مرحوم نجاشی در مورد سلیمان دیلمی.....	۳۰۲
نظر ابن غضائری.....	۳۰۳
نظر مرحوم کشی.....	۳۰۳
نمونه روایات دیلمی.....	۳۰۵
جلسه بیست و هفتم.....	۳۰۹
مقدمه.....	۳۰۹
ادامه ی بررسی سندی روایت هیجدهم.....	۳۰۹
روایت نوزدهم قتل های آغازین ظهور.....	۳۱۳
منابع روایت.....	۳۱۴
بررسی سندی روایت نوزدهم.....	۳۱۴
نمونه روایات سلام بن مستنیر:.....	۳۱۵
دلالت روایت.....	۳۲۰
نواصب چه کسانی اند؟.....	۳۲۱
جلسه بیست و هشتم.....	۳۲۳

۳۲۴.....	ادامه بررسی شخصیت نواصب.....
۳۳۲.....	نتیجه کلی روایت نوزدهم.....
۳۳۳.....	جلسه بیست و نهم.....
۳۳۳.....	مقدمه.....
۳۳۳.....	روایت بیستم قتل های آغازین.....
۳۳۴.....	توضیح روایت.....
۳۴۰.....	منابع روایت.....
۳۴۳.....	جلسه سی ام.....
۳۴۳.....	مقدمه.....
۳۴۳.....	ادامه شرح روایت بیستم:.....
۳۴۴.....	منابع روایت.....
۳۴۶.....	بررسی سندی روایت بیستم.....
۳۴۹.....	جلسه سی و یکم.....
۳۴۹.....	مقدمه.....
۳۵۰.....	ادامه بررسی سندی روایت بیستم.....
۳۵۳.....	عبید الله بن موسی عسی:.....
۳۵۹.....	جلسه سی و دوم.....
۳۵۹.....	مقدمه.....
۳۵۹.....	مویدات روایت بیستم.....
۳۶۵.....	توضیح «هرجا هرجا» در روایت.....
۳۶۷.....	جلسه سی و سوم.....
۳۶۷.....	مقدمه.....
۳۶۷.....	روایت بیستم و یکم قتل های آغازین.....
۳۶۹.....	منابع روایت.....

۳۷۱	 بررسی سندی روایت بیست و یکم
۳۷۷	 جلسه سی و چهارم
۳۷۷	 مقدمه
۳۸۷	 جلسه سی و پنجم
۳۸۷	 مقدمه
۳۸۷	 ادامه بررسی سندی روایت بیست و یکم
۳۸۸	 مراد از تخلیط
۳۸۸	 فرق بین تخلیط و اختلاط
۳۹۶	 نتیجه
۳۹۶	 روایت بیست و دوم قتل های آغازین
۳۹۹	 جلسه سی و ششم
۳۹۹	 مقدمه
۴۰۱	 منابع روایت
۴۰۲	 بررسی منبع روایت بیست و دوم
۴۰۲	 بررسی اعتبار کتاب الهدایة الكبرى
۴۰۵	 بررسی سندی روایت بیست و دوم
۴۰۹	 جلسه سی و هفتم
۴۰۹	 مقدمه
۴۰۹	 روایت بیستم و سوم قتل های آغازین ظهور
۴۱۲	 بیان روایاتی در تفسیر روایت بیست و سوم
۴۱۷	 جلسه سی و هشتم
۴۱۷	 مقدمه
۴۱۷	 منابع روایت
۴۱۸	 بررسی سندی روایت بیست و سوم

۴۲۴.....	حسن بن علی بن ابی حمزه.....
۴۲۷.....	جلسه سی و نهم.....
۴۲۷.....	مقدمه.....
۴۲۷.....	ادامه بررسی سندی روایت بیست و سوم.....
۴۳۳.....	نتیجه.....
۴۳۴.....	شواهد صدق روایت بیست و سوم.....
۴۳۹.....	جلسه چهلم.....
۴۳۹.....	مقدمه.....
۴۳۹.....	ادامه شواهد صدق روایت بیست و سوم.....
۴۴۲.....	بنی شبیه چه کسانی اند؟.....
۴۴۳.....	روایت بیست و چهارم قتل های آغازین ظهور.....
۴۴۷.....	روایت بیست و پنجم قتل های آغازین ظهور.....
۴۴۷.....	بتریه.....
۴۴۹.....	نابودی کفار پس از تمایز از مومنان.....
۴۵۳.....	نتیجه کلی مباحث.....
۴۵۵.....	کتابنامه.....



جلسه اول

مقدمه

خداوند تبارک و تعالی را شکر می‌کنیم که در پنجمین سال، توفیق بحث در مباحث مهدوی را به ما عنایت کرد. تقارن شروع درس با ولادت امام رضا علیه السلام را هم به فال نیک می‌گیریم.

قتل‌های آغازین ظهور

یکی از حوادثی که در دوران حکومت امام زمان علیه السلام ادعا شده، قتل‌ها و خرابی‌ها و ویرانی‌هایی است که در زمان آن حضرت صورت می‌گیرد. بر اساس چنین ادعایی است که شبکه‌های ماهواره‌ای دشمنان، جلوه خشن و چهره وحشتناکی از امام مهدی علیه السلام، ارائه و به دنبال آن مهدی‌هراسی را ترویج می‌کنند.

دشمنان، دوران حکومت امام زمان علیه السلام را با رعب و وحشت و فراگیر شدن خون‌ریزی (کنایه از کشتارهای وسیع) ترویج و معرفی می‌کنند و متأسفانه بعضی از خودی‌ها هم ناخواسته (و شاید به علت عدم آگاهی) به چنین مسائلی دامن زده‌اند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

آیا جهان به امام رحمت و مصلح نیاز دارد، یا به کسی که قتل و کشتار به پا کند؟ امروزه سراسر دنیا با ظلم و قتل و غارت، همراه است؛ پس به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با اوصاف دشمنان نیازی ندارد، بلکه جهان در انتظار امامی است که «هُوَ الْمُهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»^۱

امیر مومنان علیه السلام در وصف چنین امامی می‌فرماید:

«...سُئِنْتُهُ الرُّشْدُ وَ سِيرَتُهُ الْعَدْلُ وَ حُكْمُهُ الْحَقُّ...»^۲

در روایات، بر دو کلمه «عدل» و «عدالت محوری» در حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، فراوان تأکید شده است. امامی که چنین اوصافی دارد، چرا باید چهره ای خشن از او معرفی گردد؟ در روایات ما چه تعابیری از عدالت شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمَانُ مَا أَوْسَعَ الْعَدْلُ إِذَا عُدِلَ فِيهِ وَإِنْ قَلَّ»^۳ عدالت شیرین‌تر از آبی است که به لب انسان تشنه می‌رسد. عدالت چه گشایشی دارد زمانی که در امری عدالت شود، اگر چه کم باشد!

در بیان دیگری از آن حضرت آمده است:

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۲۳.

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۶.

«الْعَدْلُ أَخْلَى مِنَ الشَّهْدِ وَالْيَتَّى مِنَ الزُّبْدِ وَأَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ؛ عدالت از عسل شیرین تر و از کره نرم تر و از مشک خوش بوتر است.»

همچنین در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین آمده است:

«...اللَّهُمَّ اشْعَبْ بِهِ الصَّدْعَ وَارْثُقْ بِهِ الْفَتْقَ وَأَمِثْ بِهِ الْجَوْرَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ...»^۱ خدایا! پراکندگی ها را با او جمع و شکاف ها را با او پُر کن و ستم را با او بمیران و عدالت را با او پدیدار و آشکار کن!

در یکی از خطبه های امیرمؤمنان علیه السلام هم راجع به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است:

«لَيَنْزِعَنَّ عَنْكُمْ فُضَاءَ السَّوْءِ وَلَيَقْبِضَنَّ عَنْكُمْ الْمُرَاضِينَ وَلَيَعَزِلَنَّ عَنْكُمْ أُمَرَاءَ الْجَوْرِ وَلَيُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ غَاشٍ وَلَيَعْمَلَنَّ بِالْعَدْلِ وَلَيَقُومَنَّ فِيكُمْ بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ»^۲ به راستی او [=امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف] قاضیان زشت کردار را بر کنار می کند و حکمرانان ستمگر را عزل و زمین را از هر ستمگری پاکیزه و خود به عدالت رفتار می کند.

در تعبیر دیگری در مورد آن حضرت، چنین بیان شده است:

«... فَهُوَ إِمَامٌ تَوَيَّ نَبِيُّ سَارٍّ مَرْضِيٌّ هَادِي [هَادٍ] مَهْدِيٌّ يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ...»^۳

۱. همان، ص ۱۴۷.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۱۷ (قسمتی از دعای امام رضا علیه السلام برای امام زمان علیه السلام و به همین مضمون در دعای افتتاح آمده است).

۳. همان، ج ۵۱، ص ۱۲۰.

۴. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۲.

امام رضا علیه السلام، در مورد امام زمان علیه السلام می فرماید:

«... فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا...»^۱

به راستی چرا امامی که مظهر رحمت گسترده الهی است، به گونه ای دیگر معرفی گردد؟ چرا بعضی ترویج علیه السلام می کنند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف، مساجد را تخریب می کند. امام زمان چهار مسجد در کوفه را که نواصب،^۲ به شکرانه قتل امام حسین، تجدید و یا بنا کرده اند، خراب می کند. آیا کشتن امام حسین علیه السلام، شکرانه دارد؟ چرا به سازندگان و تجدیدکنندگان اعتراض نمی کنید؟ مگر هر مسجدی مقدس و مورد احترام است؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، دستور نداد که مسجد ضرار تخریب شود؟ مسجدی که به تعبیر قرآن: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^۳ حرمتی ندارد. مسجدی حرمت دارد که «لَمَسْجِدَ أُتِيسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّطَهِّرِينَ»^۴ باشد.

بنابراین، اگر چه روایاتی هم یافت شوند مبنی بر این که امام زمان علیه السلام، مساجدی را تخریب می کند، باید در آن ها دقت و متن و سند و معارضات و

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.

۲. امروزه اثری از آن مساجد دیده نمی شود.

۳. توبه: ۱۰۷.

۴. همان، ۱۰۸.

بیانات شارحان و... را ملاحظه کرد. شبکه‌های ماهواره‌ای دشمن مامور هستند که مذهب ما را به طور وارونه جلوه دهند؛ ولی ما باید از عقیده خودمان دفاع کنیم. به نظر می‌رسد که این حجم از تبلیغات علیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، به جهت سرپوش نهادن بر جنایات حکام و امرای خودشان می‌باشد. باید امام زمان را مظهر خونریزی و کشتار العیاذ بالله_ جلوه دهند تا شاید کمی از بار جنایات اموی‌ها و دیگران را سبک کنند. حاکمی مثل یزید در شهر پیامبر، حمام خون - در جریان حره - به راه می‌اندازد و نام خلیفه مسلمین بر خود می‌نهد؛ کاری که یهودیان در مورد مسلمانان انجام ندادند و یا جرأت ندارند. من در موضوع قتل‌های آغازین ظهور در کتاب «تا ظهور» این بحث را مطرح کرده‌ام؛ ولی إن شاء الله در این جا، به طور مشروح، بحث خواهم کرد.

چند نکته

در این موضوع، باید به چند نکته توجه کرد:

(الف) قتل و کشتار، قبل از ظهور است یا بعد از آن؟

(ب) شیوه رفتار امام با دشمنان چگونه خواهد بود؟

(ج) آیا در همان لحظه اول ظهور برخورد با دشمنان فیزیکی و با شمشیر است، یا این که حضرت مهدی علیه السلام با افراد مخالف صحبت می‌کند و دلیل می‌آورد و اتمام حجت می‌کند؟ و با کسانی که لجوج و عنود هستند به مبارزه

بر می خیزد. بله در روایت آمده است که «وَيْلٌ لِّمَنْ نَّاءَا»؛ حضرت با کسانی که با وی دشمنی می کنند، به مبارزه بر می خیزد. ولی این گونه نیست که با توبه کنندگان هم مبارزه کند. چرا بعضی به استناد یک یا دو روایت مدعی می شوند که در زمان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف توبه پذیرفته نیست؟ آیا زمان حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف، دوران حساب و کتاب است و یا دوران عمل و عالم تکلیف است؟ دوران حساب، در آخرت است؛ پس باید راه توبه در زمان حضرت باز باشد.

(د) کشتار و اعدام و خون ریزی ها چه مقدار است؟

(ه) کشته شدگان چه کسانی اند؟

اخباری که در آن ها، کشتار در حجم و مقیاس وسیعی مطرح شده است، بر دو قسم اند:

(الف) بخشی از آن ها، به ملاحم و فتن قبل از ظهور مربوط است و به دوران ظهور هیچ گونه ربطی ندارد و تنها به اوضاع نابسامان جهان در دوران پیش از ظهور ناظر است. نه این که امام زمان در به وجود آمدن چنین کشتار و خون ریزی دخیل باشد.

(ب) بخشی از آن ها، هنگام ظهور و حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف مربوط است. این نوع روایات، نیز دو گونه اند:

۱. روایاتی که از طریق عامه و از نبویات اند و بیش تر آن ها، مشکل سندی دارند؛ به گونه ای که بعضی از آن ها، «مرسل» اند و برخی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منتهی نمی شوند، بلکه از فردی مانند کعب الأحبار نقل شده اند که در زمان آن حضرت، مسلمان نشده بود.

بخش عمده این روایات، از اسرائیلیات هستند که با اهداف گوناگون، وارد کتاب های روایی شده اند. دانشمندانی از اهل تسنن، مانند ابن کثیر، وقتی به روایات نقل شده از امثال کعب الأحبار می رسد، می گوید: «خدا ما را از این همه اخبار دروغی که وارد تفسیرها و کتاب های روایی و... کرده اند، بی نیاز گرداند...!»^۱ همچنین تعبیری از وی آمده است که این روایات «من الزاملتین» اند. «زامله» دو طرف کجاوه را گویند. عبدالله بن عمرو عاص در فتح شام، یک بار شتر از اسرائیلیات جمع آوری کرد و به مدینه آورد و از آن ها برای مردم نقل می کرد. نقل از چنین احادیثی را به جایی رساندند که امثال ابن کثیر می گوید که این روایات از «زاملتین» است؛ یعنی از همان بار شتری است که عبدالله بن عمرو عاص، از شام وارد حجاز کرد و یا به تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه «وَكَشَفْتُ عَنْ سَاقِيهَا»^۲ مراجعه کنید، ایشان پس از آوردن مطالبی می گوید: چنین مواردی از جعلیات و موضوعات کعب الاحبار و... است. پس بخشی از روایات مربوط به کشتار از اسرائیلیات است.

۱. ر. ک: ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹ و ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲. نمل: ۴۴.

۲. روایاتی که از طرق اهل بیت نقل شده و یا در کتاب‌های شیعه ذکر گردیده‌اند. در این کتاب‌ها، اخبار از حضرات معصوم علیهم‌السلام منقول است و برخی دیگر از روایات نقل شده، به اهل بیت علیهم‌السلام منتهی نمی‌شوند، مانند اخبار معمران که شیخ صدوق آن‌ها را در اواخر کتاب کمال‌الدین از اهل سنت و نیز قضایایی مثل قضیه دجال را جهت اتمام حجت نقل کرده است.

دو اندیشه در مورد کشتار در هنگام ظهور

۱. اندیشه افراط‌گرایی در کشتار

طبق این اندیشه، در زمان ظهور آن حضرت، خونریزی‌های بسیار زیاد و وحشتناکی رخ می‌دهد؛ مثلاً پانصد هزار تن را در یک منطقه می‌کشند، و یا این که «یقتل القائم حتی یبلغ السوق...»^۱ منظور از «سوق» ساق پا است و یا نام محلی است که در مورد آن بحث خواهیم کرد.

۲. اندیشه تفریط‌گرایی در کشتار

گروهی بر آن‌اند که امام زمان هنگام ظهور، از طریق ولایت و تصرف تکوینی، همه آفریده‌ها را مطیع و مسخر می‌کند و کارها را با اعجاز و امور غیرعادی انجام می‌دهد. از این‌رو، کشتار و اعدام، بسیار اندک خواهد بود. در آن زمان به اندازه یک ظرف حجامت نیز خون نمی‌ریزد. البته چنین اندیشه‌ای هم نارواست؛ چون هشت ماه جنگ رخ می‌دهد و امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشر، موانع را

۱. حر عاملی، اثبات‌الهداه، ج ۲، ص ۵۸۵، ف ۵۹۲، ح ۷۹۲.

برطرف می‌کند. امام زمان که بالاتر از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نمی‌باشد؛ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هشتاد جنگ و سریه داشتند تا اهداف خویش را تحقق بخشند. پس هر دو اندیشه (فراگیر شدن خون‌ریزی و کشتار و نظریه دیگر که بدون جنگ و خونریزی) باطل است. در آن زمان، برای دستیابی به سلامت فرد و جامعه اقداماتی صورت می‌گیرد که لازمه آن نبرد و مبارزات و طبعاً کشتن و کشته شدن است؛ البته نه به نحو ادعای افراط و نه تفریط. ضمناً ولایت تکوینی و تصرف تکوینی حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام از مسلمات و قطعیات است.

«مرجئه^۱» گروهی هستند که به اندیشه تفریط در کشتار هنگام ظهور قائل بودند.

روایات قتل‌های آغازین

در این جا به بررسی روایات مربوط به قتل‌های آغازین دوران ظهور می‌پردازیم و در ابتدا روایتی را در نقد تفکر مرجئه در این زمینه مطرح می‌کنیم:

روایت اول قتل‌های آغازین:

بشیر بن ابی اراکه نبال از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند:

۱. گروهی از فرقه‌های اسلامی معتقدند معصیت کردن، به ایمان انسان زبانی نمی‌رساند، و با کفر، طاعت خداوند سودی ندارد. به این گروه، «مرجئه» می‌گویند؛ چون بر این باور هستند که خداوند عذاب دادن آنان را تأخیر انداخته است. طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۷۷؛ مامقانی، مقیاس الهدایه، ج ۲، ص ۳۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۸۱؛ و طبسی، فی رحاب حکومت الامام المهدی (ترجمه کتاب: نشانه‌هایی از دولت موعود)، ص ۱۷۶.

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنِ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي صَفَرٍ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ غَامِرٍ بْنُ رَبَاحٍ الثَّقَفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيحِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَالِ وَ لَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام فَإِذَا أَنَا بِبِعْلَتِهِ مُسَرَّجَةً بِالْبَابِ فَجَلَسْتُ حِيَالَ الدَّارِ فَخَرَجَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَنَزَلَ عَنِ الْبُعْلَةِ وَ أَقْبَلَ خَوْفِي فَقَالَ مِمَّنِ الرَّجُلُ فَقُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَالَ مِنْ أَبْنَاءِ قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقَالَ مَنْ صَحَبَكَ فِي هَذَا الطَّرِيقِ قُلْتُ قَوْمٌ مِنَ الْمُحَدَّثَةِ فَقَالَ وَمَا الْمُحَدَّثَةُ قُلْتُ الْمُرْجَةُ فَقَالَ وَيْحَ هَذِهِ الْمُرْجَةُ إِلَى مَنْ يَلْجَأُونَ غَدًا إِذَا قَامَ قَائِمُنَا قُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كُنَّا وَأَنْتُمْ فِي الْعَدْلِ سَوَاءٌ فَقَالَ مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَنْ أَسَرَ نِفَاقًا فَلَا يُبْعَدُ اللَّهُ غَيْرُهُ وَ مَنْ أَظْهَرَ شَيْئًا أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ ثُمَّ قَالَ يَذْبَحُهُمُ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا يَذْبَحُ الْقَصَابُ شَاتَهُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ قُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ اسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ فَلَا يَهْرِيقُ مِخْجَمَةً دَمٍ فَقَالَ كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَمْسَحَ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقُ وَ الْعَلَقُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى جَبْهَتِهِ^۱؛ بشير بن أبی أراکه نبال روایت کرده است که وقتی به مدینه آمدم، به منزل امام باقر عليه السلام که رسیدم، استر آن حضرت را دیدم که زین شده و بر در خانه آماده بود. جلو خانه نشستم؛ آن حضرت از منزل بیرون آمد، من به او سلام کردم؛ حضرت از استر پیاده شد و به سوی من آمد و فرمود: «از کجایی؟» گفتم: از مردم عراق هستم. حضرت فرمود: «از کجای

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۷.

آن؟» گفتم: از اهل کوفه هستم. حضرت فرمود: «چه کسی در این راه همدم و همراه تو بود؟» گفتم: گروهی از محدثه، حضرت فرمود: «محدثه کدام است؟» عرض کردم: همان مرجئه. پس فرمود: «وای به حال مرجئه! هنگامی که قائم ما قیام کند، به چه کسی پناه خواهند برد؟» راوی گفت: آنان می‌گویند: در آن هنگام ما و شما در برابر عدالت یکسان خواهیم بود. حضرت فرمود: «هر يك از آنان که توبه کند، خدا از او می‌گذرد و اگر در درون خود نفاق و دورویی داشته باشد، خداوند، جز او کسی را از خود دور نمی‌کند و اگر چیزی از آن نفاق را آشکار کند، خداوند خورش را خواهد ریخت.» سپس فرمود: «سوگند به آن کس که جانم در دست اوست! همچنان که قصاب، گوسفندش را سر می‌برد، سر از بدن آنان جدا خواهد کرد.» سپس با دست، به گلوی خود اشاره کرد. عرض کردم: آنان می‌گویند: چون آن امر روی دهد همه کارها برای او درست و برقرار می‌شود و به اندازه يك حجامت هم خون مردم نخواهد ریخت. حضرت فرمود: «هرگز چنین نیست؛ سوگند به آن که جانم به دست اوست، کار به آن جا خواهد کشید که ما و شما عرق و خون بسته شده را [که ناشی از دشواری‌هایی است که موجب پدید آمدن عرق و ایجاد جراحات و زخم‌های خونین می‌شود] پاك کنیم.»؛ درحالی که امام با دست خود به پیشانی‌اش اشاره می‌فرمود.



جلسه دوم

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایات قتل‌های آغازین می‌باشد. در جلسه قبل گفتیم که دشمنان مکتب و بعضی از خودی‌ها چنین ترویج می‌کنند که امام زمان علیه السلام، هنگام ظهور، به کشتار وسیع و تخریب شهرها و مساجد دست می‌زنند! آیا واقعاً چنین موضوعی صحیح است و یا صرفاً یک اتهام و سخنی دور از تحقیق؟ ضمناً بیان شد که در کشتار هنگام ظهور دو اندیشه ناصواب وجود دارد که بعضی به افراط و بعضی به تفریط قائل گشته‌اند. در ادامه به بررسی روایات در این زمینه می‌پردازیم.

روایتی که در جلسه قبل عرض شد، روایت بشیر بن أبی اراکه نبال است که از امام باقر علیه السلام، نقل می‌کند. اولین منبع روایت مذکور، مرحوم نعمانی (ص ۲۸۳، ب ۱۵، ح ۱) می‌باشد. مرحوم نعمانی روایت را به سند خود به بشیر منتهی می‌کند. البته مرحوم نعمانی همین روایت را در صفحه ۲۸۴ هم نقل می‌کند؛ هر چند اضافه‌ای دارد که ما آن را به عنوان روایت دوم نقل می‌کنیم.

روایت دوم قتل های آغازین

«وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي سَوَالٍ سَنَةِ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ أَخْبَرَنِي عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ الطَّوِيلُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ قَالَ: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ وَ ذَكَرْتُ مِثْلَ الْحَدِيثِ الْمُتَقَدِّمِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمُهَدِّيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوَاً وَ لَا يَهْرِيْقُ مِحْجَمَةً دَمٍ فَقَالَ كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوَاً لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حِينَ أُذْمِيتَ رَبَاعِيَّتُهُ وَ شُجَّ فِي وَجْهِهِ كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَمْسَحَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقُ وَ الْعَلَقُ ثُمَّ مَسَحَ جَبْهَتَهُ؛ مُوسَى بْنُ بَكْرٍ وَاسِطِي نِيزَازَ بَشِيرِ نَبَالِ هَمَانَنْدَ حَدِيثَ گزشته را ذکر کرده است؛ جز این که می گوید: هنگامی که به مدینه رسیدم به امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتم: آنان می گویند که مهدی اگر قیام کند، کارها به خودی خود برای او انجام و برقرار می شود و به اندازه حجامتی خون نمی ریزد. حضرت فرمود:

«هرگز چنین نیست. سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر کارها به خودی خود برای کسی برقرار و سامان می یافت، مسلماً برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، آن گاه که دندان های پیشین آن حضرت شکست و صورتش را زخم رسید، درست می شد. نه هرگز، سوگند به کسی که جان من به دست اوست، کار به آن جا خواهد کشید که ما و شما عرق و خون بسته شده را [که ناشی از دشواری هایی است که موجب پدید آمدن عرق و ایجاد زخم های خونین

می شود [پاك كنيم]؛ و در این هنگام، با دست خود به پیشانی اش اشاره فرمود.^۱
پس طبق این روایت، امور بدون تلاش و زحمت و مبارزه، سامان نمی پذیرد.

منابع روایت

- محمد بن ابراهیم نعمانی (م. ۳۶۰ ق)، الغیبه^۲، ص ۲۸۴؛
- شیخ حر عاملی (م. ۱۱۰۴ ق)، در اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۶۶ (بعد از مرحوم نعمانی، شیخ حر عاملی بعد از ۷۰۰ سال این روایت را نقل کرده است و در این فاصله، این روایت جایی نقل نشده است).

۱. در روایت عامه دیدم که پیامبر هنگام بازگشت از جنگ، اول به خانه حضرت زهرا علیها السلام وارد می شدند و هنگام رفتن به جنگ هم، آخرین ملاقات را با حضرت زهرا علیها السلام داشتند. مرحوم فیروزآبادی صاحب عناية الاصول، این روایت را در کتاب فضائل الخمسة من الصحاح الستة در فضایل حضرت زهرا نقل می کند که وقتی پیامبر از جنگ برگشتند، غبارآلود بودند. حضرت زهرا با نگاهی به پدر، گریه کردند. حضرت فرمودند: «چرا گریه می کنی؟» حضرت فرمود: به خاطر وضعیت شما. پیامبر فرمودند: «ماموریتی که به پدرت واگذار شده است، چنین سختی هایی را به همراه دارد.» اگر پیامبر چنین مشکلاتی داشتند، پس امام زمانی که می خواهد اهداف خود را در همه کره زمین تحقق بخشند، مگر بدون تحمل سختی ها امکان دارد؟»

۲. در مورد الغیبه نعمانی، ما مفصلاً در کتاب تا ظهور بحث کرده ایم. خلاصه بحث این است. ۱. نعمانی، فردی ثقة، والامقام و بلندمرتبه و در شمار علما و فقهای بزرگوار شیعه دوازده امامی است؛ ۲. دو تن از استادان وی که از آن ها احادیث بسیار نقل کرده است، نزد علمای شیعه، ثقة و معتبر هستند و این خود، اعتبار بیش تری به کتاب می بخشد؛ ۳. در انتساب این کتاب به نعمانی، جای هیچ گونه تردیدی نیست و کسی منکر آن نشده است. در مجموع، کتاب غیبت نعمانی یکی از معتبرترین منابع ما در مباحث مهدویت به ویژه در مسئله غیبت، به شمار می رود. (طبسی، تا ظهور، ج ۲، ف ۲۲، ص ۵۸۲).

شاید به جهت اعراض از آن، نقل نکرده‌اند؛

- مجلسی (م. ۱۱۱ق)، در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۶؛
- مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۴۷۷.

سند روایت اول

« أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ بْنِ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي صَفَرِ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ بْنِ رَبَاحٍ الثَّقَفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِجِيِّ عَنْ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعُلَوِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَالِ وَ لَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ... »

بررسی سند روایت اول

* أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ بْنِ عُقْدَةَ؛ وی از رجالیان معروف و زیدی و موثق است. البته بنده کسی از بزرگان شیعه را نیافتم که به استناد توثیقات ایشان، کسی را توثیق کند؛ هرچند در وثاقت او بحثی نیست.

بَشِيرُ بْنُ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَالِ؛

مرحوم خوئی در مورد وی چنین می‌فرماید:

« بشر (بشیر) بن میمون = بشیر النبالی (الوابشی الهمدانی النبالی الکوفی، و أخوه شجرة و هما ابنا أبی أراكة و اسمه میمون مولی بنی و ابش و هو میمون بن سنجار) من أصحاب الباقر علیه السلام رجال الشيخ و عده فی أصحاب الصادق علیه السلام. »

«و قال الكشي: طاهر بن عيسى الوراق عن محمد بن أيوب عن صالح بن أبي حماد عن ابن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن محمد بن زيد الشحام قال: رأيت أبو عبد الله عليه السلام وأنا أصلي فأرسل إليّ ودعاني فقال لي من أين أنت قلت من مواليك قال فأبى مواليتي قلت من الكوفة فقال من تعرف من الكوفة قلت بشير النبال وشجرة؛ محمد بن زيد شحام گفت: من نماز می خواندم، چشم حضرت صادق عليه السلام به من افتاد، کسی را فرستاد، مرا خواست و به من فرمود: «چه کسی هستی؟» گفتم: از دوستان شما. فرمود: «از کدام گروه؟» عرض کردم: از کوفه. سؤال کرد: «در کوفه چه کسی را می شناسی؟» عرض کردم: بشیر نبال و شجرة را.

« قَالَ وَ كَيْفَ صَنِعْتُهُمَا إِلَيْكَ قُلْتُ وَ مَا أَحْسَنَ صَنِعْتُهُمَا إِلَيَّ - قَالَ خَيْرَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ وَصَلَ وَ أَعَانَ وَ نَفَعَ مَا بَتْ لَيْلَةً قَطُّ وَ اللَّهُ وَ فِي مَالِي حَقٌّ يَسْأَلُنِيهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ مَعَكُمْ مِنَ النَّفَقَةِ قُلْتُ عِنْدِي مِائَتَا دِرْهَمٍ قَالَ أَرِنِيهَا فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَزَادَنِي فِيهَا ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا وَ دِينَارَيْنِ ثُمَّ قَالَ تَعَشَّ عِنْدِي فَجِئْتُ فَتَعَشَّيْتُ عِنْدَهُ؛ پرسید: آن ها با تو چگونه رفتار می کنند؟ «عرض کردم: بهترین رفتاری که امکان دارد. قال: «خیر المسلمین من وصل و اعان و نفع؛ بهترین مسلمان کسی است که بیش تر فایده به حال مردم دهد و به آن ها کمک کند و برایشان سودمند باشد. من شبی را به صبح نبرده ام که در مالم حقی باشد که از من بازخواست کنند. حضرت سپس پرسید: «چقدر پول برای خرجی داری؟» عرض کردم: دویست درهم. فرمود: «ببینم!» نشان دادم؛ حضرت سی درهم و دو دینار بر آن افزود و به من داد و سپس فرمود: «امشب شام را پیش من بخور.» من شام را خدمت ایشان صرف کردم.

« قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْقَابِلَةِ لَمْ أَذْهَبْ إِلَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَدَعَانِي مِنْ غَدِهِ فَقَالَ مَا لَكَ لَمْ تَأْتِنِي الْبَارِحَةَ قَدْ شَفَقْتُ عَلَيْكَ قُلْتُ لَمْ يَجِئْنِي رَسُولُكَ فَقَالَ أَنَا رَسُولُ نَفْسِي إِلَيْكَ مَا دُمْتُ مُقِيمًا فِي هَذِهِ الْبَلَدَةِ أَيْ شَيْءٍ تَشْتَهِي مِنَ الطَّعَامِ قُلْتُ اللَّبَنَ فَاشْتَرَيْ مِنْ أَجْلِي شَاتًا لُبُونًا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ عَلِّمْنِي دُعَاءً؛ وَلِي شَبِّ بَعْدَ خِدْمَتِش نَرْفَتَم. فردا از پی من فرستاد؛ رفتم؛ فرمود: «چرا دیشب نیامدی، آیا به من ترحم و حال ما را رعایت کردی؟» عرض کردم: کسی از طرف شما نیامد تا به من خبر دهد. فرمود: «من خودم خبر می‌دهم؛ تا وقتی در این شهر هستی، مهمان ما باش. حالا بگو که چه غذایی میل داری؟» عرض کردم: شیر. حضرت یک گوسفند شیرده برای من خرید. عرض کردم: آقا! دعایی به من بیاموز! فرمود: «بَنُويس: «قَالَ أَكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَأَمِنْ سَخَطِهِ عِنْدَ كُلِّ عَثْرَةٍ- يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ وَيَا مَنْ أَعْطَى مَنْ سَأَلَهُ تَحْتَنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً يَا مَنْ أَعْطَى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَعْطِنِي بِمَسْأَلَتِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَ وَ زِدْنِي مِنْ سَعَةِ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ.»

ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: أَنْ گاه دست‌های خود را بلند کرد و فرمود:

« يَا ذَا الْمُنِّ وَالطَّوْلِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا ذَا النِّعْمَاءِ وَالْجُودِ ارحم شیبَتِي مِنَ النَّارِ.»

ثُمَّ وَصَعَ يَدَيْهِ عَلَى خَیْطِهِ وَ لَمْ یَرْفَعْهُمَا إِلَّا وَقَدْ اِمْتَلَأَ ظَهْرُهُ دُمُوعًا؛ در این موقع دست‌های خود را روی محاسن خویش گذاشت. وقتی دست‌ها را برداشت، پشت دست‌هایش پر از اشک شده بود.

مرحوم خوئی در پایان می‌فرماید: «لکن سند الروایة ضعیف، ولا أقل من جهة صالح بن أبي حماد الرازي»؛ یعنی نمی‌توانیم وثاقت بشیر نبال را از این روایت استفاده کنیم؛ چون سند آن ضعیف است، از ناحیه صالح بن ابی حماد.

بیان مرحوم قمی در سفینه البحار

مرحوم قمی در سفینه البحار در مورد بشیر نبال می‌فرماید:

«بشیر النبال: کان من أصحاب الباقر و الصادق عليه السلام. سپس روایت اولی که ذکر می‌کند، همان روایتی است که ما خواندیم «... خیر المسلمین من وصل و أعان و نفع.» مرحوم قمی روایت دوم را از کافی شریف نقل می‌کند.

روایت دوم سفینه البحار در مورد بشیر

و عن الکافی: «(عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ السَّدُوسِيِّ) عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْحَمَامِ فَقَالَ تُرِيدُ الْحَمَامَ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَأَمَرَ بِإِسْحَانَ الْحَمَامِ ثُمَّ دَخَلَ فَاتَّزَرَ بِإِزَارٍ وَ غَطَّى رُكْبَتَيْهِ وَ سَرَّتَهُ ثُمَّ أَمَرَ صَاحِبَ الْحَمَامِ فَطَلَى مَا كَانَ خَارِجاً مِنَ الْإِزَارِ ثُمَّ قَالَ اخْرُجْ عَنِّي ثُمَّ طَلَى هُوَ مَا تَحْتَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا فَافْعَلْ؛ بشیر می‌گوید: از حضرت امام باقر عليه السلام درباره حمام پرسیدم. آن حضرت فرمودند: «می‌خواهی حمام بروی؟» عرض کردم: بلی. حضرت دستور دادند آب حمام را گرم کردند و بعد وارد حمام شدند؛ لنگی را به خود بستند و زانوها و نافشان را پوشاندند.

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۲۳.

سپس حمای را فراخواندند و او قسمت‌های بیرون از لنگ را نوره کشیدند و بعد حضرت فرمودند: «از پیش من برو»؛ آن‌گاه خود با دست خویش زیر لنگ را نوره مالیدند و [به من] فرمودند: «این چنین انجام بده.»

* آیا از این روایت وثاقت بشیر نبال استفاده می‌شود؟ اگر به فرض محال استفاده وثاقت شود، راوی خود اوست و مستلزم دور می‌باشد و نمی‌توان از گوینده روایت، وثاقت خودش را استفاده کرد.

روایت سوم سفینه البحار در مورد بشیر

«بشارة المصطفى عن عمر بن محمد بن حمزة العلوي و سعيد بن محمد الثقفي عن محمد بن عبد الرحمن العلوي عن جعفر بن محمد الجعفري و زيد بن جعفر بن حاجب عن محمد بن القاسم المحاربي عن الحسن بن محمد بن عبد الواحد عن حرب بن حسن الطحان عن يحيى بن مساور عن بشير التبال و كان يزمني بالنبل قال: اشتريت بعيراً نضواً فقال لي قوم يحملك و قال قوم لا يحملك فركبت و مشيت حتى وصلت المدينة و قد تشقق وجهي و يداي و رجلاي فأتيت باب أبي جعفر فقلت يا غلام استأذن لي عليه قال فسمع صوتي فقال ادخل يا بشير مرحباً يا بشير ما هذا الذي أرى بك قلت جعلت فداك اشتريت بعيراً نضواً فركبت و مشيت فشق وجهي و يداي و رجلاي قال فما دعائك إلى ذلك قال قلت حبكم و الله جعلت فداك قال إذا كان يوم القيامة فزع رسول الله ﷺ إلى الله و فزعنا إلى رسول الله ﷺ و فزعتم إلينا فإلى أين تروننا نذهب بكم إلى الجنة و رب الكعبة إلى الجنة و رب الكعبة؛ عمرو بن محمد از... از بشیر نبال که تیرانداز بود یا تیر می‌ساخت چنین گزارش می‌کند: شتر لاغری خریدم؛ بعضی گفتند این شتر قدرت کشیدن تو را دارد و بعضی گفتند ندارد. با آن

شتر راه مدینه را پیش گرفتم؛ گاهی سوار آن می شدم و گاهی پیاده می رفتم تا سرانجام به مدینه رسیدم؛ ولی همه صورت و دست و پایم تمام مجروح شده بود؛ در خانه حضرت باقر علیه السلام رفتم و از غلام حضرت خواستم که برای من از مولا اجازه ورود بگیرد. حضرت صدای مرا شنید؛ فرمود: «ای بشیر! داخل شو؛ خوش آمدی! بشیر! این چه حالی است که در تو می بینم؟» عرض کردم: فدایت شوم، شتر لاغری خریدم که مقداری از راه را سواره و مقداری را پیاده آمدم و همه صورت و دست و پایم مجروح و زخمی شد. فرمود: «چه چیز باعث شد به این همه مشقت تن در دهی؟» عرض کردم: دوستی شما، به خدا سوگند؛ قربانت شوم! امام فرمود: «چون روز قیامت شود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خدا پناه برد و ما به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پناه ببریم و شما به ما پناه می برید. فکر می کنید ما شما را کجا می بریم؟ به سوی بهشت؛ سوگند به پروردگار کعبه، به سوی بهشت، به پروردگار کعبه.»

* این روایت از روایاتی است که قوت متن دارد و لذا اشکال مرحوم خوئی و حضرت امام خمینی در مورد این روایت وارد نیست و نیز اشکال دور و سوء ظن به دلیل این که خودش راوی بوده است؛ وارد نمی باشد؛ ضمن این که دلیلی نمی بینم کسی خود را این گونه به مشقت بیندازد تا برای خود مدحی ایجاد کند.



جلسه سوم

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایاتی بود که مفادش قتل و کشتار در دوران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. روایت اول از بشیر نبال بود که از امام باقر ع نقل کرده بود. در جلسه قبل کلام مرحوم خوئی را در مورد بشیر نبال بیان کردیم و اکنون سخن دیگران را در مورد وی خواهیم گفت.

ادامه بررسی سندی روایت اول

بیان مرحوم مامقانی در مورد بشیر نبال

مرحوم مامقانی در جلد دوازدهم تنقیح المقال در دو جا از بشیر نبال سخن به میان می‌آورد؛ ابتدا می‌فرماید:

«بشر بن میمون الوابشي النبال الهمداني - ... وقد عدّه الشيخ^۱ رحمه الله

۱. بنای شیخ طوسی در رجال شان این است که اصحاب و یا معاصران ائمه طاهرین را بیان می‌کند و چندان به بحث توثیق نمی‌پردازد؛ مثلاً ایشان می‌فرماید که زیاد بن ابیه از اصحاب امیرالمومنین ع است که منظورش معاصر بودن او با حضرت است.

تارة: من أصحاب الصادق عليه السلام قائلا: بشر بن ميمون الوابشي النبال، كوفي
و اخرى: في أصحاب الباقر عليه السلام قائلا: بشر بن ميمون الوابشي الهمداني
النبال الكوفي و أخوه شجرة، و هما ابنا أبي أراكة و اسمه: ميمون.^۱

شيخ طوسی بشیر را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام، ذکر می کند و
چنان که گفتیم، ذکر افراد در زمره اصحاب، در رجال شیخ، اعم از توثیق است.
فرزند مرحوم مامقانی در پاورقی می فرماید: اشکالی در این نمی باشد که بشیر
نبال را در رتبه حسن قرار دهیم؛ البته به شرط این که، بشیر ميمون همان بشیر
نبال باشد.

مرحوم مامقانی در صفحه ۳۶۵، در مورد بشیر نبال می فرماید:
«بشیر النبال و مَرّ في: بشر بن ميمون الوابشي النبال نقل عدّ الشيخ رحمه الله إياه تارة
من أصحاب الباقر عليه السلام و اخرى: من أصحاب الصادق عليه السلام».

«و قال في القسم الأول من الخلاصة: بشير النبال، روى الكشي حديثا في طريقه محمد
بن سنان، و صالح بن أبي حمّاد، و ليس صريحا في تعديله، فأنا في روايته متوقف. انتهى؛
(علامه حلی نام بشیر نبال را در قسم اول رجال خود که به عدول و ثقات
مربوط می باشد، ذکر می کند و بعد می گوید: من در روایت بشر توقف می کنم. و
لا يخفى عليك أنّ التوقف في روايته ينافي عدّه في القسم الأول. مرحوم
مامقانی به علامه اشکال می کند و می فرماید که ذکر نام بشیر در قسم اول
رجال خود با عبارت توقف در روایت او، تنافی دارد [یعنی به دلیل توقف، باید

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱۲، ص ۳۱۰.

او را در قسم دوم رجال خود ذکر کنید».

«و عنون ابن داود بشير النبال في الباب الأول و نسب إلى الشيخ عدّه من أصحاب الباقر عليه السلام، ثم قال (کش) [أي في رجال الكشي]: ممدوح؛ ابن داوود، بشير را در باب اول ذکر کرده و گفته است که شیخ طوسی، بشیر را در زمره اصحاب امام باقر عليه السلام، به شمار آورده و کشی وی را مدح کرده است.»

«و أقول: رواية الكشي التي أشار إليها العلامة و ابن داود هي الرواية الآتية في ترجمة: محمد بن زيد الشحام المتضمنة لقوله: رأي أبو عبد الله عليه السلام و أنا أصلي فأرسل إليّ و دعاني، فقال لي: «من أنت؟» قلت: من مواليك، قال: «فأيّ موالِي؟»، قلت: من الكوفة، قال: «من تعرف من الكوفة؟» قال: قلت: بشير النبال و شجرة قال: «و كيف صنعهما إليك؟»، فقلت: ما أحسن صنعهما إليّ، قال: «خير المسلمين من وصل و أعان و نفع، ما بت و الله ليلة و في مالي حق...» الحديث و وجه دلالتّه على مدح بشير النبال إفادته كون بشير - لصلته لمحمد بن زيد - من خير المسلمين...، فيكون الرجل من الحسان؛ مرحوم مامقانی می فرماید: روایتی را که کشی در رجال خود آورده است و علامه و ابن داود به آن اشاره کرده اند، روایتی است که زید شحام از امام صادق عليه السلام، نقل می کند [ترجمه روایت در جلسه قبل بیان شد]. این روایت بر مدح بشیر نبال دلالت دارد؛ زیرا امام از زید شحام در مورد برخورد بشیر نبال با وی سوال کرد و سپس فرمود: «خير المسلمين من وصل و أعان...». بنابراین، بشیر، مصداق «خير المسلمين» است و [حداقل] در مرتبه «حسان» قرار دارد.»

«و يؤكّد ذلك كونه مورد لطف مولانا الباقر عليه السلام على ما يظهر ممّا رواه في الكافي مسندا عن عثمان بن عفّان السدوسيّ، عن بشير النبال، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الحمام؟

فقال: «ترید الحمام؟» قلت: نعم، فأمر بإسخان الماء، ثم دخل فاتزر بإزار، فغطى ركبتيه و سرتيه... إلى أن قال: ثم قال: «هكذا فافعل»

از مواردی که بر مرتبه «حسان» بودن بشیر نبال تاکید می شود، روایتی است که در کافی آمده است. ترجمه روایت در جلسه قبل بیان شد.

«فإن أمره بإسخان الماء، وإذخاله معه إليه، يكشف عن كونه محلّ عنايته، و مورد ملاطفته، وأقل ما يفيد ذلك حسنه.»^۱

مرحوم مامقانی می فرماید: امر امام علیه السلام مبنی بر گرم کردن آب برای استحمام بشیر و همراهی با او برای حمام، حکایت از عنایت و ملاطفت امام نسبت به بشیر نبال دارد و نیز استفاده «حسن» بودن بشیر از این جریان است.

بیان مرحوم تستری در مورد بشیر نبال

مرحوم تستری در قاموس الرجال (قاموس الرجال، معمولاً به تنقیح المقال ناظر است) پس از این که دو روایت «خير المسلمين من وصل وأعان...» را از امام صادق علیه السلام و روایت حمام را از امام باقر علیه السلام نقل می کند؛ در مورد بشیر نبال می فرماید:

«و مما يدل على سلامته: أن الكشي روى في المفضّل بن عمر -خبراً عن نصر، عن إسحاق البصري، عن ابن شعون، عن ابن سنان، عن بشير النبال؛ و طعن في كلّ من

۱. همان، ص ۳۶۵.

تقدّم علی بشیر و لم یطعن فیهِ؛^۱ از اموری که بر سلامت بشیر نبال دلالت دارد، این است که کشی روایتی را در مورد مفضل بن عمر از افرادی نقل می‌کند که بشیر یکی از راویان آن سند می‌باشد. سپس مرحوم کشی همه راویان سند روایت، غیر از بشیر نبال را تضعیف می‌کند. «پس معلوم می‌شود که کشی، بشیر را «معتبر» می‌داند.

نتیجه: این روایت از این نظر که بشیر نبال در آن است، مشکلی ندارد؛ ولی در سند این روایت، افراد دیگری وجود دارند که باید بررسی شوند. سند روایت چنین بود:

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التِّيمَلِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي صَفَرِ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ بْنِ رَبَاحٍ الثَّقَفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ»

یکی دیگر از راویان در سند روایت، علی بن حسن تیملی می‌باشد.

بیان مرحوم تستری در مورد علی بن حسن تیملی

«عده الشیخ فی رجاله فی أصحاب الهادی و أصحاب العسکری علیه السلام و عنونه فی الفهرست قائلاً: فطحي المذهب کوفي ثقة کثیر العلم واسع الأخبار جید التصانیف غیر معاند، و کان قریب الأمر إلى أصحابنا الإمامیة القائلین بالإثني عشر... فطحي مذهب و ثقة و دارای علم بسیار و اطلاعات گسترده در اخبار و صاحب تألیفات

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۳۵۶.

فراوان است و عنادی هم ندارد؛

«و قال النجاشي عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال بن عمر بن أئمن مولى عكرمة بن ربعي الفيض أبو الحسن، كان فقيه أصحابنا بالكوفة و وجههم وثقتهم و عارفهم بالحديث و المسموع قوله فيه، سمع منه شيئاً كثيراً و لم يعثر له على زلّة و لا ما يشينه...»^۱ و نجاشی می گوید: او فقیه شیعه خبره و سرشناس و مورد وثوق و آشنا به حدیث است و سخن او مقبول می باشد و از او احادیث فراوانی نقل کرده اند و هیچ نقطه ضعفی از او دیده نشده است.

نتیجه: علی بن حسن تیملی هم مشکلی ندارد.

یکی دیگر از راویان در سند روایت، عباس بن عامر بن رباح ثقفی می باشد.

بیان مرحوم تستری در مورد عباس بن عامر بن رباح ثقفی

« قال: عدّه الشیخ فی رجاله فی أصحاب الکاظم - علیه السلام - و فی من لم یرو عن الأئمة علیهم السلام »؛

«و النجاشی، قائلاً: بن رباح أبو الفضل الثقفی القصبانی، الشیخ الصدوق الثقة، کثیر الحدیث، له کتب.»^۲

نتیجه: عباس بن عامر بن رباح ثقفی هم مشکلی ندارد.

سومین راوی در سند در روایت، موسی بن بکر می باشد که اگر مراد موسی بن

۱. همان، ج ۷، ص ۴۱۳؛ و رک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۳۱.

۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۴ و خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۲۷.

بکر واثقی باشد، ثقه است و مشکلی ندارد. ما به عنوان موسی بن بکر در اسناد روایات کتب اربعه، ۲۴۷ مورد داریم. بنابراین، به سادگی نمی‌توان از موسی بن بکر گذشت و چشم‌پوشی کرد.

نتیجه بررسی سندی روایت اول

این روایت از نظر سند مشکلی ندارد. البته در متن روایت نیز به کشتار وسیع و عمومی اشاره‌ای نمی‌باشد، بلکه افرادی خاص هستند که از آن‌ها به «مرجئه» تعبیر شده است. این‌ها گروه اندکی اند که لجوج و عنود هستند و حرف حق را نمی‌پذیرند؛ بنابراین، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریع، با آن‌ها به مقابله برمی‌خیزد؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل توطئه یهود بنی قریظه با آن‌ها مقابله کرد.

این روایت را مرحوم نعمانی از ابن عقده به طریق دیگری هم نقل کرده است:

«وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِجِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ الثَّبَالِ وَلَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ...»

به فرض که طریق دوم هم مشکل داشته باشد، طریق اول، ضعف آن را جبران می‌کند و ما روایت را می‌پذیریم. البته علی بن احمد بندنیجی در طریق دوم مشکل دارد. بارها گفته ایم که کتاب ابن غضائری را قبول نداریم، هر چند

خود ایشان نزد ما معتبر است.^۱ مرحوم خوئی در مورد وی گفته است: «ضعیف متهافت لا یلتفت الیه»^۲؛ ضعیف و تناقض گو است. لذا به کلام بندنیجی توجه نمی‌شود. گویا مرحوم خوئی به کلام ابن غضائری، اعتماد می‌کند. لذا از مرحوم خوئی تعجب می‌کنم از این که کتاب ابن غضائری را قبول ندارد؛ ولی کلام وی را می‌پذیرد. پس اگر حرف ابن غضائری را قبول کنیم. روایت در طریق دوم، «ضعیف» می‌شود و اگر نپذیریم، روایت «مجهول» است.

مرحوم تستری می‌فرماید:

«أقول: هو أحد مشائخ النعماني، وقد أكثر عنه، عن عبد الله -أو عبید الله- ابن موسى العلوي العبّاسي؛^۳ علی بن احمد بندنیجی یکی از مشایخ نعمانی است و مرحوم نعمانی روایات بسیاری را از طریق بندنیجی از عبد الله یا عبید الله بن موسی، نقل کرده است.»

۱. مجلسی اول، او را تضعیف می‌کند.

۲. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۵۶.

۳. در مورد عبید الله بن موسی مطالعه کنید. عامه او را قبول ندارند؛ به جهت این که، او خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) را و سوال در قبر را نقل می‌کند؛ سؤال این است که در قبر فرد مرده در مورد ولی او سؤال می‌شود؛ اگر گفت، ولی من علی (علیه السلام) است، به او کاری ندارند. احمد بن حنبل به شخصی پیام می‌دهد که چرا از عبید الله بن موسی روایت نقل می‌کنی؛ در حالی که او در روی منبر از معاویه به بدی یاد می‌کند. همین احمد بن حنبل با کسی مکاتبه می‌کند که روزی ۱۴۰ مرتبه (۷۰ بار در صبح و ۷۰ مرتبه در شب) امیرالمومنین (علیه السلام) را لعن می‌کرد. این شخص حریز بن عثمان حمصی است که احمد بن حنبل درباره او می‌گوید: «ثقه ثقه ثقه» و او ۳۰۰ حدیث صحیح دارد. همچنین جوزجانی که سراسر وجودش را دشمنی اهل بیت فرا گرفته بود، احمد بن حنبل با او در دمشق مکاتبه می‌کرد و او با نامه‌های احمد بن حنبل جایگاه خودش را تقویت می‌کرد.

برای توضیح فرمایش مرحوم تستری، دو مبنا را در مورد مشایخ و اکثار روایت ثقه بیان می‌کنیم:

۱. طبق مبانی بعضی از فقها در رجال، مشایخ بعضی از شخصیت‌ها مورد قبول می‌باشند؛ مثلاً مشایخ نجاشی و یا مشایخ بدون واسطه کامل الزیارات و یا مشایخ قمی را می‌پذیریم؛ زیرا خودشان، آن‌ها را توثیق کرده‌اند. البته قبلاب‌بر چنین مبنایی راجع به مشایخ قمی بودم؛ ولی از آن عدول کردم. از طرفداران این مبنا، مرحوم خوئی، مامقانی و تستری هستند؛ هر چند در مورد بعضی از مشایخ، مثل ابن مشهدی صاحب کتاب مزار، بحث است.

آیا نسبت به نعمانی هم، چنین مبنایی است تا مشایخ او ثقه باشند؟ البته مستحضر نیستیم؛ هر چند مرحوم تستری، نکته‌ای را بدون دلیل مطرح نمی‌کند.

۲. عبد الله یا عبید الله بن موسی، اگر علوی عباسی باشد، «ثقه» است. مرحوم خوئی در مورد او می‌فرماید:

«ثقة ورع فاضل، محدث»^۱ و اگر موسی عیسی باشد، در مورد اعتبار یا عدم اعتبار او به کتاب‌های رجالی مراجعه کنید؛ ولی ظاهراً همان موسی علوی عباسی می‌باشد که «ثقه» است.

حال بحث این است که آیا اکثار ثقه از شخصی، موجب وثاقت او می‌شود

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۸۵.

یا نه؟ عبیدالله بن موسی که «ثقه» است، از علی بن احمد بندنیجی فراوان روایت نقل کرده است؛ آیا این اکثار روایت، موجب وثاقت علی بن احمد بندنیجی می‌شود؟ جواب آن، به مبنای رجالی برمی‌گردد.

نتیجه سندی روایت دوم

گرچه طریق دوم روایت به نظر ما مشکل دارد؛ ما این روایت را به دلیل صحت سندی طریق اول می‌پذیریم. متن آن نیز مشکلی ندارد و نمی‌توان آن را دستاویزی برای کشتار وسیع در هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داد، بلکه امام عجل الله تعالی فرجه الشریف، طبق این روایت با گروهی لجوج و عنود مقابله می‌کنند.

همین روایت در سند دیگری، تتمه ای دارد که چنین است:

«وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي سَوَالٍ سَنَةِ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ أَخْبَرَنِي عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ الطَّوِيلُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ قَالَ: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ وَ ذَكَرْتُ مِثْلَ الْحَدِيثِ الْمُتَقَدِّمِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ لَنَا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمُنْهَدِيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوَاً وَ لَا يُهْرِيقُ مِخْجَمَةً دَمٍ فَقَالَ كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوَاً لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حِينَ أَدْمَيْتُ رَبَاعِيَّتَهُ وَ شَجَّ فِي وَجْهِهِ كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَمْسَحَ خُحْنُ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقُ وَ الْعَلَقُ ثُمَّ مَسَحَ جَبْهَتَهُ»^۱

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۴. موسی بن بکر واسطی نیز از بشیر نبال چنین روایت کرده است: آن‌گاه

اگر سند این روایت نیز مشکل داشته باشد، به قوت متن^۱ ضرری نمی‌زند و ما چنین متنی را قبول می‌کنیم.

که به مدینه رسیدم... و همانند حدیث گذشته را ذکر کرده است، جز این که می‌گوید: هنگامی که به مدینه رسیدم، به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آنان می‌گویند که مهدی علیه السلام اگر قیام کند، کارها به خودی خود برای او برقرار می‌شود و به اندازه حجامتی خون نمی‌ریزد. حضرت فرمود: «هرگز چنین نیست، سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر کارها به خودی خود برای کسی برقرار و سامان می‌یافت، مسلماً برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن‌گاه که دندان‌های پیشین آن حضرت شکست و صورتش را زخم رسید، درست می‌شد. نه، هرگز، سوگند به آن که جان من به دست اوست، کار به آن جا خواهد کشید که ما و شما عرق و خون بسته شده را [که ناشی از دشواری‌هایی است که موجب پدید آمدن عرق و ایجاد زخم‌های خونین می‌شود] پاک کنیم.» در این هنگام با دست خود به پیشانی‌اش اشاره کرد.

۱. گاهی روایات، از نظر سندی مشکل دارند، ولی از جهت قوت متن، چنان قوی هستند که صدور آن را از غیر معصوم احتمال نمی‌دهیم؛ مثل زیارت جامعه؛ که گر چه راوی آن، توثیق نشده است؛ حتی یک نفر از بزرگان ما به خاطر قوت متن زیارت، در اصل متن زیارت تشکیک نکرده است. بنده در نیمه شعبان از استادم راجع به زیارت جامعه سوال کردم، ایشان فرمودند که این نفس، نفس غیر معصوم نیست. یکی از فضلا برایم نقل کرد که همین سوال را از حضرت امام در نجف کرده بود و ایشان فرموده بودند، که از نظر سندی مشکل دارد؛ ولی قوت متن دارد و قطعاً از امام معصوم صادر شده است.

مرحوم مامقانی در مقباس الهدایه (هفت جلدی)، در جلد ۲ در مباحث جرح می‌فرماید: در زیارت عاشورا که «المقطوع صدورها عن المعصوم» است، آمده است: «اللهم العن بنی امیه قاطبة»، با این وصف، آیا بودن شخصی از بنی امیه، موجب تضعیف وی است؟ چون افرادی - مثل أشج - اموی هستند؛ ولی از اموی‌ها بیزار می‌باشند. پس چگونه ممکن است؟ ایشان، گویا بعضی را با «خرج بالدلیل» خارج می‌کند؛ ولی مرحوم خوئی می‌گوید که چنین شخصی اموی نمی‌باشد. مرحوم مامقانی در مورد زیارت عاشورا با این که سند آن مشکل دارد، می‌فرماید: صدور آن - به دلیل قوت متن - از معصوم قطعی و یقینی می‌باشد.



جلسه چهارم

مقدمه

محور بحث بررسی روایاتی است که بعضی برای کشتار و قتل‌های وسیع آغاز حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، به آن‌ها استناد کرده‌اند. آیا چنین استنادی صحیح است، یا در این موضوع اغراق شده است؟ آیا چنین روایاتی به دوران قبل از ظهور امام مربوط نیست؟ اگر به دوران ظهور مربوط است، از اسرائیلیات نمی‌باشد؟ اگر این دسته از روایات از طرق خاصه هم وارد شده باشند، سند و دلالت آن‌ها، مشکلی ندارد؟ ذیلاً یکی دیگر از روایاتی که به آن استناد کرده‌اند، بیان می‌کنیم:

روایت سوم قتل‌های آغازین

و يَأْتِيهِ إِلَى كِتَابِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ رَفَعَهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يَقْتُلُ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه الشریف حَتَّى يَبْلُغَ السُّوقَ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ أَبِيهِ إِنَّكَ لَتُجْفِلُ النَّاسَ إِجْفَالَ النَّعَمِ فَبِعَهْدٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْ مِمَّا ذَا قَالَ وَلَيْسَ فِي النَّاسِ رَجُلٌ أَشَدَّ مِنْهُ بَأْسًا فَيَقُومُ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤَالِي فَيَقُولُ لَهُ لَتَسْكُتَنَّ أَوْ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ

فَعِنْدَ ذَلِكَ يُخْرِجُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَهْدًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ حضرت قائم علیه السلام به اندازه‌ای انسان‌ها را قتل عام می‌کند که ساق پا را خون فرا می‌گیرد. [یا این که سوق محله‌ای است در کوفه]. شخصی از دودمان پدرش با اعتراض شدید به حضرت، می‌گوید مردم را چون گله گوسفندان که رم می‌دهند، از خود دور می‌کنی! آیا این روش، بر اساس دستور رسول خداست؟ به چه دلیل چنین رفتار می‌کنی؟ یکی از یاران حضرت [= فردی از غیر عرب] از جای برمی‌خیزد و به آن فرد معترض می‌گوید: سکوت می‌کنی یا گردنت را بزنم؟ در این هنگام حضرت، عهد و پیمانی را از رسول خدا ﷺ، بیرون می‌آورد و ارائه می‌کند.»

منابع روایت

- اولین منبعی که روایت مذکور را نقل می‌کند، کتاب الغیبه، اثر سید علی بن عبد الحمید است از کتاب الفضل بن شاذان رفعه الی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «...»؛
- حر عاملی در کتاب اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۸۵، ب ۳۲، ح ۷۹۲ که وی از بحار الانوار نقل می‌کند. گویا کتاب الغیبه، در دسترس مرحوم حر عاملی نبوده؛ ولی در اختیار علامه مجلسی بوده است.
- مجلسی، بحار الانوار، (ج ۵۲، ص ۳۸۷، ب ۲۷، ح ۲۰۳).

بررسی سند روایت سوم

فضل بن شاذان در مورد روایت می‌گوید: «رفعه الی...» پس این حدیث، «مرفوعه» است و مشکل سندی دارد. گفتیم اولین منبعی که این روایت را نقل می‌کند، کتاب الغیبه است. آقا بزرگ طهرانی در الذریعه، بیش از ۴۰ کتاب به نام «الغیبه» را نام می‌برد تا به این عبارت می‌رسد:

« کتاب الغیبه للسید النسابة بهاء الدین علی بن غیاث الدین عبد الکریم بن عبد الحمید النبیلی النجفی الحسینی وهو أستاذ أبي العباس ابن فهد الحلبي، الذي توفي ۸۴۱ وصاحب (الأنوار المضيئة في الحکمة الشرعية) واحتمل في (الروضات) اتحادہ مع کتاب (سرور أهل الايمان) لکنا ذکرنا في محله انه منتخب من (کتاب الغیبه) هذه للسید المذكور، انتخبه منه بعض العلماء كما صرح به في خطبته واما (الغیبه) هذه هي التي انتخبها السید المذكور من کتاب (الأنوار المضيئة) في أحوال المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف . الذي مرانه: تصنيف السید علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخار بن معد الموسوي؛ کتاب غیبت از مرحوم نیلی، استاد ابن فهد حلّی می‌باشد که متوفای سال ۸۴۱ هجری می‌باشد. ضمنا مرحوم نیلی صاحب کتاب «الأنوار المضيئة في الحکمة الشرعية» می‌باشد. مرحوم خوانساری، صاحب کتاب روضات الجنات، این کتاب را همان کتاب «سرور أهل الايمان» می‌داند. [صاحب کتاب الذریعه می‌فرماید:] ولی ما در جای خودش ذکر کردیم که کتاب «سرور أهل الايمان»، منتخبی از

۱. آقا بزرگ الطهرانی، الذریعه، ج ۱۶، ص ۷۷-۷۸.

کتاب «الغیبه» می باشد که بعضی از علما، چنین منتخبی را انجام داده اند و در خطبه کتاب هم، به این مطلب تصریح شده است؛ ولی «الغیبه» مذکور، از سید نیلی است که آن را از کتاب «الأنوار المضيئة فی أحوال المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف» تلخیص کرده است که مؤلف آن ابن فخار معد موسوی می باشد [باید توجه داشت که «الأنوار المضيئة فی الحکمة الشرعية» از خود مرحوم نیلی است، بر خلاف «الأنوار المضيئة فی أحوال المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف» که از ابن فخار معد موسوی می باشد].^۱

پس کتاب الغیبه از مرحوم نیلی که منتخب کتاب «الأنوار المضيئة فی أحوال المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف» از ابن فخار معد موسوی می باشد؛ اولین منبع این روایت است. قابل ذکر است که با چنین اوصافی، باز مشکل «ارسال» روایت به قوت خودش باقی است.

دلالت روایت

محتوا و دلالت این روایت، ناقص و ناتمام است؛ زیرا سوق، ممکن است نام شهر یا محلی باشد. معجم البلدان حموی در مورد «السوق» چنین می گوید: «سوق الأربعاء: بليد من نواحي الأهواز؛ سوق الأربعاء شهرکی در اهواز می باشد...» «سوق أسد: بالكوفة منسوبة إلى أسد بن عبد الله القسري أخي خالد بن عبد الله^۱

۱. شرح حال خالد بن عبد الله را ببینید. (به کتاب ابوالفرج اصفهانی مراجعه کند) موجودی ظالم و فاجری بود که مساجد را خراب می کرد و به جای آن کلیسا می ساخت. تسهیلات به نصارا می داد تا با دختران مسلمان ازدواج کنند. زن ها را برای شکنجه از سینه هایشان، آویزان می کرد. اگر این ها در عراق حکومت نمی کردند، به صدام و امثال او نوبت نمی رسید تا ۴ میلیون شیعه را به قتل

أمیر العراقین؛ سوق اسد در کوفه است که أسد بن عبد الله قسری، برادر خالد بن عبد الله، آن را ساخته است»؛

«سوق الأهواز: اسم مدينة، ذكرت خبرها مبسوطا في الأهواز»؛

«سوق بحر: موضع بالأهواز»؛

«سوق بربر: بتكرير الباء والراء وفتحها: بالفسطاط من مصر»؛

«سوق الثلاثاء: ببغداد وفيه اليوم سوق بزها الأعظم» وسمى بذلك لأنه كان يقوم عليه سوق لأهل كلواذی وأهل بغداد قبل أن يعمر المنصور بغداد في كل شهر مرة يوم الثلاثاء فنسب إلى اليوم الذي كانت تقوم فيه السوق»؛

«سوق حكمة: بالتحريك: موضع بنواحي الكوفة» قال أحمد بن يحيى جابر: نسب إلى حكمة بن حذيفة بن بدر وكان قد نزل عنده، قال: وأم حكمة هي أم قرفة التي كانت تؤلب على رسول الله، صلى الله عليه وسلم، فقتلها زيد بن حارثة في بيتها؛ سوق حَكَمَه، موضعی از نواحی کوفه است که به حکمة بن حذيفة بن بدر منسوب می باشد. مادر وی، کسی است که مردم را علیه پیامبر ﷺ تحریک می کرد و در آخر زيد بن حارثة او را در خانه اش به قتل رساند.»

یاقوت حموی در معجم خود نام های دیگری را هم برای «سوق» بیان می کند. بنابراین، نمی توانیم بگوییم، «حتی يبلغ السوق»، به معنای رسیدن

برساند. خالد بن عبد الله خبیث، بر روی منبر می گفت که عبد الملك مروان بالاتر از ابراهیم خلیل الرحمن است. او به امیرالمومنین، جسارت می کرد و آن حضرت را روی منبر لعن می کرد.

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۳-۲۸۵؛ ر.ک: طبسی، موارد السجّن فی النصوص و الفتاوی، ص ۳۶۷ و طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۸۸.

خون به ساق پا است، بلکه چنین به نظر می‌رسد که منظور سوق در این روایت، مکان‌های خاصی است. در این مکان‌ها و مناطق، افرادی هستند که لجاجت و عداوت سراسر وجودشان را فرا گرفته و آن‌ها، مقابل امام زمان می‌ایستند و امام به مبارزه با آن‌ها می‌پردازد.

روایت چهارم قتل‌های آغازین

«جاءَ مَرْفُوعاً عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى قَالَ دَوْلَةُ إِبْلِيسَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ يَوْمُ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى عليه السلام وَهُوَ الْقَائِمُ إِذَا قَامَ وَقَوْلُهُ عليه السلام فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى؛ أَعْطَى نَفْسَهُ الْحَقَّ وَاتَّقَى الْبَاطِلَ عليه السلام فَسَنِيَسِرُّهُ لِلْعُسْرَى؛ أَيُّ الْحِزَّةِ عليه السلام وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى؛ يَغْنِي بِنَفْسِهِ عَنِ الْحَقِّ وَاسْتَغْنَى بِالْبَاطِلِ عَنِ الْحَقِّ عليه السلام وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى؛ بَوْلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنْ بَعْدِهِ عليه السلام فَسَنِيَسِرُّهُ لِلْعُسْرَى؛ يَغْنِي النَّارَ وَأَمَّا قَوْلُهُ عليه السلام إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى؛ يَغْنِي أَنْ عَلَيْنَا هُوَ الْهُدَى عليه السلام وَإِنْ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى * فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى عليه السلام قَالَ هُوَ الْقَائِمُ إِذَا قَامَ بِالْغَضَبِ وَيَقْتُلُ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ عليه السلام لَا يَضْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى عليه السلام قَالَ هُوَ عَدُوُّ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام عليه السلام وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى عليه السلام قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ شَيْعَتُهُ.»^۱

جابر از حضرت صادق عليه السلام در باره آیه عليه السلام وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى نقل می‌کند که ایشان، فرمود: دولت ابلیس تا روز قیامت است که آن، روز قیام قائم است. عليه السلام

۱. استر آبادی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ ص ۷۸۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۹۸.

الْهَارِ إِذَا تَجَلَّى؛ و آن روز درخشان حضرت قائم است، وقتی قیام کند. «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى؛ هر کس در مورد خود حق را رعایت کند و از باطل بپرهیزد. «فَسَنِّيئِرُهُ لِيُئْسِرَ؛ او را بهشتی خواهیم کرد» وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى؛ و هر که درباره خود از حق مضایقه کند و به باطل گراید «وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى؛ و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه را تکذیب کند «فَسَنِّيئِرُهُ لِيُئْسِرَ؛ او را به جانب جهنم می‌بریم. «وَإِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى؛ یعنی علی همان هدایت است. «وَإِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى» فرمود: منظور حضرت قائم است که وقتی با خشم قیام کند، از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر را می‌کشد. «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» دشمن آل محمد، به این آتش گرفتار می‌شود؛ «وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتْقَى» و از این آتش، امیرالمؤمنین و شیعه او فاصله دارد.

توضیحی در مورد روایت

در خود روایت آمده است که دشمن آل محمد عليه السلام به این آتش گرفتار می‌شوند. مگر همه کره زمین دشمن اهل بیت عليهم السلام هستند؟ این گونه نیست، بلکه گروه خاصی بغض اهل بیت را دارند. مثل امروز که جنایات داعش را شاهد هستیم، مگر همه اهل سنت از گروه داعش و یا از وهابیت و یا از تکفیری‌ها هستند؟ اگر در روایت آمده است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف، از هزار نفر، ۹۹۹ نفر را به قتل می‌رساند، منظور افراد چنین گروه خاصی هستند که مقابل حضرت قد علم می‌کنند. بعضی در روایات دقت نمی‌ورزند و به صدر و ذیل روایات توجه نمی‌کنند.

جلسه پنجم

مقدمه

محور بحث بررسی روایاتی بود، مبنی بر این که در آغاز ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قتل‌های فراوانی به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و یا به دستور آن حضرت انجام می‌گیرد. در جلسه قبل روایت چهارم را بیان کردیم. اکنون ادامه بحث:

ادامه بحث روایت چهارم

شاهد در روایت چهارم که بعضی برای کشتار در آغاز ظهور به آن تمسک کرده‌اند و از امام صادق علیه السلام نقل شده، این بخش از روایت است:

«...» «وَإِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلْقَى» قَالَ هُوَ الْقَائِمُ إِذَا قَامَ بِالْغَضَبِ وَ يَقْتُلُ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَ تِسْعَةَ وَ تِسْعِينَ «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» قَالَ هُوَ عَدُوُّ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام «وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتْقَى» قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ شِيعَتُهُ؛ امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «وَإِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلْقَى» فرمود: «منظور

۱. استر آبادی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ ص ۷۸۰ و مجلسی، بحار الانوار،

حضرت قائم است که وقتی با خشم قیام کند؛ از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر را می‌کشد.» اما در مورد آیه «لَا يَضْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» فرمود: «دشمن آل محمد ﷺ به این آتش گرفتار می‌شود.» «وَسَيَجْزِيهَا الْأُنْقَى» و از این آتش امیر المؤمنین ﷺ و شیعه او فاصله دارد.»

منابع روایت

- اولین منبعی که روایت را نقل می‌کند، کتاب «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة»، از مرحوم استرآبادی می‌باشد که روایت را چنین بیان می‌کند: «جاء مَرْفُوعاً عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ...» پس روایت «مرفوعه و ضعیف» است و به بررسی سندی نیازی ندارد.
- منبع دومی که این روایت را نقل می‌کند، شیخ حر عاملی (م. ۱۱۰۴) است که در «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۹۳» آن را آورده است.
- منبع سوم که روایت را نقل می‌کند، مرحوم بحرانی (م. ۱۱۰۷) است در «المحجة فی ما نزل الحجة»، ص ۲۵۳؛ ضمناً در دو کتاب «حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آلہ الأطهار ﷺ»، ج ۵، ص ۴۰۵ و «البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۷۱» همین روایت را نقل می‌کند.
- علامه مجلسی (م. ۱۱۱۰)، در بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۹۸، همین روایت را نقل کرده است؛
- مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۷، ص ۶۶۱ نیز این روایت را عنوان کرده است.

دو نکته در مورد منابع روایت

نکته اول: هر کس این روایت را آورده است، آن را از کتاب «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة» نقل می‌کند و قبل از این کتاب، هیچ منبعی روایت مذکور را ذکر نکرده است.

نکته دوم: مرحوم مجلسی در بحار الانوار که سه جلد آن (۵۱، ۵۲ و ۵۳) راجع به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریک است، این روایت را در آن جلدها نقل نمی‌کند، بلکه در جلد ۲۴ که به امامت عامه مربوط است، روایت را ذکر می‌کند.

کاوشی در اولین منبع روایت

گفتیم اولین منبعی که روایت را نقل می‌کند، کتاب «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة» می‌باشد. ما بیش از ۱۰ کتاب به نام «تأویل الآيات» داریم؛ ولی چیزی که مورد بحث است، «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة» می‌باشد که معروف است، نویسنده آن «شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی»، شاگرد محقق کرکی است. راجع به وفات ایشان چیزی نیافتیم؛ هر چند استاد ایشان در ۹۴۰ هجری وفات کرده است. پس مرحوم استرآبادی این کتاب را در قرن دهم، نوشته است.

بیان صاحب الذریعه در مورد این کتاب

صاحب الذریعه در مورد منابع کتاب «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة»، چنین بیان می‌کند:

«تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة. للسید شرف الدین علی الحسینی

الاسترآبادي الغروي تلميذ المحقق الكرکي الذي توفي سنة ٩٤٠... جمع فيه تأويل الآيات التي تتضمن مدح أهل البيت عليه السلام و مدح أوليائهم و ذم أعدائهم من طرقنا و طرق أهل السنة؛ مرحوم استرآبادي، تأويل آياتي را که در برگيرنده مدح اهل بيت عليه السلام و دوستان آنها و همچنين مذمت دشمنان اهل بيت عليه السلام می باشد؛ در کتاب خود از طريق شيعه و اهل سنت، جمع آوری کرده است.»

منابع کتاب «تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة»

صاحب الذريعة، منابع کتاب «تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة» را به طور مبسوط، بيان می کند و می فرماید: مرحوم استرآبادي در کتاب خود از منابع ذيل، نقل روايت می کند:

١. «عن كنز الفوائد للشيخ الكراچكي المتوفى سنة ٤٤٩»؛

٢. «وعن كتاب ما نزل من القرآن في أهل البيت عليه السلام تأليف محمد بن العباس بن علي ابن مروان بن الماهيار المعروف به ابن الجحام بالجيم ثم الحاء المهملة كما ضبطه في كشف الحجب وهو الذي سمع منه التلعكبري سنة ٣٢٨»؛

٣. «وعن كشف الغمة للأربلي^٢ المتوفى سنة ٦٩٢»؛

١. آقا بزرگ الطهرانی، الذريعة، ج ٣، ص ٣٠٤.

٢. علامه امینی از اربلی با عظمت یاد می کند و او را از اعظم علمای شيعه (الغدیر، ج ١، ص ٤٤٦) می داند. مرحوم اربلی در مقدمه کتاب خود (كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ١، ص ٥) می گوید: بیش تر مطالب را از اهل سنت نقل می کند تا باعث قبول اهل سنت شود. در همین کتاب است که روايت «وَقَالَ الْحَافِظُ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْأَخْصَرِ الْجَنَابِذِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام الصَّادِقُ وَأُمُّهُ أُمُّ قُرَّةٍ وَاسْمُهَا قُرَيْبَةُ بِنْتُ الْقَاسِمِ

۴. «وعن كتب العلامة الحلي. قال الشيخ الحر في "الامل" في حرف الشين في ترجمة الشيخ شرف الدين بن علي النجفي بعد نسبة الكتاب إليه وتسميته ب "تأويل الآيات الباهرة" (ان لهذا الكتاب نسختين إحديهما فيها زيادات) وخطأه صاحب الرياض في جميع ذلك فان المؤلف سيد حسيني اسمه علي وأصله من استرآباد، واسم الكتاب "تأويل الآيات الظاهرة" وأما قوله إن له نسختين فالظاهر أن أحديهما أصل الكتاب والأخرى منتخبه الموسوم ب " جامع الفوائد " الآتي في حرف الجيم؛^۱ يکی دیگر از منابع کتاب «تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة» کتاب های علامه حلی می باشد. شیخ حر عاملی در کتاب «امل الامل» می گوید: صاحب کتاب «شرف الدين بن على النجفی» و نام کتاب او هم «تأويل الآيات الباهرة» است. این کتاب دو نسخه دارد که در یکی، زیاداتی وجود دارد. مرحوم صاحب رياض، بیانات شیخ حر عاملی را در مورد صاحب کتاب و اسم کتاب اشتباه می داند و می فرماید نام مولف کتاب، علی سید حسینی از استرآباد و نام کتاب «تأويل الآيات الظاهرة» می باشد و اما این که شما (شیخ حر عاملی) گفتید که برای کتاب دو نسخه موجود است که در یکی، زیادت است؛ چنین کلام نیز اشتباه است؛ زیرا این کتاب دو نسخه دارد که یکی اصل است و دیگری منتخب و تلخیص آن، به نام

بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأُتْمَهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ وَ لِدَ لِكَ قَالَ جَعْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقَدْ وَدَدْنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ وَ لِدَ عَامَ الْحِجَافِ سَنَةَ ثَمَانِينَ وَ مَاتَ سَنَةَ ثَمَانِينَ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ. (ج ۲، ص ۱۶۱) آمده و دستاویز بعضی از افراد شده است که امام صادق علیه السلام، افتخار می کند که از ابوبکر متولد شده است. در جواب این گروه باید گفت که چنین روایتی مشکل سندی دارد و آن را جنابزدی از حنبلی، نقل می کند. این روایت در هیچ منبعی از منابع اولیه ما نیامده است.

۱. آقا بزرگ الطهرانی، الذریعة، ج ۳، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.

«جامع الفوائد» می باشد که خود مصنف، آن را تلخیص کرده است.»
طبق بیان صاحب ریاض، کتاب مشکلی ندارد؛ ولی طبق بیان شیخ حر
عاملی، استناد به کتاب، مشکل می شود.

بررسی سندی روایت چهارم

روایت چهارم که بعضی، برای کشتار زمان ظهور به آن استناد کرده اند، در
منابع اولیه ما نیامده است؛ ضمن این که اولین منبع، روایت را «مرفوعه» ذکر
کرده است و افزون بر آن، در مورد نام منبع و انتساب آن به مولف، میان علمای
ما اختلاف نظر می باشد. پس روایت مشکل سندی دارد.

دلالت روایت چهارم

در خود روایت آمده است که دشمن آل محمد به این آتش گرفتار می شود؛
سؤال این است که مگر همه کره زمین دشمن اهل بیت هستند؟ این گونه
نیست، بلکه گروه خاصی هستند که بغض اهل بیت علیهم السلام را به دل دارند و در
مقابل عدالت و ولایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می ایستند. اگر در روایت آمده است
که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، از هزار نفر، ۹۹۹ نفر را به قتل می رساند؛ منظور افراد چنین
گروه خاصی هستند که از نواصب و دشمنان می باشند. امام باید برای
گسترش عدالت و بندگی در کره خاکی، زمین را از وجود چنین افرادی، پاک
کند. پس روایت از نظر دلالت برای استناد بعضی از مدعیان، «ناقص» است و
باید گفت که زنده بودن یک نفر آن ها هم، از سر لطف و منت بر آن ها است،
شاید هدایت گردد.



جلسه ششم

مقدمه

بحث راجع به بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور بود که بعضی با استناد به چنین روایاتی، مدعی شده اند که در آغاز ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، کشتار فراوانی رخ می‌دهد. تعدادی از روایات را در جلسات قبل از نظر سند، دلالت و... بررسی کردیم و به روایت چهارم رسیدیم. گفتیم روایت مذکور، «مرفوعه» است و اولین منبعی که آن را نقل کرده کتاب «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة» از مرحوم استرآبادی (قرن دهم) می‌باشد. در مورد سند و دلالت روایت و نام کتاب و انتساب آن به مولف، بحث شد. در ادامه به بررسی روات دیگر این روایت می‌پردازیم:

ادامه بررسی سندی روایت چهارم

مرحوم استرآبادی در کتاب «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة» سند روایت را چنین بیان می‌دارد: «جاء مَرْفُوعاً عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...^۱»

جابر بن یزید جعفی؛ هیچ مشکلی در شخصیت و اعتبار وی نمی باشد.
عمرو بن شمر؛ مرحوم خوئی در معجم رجال الحدیث در مورد عمرو بن شمر
می فرماید:

«قال النجاشي: عمرو بن شمر أبو عبد الله الجعفي، عربي، روى عن أبي عبد الله عليه السلام
ضعيف جدا، زيد أحاديث في كتب جابر الجعفي ينسب بعضها إليه والأمر ملتبس و
تقدم تضعيفه عن النجاشي في ترجمة جابر الجعفي؛ نجاشی می گوید: عمرو بن شمر
که از امام صادق علیه السلام، روایت نقل می کند، بسیار «ضعیف» است و گفته شده
که بعضی از اضافات در کتاب های جابر جعفی را وی انجام داده است و امر
وی، مشتبه است و همچنین نجاشی در ترجمه جابر نیز او را تضعیف کرده
است.»

«وقال الشيخ: عمرو بن شمر، له كتاب، رويناه بالإسناد، عن حميد، عن إبراهيم بن
سليمان الخزاز أبي إسحاق، عنه... وعده البرقي في أصحاب الصادق عليه السلام قائلا: عمرو بن
شمر الجعفي، عربي، كوفي.»

«وقال ابن الغضائري: عمرو بن شمر أبو عبد الله الجعفي، كوفي روى عن أبي عبد الله و
جابر، ضعيف.»

مرحوم خوئی پس از نقل بزرگان در مورد وی، می فرماید:

۱ استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۸۰.

«أقول: الرجل لم تثبت وثاقته فإن توثيق ابن قولويه إياه معارض بتضعيف النجاشي فالرجل مجهول الحال، هذا وقد وثقه المحدث النوري في المستدرک: الجزء ۳، الفائدة الخامسة في شرح مشيخة الفقيه في طريق الصدوق إلى جابر بن يزيد الجعفي (نز) أي و اعتمد في ذلك على رواية الأجلاء و خمسة من أصحاب الإجماع عنه و على اعتماد الشيخ المفيد عليه؛ وثاقت عمرو بن شمر، ثابت نشده است [این قول در زمانی است که هنوز مرحوم خوئی از مبنای خود برنگشته بود و آن مبنا، وثاقت مشایخ ابن قولویه در کامل الزیارات - با واسطه و بدون واسطه - در نظر ایشان است و با این که نام عمرو بن شمر در کامل الزیارات آمده است؛ باز مرحوم خوئی، وی را «تضعیف» می‌کند؛ زیرا «توثیق» ابن قولویه که «توثیق عام» است، با «تضعیف» نجاشی، معارض است. پس عمرو بن شمر، «مجهول» است. [بنابراین، روایت «ضعیف» است.] البته محدث نوری، عمرو بن شمر را در مستدرک، به دلیل نقل روایت اجلا و پنج نفر از اصحاب اجماع از وی و همچنین اعتماد شیخ مفید به او، «توثیق» کرده است.»

«و الجواب عن ذلك قد تقدم غير مرة و قلنا إن رواية الأجلاء، أو أصحاب الإجماع عن شخص و كذلك اعتماد القدماء عليه لا تدل على وثاقته^۱؛ [مرحوم خوئی در جواب محدث نوری می‌فرماید:] ما بارها گفته‌ایم که روایت اجلا و اصحاب اجماع از شخصی و همچنین اعتماد قدماء مثل شیخ مفید بر آن شخص، بر وثاقت

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۰۶ - ۱۰۸.

وی، دلالت نمی‌کند.»

بیان قاموس الرجال در مورد عمرو بن شمر

مرحوم تستری در قاموس الرجال در مورد وی می‌فرماید:

«قال: عدّه الشيخ في رجاله في أصحاب الباقر عليه السلام و عدّه في أصحاب الصادق عليه السلام قائلا: بن يزيد أبو عبد الله الجعفي الكوفي. عنونه النجاشي، قائلا: أبو عبد الله الجعفي عربي، روى عن أبي عبد الله عليه السلام، ضعيف جدا. زيد أحاديث في كتب جابر الجعفي ينسب بعضها إليه، والأمر ملتبس و ابن الغضائري، قائلا: أبو عبد الله الجعفي، روى عن أبي عبد الله عليه السلام و جابر، ضعيف.»

ایشان پس از نقل کلام بزرگان در مورد وی، می‌فرماید:

«أقول: و قال النجاشي في جابر الجعفي: روى عنه جماعة غمز فيهم و ضعفوا، منهم عمرو بن شمر^۱ نجاشی در مورد جابر جعفی گفته است: جماعتی از جابر، روایت نقل کرده‌اند که «تضعیف» شده‌اند؛ از جمله آن جماعت، عمرو بن شمر است.»

به نظر می‌رسد کثرت روایات از شخصی در کتب اربعه، یکی از دلایل وثاقت است. در کتب اربعه، از عمرو بن شمر ۱۶۷ روایت نقل شده است. بنابراین، کثرت روایت، می‌تواند دلیل بر وثاقت وی باشد. البته بنده، روایت اجلا و اصحاب اجماع از شخصی را - اگر از ادله وثاقت ندانم - لاقبل از مویدات

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۰۹.

وثاقت راوی می دانم. بنابراین، به نظر می رسد که عمرو بن شمر «ثقه» باشد. قابل ذکر است که «ثقه» بودن عمرو بن شمر، باز باعث «صحیح» بودن این روایت نمی شود؛ زیرا روایت «مرفوعه» است.

مؤیدات روایت چهارم

بعضی از حاضران در جلسه برای تأیید روایت چهارم، چند روایت آورده اند که آن ها را ذکر می کنیم. البته در صورت مؤید بودن، تأیید برای این قسمت از روایت می باشد: «...» **«وَإِنْ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلْقَى»** قَالَ هُوَ الْقَائِمُ إِذَا قَامَ بِالْغَضَبِ.

روایت مؤید اول

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» قَالَ تَأْوِيلُهَا فِيمَا يَأْتِي عَذَابٌ يَقَعُ فِي الثَّوْبَةِ^۱ يَغْنِي نَارًا حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْكُنَاسَةِ كُنَاسَةِ بَنِي أَسَدٍ حَتَّى تَمُرَّ بِثَقِيفٍ لَا تَدْعُ وَثَرًا لِأَلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَخْرَقَتْهُ^۲ وَ ذَلِكَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام؛ از امام صادق عليه السلام در

-
۱. «الثوبية» بالفتح ثم الكسر، و ياء مشددة و يقال بلفظ التصغير:- موضع بالكوفة، أو قريب من الكوفة، و قيل: خربة الى جانب الحيرة على ساعة منها. و الكناسة- بضم الكاف- محلة بالكوفة عندها أوقع يوسف بن عمرو الثقفي- و الى العراق من قبل هشام ابن عبد الملك- زيد بن علي بن الحسين عليه السلام، و قصته مشهورة في التاريخ راجع مقاتل الطالبين لابن الفرج الأصفهاني.
 ۲. امروزه بعضی اشکال می کنند که چرا امام زمان، قبر بعضی را نبش می کند؟ این ها چرا به

معنای آیه شریفه «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»؛ «پرسش کننده ای از عذابی که واقع خواهد شد، پرسید»؛ فرمود: «تأویل این آیه در آینده است؛ عذابی که در ثویه واقع می شود؛ یعنی آتشی؛ تا کناسه بنی اسد سر می کشد و تا قبیلۀ ثقیف نیز بگذرد و هیچ جایگاه ستم بر آل محمد نمی ماند، مگر آن که آتش، آن را می سوزاند، و این پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود.»

بیان معجم البدان در مورد «الثویه»

یاقوت حموی در مورد «ثویه» می گوید:

«ذكر العلماء أنها كانت سجنا للنعمان بن المنذر، كان يحبس بها من أراد قتله، فكان يقال لمن حبس بها ثوى أي أقام، فسميت الثوية بذلك، وقال ابن حبان: دفن المغيرة بن شعبة بالكوفة بموضع يقال له الثوية، وهناك دفن أبو موسى الأشعري في سنة خمسين...^۱؛ عالمان گفته اند که «ثویه» زندان نعمان بن منذر بوده است که اعدامی ها را در آن زندانی می کرده اند؛ و چون آنان در آن زندان اقامت می کرده اند، لذا به این واژه نامیده شده است [ثوی همان اقام است]. ابن حبان می گوید: «ثویه» مکانی است که مغیره بن شعبه در آن جا، دفن شده است [مغیره بن شعبه، همان

سفیانی ایراد وارد نمی کنند که قبر پیامبر و حضرت زهرا علیهما السلام، را نبش می کند؟ (این روایت در کتاب «البدع و التاريخ» از بلخی، م. ۳۲۲)، آمده است؛ ضمن این که در برابر سفیانی هم، نه تنها موضعی نگرفته، بلکه اخیراً دعا می کنند که «اللهم اجعلنا من جيش سفیانی»، البته باید گفت که به دعا نیاز نمی باشد؛ زیرا تحصیل حاصل است و جزء جيش سفیانی می باشند.

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۲.

۲. یاقوت حموی، معجم البدان، ج ۲، ص ۸۷.

بدکار معروفی است که به خانه حضرت زهرا علیها السلام، هجوم برد[و همچنین قبر ابوموسی اشعری در آن جاست که در سال ۵۰ هجری از دنیا رفته است] امیرالمومنین علیه السلام، در قنوت نماز چند نفر را لعنت می کرد که یکی از آن ها، همین ابوموسی اشعری بود^۱.

پس طبق این روایت، در مکانی به نام «ثویه» که مرکز شرارت است، کشتار و قتل صورت می گیرد، نه این که چنین مسئله ای را به همه مکان ها سرایت دهیم؛ یعنی مقطعی و مکان خاصی است.

روایت مؤید دوم

«حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهْأَوْدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُمَيْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام كَيْفَ تَقْرَأُونَ هَذِهِ السُّورَةَ قُلْتُ وَآيَةُ سُورَةٍ قَالَ سُورَةٌ «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» فَقَالَ لَيْسَ هُوَ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ إِنَّمَا هُوَ سَأَلَ سَائِلٌ وَهِيَ نَارٌ تَقَعُ فِي الثُّوْبَةِ ثُمَّ تَنْصِي إِلَى كُنَاسَةِ بَنِي أَسَدٍ ثُمَّ تَنْصِي إِلَى ثَقِيفٍ فَلَا تَدْعُ وَثَرًا لِأَلِ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَحْرَقَتْهُ^۲؛ جابر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: این سوره را چگونه می خوانید؟ «عرض کردم: کدام سوره؟ فرمود: سوره «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»». پس فرمود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» نیست، بلکه (سال سیل) است و آن آتشی است که در ثویه می افتد و از آن جا به کناسه بنی اسد راه می یابد و سپس به ثقیف می رسد و بر جایگاه ظلمی بر آل

۱. نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۳۰۲.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۲.

محمد نمی‌گذرد، مگر آن‌که می‌سوزاند.»

روایت مؤید سوم

«قَالَ سَيَّلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ مَعْنَى هَذَا، فَقَالَ: نَارُ تَخْرُجُ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ مَلَكٌ يَسُوقُهَا مِنْ خَلْفِهَا حَتَّى تَأْتِيَ دَارَ بَنِي سَعْدِ بْنِ هَمَّامٍ عِنْدَ مَسْجِدِهِمْ - فَلَا تَدْعُ دَارَ لِبْنِي أُمَيَّةَ إِلَّا أَحْرَقَتْهَا وَأَهْلَهَا - وَلَا تَدْعُ دَاراً فِيهَا وَتُرَّى لَالِ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَحْرَقَتْهَا، وَ ذَلِكَ الْمُهْدِيُّ عليه السلام، وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ - لَمَّا اصْطَفَتِ الْخَيْلَانِ يَوْمَ بَدْرٍ رَفَعَ أَبُو جَهْلٍ يَدَهُ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ قَطَعَنَا الرَّحِمَ - وَ أَتَانَا بِمَا لَا نَعْرِفُهُ فَاجِئُهُ بِالْعَذَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾^۱

نیز در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است که از امام محمد باقر عليه السلام معنای آیه «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» را پرسیدند که آن عذاب چیست؟ حضرت فرمود: «مقصود آتشی است که از مغرب بیرون می‌آید و فرشته‌ای از پشت سر آن را می‌راند تا از سمت خانه بنی سعد بن همّام به مسجدشان می‌رسد و خانه‌ای از بنی امیه بر جای نمی‌گذارد و هیچ خانه‌ای را که دشمنی از آل محمد^۲ در آن باشد، سالم نمی‌گذارد و همه را می‌سوزاند و آن مهدی عليه السلام

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۸۵.

۲. هر کس که دستش به خون اهل بیت آغشته باشد و یا موید دشمنان اهل بیت باشد؛ در آن روز از بین می‌رود. امروزه هم ما هنوز تأیید کننده دشمنان اهل بیت را می‌بینیم که یزید و امثال او را عادل می‌دانند. در مقابل این کلام که «یزید بر حسین عليه السلام، ظلم کرد»، به کلام قاضی ابوبکر محمد بن عبد الله ابن العربی المالکی، (م. ۵۴۳) توجه کنید. (ایشان، غیر از ابن عربی معروف اندلسی است). او در کتاب العواصم من الفواصم، ص ۲۳۲، می‌گوید: «ان الحسين قتل بسيف جده لانه خرج على امام زمانه [یزید] بعد أن تمت البيعة له و كملت شروط الخلافة باجماع اهل الحل و

العقد ولم يظهر منه ما يشينه ويزرى به. قال رسول الله ﷺ ستكون هنات فمن اراد أن يفرق امر هذه الامة و هي جميع فاضربوه بالسيف كائنا من كان فما خرج عليه احدا الا بتأويل ولاقاتلوه الا بما سمعوا من جده ﷺ»، امام حسين در حقيقت به شمشير جدش كشته شد؛ زيرا بر امام زمانش [=يزيد] خروج كرد؛ در حالي كه كار بيعت تمام شده بود و شروط خلافت به اجماع اهل حل و عقد در وي جمع گشته بود. رسول خدا ﷺ گفته بود كه هر گاهديد كسي اتحاد اين امت را مي خواهد، به تفرقه مبدل كند، او را، هر كس باشد، بكشيد و همه آنان كه در قتل امام حسين شركت جسته بودند اين سخن را از پيامبر ﷺ شنيده بودند و خود اهل تأويل و رأی و اجتهاد بودند و كسي او را نكشت، مگر با تأويل همين حديث كه از پيامبر ﷺ نقل مي شود (ابن العربي، به قدری تندى كرده است كه سنى هاى متعصبى مثل الوسى، او را تخطئه كرده اند. آلوسى چندين صفحه در ذيل آيه ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾ (محمد: ۲۳) به اين موضوع پرداخته و وي را نفرين كرده است (تفسير روح المعانى، ج ۲۶، ص ۳۱۷).

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ زُورِي عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ ذُرَارِي قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفِعَالِ آبَائِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ كَذَلِكَ فَقُلْتُ وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (۱) «مَا مَعْنَاهُ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَلَكِنْ ذُرَارِي قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُرْضَوْنَ بِأَفْعَالِ ۲» آبَائِهِمْ وَيَفْتَحِرُونَ بِهَا وَمَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي ۳» عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَإِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعَالِ آبَائِهِمْ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ يَبْدَأُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ قَالَ يَبْدَأُ بِبَنِي سَبِيَّةٍ فَيَقَاطِعُ أَيْدِيَهُمْ لَأَنَّهُمْ شَرَّاقِي بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۷۳)؛ عبد السلام بن صالح هروئي گوید: به حضرت رضا عليه السلام عرض کردم: نظرتان در باره اين حديث كه از امام صادق عليه السلام روايت شده است، چيست، كه حضرت فرموده اند: زمانی كه قائم عليه السلام قيام كند، فرزندان قاتلان حسين عليه السلام را به خاطر كردار پدرانشان خواهد كشت؟ حضرت فرمودند: «همين طور است.» عرض كردم: پس معنای اين آيه چيست: ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾؛ (هيچ كس بار گناه ديگري را به دوش نخواهد كشيد) (انعام: ۱۶۴). فرمودند: «خداوند در تمام گفتارهايش درست گفته است، لكن

فرزندان قاتلان حسین علیه السلام از کردار پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس از کاری راضی باشد مثل کسی است که آن را انجام داده، و اگر کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب از این قتل راضی باشد، نزد خدا با قاتل شریک خواهد بود، و قائم علیه السلام در هنگام قیام خود، به خاطر رضایتشان از کردار پدران، ایشان را خواهد کشت «عرض کردم: وقتی قائم شما علیه السلام قیام کند، از چه کاری شروع می‌کند؟ فرمودند: «در آغاز دستان بنی شیبه را قطع می‌کند؛ زیرا آنان دزدان خانه خدا هستند.»

جلسه هفتم

مقدمه

سخن راجع به بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور بود که بعضی با استناد به چنین روایاتی، مدعی شده اند که در آغاز ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، کشتارهای فراوانی رخ می‌دهد. در جلسات قبل، روایاتی را بررسی کردیم و اکنون به ادامه بحث می‌پردازیم.

روایت پنجم قتل‌های آغازین

«أَبُو الْقَاسِمِ الشَّعْرَانِيُّ يَرْفَعُهُ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَتَى رَحْبَةَ الْكُوفَةِ فَقَالَ بِرَجْلِهِ هَكَذَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَوْضِعٍ ثُمَّ قَالَ احْفَرُوا هَاهُنَا فَيَحْفَرُونَ فَيَسْتَخْرِجُونَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْعٍ وَاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ سَيْفٍ وَاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ بَيْضَةٍ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَيْنِ ثُمَّ يَدْعُو اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْمُوَالِي مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فَيُلْبِسُهُمْ ذَلِكَ ثُمَّ يَقُولُ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ مِثْلٌ مَا عَلَيْكُمْ فَاقْتُلُوهُ؛ از عبد الرحمان بن حجاج نقل شده است که امام صادق عليه السلام فرمود: «آن‌گاه

که قائم عَلَيْهِ السَّلَام به قیام دست بزند، به رجه کوفه می‌آید و به محلی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «این جا را حفر کنید!» چون حفر کنند، دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود، بیرون می‌آورند که هر کلاه خودی دو طرف دارد. سپس دوازده هزار مرد از هواداران عرب و عجم خود را فرا می‌خواند و آن‌ها را مسلح می‌کند و سپس می‌گوید: «کسانی را که چنین سلاحی دربر ندارند، به قتل رسانید!»

توضیح روایت

در روایت کلمه «رجه» آمده است. حموی در معجم البلدان در مورد آن می‌گوید:

«رجه خنیس: محلة بالكوفة: تنسب إلى خنیس ابن سعد أخي النعمان بن سعد جد أبي يوسف یعقوب ابن إبراهيم بن حبيب بن خنیس القاضي، والأصل في الرجة الفضاء بين أفنية البيوت أو القوم والمسجد؛ رجه محله ای است در کوفه که به خنیس بن سعد منسوب است. اصل در رجه، فضایی که بین خانه‌ها و محله‌ها و مسجد می‌باشد.» «ویقال رجة أيضا، وقيل: رجة اسم ورجة نعت، وبلاد رجة: واسعة، ولا يقال رجة بالتحريك، وقال ابن الأعرابي: الرجة ما اتسع من الأرض.»^۱

منابع روایت

- شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق) در الإختصاص، ص ۳۳۴؛

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۳.

• شیخ حر عاملی (م. ۱۱۰۴ ق)، در اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۵، ص ۱۸۳؛ روایت را از اختصاص، با اندکی تغییر در سند و متن، این گونه ذکر کرده است: «و عن أبي القاسم الشعرائي يرفعه عن يونس بن يعقوب عن عبد الرحمن بن الحجاج عن الصادق عليه السلام قال: إذا قام القائم عليه السلام أتى رجة الكوفة فقال برجله هكذا... ثم يدعو اثني عشر ألف رجل من الموالي والعجم فيلبسهم ذلك ثم يقول: من لم يكن عليه مثل ما عليكم فاقتلوه»؛

• مجلسی (م. ۱۱۱۰ ق) در بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۷، روایت را از اختصاص نقل می‌کند؛

• مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدي، ج ۵، ص ۲۲۴، روایت را از اختصاص نقل می‌کند.

بررسی سندی روایت پنجم

تمام منابع، این روایت را از اختصاص، نقل کرده اند؛ پس روایت، یک منبع بیش تر ندارد؛ ضمناً، کتاب اختصاص مورد بحث است که آیا از شیخ مفید است، یا از دیگری که فعلاً وارد این بحث نمی‌شویم؛

«ابوالقاسم شعرائی»؛ نام وی را در کتاب‌های رجالی نیافتیم؛

«یرفعه»؛ روایت «مرفوعه» است.

«یونس بن ظبیان» ایشان مشکل عقیدتی دارد. او به الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام قائل شده و لذا مورد لعن قرار گرفته است. مرحوم خوئی، راجع به ایشان بحث مفصلی دارد و چنین روایتی را نقل می‌کند:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قَوْلَوَيْهِ الْقُمِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى، عَنْ يُونُسَ، قَالَ، سَمِعْتُ رَجُلًا مِنَ الظَّيَارَةِ يُحَدِّثُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ أَنَّهُ، قَالَ كُنْتُ فِي بَعْضِ اللَّيَالِي وَ أَنَا فِي الظَّوْافِ فَإِذَا نِدَاءٌ مِنْ فَوْقِ رَأْسِي يَا يُونُسُ: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي». فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ، فَعُصِبَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام غَضَبًا لَمْ يَمْلِكْ نَفْسُهُ ثُمَّ، قَالَ لِلرَّجُلِ اخْرُجْ عَنِّي لَعَنَكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ مَنْ حَدَّثَكَ وَ لَعَنَ يُونُسَ بْنُ ظَبْيَانَ أَلْفَ لَعْنَةٍ يَتَّبِعُهَا أَلْفَ لَعْنَةٍ كُلُّ لَعْنَةٍ مِنْهَا تُبْلِغُكَ قَعَرَ جَهَنَّمَ أَشْهَدُ مَا نَادَاهُ إِلَّا شَيْطَانٌ أَمَا إِنَّ يُونُسَ مَعَ أَبِي الْخَطَّابِ فِي أَشَدِّ الْعَذَابِ مَقْرُورَانِ وَ أَصْحَابُهُمَا إِلَى ذَلِكَ الشَّيْطَانِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَ آلِ فِرْعَوْنَ فِي أَشَدِّ الْعَذَابِ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ أَبِي عليه السلام قَالَ يُونُسَ فَقَامَ الرَّجُلُ مِنْ عِنْدِهِ فَذَا بَلَغَ الْبَابَ إِلَّا عَشْرَ خُطَا حَتَّى صَرَغَ مَغْشِيًا عَلَيْهِ وَ قَدْ قَاءَ رَجِيعَهُ وَ حُمِلَ مَيِّتًا، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَتَاهُ مَلَكٌ بِيَدِهِ عَمُودٌ فَضَرَبَ عَلَى هَامَتِيهِ ضَرْبَةً قَلْبٌ فِيهَا مِائَتَانِ ثُمَّ حَتَّى قَاءَ رَجِيعَهُ وَ عَجَلَ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى الْهَوَايَةِ وَ الْحَقُّهُ بِصَاحِبِهِ الَّذِي حَدَّثَهُ، يُونُسَ بْنُ ظَبْيَانَ، وَ رَأَى الشَّيْطَانَ الَّذِي كَانَ يَتَرَاءَى لَهُ؛ يُونُسَ كَفَتْ: مردی که جزء غالیان بود، چنین با حضرت رضا عليه السلام در باره یونس بن ظبیان صحبت می کرد که یونس گفته است: در یکی از شب ها خانه کعبه را طواف می کردم؛ ناگاه چنین ندایی از بالای سرم شنیدم: یونس! من خدای یتکام که خدایی جز من نیست؛ مرا عبادت کن، و نماز را به یاد من به پا دار. «سر بلند کردم، ناگهان امام را دیدم؛ [یعنی به الوهیت ائمه

اطهار عليه السلام قائل است. [از شنیدن این سخن، چنان علی بن موسی الرضا عليه السلام خشمگین شد که نتوانست خودداری کند؛ به آن مرد فرمود: «از پیش من خارج شو! خداوند تو و کسی را که این حدیث را برای تعریف کرد، لعنت کند و هزار بار هم یونس بن ظبیان را مورد لعنت قرار دهد و تو را با او به قعر دوزخ روانه کند! من گواهی می‌دهم که این سخن را شیطان در گوش او گفته است و اکنون آگاه باش که یونس بن ظبیان با ابو الخطاب در سخت‌ترین عذاب‌ها گرفتار هستند و یاران آن‌ها هم با آن شیطان در کنار فرعون و فرعونیان در عذاب سختی می‌باشند. و من این سخن را از پدرم [=موسی بن جعفر عليه السلام] شنیدم.»

یونس گفت: آن مرد از جای خود حرکت کرده؛ هنوز ده قدم به در خانه مانده بود که بر زمین مدهوش افتاد و مدفوعش از راه دهانش خارج شد و از دنیا رفت. حضرت رضا عليه السلام فرمود: «فرشته‌ای که گریزی در دست داشت، چنان بر سر او نواخت که از درون، روده‌های او زیرو رو شد و مدفوعش از دهانش خارج شد و خداوند روح او را به هاویه جهنم برد و به دوستش که از یونس بن ظبیان برایش آن حدیث را نقل کرده بود، ملحق شد. همان شیطانی را که او مشاهده کرده بود، این شخص نیز دید.»

مرحوم خوئی پس از نقل این روایت می‌فرماید:

«أقول: هذه الرواية صحيحة السند، ودالة على خبث يونس بن ظبيان و

ضالاه؛^۱ این روایت از نظر سند صحیح است و بر خباثت و گمراهی یونس بن ظبیان دلالت دارد.»

مرحوم خوئی روایت دیگری را نیز در مذمت یونس بن ظبیان، نقل می‌کند:

«حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ الْأَدَمِيُّ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِي عُبَيْسَةَ، قَالَ هَلَكْتُ بِنْتُ لِأَبِي الْخَطَّابِ فَلَمَّا دَفَنَهَا أَطْلَعَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ فِي قَبْرِهَا، فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ!؛ عمار می‌گوید: هنگامی که دختر ابی خطاب فوت می‌کند، یونس بر قبر او می‌ایستد و می‌گوید: سلام بر تو ای دختر رسول خدا! [یعنی ابی الخطاب، رسول خدا و ائمه طاهرین نیز خدایان هستند].»

مرحوم خوئی پس از نقل این روایت می‌فرماید:

«أقول: هذه الرواية ضعيفة بأحمد بن علي، و أبي سعيد الأدمي، و عمار بن أبي عتبة؛ یعنی ضعیف بودن این روایت، به تضعیف یونس بن ظبیان ضرری نمی‌زند؛ چون روایت اول صحیح بود.»

پس، یونس بن ظبیان، مشکل عقیدتی دارد و اگر بعضی هم، وی را مدح کرده‌اند، قابل مناقشه است. بنابراین، روایت، مشکل سندی دارد.

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۱۹۴.

۲. کشی، إختيار معرفة الرجال، ص ۳۶۴.

انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید

مرحوم خوئی پس از نقل روایاتی در مورد عبدالله بن مغیره می‌فرماید:

«أقول: هذه الروایات كلها ضعيفة غير ما رواه في الإختصاص ولكنه أيضا لا يمكن الاعتماد عليه لعدم ثبوت نسبة الكتاب إلى الشيخ المفید (قدس سره) ولا سيما أن هذه الرواية مروية عن ابن الوليد بلا واسطة و من الظاهر أنه لا يمكن رواية الشيخ المفید عن ابن الوليد بلا واسطة فإن الشيخ المفید ولد سنة ست و ثلاثين و ثلاثمائة أو سنة ثمان و ثلاثين و ثلاثمائة و مات ابن الوليد سنة ثلاث و أربعين و ثلاثمائة؛ همه این روایات، غیر از روایتی که در اختصاص آمده است، ضعیف هستند. هر چند به جهت ثابت نشدن انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید، بر این روایت هم نمی‌توان اعتماد کرد. علاوه بر این که صاحب اختصاص، این روایت را از ابن ولید بدون واسطه نقل کرده است و اگر کتاب به شیخ مفید منتسب باشد، ظاهراً ممکن نیست که شیخ بدون واسطه از ابن ولید، روایت نقل کند؛ زیرا شیخ مفید در سال ۳۳۶ یا ۳۳۸ متولد شده و ابن ولید در سال ۳۴۳ وفات کرده است [شیخ مفید در سال وفات ابن ولید، ۵ یا ۷ ساله بوده و تحمل حدیث در چنین سالی غیر عادی است].»

دلالت روایت

طبق این روایت، «رحبه» نام مکان و منطقه‌ای خاص است. بنابراین، به

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۳۹ و ر.ک: آقا بزرگ الطهرانی، الذریعة، ج ۱.

فرض که سند روایت مشکل نداشته باشد، کشتاری که در روایت ذکر شده، به آن منطقه مربوط است؛ زیرا امکان دارد چنین منطقه‌ای، به نواصب و دشمنان اهل بیت مربوط باشد که سراسر وجودشان را ظلمت و لجاجت فراگرفته و دردشان، جز با سلاح و خونریزی تسکین نپذیرد. پس نمی‌توان به چنین روایتی برای اثبات کشتار همه مناطق استناد کرد.

روایت ششم قتل‌های آغازین

«وَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَقَامَ خَمْسِمِائَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ أَقَامَ خَمْسِمِائَةٍ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ أَقَامَ خَمْسِمِائَةٍ أُخْرَى حَتَّى يَفْعَلَ ذَلِكَ سِتِّ مَرَّاتٍ قُلْتُ وَ يَبْلُغُ عَدَدُ هَؤُلَاءِ هَذَا قَالَ نَعَمْ مِنْهُمْ وَ مِنْ مَوَالِيهِمْ»^۱

عبدالله بن مغیره از امام صادق عليه السلام چنین روایت می‌کند: «هرگاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظهور کرد، پانصد نفر از قریش را می‌آورد و گردن می‌زند. آن‌گاه پانصد نفر دیگر را و تا شش بار این کار را انجام می‌دهد.» من عرض کردم: آیا دسته‌های بعدی هم پانصد نفرند؟ فرمود: «آری و همه آن‌ها از قریش و دوستان آن‌ها می‌باشند.»

منابع روایت

- شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق)، در الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲،

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۳.

ص ۳۸۳؛

- فتال نیشابوری (م. ۵۰۸ ق)، در روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۲،

ص ۲۶۵؛

- طبرسی (م. ۵۴۸ ق)، در إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۶۱؛
- اربلی (م. ۶۹۲ ق)، در كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۶۵؛
- فیض کاشانی (م. ۱۰۹۱ ق)، در نوادر الأخبار فيما يتعلق بأصول السدين،

ص ۲۷۳؛

- شيخ حر عاملی (م. ۱۱۰۴)، در إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص

۱۴۸؛

- مجلسی (م. ۱۱۱۰ ق)، در بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸؛
- جزائری (م. ۱۱۱۲ ق)، در رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۱۹۳؛
- مؤسسه معارف اسلامی، معجم احاديث الامام المهدي، ج ۵، ص ۲۹۲.

بررسی سندی روایت ششم

اولین منبعی که این روایت را نقل می‌کند، ارشاد شیخ مفید است. همه منابع دیگری که روایت را نقل می‌کنند، به ارشاد منتهی می‌شود و ارشاد هم روایت را از عبدالله بن مغیره، نقل می‌کند. ما در جلالت عبدالله بن مغیره شکی نداریم. نجاشی در مورد وی می‌گوید: «ثقة ثقة لا يعدل به أحد من جلالتة و دینة و ورعه روی عن أبي الحسن موسى عليه السلام. قيل: إنه صنف ثلاثين كتابا و الذي رأيت أصحابنا رجعهم الله يعرفون منها كتاب الوضوء و كتاب الصلاة و قد روی هذه الكتب

کثیر من أصحابنا.^۱ علامه حلی نیز چنین عبارتی را در مورد وی ذکر می‌کند.^۲ تنها مشکلی که در روایت وجود دارد، طریق شیخ مفید به عبدالله بن مغیره است؛ زیرا هم طبقه نیستند.

دلالت روایت

در این روایت، درگیری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در مکه با قریش بیان شده است. قریشی‌ها از همان اول نیز با اسلام مشکل داشتند؛ چنان‌که اکنون با اسلام مشکل دارند. امروزه حجاز خاستگاه فتنه‌ها و خونریزی‌ها است. قریشی‌ها حتی یک روز با دین اسلام آشتی نکردند. این‌ها همیشه جزء مخالفان پیامبر و امیرالمومنین علیه السلام و شریک غصب خلافت بودند. دشمنی شان با امیرالمومنین علیه السلام، آشکارا بود. مکه مکرمه از ۲۵ قبیله قریشی^۳ تشکیل می‌شد که هنگام بعثت و اعلان نبوت و ولایت امیرالمومنین علیه السلام، اکثر آن‌ها، جبهه ای را در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با محوریت شجره خبیثه تشکیل دادند. بعد از ظهور اسلام، ۲۳ قبیله از قریش و موالی آن‌ها ضد پیامبر بودند و طرفداران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (بنی هاشم و بنی عبدالمطلب و کسانی که با این دو قبیله ارتباط داشتند) در اقلیت بودند. اکثریت مخالف، تمام ابزارها را به کار گرفتند تا از پیشرفت اسلام بکاهند. امیرالمومنین علیه السلام در مورد قریش می‌فرماید: «مَا لَنَا

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۲۱۵.

۲. حلی، الخلاصة، ص ۱۱۰.

۳. طبسی، ایام المکیه، ص ۱۲.

وَلِقْرِيشٍ وَمَا تُنْكِرُ مِنَّا قُرَيْشٌ غَيْرَ أَنَّا أَهْلُ بَيْتِ سَيِّدِ اللَّهِ بُنْيَانُهُمْ يُبْنِيَانِنَا وَأَعْلَى اللَّهِ فَوْقَ رُءُوسِهِمْ رُءُوسَنَا وَاخْتَارَنَا اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَتَقَمُّوا عَلَيْهِ...؛ ما را با قریش چه کار، قریش منکر نشدند ما را مگر به جهت اهل بیت بودن ما که خداوند ما را بر آن‌ها برتری بخشید پس دشمنی ورزیدند...^۱

پس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در حجاز با عده ای و در کوفه با تعدادی، به مبارزه برمی‌خیزند؛ ولی همه مردم حجاز و جهان، قریشی نیستند تا گفته شود که امام در سراسر حجاز کشتار به راه می‌اندازد. بنابراین، استناد به چنین روایتی، در مورد ادعای کشتار وسیع در هنگام ظهور، صحیح نیست و بر فرض صحت سند، به عده‌ای خاص مربوط می‌باشد.

۱. حلی، (برادر علامه حلی) (م. ۷۰۳ ق)، العدد القویة لدفع المخاوف اليومية، ص ۱۸۹. ، مرحوم احمد محمد یعقوب در کتاب «خلاصه المواجهه مع الرسول واله» بحث خوبی، راجع به قریش دارد که حتما مطالعه کنید.



جلسه هشتم

مقدمه

سخن راجع به قتل‌های آغازین ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود که در این زمینه، روایت ششم را بیان کردیم. روایت این‌گونه بود: عبدالله بن مغیره از امام صادق علیه السلام چنین روایت می‌کند: «هرگاه قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، پانصد نفر از قریش را گردن می‌زند. آن‌گاه پانصد نفر دیگر را؛ تا شش بار این کار را انجام می‌دهد.» من عرض کردم: آیا دسته‌های بعدی هم پانصد نفرند؟ فرمود: «آری و همه آن‌ها از قریش و دوستان آن‌ها می‌باشند.» طبق این روایت، امام زمان در شش مرحله و در هر مرحله پانصد نفر از سران قریش را می‌کشد که بعضی به استناد چنین روایتی، مدعی شده‌اند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به قتل و کشتار دست می‌زند.

گفتیم که روایت مذکور، هم از نظر سند و هم از نظر دلالت مشکل دارد. این روایت اشاره دارد به مقطع و مکان و افراد خاصی؛ و به معنای اعلان جنگ

امام علیه السلام با جهان نمی باشد. امام به مبارزه با قریشی ها برمی خیزد. قریشی ها سوابق سیاه و لواحقشان حکایت از این دارد که این برخورد، تنها برخورد متناسب با این ها می باشد. در این جا لازم است به دو روایت که گویای برخورد تند و مواضع نامناسب قریشی ها با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه است، اشاره کنم:

مواضع قریشی ها نسبت به اهل بیت علیهم السلام

روایت اول (برخورد قریشی ها با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه)

مرحوم مجلسی در بحار الانوار، روایتی را از مرحوم سید علی عبد الحمید چنین نقل می کند:

«وَبِالْإِسْنَادِ (وَرَوَى السَّيِّدُ عَلِيُّ بْنُ الْحَمِيدِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْإِيَادِي) يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِلَى أَنْ قَالَ: يَقُولُ الْقَائِمُ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ يَا قَوْمَ إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يُرِيدُونَنِي وَلَكِنِّي مُرْسِلٌ إِلَيْهِمْ لِأَحْتِجَّ عَلَيْهِمْ بِمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِي أَنْ يَحْتِجَّ عَلَيْهِمْ فَيَدْعُوا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَيَقُولَ لَهُ امْضِ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ فَقُلْ يَا أَهْلَ مَكَّةَ أَنَا رَسُولُ فُلَانٍ إِلَيْكُمْ وَهُوَ يَقُولُ لَكُمْ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَالْخِلَافَةِ وَنَحْنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ وَسَلَالَةُ النَّبِيِّينَ وَإِنَّا قَدْ ظَلَمْنَا وَاضْطَهَدْنَا وَفُهِزْنَا وَابْتُزَّزْنَا حَقًّا مُنْذُ قُبِضَ نَبِيُّنَا إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فَتَنَحْنُ نَسْتَنْصِرُكُمْ فَانصُرُونَا فَإِذَا تَكَلَّمْ هَذَا الْفَتَى بِهَذَا الْكَلَامِ أَتَوْا إِلَيْهِ فَدَبَّحُوهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمِقَامِ وَهِيَ النَّفْسُ الرُّكْنِيَّةُ فَإِذَا بَلَغَ ذَلِكَ الْإِمَامُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ أَلَا أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا

يُرِيدُ وَتَنَافَلَا يَدُ عُوْنُهُ حَتَّى يَخْرُجَ...؛ حضرت قائم عليه السلام به اصحاب خود می‌گوید: ای قوم! همانا اهل مکه مرا نمی‌خواهند؛ ولی خداوند، مرا به منظور حجت بر ایشان، به سوی آن‌ها فرستاده است و برای همانند من شایسته است که حجت را بر آنان تمام کنم. پس مردی از اصحاب خود را می‌طلبید و به او می‌فرماید: «نزد اهل مکه برو و به ایشان بگو که من فرستاده حضرت مهدی عليه السلام هستم و او [=حضرت مهدی] به شما می‌گوید که من از اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستم و ما ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از سلاله و نسل پاک پیغمبران هستیم و همانا ما مظلوم و مقهور گردیدیم و از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون، حق ما را گرفته و غصب کرده‌اند. ما از شما یاری می‌طلبیم پس ما را یاری کنید!» همین که آن جوان این سخن را

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۴۵۵.

ادامه روایت چنین است: «... فَيَهْبِطُ مِنْ عَقَبَةِ طُؤَى فِي ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةِ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ حَتَّى يَأْتِيَ الْمَشْجِدَ الْحَرَامَ فَيُصَلِّي فِيهِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ أَزْبِيعَ رَكَعَاتٍ وَ يَسْنِدُ ظَهْرَهُ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ ثُمَّ يَحْمَدُ اللَّهَ وَ يُثْنِي عَلَيْهِ وَ يَذْكُرُ النَّبِيَّ ص وَ يَصَلِّي عَلَيْهِ وَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يَضْرِبُ عَلَى يَدِهِ وَ يَبَايِعُهُ جَبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ يَقُومُ مَعَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَيَذْفَعَانِ إِلَيْهِ كِتَابًا جَدِيدًا هُوَ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ بِخَاتَمِ رُطْبٍ فَيَقُولُونَ لَهُ أَعْمَلُ بِمَا فِيهِ وَ يَبَايِعُهُ الثَّلَاثِمِائَةُ وَ قَلِيلٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى يَكُونَ فِي مِثْلِ الْحَلَقَةِ قُلْتُ وَ مَا الْحَلَقَةُ قَالَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ يَهْرُ الزَّايَةُ الْجَلِيلَةَ - وَ يَنْشُرُهَا وَ هِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص السَّحَابَةُ وَ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ ص السَّابِغَةُ وَ يَتَقَلَّدُ بِسَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ص ذِي الْقَفَّارِ. وَ فِي خَيْرِ آخَرٍ مَا مِنْ بَلَدَةٍ إِلَّا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ.»

می‌گوید، اهل مکه بروی هجوم می‌آورند و او را در میان رکن و مقام به شهادت می‌رسانند. او «نفس زکّیه» است. پس هنگامی که این خبر به آن حضرت می‌رسد، به یاران خود می‌فرماید: «آیا من به شما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند؟» پس اصحاب، حضرت را رها نمی‌کنند تا آن حضرت خروج می‌کنند.»

این روایت، برخورد قریشی‌ها با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را حتی در دوران ظهور یا نزدیک ظهور نشان می‌دهد.

روایت دوم (برخورد قریشی‌ها با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف)

«وَبِالْإِسْنَادِ إِلَى الْكَافِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ يُبَايِعُ الْقَائِمُ مَكَّةَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ يَسْتَعْمِلُ عَلَى مَكَّةَ ثُمَّ يَسِيرُ نَحْوَ الْمَدِينَةِ فَيَبْلُغُهُ أَنَّ عَامِلَهُ قُتِلَ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ يَنْطَلِقُ فَيَدْعُو النَّاسَ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِ حَتَّى يَبْلُغَ الْبَيْدَاءَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ فَيُخَسِفُ اللَّهُ بِهِمْ^۱؛ سید علی بن عبد الحمید در کتاب «انوار مضيئه» از ابو خالد کابلی و او از حضرت امام محمد باقر عليه السلام چنین روایت کرده است: «قائم ما در مکه از مردم بر اساس کتاب خدا و سنت پیغمبرش بیعت می‌گیرد و حاکمی بر آن‌ها تعیین می‌کند و سپس به مدینه می‌رود. در میان راه به وی خبر می‌دهند که حاکم او را کشته‌اند. او نیز

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸ و مؤسسه معارف اسلامی، مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۶۱.

برمی‌گردد (پس قاتلان را می‌کشد و کاری به دیگران ندارد) آن گاه حرکت می‌کند و در بین دو مسجد (مکه و مدینه) مردم را به عمل کردن به کتاب خدا و سنت پیامبر و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام و بیزاری از دشمنش، دعوت می‌کند، تا آن که به بیابان «بیداء»^۱ می‌رسد، در آن جا لشکر سفیانی [که از شام اعزام شده است] برای جنگ با وی به جانب او حرکت می‌کند و خدا آن‌ها را در زمین فرو می‌برد.»

«و فی خبر آخر یخرج إلى المدینة فقیم بها ما شاء ثم یمخرج إلى الکوفة ویستعمل علیها رجلا من أصحابه فإذا نزل الشفرة جاءهم کتاب السفیانی إن لم تقتلوه لأقتلن مقاتلکم و لأسببن ذراریکم فیقبلون علی عامله فیقتلونه فیأتیه الخبر فیرجع إلیهم فیقتلهم و یقتل قریشا حتی لا یبقی منهم إلا أكلة کبش ثم یمخرج إلى الکوفة ویستعمل رجلا من أصحابه فیقبل و ینزل النجف؛ و در روایت دیگر فرمود: «امام به سوی مدینه رهسپار می‌شود و تا مدتی در آن جا می‌ماند. سپس به سوی کوفه خارج می‌گردد و جانشینی برای خود در مدینه تعیین می‌کند. وقتی در «شفرة»^۲ فرود می‌آید، نامه سفیانی به اهل مدینه می‌رسد که نوشته است: اگر او [=قائم] را نکشید، مردان شما را به قتل می‌رسانم، و زنان را اسیر می‌کنم. مردم مدینه حاکم او را می‌کشند. وقتی که این خبر به حضرت قائم علیه السلام می‌رسد، به مدینه برمی‌گردد و

۱. «بیداء» در حال حاضر در مدینه واقع است و یکی از ادارات آموزش و پرورش مدینه و یک پادگان نظامی در آن قرار دارد.

۲. چراگاه گله‌های مدینه و در بیرون شهر قرار دارد (معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۵۳).

با آن‌ها جنگ و به گونه‌ای قریش را نابود می‌کند که از آن‌ها جز «باقی مانده‌ای از گوسفند» باقی نمی‌ماند. سپس از آن‌جا به کوفه می‌رود و مردی از یاران خود را به حکومت آن‌جا منصوب می‌کند و آن‌گاه وارد نجف می‌شود.»

فعلا در مقام بررسی سندی این روایت نمی‌باشم؛ ولی می‌خواهم بگوییم که حضرت از قریش در شش مرحله، سه هزار نفر را می‌کشد. لذا قبل از این‌که پرسیده شود این چه برخوردی است که با قریش می‌شود؛ باید سوال کرد که قریش چرا این کارها را می‌کنند؟ مواضع آن‌ها نسبت به امام ع و پیامبر ص چیست؟ این‌ها از زمان پیامبر ص تا به امروز حالت دشمنی و موضع‌گیری تند خودشان را داشته و هیچ تغییری نکرده‌اند. در ادامه به گوشه‌ای از برخورد قریش با پیامبر اکرم اشاره می‌کنیم:

برخورد قریشی‌ها با پیامبر اکرم ص

ابن اسحاق در کتاب سیره خود (السير والمغازی) چنین نقل می‌کند:

«قال محمد بن إسحاق و لم تكن قریش تنكر أمره حينئذ كل الإنكار حتى ذكر آلهتهم و عابها فأعظموا ذلك و أنكروه و أجمعوا على عداوته و خلافه و حذب عليه عمه أبو طالب فنعه و قام دونه حتى مضى مظهور الأمر الله لا يرده عنه شيء قال فلما رأت قریش محاماة أبي طالب عنه و قيامه دونه و امتناعه من أن يسلمه مشى إليه رجال من أشراف قریش منهم عتبة بن ربيعة و شيبة أخوه و أبو سفيان بن حرب و أبو البختری بن هشام و الأسود بن المطلب و الوليد بن المغيرة و أبو جهل عمرو بن هشام و العاص بن وائل و نبيه و منبه ابنا الحجاج و أمثالهم من رؤساء قریش فقالوا يا أبا طالب إن

ابن أخيك قد سب آهتنا و عاب ديننا و سفه أحلامنا و ضلل آراءنا فإما أن تكفه عنا و إما أن تخلي بيننا و بينه فقال لهم أبو طالب قولاً رقيقاً و ردهم رداً جميلاً فانصرفوا عنه و مضى رسول الله ﷺ على ما هو عليه يظهر دين الله و يدعو إليه ثم شرق الأمر بينه و بينهم تباعداً و تضاعفاً حتى أكثرت قریش ذکر رسول الله ﷺ بينها و تذاًمروا فيه و حض بعضهم بعضاً عليه فمشوا إلى أبي طالب مرة ثانية فقالوا يا أبا طالب إن لك سناً و شرفاً و منزلةً فينا و إنا قد استهينناك من ابن أخيك فلم تنهه عنا و إنا و الله لا نصبر على شتم آبائنا و تسفيه أحلامنا و عيب آهتنا فإما أن تكفه عنا أو ننزله و إياك حتى يهلك أحد الفريقين ثم انصرفوا فعظم على أبي طالب فراق قومه و عداوتهم و لم تطب نفسه بإسلام ابن أخيه لهم و خذلانه فبعث إليه فقال يا ابن أخي إن قومك قد جاءوني فقالوا لي كذا و كذا للذي قالوا فأبق عليّ و على نفسك و لا تحملني من الأمر ما لا أطيقه قال...»^۱

طبق نقل ابن اسحاق، سران و بزرگان قریش، رسالت پیامبر ﷺ را تحمل نکردند و از ابوطالب ؓ می خواستند تا پیامبر ﷺ را از رسالتش منصرف کنند. ابوطالب ؓ خوف ترور و کشتن پیامبر ﷺ را به وسیله قریش داشت. ابن اسحاق می نویسد:

«وكان أبو طالب يخاف أن يغتالوا رسول الله ﷺ ليلاً أو سراً فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أخذ مضجعه أو رقد بعثه أبو طالب من فراشه وجعله بينه وبين بنيه خشية أن يقتلوه؛ ابوطالب خوف داشت که پیامبر ﷺ را در شب یا در خفاء به شهادت برسانند به همین جهت

۱. ابن اسحاق، السیر و المغازی، ج ۱، ص ۱۲۸ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۵۴.

هنگامی که حضرت به بستر می رفت و یا از بستر بلند می شد، او را بین خود و فرزندش قرار می داد که مبادا او را به قتل برسانند.^۱

حضرت ابوطالب همراه و مدافع پیامبر بود. صاحب کتاب «ایمان ابی طالب» چنین نقل می کند:

«أَخْبَرَنِي السَّيِّدُ أَبُو عَلِيٍّ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ النَّبِيِّ الْحُسَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَلِيٍّ الْمُوضِحِ يَرْفَعُهُ إِلَى عِمْرَانَ بْنِ الْحَصَنِ الْخَزَاعِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: كَانَ وَ اللَّهِ إِسْلَامَ جَعْفَرٍ بِأَمْرِ أَبِيهِ وَلِذَلِكَ مَرَّ أَبُو طَالِبٍ وَمَعَهُ ابْنُهُ جَعْفَرٌ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَمِينِهِ فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ لَجَعْفَرٍ صَلِّ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ جَعْفَرٌ فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ يَا جَعْفَرُ وَصَلْتَ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ إِنَّ اللَّهَ يُعَوِّضُكَ مِنْ ذَلِكَ جَنَاحَيْنِ تَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ فَأَنْشَأَ أَبُو طَالِبٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ:

إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا ثَقَتَي	عِنْدَ مُلِمِّ الزَّمَانِ وَ التَّوْبِ
لَا تَخْذُلَا وَانْصُرَا ابْنَ	أَخِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَ
إِنَّ أَبَا مُعْتَبٍ قَدْ أَشْلَمَنَا	لَيْسَ أَبُو مُعْتَبٍ بِذِي

ایمان جعفر فرزند ابوطالب، به دستور پدرش بوده است و از او می خواهد که

۱. ابن اسحاق، السیر والمغازی، ج ۲، ص ۱۴۱؛ صاحب کتاب ایمان ابی طالب (فخار بن معد الموسوی، م. ۶۳۰، ص ۲۴۸) هم در مورد خوف ابوطالب از کشته شدن پیامبر توسط قریش می نویسد که ابوطالب در جست وجوی پیامبر و علی علیه السلام در بیرون مکه بود و می فرمود که این دو از قریش در امان نیستند «فَلَسْتُ أَمَرُ قُرَيْشًا أَنْ تَكُونَ أَعْتَالَهُمْ».

۲. فخبار بن المعد الموسوی، کتاب ایمان ابی طالب (الحجة على الذهاب إلى كفر أبي طالب)، ص ۲۴۹.

پشت سر پیامبر نماز بخواند. ابوطالب، اشعاری را پس از اقتدا به نماز پیامبر ﷺ می‌سراید که گویای ایمان اوست:

علی و جعفر مورد وثوق من و در روزهای سخت و گرفتاری‌ها پشتیبان من هستند. پسر عم خود را یاری کنید و او را رها نکنید. پسر برادر پدر و مادری من! به خدا دست از یاری پیامبر بر نمی‌دارم؛ پیامبری که دارای حسب و نسب است.»

قریش یکپارچه، بغض و کینه به پیامبر و امیرالمومنین ﷺ داشت. عیاشی در تفسیر خود، در مورد قریش این روایت را نقل می‌کند:

«لما اقام النبي ﷺ علياً عليه السلام بغدير خم و بلغ فيه عن الله عز و جل ما بلغ ثم نزل انصرفنا الى رحالنا، و كان الى جانب خبائي خباء نفر من قریش و هم ثلاثة و معي حذيفة اليمان فسمعنا أحد الثلاثة و هو يقول: و الله ان محمداً لاحق ان كان يري ان الأمر يستقيم لعلی من بعده، و قال الآخرون: أ تجعله أحق الم تعلم انه مجنون قد كاد انه يصرع عند امرأة ابن ابي كبشة؟ و قال الثالث: دعوه ان شاء ان يكون أحق و ان شاء ان يكون مجنوناً، و الله ما يكون ما يقول أبداً؛ بعد از ماجرای غدیر خم، سه نفر از قریش در خیمه

۱. عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۸. ابن شهر آشوب در مناقب خود (ج ۳، ص ۴۱) نقل می‌کند: «و روی أن النبي ﷺ لما فرغ و تفرق الناس، اجتمع نفر من قریش يتأسفون علی ما جرى، فمر بهم ضب، فقال بعضهم: ليت محمداً أمر علينا هذا الضب دون علی.» پس از سخنرانی غدیر هنگامی که مردم از کنار منبر پراکنده شدند چند نفر از قریش جمع شده بودند و بر آنچه به وقوع پیوست تأسف می‌خوردند. در این هنگام سوسماری از کنار آنان گذشت. یکی از آنان گفت: «ای کاش محمد این سوسمار را به جای «علی» امیر ما قرار می‌داد!»

خود مخفیانه صحبت می کردند. یکی گفت: به خدا قسم محمد احمق است، اگر خیال می کند خلافت بر قامت علی بعد از او راست خواهد آمد. دیگری گفت: او را احمق حساب می کنی؟! خبر نداری که او دیوانه است، و نزدیک بوده به صرع (غش کردن) گرفتار شود؟! سو می گفت: او را رها کنید! می خواهد احمق باشد یا دیوانه! به خدا قسم آنچه او - راجع به غدیر و خلافت - گفت، هرگز واقع نخواهد شد.»

قریش در کلام ابن ابی الحدید

«قال شيخنا أبو جعفر رحمه الله هذا الكلام و هجر السكران سواء في تقارب المخرج و اضطراب المعنى و ذلك أن قريشا لم تقدر على أذى النبي ص و أبو طالب حي يمنعه فلما مات طلبته لتقتله فخرج تارة إلى بني عامر و تارة إلى ثقيف و تارة إلى بني شيبان و لم يكن يتجاسر على المقام بمكة إلا مستترا حتى أجاره مطعم بن عدي ثم خرج إلى المدينة...؛ ابن الحدید از زبان استاد خویش نقل می کند که تا زمان حیات ابوطالب عليه السلام، قریش بر اذیت پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم قادر نبودند. هنگامی که ابوطالب عليه السلام از دنیا رفت، قریش بر قتل پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم تصمیم گرفتند. به همین دلیل، پیامبر گاهی به بنی عامر و گاهی به قبیله ثقیف و گاهی به بنی شیبان پناه می برد. پیامبر جرأت ماندن آشکار در مکه را نداشت تا این که مطعم او را پناه داد و بعد به سوی مدینه رهسپار شد.»

ایشان در جای دیگر چنین می‌گوید:

«قال محمد بن إسحاق فضاق الأمر ببني هاشم و عدموا القوت إلا ما كان يحمل إليهم سرا و خفية و هو شيء قليل لا يمك أرقامهم و أخافهم قریش فلم يكن يظهر منهم أحد و لا يدخل إليهم أحد و ذلك أشد ما لقي رسول الله ص و أهل بيته بمكة؛ قریش، امر را بر بنی هاشم سخت گرفتند و آن‌ها را از نظر خوراکی و معیشت در فشار قرار دادند و حمل مواد خوراکی را به سوی آنان اجازه نمی‌دادند؛ مگر مخفیانه. چنین موارد، از سخت‌ترین اذیت‌هایی بود که به پیامبر رسید و همه این‌ها از طرف قریش بود.»

ابن اسحاق می‌نویسد: در ابتدای دعوت پیامبر ﷺ، قریش موضع‌گیری شدیدی نداشتند؛ ولی از زمانی که پیامبر اکرم از خدایان (بت‌های) آنان عیب‌جویی کرد، این کار را بزرگ شمردند و همگی بر مخالفت و عداوت با پیامبر یک دست شدند تا جایی که عمویش ابوطالب نیز از او دفاع و پشتیبانی می‌کرد.

پیامبر علناً مردم را به اسلام دعوت می‌کرد و هیچ چیز مانع کارش نبود، قریش زمانی که حمایت بی‌دریغ ابوطالب را دید و این‌که او مانع از تسلیم و تحویل پیامبر به آنان است؛ بزرگان و سران خویش، از جمله عثبه بن ربیع و شیبه و ابوسفیان و ابوالبختری بن هشام و اسود بن المطلب و ولید بن مغیره و

ابوجهل عمرو من هشام، و عاص بن وائل و نبیه و منبه فرزندان حجاج را نزد ابوطالب فرستاد. آنان گفتند یا جلو دعوت پیامبر را بگیر و یا در برخوردمان با او دخالت نکن! ابوطالب با برخورد و کلام ملایم آنان را رد کرد و پیامبر به دعوت خود ادامه داد؛ به گونه‌ای که دشمنی آنان با پیامبر بیش‌تر و موضع‌گیری آنان شدیدتر گردید و قریش یکدیگر را علیه پیامبر تحریک و تشویق می‌کردند و برای بار دوم نزد ابوطالب رفتند و گفتند از نظر سال و منزلت و شرافت نزد ما جایگاهی داری، ما از تو درخواست کردیم جلوی فعالیت و دعوت فرزند برادرت را بگیر؛ ولی اجابت نکردی. به خدا سوگند هرگز بر ستم و ناسزاگویی علیه پدران ما و عیب‌جویی خدایان ما صبر نمی‌کنیم! اینک اخطار می‌کنیم یا او را منع می‌کنی و یا این‌که جبهه علیه او و شما باز می‌کنیم و می‌جنگیم تا یک طرف نابود شود!

این موضع‌گیری قریش، بر ابوطالب سخت آمد و لذا پیامبر ﷺ را فراخواند و به ایشان گفت: «من از عهده حل این مسئله برنمی‌آیم؛ پس در موضع خود تجدید نظر کن و چیزی را که من از عهده برنمی‌آیم بر دوش من نگذار!»



جلسه نهم

مقدمه

بحث ما بررسی روایات قتل‌های آغازین و ارزیابی سندی و دلالی چنین روایاتی بود. روایت ششم را که در جلسات قبل بیان کردیم، مفادش این بود که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با قریش برخورد سخت و فیزیکی دارد و در شش نوبت، سه هزار نفر از آن‌ها را اعدام می‌کند. عده‌ای این روایت را دلیل بر چهره خشن امام قرار داده‌اند؛ ولی گفتیم که روایت مشکل سندی دارد و در بررسی دلالی معلوم شد که این روایت به جریان قریش مربوط است. قبل از سخن در برخورد امام با قریش، این سوال مطرح می‌شود که قریش با پیامبر و امیرالمومنین علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام چه برخوردی داشتند و با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چگونه برخورد خواهند داشت؟ این‌طور نیست که برخورد امام ابتدایی باشد. این‌ها طغیانگر و آغازکننده جنگ هستند. سفیر حضرت را اعدام و توطئه‌گری می‌کنند. به همین دلیل بنا شد که نیم‌نگاهی به تاریخچه قریش در مکه و مدینه داشته باشیم تا این‌ها را بیش‌تر بشناسیم و برخوردشان را با اسلام بهتر بدانیم. قریش از روز اول، آشکارا با خود پیامبر به مقابله برخاستند. تحریم و محاصره

حضرت و توطئه ترور و قتل که به مهاجرت پیامبر منجر شد، مواردی از این برخوردها بود که به چند نمونه اشاره کردیم و در ادامه، آن بحث را پی می گیریم:

ادامه بحث برخورد قریشی ها با اهل بیت

بیان واقدهی در المغازی در وصف قریش

«قال الواقدي فلما رجعت قريش إلى مكة قام فيهم أبو سفيان بن حرب فقال يا معشر قريش لا تبكوا على قتلاكم ولا تنح عليهم نائحة ولا يندبهم شاعر وأظهروا الجلد والعزاء فإنكم إذا نحتم عليهم وبكىتموهم بالشعر أذهب ذلك غيظكم فأكلكم ذلك عن عداوة محمد وأصحابه مع أن محمداً إن بلغه وأصحابه ذلك شتموا بكم فتكون أعظم المصيبتين ولعلكم تدركون ثأركم فالدهن والنساء عليّ حرام حتى أغزو محمداً فكثرت قريش شهراً لا يبيكهم شاعر ولا تنوح عليهم نائحة؛ واقدي نقل کرده است که وقتی قریش در جنگ بدر شکست خورد و به مکه مراجعت کرد، ابوسفیان در میان جمعیت به پا خاست و گفت: ای گروه قریش! بر کشتگان خویش گریه و نوحه سرایی و سوگواری نکنید؛ زیرا در صورت گریه و نوحه سرایی، دشمنی و نفرت شما نسبت به مسلمانان کم می شود. اگر شما گریه کنید، باعث می شود پیامبر، شما را شماتت کند. من به وضع خودم نمی رسم و به زن ها نزدیک نمی شوم تا از پیامبر انتقام بگیرم. پس قریش یک ماه را بدون گریه و عزا گذرانید.»

واقدی در جای دیگر چنین بیان می‌کند:

«قال الواقدي تعاهد من قریش علی قتل رسول الله ﷺ عبد الله بن شهاب الزهري و ابن قبیة أحد بني الحارث بن فهر و عتبة بن أبي وقاص الزهري و أبي بن خلف الجمحي فلما أتى خالد بن الوليد من وراء المسلمين و اختلطت الصفوف و وضع المشركون السيف في المسلمين رمى عتبة بن أبي وقاص رسول الله ﷺ بأربعة أحجار فكسر رباعيته و شجه في وجهه حتى غاب حلق المغفر في وجنتيه و آدمى شفتيه؛ افرادی مثل عبد الله بن شهاب زهری و ابن قمیئة یکی از بنی الحارث بن فهر و عتبة بن ابی وقاص زهری و ابی بن خلف جمحی؛ بر قتل رسول الله هم پیمان شدند. وقتی که خالد در جنگ احد از پشت، مسلمانان را دور زدند و جنگ تن به تن شروع شد و کشتن مسلمان آغاز گردید؛ عتبة بن ابی وقاص، چهار سنگ به سمت پیامبر پرتاب کرد تا جایی که دندان‌های پیامبر شکسته شد و بخشی از کلاه خود در پوست سر پیامبر نفوذ کرد و خون از لب‌های پیامبر جاری شد.»

همین قریشی‌ها که این کار را کردند؛ آیا این‌ها تغییر موضع داده اند؟ نمی‌خواهم بگویم که تمام روایاتی که سخن از تصفیه قریش دارد، معتبر است؛ ولی اگر هم معتبر باشد، اشکالی پیش نمی‌آید. این کم‌ترین جزای این‌هاست. گذشتگان‌شان که این‌گونه بوده‌اند، آیندگان‌شان نیز این‌گونه‌اند.

«قال الواقدي و رأى رسول الله ﷺ بحمزة مثلاً شديداً فحزنه ذلك و قال إن ظفرت

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۳.

بقریش لأمثلن بثلاثین منهم فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾ فَقَالَ ﷺ بل نصبر فلم يمثل بأحد من قریش؛^۱ واقدی می گوید: وقتی که حمزه را مثله کردند و پیامبر بدن مثله شده او را دید فرمود: «اگر بر این ها پیروز شدم، سی نفرشان را مثله می کنم و [موضع پیامبر این است؛ آن وقت اگر امام زمان سه هزار نفر را بکشد، رقم بالایی است؟] بعد از بیان پیامبر، آیه ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ...﴾ نازل شد و لذا پیامبر فرمود که صبر می کنم.»

هنگامی که کفار - در جنگ خندق - آمده بودند تا ریشه اسلام را از بین ببرند، پیامبر اکرم ﷺ دعا می کنند که بر قریش پیروز گردند؛ قریشی که پیامبر را تکذیب می کنند و تصمیم بر خذلان پیامبر دارند.

«قال الواقدي و لما رأى رسول الله ﷺ قریشا تصوب من الوادي و كان أول من طلع زمعة بن الأسود على فرس له يتبعه ابنه فاستجال بفرسه يريد أن يبنوا للقوم منزلا فقال رسول الله ﷺ اللهم إني أنزلت علي الكتاب وأمرتني بالقتال و وعدتني إحدَى الطَّائِفَتَيْنِ وَأَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ اللهم هذه قریش قد أقبلت بخيلائها و فخرها تخاذل و تكذَّب رسولك اللهم نصرك الذي وعدتني اللهم أحزم الغداة.»^۲

این، بخشی از مواضع قریش است و تا آخر هم اسلام نیاوردند تا آن که مکه محاصره شد، وقتی دیدند چاره ای نیست، به ظاهر اسلام آوردند. با این که در

۱. همان، ص ۱۷.

۲. ابن أبی الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۱۲۱.

محاصره بودند، (تاریخ مکه را نگاه کنید) در عین حال، با وقاحت می گفتند که تو بچه های ما را کشتی. همین ها در جریان غصب خلافت، نقش عمده ای داشتند و شیطنت ها را به اوج خود رساندند. جریان غصب خلافت به این سادگی نبود؛ این ها طراح و صحنه گردان و پشت پرده ماجرا بودند.

در جلسه قبل عرض کردم که طبق روایت، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مردم را به ولایت امیرالمومنین علیه السلام دعوت می کنند.

«وَالْإِسْنَادُ إِلَى الْكَائِلِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ يُبَايِعُ الْقَائِمُ بِمَكَّةَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ يَسْتَعْمِلُ عَلَى مَكَّةَ ثُمَّ يَسِيرُ نَحْوَ الْمَدِينَةِ فَيَبْلُغُهُ أَنَّ عَامِلَهُ قُتِلَ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ يَنْطَلِقُ فَيَدْعُو النَّاسَ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِ حَتَّى يَبْلُغَ الْبَيْدَاءَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ فَيَخْسِفُ اللَّهُ بِهِمْ»^۱

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مردم را به کتاب خداوند و سنت رسول خدا صلى الله عليه وآله و ولایت امیرالمومنین علیه السلام دعوت می کنند که قریشی ها در برابر این ولایت، موضع می گیرند و قد علم می کنند که در این جا بعضی از نمونه هایش را عرض می کنم:

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۶۱.

سخنان امیرالمومنین علیه السلام در مسیر بصره

«و روى الكلبي قال لما أراد علي عليه السلام المسير إلى البصرة قام فخطب الناس فقال بعد أن حمد الله و صلى على رسوله ﷺ إن الله لما قبض نبيه استأثرت علينا قریش بالأمر و دفعتنا عن حق نحن أحق به من الناس كافة فرأيت أن الصبر على ذلك أفضل من تفريق كلمة المسلمين و سفك دماءهم و الناس حديثو عهد بالإسلام و الدين يمحض محض الوطء يفسده أدنى و هن و يعكسه أقل خلف^۱؛ ابن ابی الحديد از کلبی روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام وقتی رهسپار بصره بود، خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنا و صلوات فرمودند: از آن زمان که پیامبر ﷺ رحلت کرد، قریش در مورد حکومت بر ضد ما به پا خاستند و ما را از حقی که نسبت به آن از تمام مردم سزاوارتر بودیم، باز داشتند. پس چنان دیدم که صبر و شکیبایی در این مورد از ایجاد تفرقه در بین مسلمانان و ریختن خون آنان بهتر است؛ چرا که بسیاری از مردم تازه مسلمان بودند و دین همچون مشک پر از شیر بود که اندک غفلتی، آن را تباه و اندک تخلفی آن را واژگون می کرد.»

سخنان امیرالمومنین علیه السلام در شکایت از قریش

تا این که ابن ابی الحديد به نقل از حضرت علی علیه السلام چنین می آورد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحْمِي وَصَغَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَاجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي ثُمَّ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ

۱. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۳۰۸.

تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكُهُ^۱؛ خدایا! من در برابر تو، از قریش و آنان که قریش را یاری می‌کنند، دادخواهی می‌کنم؛ چرا که آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند؛ بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند و به پیکار با من، در آن چه حق من بود هم پیمان شدند. سپس گفتند: هان! که گاهی باید حق را بگیری و گاهی باید آن را رها کنی.»

مخالفت قریش با امیرالمومنین علیه السلام

هنگامی که امیرمومنان علی علیه السلام در تقسیم بیت المال به عدالت رفتار کرد و آن را بین همه، به طور مساوی تقسیم کرد و هیچ کس را بر دیگری ترجیح نداد؛ طلحه و زبیر و عبد الله بن عمر و سعید بن عاص و مروان بن حکم و مردانی از قریش، از جمله کسانی بودند که در این تقسیم غنائم شرکت نجستند. در آن موقع، ابو الهیثم و ابو ایوب و سهل بن حنیف و گروهی دیگر برخاستند و نزد علی علیه السلام رفتند و گفتند:

«فقام أبو الهيثم و عمار و أبو أيوب و سهل بن حنيف و جماعة معهم فدخلوا على علي عليه السلام و قد دعونا في السر إلى رفضك هداك الله لرشدك و ذاك لأنهم كرهوا الأسوة و فقدوا الأثرة و لما آسيت بينهم و بين الأعاجم أنكروا و استشاروا عدوك و عظموه و أظهروا الطلب بدم عثمان فرقة للجماعة و تألفا لأهل الضلالة فأريك^۲؛ یا امیر المؤمنین! [در کار خود نیک بیندیش، این دسته از قریش، پیمان تو را شکستند و با وعده‌ای که به تو

۱. همان، ج ۶، ص ۹۶.

۲. همان، ج ۷، ص ۳۹.

داده بودند، مخالفت ورزیدند] و ما را در نهان به آن دعوت می‌کنند که تو را کنار بگذاریم. این مردم برابری را دوست ندارند، و دنبال برتری و امتیاز می‌گردند. هنگامی که میان ایشان و غیر اعراب برابری قائل شدی، ناراضی شدند و با دشمن تو به ریزی پرداختند و او را بزرگ شمردند و آشکارا به خونخواهی عثمان برخاستند، که این مایه پراکندگی جماعت و پیوستگی گمراهان شد.»

جریان فتنه در قریش

در حدیث سقیفه می‌بینید که همه در فتنه‌گری به هم متصل بوده و رأس این فتنه‌ها امویان بوده‌اند. ابن ابی‌الحدید از حضرت علی علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«فلما قبض رسول الله ﷺ، أتانا أبو سفيان بن حرب تلك الساعة فدعوناك إلى أن نبايعك وقلت لك: أبسط يدك أبايك، ويبايحك هذا الشيخ فانا أن بايعناك لم يختلف عليك أحد من بني عبد مناف، وإذا بايعك بنو عبد مناف لم يختلف عليك أحد من قریش، وإذا بايعتك قریش لم يختلف عليك أحد من العرب؛ أبوسفیان برای بیعت می‌آید و اظهار می‌کند که اگر ما با تو بیعت کردیم، عبد مناف هم بیعت می‌کند و اگر آن‌ها بیعت کردند، سایر عرب هم بیعت می‌کند [این‌ها گویای یک جریان است. قصه بشیر بن سعد را ببینید تا ملاحظه کنید که در جریان سقیفه چه نقشی ایفا می‌کند].»

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۴۷ و جوهری، السقیفة و فذک، ص ۴۲.

رفتار قریش با اهل بیت در کلام امام حسن علیه السلام

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابو الفرج اصفهانی چنین نقل می‌کند: امام حسن علیه السلام به وسیله جندب بن عبد الله ازدی، نامه‌ای برای معاویه نوشت که مضمون آن این بود:

«...فلما توفي تنازعت سلطانه العرب فقاتل قريش نحن قبيلته وأسرتيه وأولياؤه ولا يحل لكم أن تنازعونا سلطان محمد وحقه فرأت العرب أن القول ما قالت قريش وأن الحجة لهم في ذلك على من نازعهم أمر محمد ص فأنعمت لهم وسلمت إليهم؛ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرد، عرب نزاع و اختلاف را شروع کردند. گروه قریش گفتند: ما قبيله و بستگان و دوستان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، شما راجع به مقام و حق پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با ما منازعه می‌کنید. عرب رأی داد که قول، قول قریش است و در مقابل مخالفان، حق با ایشان است. لذا عرب به قریش احترام گذاشت و تسلیم ایشان گردید.»

«ثم حاجبنا نحن قريشا بمثل ما حاجت به العرب فلم تنصفنا قريش إنصاف العرب لها إنهم أخذوا هذا الأمر دون العرب بالإنصاف والاحتجاج فلما صرنا أهل بيت محمد وأولياءه إلى محاجتهم وطلب النصف منهم باعدونا واستولوا بالاجتماع على ظلمنا ومارغمتنا والعنت منهم لنا فالوعد الله وهو الولي النصير^۱؛ سپس ما همان دلیل و برهانی را برای قریش آوردیم که آنان برای عرب آوردند؛ ولی قریش آن طور که عرب با

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۳؛ حسینی حائری، تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین)، ج ۲، ص ۳۸ و مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۰.

ایشان منصفانه رفتار کرد، با ما به انصاف رفتار نکردند. قریش بر خلاف عرب که دارای انصاف و دلیل بودند، مقام پیامبر اسلام را غصب و تصاحب کرد. وقتی ما که اهل بیت و دوستان حضرت محمد ﷺ هستیم، با قریش محاکمه و مجادله کردیم و از آنان خواستیم که با ما منصفانه رفتار کنند؛ ما را تبعید کردند و برای ستم کردن علیه ما اجتماع و اتحاد و ما را دچار مشقت کردند. وعده عذاب با خدا است، خدا است که سرپرست و یاری کننده می باشد.»

کلام ابن ابی الحدید در مورد قریش

«...فیل عبد الرحمن إلى جهة عثمان و اخرافة عن علي عليه السلام قليلا و ليس هذا بمخصوص بعبد الرحمن بل قریش قاطبة كانت منحرفة عنه؛ ابن ابی الحدید می نویسد که تمایل عبدالرحمن به سوی عثمان بود و کمی از علی علیه السلام انحراف داشت و این انحراف مخصوص عبدالرحمان نبود، بلکه همه قریش از علی علیه السلام رویگردان بودند.»

ابن ابی الحدید در جای دیگر این گونه بیان می کند:

«...فخرج عبد الرحمن فكتب ثلاثة أيام يشاور الناس ثم رجع واجتمع الناس و كثروا على الباب لا يشكون أنه يبائع علي بن أبي طالب و كان هوى قریش كافة ما عدا بني هاشم في عثمان و هوى طائفة من الأنصار مع علي و هوى طائفة أخرى مع عثمان و هي أقل الطائفتين و طائفة لا

یبالون ایهما بویع؛^۱ پس عبدالرحمان [از جلسه شورا] خارج شد و سه روز برای مشاوره با مردم، مکث و سپس مراجعت کرد؛ در حالی که مردم اجتماع کرده بودند و از بیعت او با علی شکایتی نداشتند و همه قریش به جز بنی هاشم، به خلافت عثمان متمایل بودند و طایفه‌ای از انصار به علی علیه السلام و طایفه‌ای دیگر به عثمان متمایل بودند و برای گروهی هم تفاوت نداشت که چه کسی به حکومت برسد.»

وی در جای دیگر چنین می‌نویسد:

«حتى إذا احتضر قلت في نفسي: لن يعدها عني فجعلني سادس ستة فما كانوا لولاية أحد أشد كراهية منهم لولائي عليهم، فكانوا يسمعونني عند وفاة الرسول صلى الله عليه وآله وسلم أحاج أبا بكر وأقول: يا معشر قریش انا أهل البيت أحق بهذا الأمر منكم ما كان فينا من يقرأ القرآن و يعرف السنة و يدين دين الحق فخشى القوم ان أنا وليت عليهم أن لا يكون لهم في الأمر نصيب ما بقوا، فأجمعوا إجماعاً واحداً، فصرفوا الولاية إلى عثمان و أخرجوني منها رجاء أن ينالوها و يتداولوها إذ يتسوا أن ينالوا من قبلي ثم قالوا: هلم فبايع و الا جاهدناك، فبايعت مستكرها و صبرت محتسباً؛ چون مرگ عمر، فرا رسید با خود گفتم: این بار خلافت را از من باز نخواهد داشت؛ اما مرا ششمین نفر قرار داد. آنان آن قدر که از روی کار آمدن من کراهت داشتند، از حکومت هیچ يك از خودشان کراهت نداشتند. آری،

سخنان مرا هنگام وفات رسول الله ﷺ که با ابو بکر محاجه می کردم و می گفتم: ای جماعت قریش! ما اهل بیت تا زمانی که در میان ما کسی باشد که قرآن را می خواند و سنت را می شناسد و به دین حق ایمان دارد؛ به این امر از همه شما سزاوارتریم، به یاد داشتند. قوم ترسیدند که اگر من بر آنان حکومت یابم، دیگر ایشان را تا زنده هستند در آن نصیبی نخواهد بود. پس خلافت را به عثمان دادند و مرا از آن دور کردند، بدان امید که بر آن چنگ اندازند و آن را میان خود دست به دست گردانند و به راستی از این که از جانب من چیزی به آنان رسد، نومید بودند. سپس گفتند: بیا و با عثمان بیعت کن؛ وگرنه با تو جهاد می کنیم. من به اکراه بیعت و شکیبایی کردم.»

«فقال قائلهم يا ابن أبي طالب انك على هذا الأمر لحريص فقلت: أنتم أحرص مني وأبعد، أنا أحرص إذا طلبت ترائي وحق الذي جعلني الله ورسوله أولى به؟ أم أنتم إذ تضربون وجهي دونه؟ و تحولون بيني وبينه؟! فبهتوا والله لا يهدي القوم الظالمين؛ یکی از ایشان گفت: ای پسر ابی طالب! چقدر به این امر [=خلافت] حریص هستی! گفتم: تو از من حریص تری و حال آن که دورتر هستی. من آزموندم که میراثم را طلب می کنم و حقی را می طلبم که خدا و پیامبر او برای من قرار داده اند. آیا من سزاوار آن هستم یا شما که مرا از آن می رانید و میان من و آن حایل می شوید؟ از شنیدن این سخن بهت زده شدند ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.»

«اللهم انی أستعیدک علی قریش فانهم قطعوا رحمی، وأصغوا إنائی و صغروا عظیم منزلتی، وأجمعوا علی منازعتی حقا کنت أولى به منهم فسلبونیة؛ بار خدایا! از تو در برابر قریش یاری می خواهم. آن ها پیوند خویشاوندی مرا بریدند و سهم مرا به هدر دادند و منزلت عظیم مرا خرد و کوچک شمردند و دست اتفاق به هم دادند تا بر سر حقی که از آن من است و آن را از من گرفته اند، با من ستیزه کنند.»

تفکر قریش بر ذی حق بودن

قریشی ها، نه تنها حق علی علیه السلام را غصب کردند، بلکه بر این امر بسنده نکرده و ادعا کردند که حق با آن ها است و به علی علیه السلام گفتند: اصلا تو حقی نداری.

«قالوا: ألا ان فی الحق أن تأخذه و فی الحق أن تتركه قال: لم یقتصروا علی أخذ حقی ساکتین عن الدعوی و لکنهم أخذوه و ادعوا أن الحق لهم وأنه یجب علی أن أترك المنازعة فیہ؛ فلیتهم أخذوه معترفین بأنه حقی فكانت المصیبة به أخف و أهون.»^۲

آری، تفکر ذی حق نبودن علی علیه السلام در فقه و تفسیر و حدیث این ها آمده است. افرادی مثل سعد وقاص و سیف الله خالد بن ولید صاحب فضیلت و مستجاب الدعوة می شوند؛ ولی علی علیه السلام، را فردی معمولی معرفی کردند که فضایی ندارد و برای او حقی در خلافت نمی باشد!!

۱. همان، ج ۶، ص ۹۶.

۲. همان، ج ۹، ص ۳۰۶.

کلام خلیفه دوم در منع خلافت از اهل بیت علیهم السلام

«عن عبد الله بن عمر، عن أبيه.. أنه قال يوما لابن عباس: أتدري ما منع الناس لكم؟ قال: لا، يا أمير المؤمنين. قال: ولكني أدري. قال: ما هو يا أمير المؤمنين؟ قال: كرهت قریش أن تجمع لكم النبوة والخلافة؛ روزی عمر به ابن عباس می‌گوید: می‌دانی چرا مردم حکومت را از شما منع کردند؟ ابن عباس گفت: نمی‌دانم. عمر گفت: قریش دوست نداشتند که نبوت و خلافت برای شما در یک جا جمع گردد.»

این جمله را بگویم که خلیفه، دو صندلی کنار خودش می‌گذاشت که یکی از آن‌ها برای ابو سفیان بود. باید کنار خلیفه بنشیند. مگر ابوسفیان چه سوابق مثبتی دارد و چه خدمتی به اسلام کرده است که باید کنار خلیفه مسلمین بنشیند؟! این‌ها پشت پرده با هم توافقاتی داشتند.

زبیر بن بکار مطلبی دارد، مبنی بر مخالفت قریش با امام علی علیه السلام و بعد می‌گوید: «هذا هو المشهور» و مذهب قریش نیز این است. حضرت علی علیه السلام از مدینه به کوفه آمد؛ اما از قریش، بیش‌تر از پنج نفر با ایشان به کوفه نیامدند (این پنج نفر هم از اقوامش بودند) و با امام حسین علیه السلام یک نفر هم نیامد؛ ولی ببینید در جریان جنگ جمل چند نفر از قریش با آن زن آمدند و دیوار انسانی در دفاع از او تشکیل دادند که تیر به آن زن، اصابت نکند و در پای شتر هزاران



نفر کشته شدند و خود را فدای شتری تشنه کردند!

اگر امام زمان با قریش، موضع صریح و تندی، اتخاذ می‌کنند، چنین برخوردی عادلانه است و این کم‌ترین جزای آن‌هاست.



جلسه دهم

مقدمه

سخن راجع به قتل های آغازین ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف بود که در این زمینه، روایت ششم را بیان کردیم و اکنون به روایت بعدی می پردازیم:

روایت هفتم قتل های آغازین

این روایت را مرحوم مجلسی در بحار الانوار از امام باقر علیه السلام نقل می کند. روایت چنین است:

«وَيَسْتَدِرُّهُ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ إِلَى أَنْ قَالَ: وَيَهْرَمُ قَوْمٌ كَثِيرٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ حَتَّى يَلْحَقُوا بِأَرْضِ الرُّومِ فَيُظْلَبُوا إِلَى مَلِكِهَا أَنْ يَدْخُلُوا إِلَيْهِ فَيَقُولُ لَهُمُ الْمَلِكُ لَا تُدْخِلُكُمْ حَتَّى تَدْخُلُوا فِي دِينِنَا وَتَنْكِحُونَا وَتَنْكِحَكُمْ وَتَأْكُلُوا لَحْمَ الْخَنَازِيرِ وَتَشْرَبُوا خُمْرًا وَتَعْلَقُوا الصُّلْبَانَ فِي أَعْنَاقِكُمْ وَالزَّنَانِيرَ فِي أَوْسَاطِكُمْ فَيَقْبَلُونَ ذَلِكَ فَيَدْخُلُونَهُمْ؛ عده زیادی از امویان فرار می کنند و به غرب پناهنده می شوند و از پادشاه غرب، درخواست پناهندگی می کنند. پادشاه روم می گوید: به شرطی درخواست شما را می پذیریم که وارد آیین ما بشوید و با ما ازدواج کنید و ما با شما ازدواج کنیم و گوشت خوک بخورید و شراب

بنوشید و صلیب به گردنتان بیاویزید [=مظاهر و فرهنگ مسیحیت را بپذیرید و اجرا کنید]. امویان قبول می‌کنند و وارد در آیین مسیحیت می‌شوند.»

«فَيَبْعَثُ إِلَيْهِمُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ أَنْ أَخْرِجُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَذْخَلْتُمُوهُمْ فَيَقُولُونَ قَوْمٌ رَغَبُوا فِي دِينِنَا وَزَهَدُوا فِي دِينِكُمْ فَيَقُولُ عَلَيْهِ إِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَخْرِجُوهُمْ وَصَعْنَا السَّيْفَ فِيكُمْ فَيَقُولُونَ لَهُ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ يَبَيِّنُنَا وَبَيِّنُكُمْ فَيَقُولُ قَدْ رَضِيتُ بِهِ فَيَخْرُجُونَ إِلَيْهِ فَيَقْرَأُ عَلَيْهِمْ وَإِذَا فِي شَرْطِهِ الَّذِي شَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَذْفَعُوا إِلَيْهِ مَنْ دَخَلَ إِلَيْهِمْ مُرْتَدًّا عَنِ الْإِسْلَامِ وَلَا يَرُدَّ إِلَيْهِمْ مَنْ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِمْ رَاغِبًا إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِذَا قَرَأَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ وَرَأَوْا هَذَا الشَّرْطَ لَزِمًا لَهُمْ أَخْرَجُوهُمْ إِلَيْهِ؛ حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَام کسی را به سوی غربی‌ها می‌فرستد که پناهندگان را بیرون کنند. غربی‌ها می‌گویند این‌ها کسانی هستند که دین ما را پذیرفته‌اند و از دین شما برگشته‌اند [=مرتد شده‌اند]. حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «اگر این‌ها را بیرون نکنید، با شما می‌جنگیم.» آن‌ها به امام می‌گویند که طبق کتاب خدا عمل کنیم. امام قبول می‌کند و آن‌ها کتاب خدا را ارائه می‌کنند. امام کتاب خدا را می‌خواند که در آن شرط شده است اگر کسی از ما به شما پناهنده شد، باید برگردد و اگر کسی از شما به ما برگشت به برگرداندن او تعهدی نداریم [اگر کسی پناهنده شد، باید برگردد و اگر کسی از مسیحی‌ها دین اسلام را به رغبت پذیرفت، لازم نیست برگردد] وقتی که این عبارات از کتاب خوانده می‌شود، آن‌ها، اموی‌ها را اخراج می‌کنند [این کتاب یا کتاب‌های آسمانی است و یا قراردادهایی است که از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است].

«فَيَقْتُلُ الرَّجَالَ وَ يَبْقَرُ يُطَوْنَ الْحَبَالَى وَ يَزْفَعُ الصُّلْبَانَ فِي الزِّمَاحِ قَالَ وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَصْحَابِهِ يَنْتَسِمُونَ الدَّنَائِيرَ عَلَى الْمُجْحَفَةِ ثُمَّ تُسَلِّمُ الرُّومُ عَلَى يَدِهِ فَيَبْنِي فِيهِمْ مَسْجِداً وَ يَسْتَخْلِفُ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ»^۱ [شاهد بحث از این جا به بعد است که وقتی اموی ها از سرزمین روم اخراج شدند] امام زمان، مردهایشان را می کشد، شکم زن های باردار را پاره می کند و صلیب ها را هم برمی دارد. [در ادامه روایت، امام باقر علیه السلام می فرمایند]: «به خدا قسم گویا می بینم که آن حضرت و یارانش، پول های آنان را به دلیل فقر و نیازشان غنیمت گرفته و تقسیم می کنند. [علی الجحفه (جحفه، یعنی ما انقسم) اجحفث بهم الفاقه؛ یعنی افقرت بهم، یعنی زمانی که فقیر بودند و از امکانات مالی برخوردار نبودند.] به این اموال دست می یابند. روم نیز تسلیم می شود و حضرت مسجدی می سازد و مردی از یارانش را جانشین خود در آن جا قرار می دهد و سپس برمی گردد.»

این روایت، امروز دستاویز نواصب و بدخواهان قرار گرفته است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف شکم زن های بار دار را پاره می کند. این را دستاویز قرار داده اند. این روایت را علامه مجلسی از کتاب الغیبه علی بن عبد الحمید نیلی نقل کرده است و تا این مقدار که تتبع کردیم، شخص دیگری این روایت را نقل نکرده است. البته کتاب الغیبه نیلی نیز این روایت را «مرفوعه» نقل کرده است. لذا [اگر در مورد کتاب الغیبه نیز بحث کتاب شناسی نکنیم] روایت از

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۸.

نظر سند مورد اشکال است و نمی توانیم به این روایت استناد کنیم. آیا ممکن است که رفتار و رأفت امام را به استناد روایتی که «مرفوعه» است، با سوال مواجه کنیم؟

بررسی کتاب الغیبه مرحوم نیلی

در کتاب الذریعه چنین آمده است:

«(کتاب الغیبة) الحجة. للسید النسابة بهاء الدین علی بن غیاث الدین عبد الکریم بن عبد الحمید النیلی النجفی الحسینی وهو أستاذ أبی العباس ابن فهد الحلّی، الذي توفي ۸۴۱ وصاحب (الأنوار المضيئة في الحکمة الشرعية) واحتمل في (الروضات) اتحاده مع کتاب (سرور أهل الايمان) لکننا ذکرنا في محله انه منتخَب من (کتاب الغیبة) هذه للسید المذكور، انتخبه منه بعض العلماء كما صرح به في خطبته واما (الغیبة) هذه هي التي انتخبها السید المذكور من کتاب (الأنوار المضيئة) في أحوال المهدي عجل الله تعالی فرجه الشرف...؛ کتاب الغیبه در وصف حضرت حجت از بهاء الدین علی بن غیاث الدین بن عبد الکریم بن عبد الحمید نیلی، استاد ابن فهد حلّی (م ۸۴۱ م) می باشد. ایشان صاحب کتاب الانوار المضيئة فی الحکمة الشرعية نیز می باشد. بعضی مثل مرحوم خوانساری در روضات احتمال داده اند که کتاب الغیبة، همین کتاب سرور اهل الايمان باشد؛ ولی ما [صاحب الذریعه] در جای خودش گفتیم که چنین نیست، بلکه کتاب «سرور اهل الايمان» مختصر از

کتاب الغیبه است. [ایشان می‌فرماید:] کتاب الغیبه را از انوار المضيئه تلخیص کرده است [و اگر انوار المضيئه همین باشد که امروزه در اختیار ماست، این روایت در آن نیست و کتاب الغیبه هم الان در دسترس ما نمی‌باشد]. «یک نسخه از آن نزد سید شهاب‌الدین تبریزی نجفی در قم و نسخه دیگر نزد طهرانی [منظور آقا میرزا محمد طهرانی] در سامرا می‌باشد.

بررسی دلای روایت

در روایت آمده است که «فَيَبْعَثُ إِلَيْهِمُ الْقَائِمُ...»

از نظر دلالت، حدس من این است که «قائم» منظور امام زمان نیست، بلکه یکی از خلفای بنی عباس است. القائم، عبدالله بن احمد که القادر بالله احمد است. ابن اسحاق بن جعفر (المقتدر بالله) بن احمد (المعتضد بالله) بن المتوکل که ۱۸ ذی القعدة ۳۹۹ به دنیا آمد و به خلافت رسید و در سال ۴۶۴ هم فوت شد. وی در دوران شیخ طوسی بود که کرسی درس را به شیخ طوسی واگذار کرد و رابطه‌اش با شیخ طوسی هم تیره نبود. درگیری عباسی‌ها با اموی‌ها شدید بود. عباسی‌ها دمار از روزگار امویان در آوردند. اگر خدا خواسته باشد برای عبد مومنش انتقام بگیرد، ظالمی را بر ظالمی مسلط می‌کند: «اذا اراد الله ان ينتقم لعبده المومن سلط الظالم على الظالم واذا اراد ان ينتقم لنفسه سلط العادل على الظالم»^۱

۱. عجلونی، کشف الخفاء و مزیل الإلباس عما اشتهر من الأحادیث علی ألسنة الناس، ج ۱، ص ۲۳۹.

بنده مراجعه دقیقی نکردم که عملکرد این قائم عباسی چیست؛ ولی حدس این است که منظور از قائم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی باشد. پس چرا روایت را؛ ولو به عنوان احتمال، بر امام زمان تطبیق می دهید؟ آری، این یک احتمال است؛ ضمن این که عبارات متن با زمان امام سازگاری ندارد. در متن آمده است: «يُقْتَسِمُونَ الدَّانِيَةَ عَلَى الْجُحْفَةِ...»؛ یعنی امام محتاج دینار این ها می باشد؛ در حالی که گنج های زمین برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیرون می آید. از طرفی، پاره کردن شکم زن های حامله که اصلاً در برنامه های امام نمی باشد.

نتیجه سندی و دلالتی روایت هفتم

پس این روایت:

اولاً: مشکل سندی دارد؛

ثانیاً: از نظر دلالت، حدس این است که مراد قائم عباسی باشد؛

ثالثاً: برفرض محال این روایت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مربوط باشد، جعل این سنخ روایات، برای توجیه جنایات حکومت ها است و برای توجیه کارهایشان چنین روایاتی را جعل می کنند.

در فتوحات ببینید که چه کردند: هیچ کدام از ائمه ما در هیچ جبهه ای شرکت نکردند؛ چون حاکمان را قبول نداشتند و عملکردشان را اسلامی نمی دانستند. در این جا لازم است چند نمونه از همین کارهای حکومت ها را در فتوحات و جنگ ها نقل کنیم:

جنایت حاکمان در جنگ ها

مورد اول

صاحب البدایة و النهایة در مورد کشتار قتیبه بن مسلم می گوید:

«فکسرهم قتیبة وقتل منهم أُمّا کثیرة ورد الأمر إلى ما كانت علیه حتی ذکر أنه صلب منهم فی بعض المواضع من جملة من أخذہ منهم سباطین طولهما أربعة فراسخ من ههنا وههنا عن یمینه و شماله صلب الرجل منهم بجانب الرجل وهذا شيء کثیر^۱؛ قتیبه بن مسلم، کشتاری از طالقانی های خراسان کرد که در تاریخ نظیر ندارد. دو ردیف از جوانانشان را حلق آویز کرد که در هر ردیف چهار فرسخ جوان به را به دار آویخت؛ به گونه ای که کنار همدیگر تا پنجاه کیلومتر آدم حلق آویز کردند.»

امام زین العابدین علیه السلام حق دارد به حج برود؛ اما به جهاد و لشکرکشی و فتوحات آنان توجه نکند. این ها به امام می گفتند که حج را گرفته ای و جهاد را رها کرده ای! امام فرمود که به آنان بگو آیه را تا آخر بخوانند: ﴿التائبون العابدون... الحافظون لحدود الله﴾. اگر حکومتی پیدا کردید که محافظ دین خدا باشند، ما سربازش هستیم. پس حدس من این است که این روایات را خودشان جعل کرده اند تا بار را از دوش خود کم کنند؛ یعنی امام زمانی که «یملأ الارض عدلاً و قسطاً» است؛ «یقر بطنون الحبالی» نیز می باشد؟!۱

۱. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۷۸.

مورد دوم

قتیبه به «جرجان»، همین گرگان فعلی و یا شهری در کنار آن وارد شد و به همه امان داد؛ ولی همه را کشت.^۱

مورد سوم

با اهل قنسرین، با شروطی مصالحه کردند. یکی از شروط این بود که شهر باید به دست اهل شهر ویران شود تا حدی که به زمین برسد: «من جمله الشروط ان يهدم المدينة من اساس».^۲

مورد چهارم

در کتاب فتوح مصر و المغرب چنین آمده است:

«وقد كان المسلمون حين نزلوا الجزيرة، وجدوا بها كرامين، ولم يكن بها غيرهم، فأخذوهم، ثم عمدا إلى رجل من الكرامين فذبحوه، ثم عَصَّوه وطبخوه، ومن بقي من أصحابه ينظرون، وقد كانوا طبخوا لحما في قدور آخر، فلما أدركت طرخوا ما كان طبخوه من لحم ذلك الرجل، ولا يعلم بطرحهم له، وأكلوا اللحم الذي كانوا طبخوه، ومن بقي من الكرامين ينظرون إليهم، فلم يشكوا أنهم أكلوا لحم صاحبهم، ثم أرسلوا من بقي منهم، فأخبروا أهل الأندلس أنهم يأكلون لحم الناس، وأخبروهم بما صنع بالكرام؛^۳ ارتش مسلمانان وقتی وارد جزیره شدند، فقط باغداران انگور را در آن جا

۱. همان.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۴.

۳. ابوالقاسم المصری، فتوح مصر و المغرب، ص ۳۳۳.

یافتند. لذا یکی از آن‌ها را سربریدند و اعضای بدن او را قطعه قطعه و طبخ کردند، در حالی که بقیه می‌نگریستند.

وقتی که گوشت‌ها پخته شد، گوشت این مرد را با آن گوشت‌ها مخلوط کردند و خوردند. دیگران که ناظر چنین حادثه‌ای بودند، دریافتند که گوشت بدن دوست خود را خورده‌اند [در این هنگام نظامیان] بقیه را آزاد کردند. سپس این‌ها رفتند و به اهل اندلس خبر دادند که چنین ارتشی آمده است که گوشت آدم می‌خورد و جریان را برای مردم تعریف کردند.»

مورد پنجم

بی تردید البته حادثه کربلا حوادث قبل و بعد و از جمله واقعه حره را تحت الشعاع قرار داده است: «لا یوم کیومک یا ابا عبد الله»؛ ولی واقع مطلب این است که واقعه حره فاجعه کمی نبود. جریان حره فقط نمونه‌ای از جنایات آن‌ها است.

در واقعه حره، چون مردم آماده و مسلح بودند و چهارطرف را دیدبان مستقر کرده بودند؛ سربازان شامی نتوانستند وارد شهر مدینه شوند. لذا از طریق مروان حکم نفوذ کردند. مروان به قبیله بنی حارثه گفت که راه سربازان شامی را باز کنند؛ در عوض من نیز بخشی از بودجه‌ای را که از مدینه می‌آید به شما می‌دهم. به همین دلیل بنی حارثه در امان بودند. فرمانده شامی‌ها ندا داد که هر سربازی، سر بیاورد جایزه می‌گیرد، این‌ها که دین نداشتند، آن قدر سر آوردند که نوبت به جایزه نمی‌رسید. ضمناً باید توجه داشت که مدینه شهر پیغمبر بود، سال ۶۲-۶۳ هجری شهر کفار نبود و همه نیز مسلمان بودند،

آن قدر از این شهر سر آوردند که قابل شمارش نبود. بیش تر شهر را اشغال و تصرف کردند. بشر بن حنظله که شکست خورد و کشته شد؛ اهل مدینه مثل گله بی چوپان شدند و به هر طرفی فرار می کردند و از هر طرف شامی ها آن ها را می کشتند. کسانی که از کشتار نجات پیدا کردند، افراد انگشت شماری بودند و دخترهای باکره هم مورد تجاوز قرار گرفته و باردار شدند. امروزه وضعیت داعشی ها همین گونه است. به هزاران دختر تجاوز شد، به طوری که معلوم نبود هر بچه برای چه کسی است.

یکی از مهاجمان شامی بر همسر ابن ابی کبشه وارد شد^۱ و از او درخواست زنا کرد. زن گفت: من با پیامبر ﷺ بیعت کرده ام که مرتکب فحشا نشوم. او در حال نفاس بود؛ زیرا تازه بچه دار شده بود. سرباز گفت: یا پول بده، یا تو و بچه ات را می کشم! زن گفت: چیزی ندارم؛ زیرا هر چه داشتم، سربازان بردند. سرباز شامی پای بچه را که در حال خوردن شیر بود، گرفت و او را به دیوار کوبید، مغز سر بچه پخش زمین شد و سپس آن فرد مهاجم از خانه خارج شد. لذا جعل این روایات (اتهام کشتار امام عصر علیه السلام) در واقع برای توجیه این سنخ کارهایشان است.

۱. ابن ابی کبشه کشته شده بود. وی در جنگ بدر حضور داشته است.



جلسه یازدهم

مقدمه

سخن راجع به ارزیابی روایات قتل‌های آغازین بود. جلسه قبل روایت هفتم را در این زمینه بیان کردیم و نکاتی در مورد آن توضیح دادیم. اکنون باقی مباحث را پی می‌گیریم:

تاملی در روایت هفتم قتل‌های آغازین

این روایت را مرحوم مجلسی در بحارالانوار، به نقل از سید علی ابن عبدالحمید در کتاب الغیبه، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند. گفتیم که شاهد در روایت، این عبارت است:

«فَيَقْتُلُ الرِّجَالَ وَ يَبْقُرُ بُطُونَ الْحَبَالَى وَ يَزْفَعُ الصُّلْبَانَ فِي الرِّمَاحِ قَالَ وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَصْحَابِهِ يَفْتَسِمُونَ الدَّنَائِرَ عَلَى الْجُحْفَةِ ثُمَّ تُسَلِّمُ الرُّؤُومَ عَلَى يَدِهِ فَيَبْنِي فِيهِمْ مَسْجِدًا وَ يَسْتَخْلِفُ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ^۱؛ [وقتی اموی‌ها از سرزمین روم اخراج شدند] امام زمان،

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۸.

مردهایشان را می‌کشد و شکم زن‌های باردار را پاره می‌کند و صلیب‌ها را نیز از میان برمی‌دارد. [در ادامه روایت، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «به خدا قسم گویا می‌بینم که آن حضرت و یارانش، پول‌های نقد دشمن را به سبب فقر و نیازشان غنیمت می‌گیرند و تقسیم می‌کنند و روم نیز تسلیم می‌شود و حضرت مسجدی می‌سازند و مردی از یارانش را جانشین خود در آن جا قرار می‌دهد و سپس برمی‌گردد.»

این روایت، یکی از روایاتی است که امروز دستاویز وهابیان شده است. این‌ها، به دنبال روایات ضعیف هستند تا آن را مطرح کنند. روایت از نظر سند دارای اشکال است؛ زیرا «مرفوعه» است.

نکته دلالتی روایت

در متن آمده است که امام زمان شکم زن‌های باردار را پاره می‌کند. از منظر فقه، زن مرتد اعدام نمی‌شود، چه رسد که باردار هم باشد. بین حکم ارتداد مرد و ارتداد زن تفاوت است. مرد اگر مرتد فطری باشد؛ یعنی از ابتدا مسلمان بوده، سپس مرتد شده است؛ گرچه توبه هم کند؛ کشته می‌شود. (البته ممکن است توبه‌اش بین او و خدا قبول هم بشود؛ ولی حکم باید اجرا شود، مثل کسی که شراب بخورد، یا آدم بکشد، حکم در مورد او باید اجرا شود؛ گرچه توبه هم کند و انشاءالله توبه‌اش هم قبول شود)؛ ولی مرتد ملی، یعنی کسی که از ابتدا مسلمان نبوده، مثلاً مسیحی یا یهودی بوده، سپس مرتد شده است؛ زندانی می‌شود و باید تا سه روز با او صحبت و بحث کنند، اگر نپذیرفت و بر ارتداد

خود اصرار داشت، کشته می‌شود. (این مباحث را مفصل در بحث موارد السجن فی النصوص و الفتاوا مطرح کرده‌ام).

ولی زن، چه مرتد فطری باشد و چه مرتد ملی، حبس می‌شود ولی اعدام نمی‌شود (زن مرتد تا جایی که من تتبع کرده‌ام، اعدام نمی‌شود). ما می‌گوییم اگر توبه کرد، آزاد می‌شود؛ ولی از کلام بعضی مانند مرحوم شهید ثانی و بعضی از معاصران (مرحوم منتظری) استفاده می‌شود که در صورت توبه هم، حبسش دائم است. لذا زن‌ها مرتد هم که بشوند، مثل زن‌هایی که در این متن به آیین مسیحیت درآمده‌اند، حکم آن‌ها کشته شدن نیست؛ چه برسد که باردار هم باشند. پس فرض کنید که این زن‌ها جرمی مرتکب شده‌اند که حکمشان اعدام و سنگسار است، مثلاً زن مسلمان عامداً و عالماً با اهل کتاب ازدواج دائم کرده و مرتکب زنا و فحشا شده است؛ ولی اگر باردار باشد، باید صبر کرد تا این زن وضع حمل کند؛ زیرا اگرچه خود زن مجرم است؛ اما حمل او که جرمی ندارد. بنابراین، از نظر فقهی این روایت با فقه سازگاری ندارد؛ به همین دلیل دلالتش هم مشکل است.

بررسی مسئله بر مبنای تفکیک حجیت مرحوم خوئی

در این روایت، حتی اگر به تفکیک در حجیت^۱ - مبنای مرحوم خوئی و

۱. «تفکیک در حجیت» بدین معناست که بخشی از یک روایت را اخذ می‌کنیم و نسبت به بخش دیگر می‌گوییم که نمی‌دانیم و یا نمی‌فهمیم و یا می‌دانیم؛ ولی چون مخالف مشهور و یا مخالف ضروری فقه است، کنار می‌گذاریم. مرحوم خوئی این مطلب را، هم در اصول و هم در فقه مطرح

بعضی فقها - قائل شویم؛ باز این روایت قابل استناد نمی باشد؛ زیرا مبنای تفکیک در حجیت، جایی است که خود روایت حجت باشد. تفکیک در حجیت فرع بر حجیت روایت است. وقتی که خود روایت حجت نیست و «مرفوعه» است؛ چگونه می توان به تفکیک قائل شد؟ پس این روایت هم مشکل سندی دارد و هم مشکل دلالتی.

نظر بعضی از معاصران

حاصل کلام بعضی از معاصران این است که در سند روایت، شخصی به نام محمد بن علی کوفی است که کذاب است. ما با این بعض در نتیجه - عدم قبول روایت - موافقیم؛ ولی طریق ما با روش این بعض تفاوت دارد.

این عده قائلند که روایت «ضعیف» است؛ چون در سندش محمد بن علی کوفی است که کذاب است. روایات مربوط به قتل ها، بیش از پنجاه مورد است که سی روایت آن ها را ایشان نقل کرده است و چون ایشان کذاب است؛ این روایات، ناقلش کذاب و اشکال دارد.

کرده است. در اصول در تقریرات مرحوم نائینی مطرح کرده است (دو تقریر اصول از مرحوم نائینی داریم: یکی فوائد الکاظمیه است که تقریر و نظرات اول شان است و یکی هم، اجودالتقریرات است که آخرین دیدگاه های مرحوم نائینی است) و در فقه هم این مطلب را لااقل دو جا مطرح کرده است: کتاب مستند عروة الوثقی، ج ۲۱، ص ۱۳۵ و ۲۰۹ این مبنا را آورده و طبق آن مشی کرده اند.

در مورد نظریه مذکور

اولاً: هر چه تتبع کردیم، انتساب این روایات را به محمد بن علی کوفی نیافتیم. طبق مراجعه ما روایت «مرسله» است. لذا منشأ چنین انتسابی را نیافتیم؛

ثانیاً: بیش‌تر روایات قتل‌های آغازین را فقط محمد بن علی کوفی نقل نمی‌کند، بلکه دیگران هم نقل می‌کنند؛

ثالثاً: همه روایات محمد بن علی کوفی درباره قتل‌های آغازین نیست.

تمام روایاتی که ما در معجم الاحادیث المهدی از ایشان آوردیم، ۲۷ مورد است. (چه در مورد قتل‌های آغازین و موارد دیگر) از این تعداد روایات، فقط چند روایتش در مورد قتل‌ها بود و روایات دیگر او شاهد بر «صحت» دارد و از نظر ما مورد «قبول» است؛

رابعاً: محمد بن علی کوفی بین چند نفر مشترک است که از بین آن‌ها «ابوسمینه» کذاب است. بعضی از آن‌ها ثقه و بعضی مجهول‌اند و بعضی نیز مشکل دارند. از کجا احراز شده است که این «محمد بن علی کوفی» همان «ابوسمینه» است؟ از طریق «راوی، یا مروی عنه»؟ معمولاً محمد بن حسان الرازی از ایشان نقل می‌کند ولی طبق تتبع خود جایی را نیافتیم که محمد بن حسان الرازی جزء کسانی باشد که از محمد بن علی الکوفی (ابوسمینه) نقل روایت کند.

روایات قتل‌های آغازین ظهور

ما همه روایات قتل‌های آغازین را به طور کلی رد نمی‌کنیم و از طرفی، صد درصد هم آن‌ها را نمی‌پذیریم. این گونه نیست که حضرت، وقت ظهور به سلاح دست نبرد و همه قضایا حل و فصل شود؛ چون اگر بنا بود بدون زحمت و درگیری، امور روبه‌راه شود، برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ردیف می‌شد. قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»^۱. هشتاد جنگ در زمان پیامبر صورت گرفته است. قتل‌های آغازین را نه می‌توان نفی کلی کرد و نه قبول کلی. امام زمان عجل الله تعالی فرجه العزیز منتقم هستند؛ ولی انتقام وی راجع به کل مردم عالم نیست، بلکه در مورد بنی امیه است که یک حزب بودند. این‌ها که کل عالم نیستند، بلکه یک حزب هستند با سوابق و عملکردهای ننگین. چه آن‌ها که در سابق بودند و چه اعقاب آن‌ها در لاحق.

ما با اهل سنت اختلاف دیدگاه داریم؛ ولی اهل سنت از این کارها نمی‌کنند. از اهل سنت بعید است، این همان جریان امویان است که به شیعه و سنی رحم نمی‌کند. روزی در اسپایکر تکریت، ۱۷۵۰ دانشجوی شیعه را سر بردند، روزی هم به جان عشیره آل بونمر در استان الانبار افتادند که همه سنی هستند. به قدری ظلم کردند که مرجعیت نجف اشرف از حکومت خواست به دادشان برسند و مسلح شان کنند. ۵۰۰-۶۰۰ نفر از عشیره آل بونمر را اعدام

کردند، و بعد هم به جان عشیره جبوری افتادند. در سوریه هم صدها نفر از عشیره شعیطات را اعدام کردند و کشتند؛ با این که، این ها نیز سنی بودند. چنین جنایاتی به امویانی مربوط است که در انبار و دیگر جاها اتفاق می افتد؛ همه مردم که اموی نیستند. این جنایات به دست نسل و ذریه اموی ها اتفاق می افتد. به همین دلیل است که در روایات ما ذریه و نسل های بعدی آن ها هم مورد لعنت واقع شده اند.

لعن و نفرین به ذریه بنی امیه در روایات

گاهی به روایاتی برمی خوریم که امام علیه السلام به ظالمان و ذریه آن ها لعنت می فرستد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ صَوْمِ تَأْسُوعَاءَ وَ عَاشُورَاءَ مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ تَأْسُوعَاءَ يَوْمٌ حُوصِرَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَأَصْحَابُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِكَرْبَلَاءَ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَيْلُ أَهْلِ الشَّامِ وَأَتَاخُوا عَلَيْهِ وَ فَرَحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ الْخَيْلِ وَ كَثَرَتِهَا وَ اسْتَضَعَفُوا فِيهِ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَصْحَابَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ أَيَقْنُوا أَنْ لَا يَأْتِيَ الْحُسَيْنَ عليه السلام نَاصِرٌ وَلَا يَمُدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ بِأَبِي الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ ثُمَّ قَالَ وَ أَمَّا يَوْمُ عَاشُورَاءَ فَيَوْمٌ أُصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام صَرِيحاً بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَ أَصْحَابُهُ صَرَخُوا حَوْلَهُ عُرَاءاً أَوْ فَصَوْماً يَكُونُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ كَلَّا وَ رَبِّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ مَا هُوَ يَوْمٌ صَوْمٍ وَ مَا هُوَ إِلَّا يَوْمٌ حُزْنٍ وَ مُصِيبَةٍ دَخَلَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَوْمٌ فَرَحٍ وَ سُرُورٍ - لِابْنِ مَرْجَانَةَ وَ آلِ زِيَادٍ وَ أَهْلِ الشَّامِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ بَكَتْ عَلَيْهِ جَمِيعُ بَقَاعِ الْأَرْضِ خَلَا

بُقْعَةِ الشَّامِ فَنَصَامَهُ أَوْ تَبَرَّكَ بِهِ حَسَرَهُ اللَّهُ مَعَ آلِ زِيَادٍ مَسُوحِ الْقَلْبِ
 مَسْخُوطِ عَلَيْهِ وَمَنِ ادَّخَرَ إِلَى مَنْزِلِهِ ذَخِيرَةً أَغْقَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى نِفَاقًا فِي قَلْبِهِ
 إِلَى يَوْمٍ يَلْقَاهُ وَانْتَرَعَ الْبِرْكَهَ عَنْهُ وَعَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَوَلَدِهِ وَشَارَكَهُ الشَّيْطَانُ
 فِي جَمِيعِ ذَلِكَ؛^۱ عبد الملك چنین روایت می‌کند: از امام جعفر
 صادق علیه السلام راجع به روزه گرفتن روز تاسوعا و عاشورای محرم جویا
 شدم؛ حضرت فرمود: «تاسوعا روزی است که امام حسین علیه السلام و
 یارانش در کربلا محاصره شدند و اهل شام در اطراف آنان اجتماع
 کردند. ابن مرجانه و ابن سعد از کثرت لشکر خود، خوشحال شدند و
 امام حسین علیه السلام و یاران او را در آن روز، ضعیف شمردند و یقین کردند
 که برای حسین علیه السلام یآوری نخواهد آمد و اهل عراق آن حضرت را
 امداد نخواهند کرد. پدرم فدای آن حسینی که ضعیف شمرده شد و
 غریب بود.» سپس امام علیه السلام فرمود: «اما روز عاشورا: این روزی است که
 امام حسین دچار مصیبت شد و در میان یاران خود افتاد و اصحاب
 آن حضرت نیز با اجساد برهنه در اطراف آن بزرگوار افتادند. آیا چنین
 روزی را می‌توان روزه گرفت؟ نه! به خدای بیت الحرام، یعنی خدای
 کعبه، این روز، روز روزه گرفتن نیست، بلکه روز حزن و مصیبت است
 که اهل آسمان و زمین و جمیع مؤمنان دچار آن شده‌اند. روز عاشورا،
 روز فرح و سرور برای ابن مرجانه و آل زیاد و اهل شام است. خشم
 خدا بر آنان و ذریه آن‌ها باد! عاشورا همان روزی است که جمیع
 بقعه‌های زمین، غیر از بقعه شام گریان شدند. کسی که این روز را روزه

۱. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۴۷.

بگیرد، یا به آن تبرک بجوید، خدا او را در حالی با آل زیاد محشور می‌کند که قلبش مسخ شده و مورد سخط خدا قرار گرفته باشد. کسی که در این روز چیزی را در منزل خود ذخیره کند، خدا نفاقش را تا روزی که او را ملاقات کند به قلبش وارد می‌کند و برکت را از او و اهل بیت و فرزندانش خواهد گرفت و شیطان را با او در همه آن‌ها شریک قرار می‌دهد.

آری! ذریه این‌ها هم از آن‌ها بهتر نیستند و دست کمی از آن‌ها ندارند. آیا این یک کار ارزشی و هنرمندانه است که در روستایی عده‌ای مشغول عزاداری باشند و ۲۲ نفر به آن‌ها حمله کنند و همه را به رگبار ببندند؟! در روستاهای احساء، ۳۵ نفر را به خاک خون بکشند، آیا دلیل بر فتح و اقتدارشان است؟! آیا این کارها خیلی شجاعانه است، که در نیجریه بمب بگذارند و ده‌ها نفر را به خاک و خون بکشند؟! آیا این کار خیلی با ارزش است که ایستگاه صلواتی بغداد را منفجر و ده‌ها نفر را شهید کنند؟

چنین خبائث و جنایت‌هایی، به شجره ملعونه‌ای مربوط است که از اساس مورد لعنت و نفرین تا روز قیامت هستند. در روایت از امام رضا علیه السلام چنین آمده است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رُؤْيٍ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام قَتَلَ ذُرِّيَّةَ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِفِعَالٍ أَبَائِهِمْ فَقَالَ عليه السلام هُوَ كَذَلِكَ فَقُلْتُ وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ

أُخْرَى^۱ مَا مَعْنَاهُ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَلَكِنْ ذَرَارِي قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْضَوْنَ بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ وَيَفْتَخِرُونَ بِهَا وَمَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالشَّرِيقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي^۲ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَإِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعْلِ آبَائِهِمْ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ يَبْدَأُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ قَالَ يَبْدَأُ بِنَبِيِّ شَيْبَةَ فَيَقَاطِعُ أَيْدِيَهُمْ لِأَنَّهُمْ سَرَّاقُ بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛^۳ كَسَى از امام رضا عليه السلام سؤال کرد که آیا هنگامی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کرد، ذریه قاتلان امام حسین علیه السلام را به خاطر کار پدرانشان می کشد؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: «همین طور است.» عرض کرد: در قرآن آمده است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۴. گناه کسی را دیگری متحمل نمی شود؛ [چرا ذریه آن ها کشته می شوند؟] حضرت فرمود: خدا در تمام اقوالش صادق است؛ ولی این ذراری یَرْضَوْنَ بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا؛ به کار پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می کنند و هر کس از چیزی راضی باشد، مثل این است که آن را انجام داده است.» اگر مردی در مشرق کشته شود و مرد دیگری در مغرب به کشته شدن او راضی باشد، نزد خدا شریک جرم قاتل است! علت

۱. انعام: ۱۶۴.

۲. عن أمير المؤمنين عليه السلام: «ان الراضی بفعل قوم كالداخل فيه معهم و على الداخل اثمان اثم الرضا و اثم الدخول و قد تكلم شيخ المحقق الأنصاري في مسئلة التجري في معنى الاخبار التي وردت بهذا المضمون عند بحثه عن التجري على المعصية بالقصد إليها فراجع.»

۳. شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۷۳.

۴. انعام: ۱۶۴.

این که حضرت قائم، هنگام ظهورش اولاد قاتلان امام حسین علیه السلام را به قتل می‌رساند، این است که آن‌ها از عمل پدرانشان خشنود هستند.» عرض کردم: قائم شما از چه طایفه‌ای شروع می‌کند؟ فرمود: «از بنی شیبیه و دست‌های آن‌ها را قطع می‌کند؛ زیرا آنان دزدان خانه خدا در مکه معظمه هستند.»

متأسفانه روز نهم محرم را جشن می‌گیرند و رقاصی و روز عاشورا، اظهار خوشحالی می‌کنند! ادعای اسلام هم دارند! آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روز عاشورا برای شهادت فرزندش شادی می‌کند که شما شادی می‌کنید؟ پس به کار پدرانشان راضی هستند. اگر خودشان هم در آن زمان زندگی می‌کردند، همان کار را می‌کردند. حجاج همیشه اظهار تأسف می‌کرد که چرا در کربلا نبودم که خودم امام حسین علیه السلام را شهید کنم.

صلوات خدا بر علی بن ابی طالب علیه السلام باد؛ چون وقتی که از این‌ها سخن به میان می‌آمد، فرمودند: «و ستلقى الامه منه و من ولده یوماً أحمر.»^۱ (و امت اسلام از دست او و پسرانش روزگار خونینی خواهد داشت)

نقل نمونه ای از آن جنایات

اموی‌ها در واقعه «حره» به مدینه حمله و آن جا را محاصره کردند. عمده‌القاری می‌گوید: با ۲۷ هزار نیرو، ۱۲ هزار سواره نظام و ۱۵ هزار پیاده نظام حمله کردند. در ماه ذی‌الحجه که ماه حرام است، چنین جنایاتی را آفریدند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۳.

اکنون هم، حملات و کشتار تکفیری‌ها و وهابی‌ها و آدم‌کشی‌های اموی‌ها معمولاً در ماه‌های حرام است! من پی‌گیر چنین مسائلی هستم و در این زمینه مطالعه کرده‌ام. نمی‌شود گفت این‌ها اتفاقی است. این‌ها همان جاهلیت هستند و بلکه از جاهلیت بدترند؛ چون جاهلیت برای ماه‌های حرام، احترام قائل بودند.

چند شب قبل برنامه تلویزیونی شبکه ولایت داشتم، شخصی از لیبی زنگ زد که شما فقط معایب یزید را می‌گویید، خوبی‌های او را هم بگویید! انصاف را رعایت کنید. ظاهراً یزید کارهای خوبی هم داشته است! گفتم: من از شما یک سوال دارم؛ شما که از من انصاف می‌خواهید، من هم از شما انصاف می‌خواهم، به دید انصاف و با جرأت اگر مرد هستید، حادثه حره را مطرح کنید؟ چرا مخفی می‌کنید، به مردم بگوئید که در جریان حره چه اتفاقی افتاده است؟ نمی‌خواهیم حادثه کربلا را بگوئید که البته نمی‌گویید؛ کافی است که همین حادثه حره را بیان کنید.

طبری نقل می‌کند که در واقعه حره، وقتی که شهر مدینه سقوط کرد، فرمانده آن‌ها، «مسرف» دستور داد که هر کس سر بیاورد، جایزه دارد. این قدر سر آوردند که جایزه‌ها تمام شد. این‌ها سرهای مسلمین بود. بعد که مقاومت را شکستند و با خیانت مروان از چهار طرف وارد شدند، مجاهدان را کشتند؛ اما کار به این جا تمام نشد.

«لما قدم جيش الحرة إلى المدينة و على الجيش مسلم بن عقبة المري أباح المدينة ثلاثاً و استعرض أهلها بالسيف جزاً كما يجز القصاب الغنم حتى ساخت الأقدام في الدم و قتل

أبناء المهاجرين والأنصار و ذرية أهل بدر و أخذ البيعة ليزيد بن معاوية على كل من استبقاه من الصحابة و التابعين على أنه عبد قن لأمير المؤمنين يزيد بن معاوية...^۱؛ وقتی که سپاه حره به مدینه وارد شدند؛ مسلم بن عقبه سه روز مدینه را بر سپاه خویش مباح کرد و افراد باقی مانده از مردم را به صف کرد و همانند قصابی که گوسفند را قصابی می کند، آن ها را کشت تا جایی که پاها در خون فرو می رفت [این ها که جوسازی و سیاه نمایی می کنند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه زمانی که می آید آن قدر خون می ریزد که تا زانو از خون پر می شود؛ این ها می خواهند کارهای خودشان را توجیه کنند، چنین اموری، کار اموی ها است] و فرزندان مهاجر و انصار و ذریه اهل بدر را کشتند و برای یزید بیعت می گرفتند و باید اعتراف می کردند که ما عبد یزید هستیم و بر بدن شان همان آهن داغی را که بر بدن حیوانات می زدند، می گذاشتند و مثل بردگان شمارش می کردند که این ها بندگان یزید هستند.»

«لليلتين بقيتا من ذى الحجة احرق مسلم بن عقبه ثياب الكعبة و رمى حيطانها بالنيران فتصدعت الكعبة؛ همین طور کشتار راه انداختند تا دو روز به ذیحجه مانده بود، آمدند و کعبه را به آتش کشیدند و کعبه را هم مورد حمله قرار دادند.»

روایتی که نقل کردیم، به امویان اشاره دارد؛ نه این که حضرت همه مردم را

۱. ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۲۵۹.

بکشد. مشی حزب اموی و ابوسفیان این است. سفیانی هم که روی کار بیاید
 کارش از این‌ها بهتر نیست. پس به فرض هم که این روایت را قبول کنیم درباره
 یک جریان انحرافی مربوط است که دستش تا مرفق در خون مسلمانان است و
 آن‌ها را قتل عام می‌کند.



جلسه دوازدهم

مقدمه

سخن راجع به روایات قتل‌های آغازین ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بود. در جلسه قبل، روایت هفتم را که «مرفوعه» بود، بیان کردیم و گفتیم چنین روایتی، دستاویز عده‌ای برای خشن نشان دادن قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، شده است. همچنین گفته شد که این روایت مشکل سندی دارد و اشکالش فقط این نیست که از «علی بن محمد کوفی ضعیف» است. البته گرچه او «ضعیف» است؛ به این روایت ارتباطی ندارد. شاید منظور قائل، روایات دیگری باشد. اشکال متنی روایت هم این است که اولاً، این روایت به قتل رجال بنی امیه اشاره دارد؛ یعنی به یک حزب و گروه اختصاص دارد و ثانیاً، در ارتباط با پاره کردن شکم زنان‌های حامله، بحث کردیم که این متن، با فقهی که از خود اهل بیت رسیده است، سازگار نیست. البته در این روایت اگر، به مبنای مرحوم خوئی (تفکیک در حجیت) قائل شویم و بگوییم که خود روایت حجت است، می‌گوییم بخشی از روایت که به رجال بنی امیه مربوط است؛ می‌تواند حجت باشد؛ زیرا این‌ها ارتداد را پذیرفتند و حکم مرتد نیز شرعاً همین است.

نکته

این نکته را بگویم که اصولاً ذات امویان، آدم‌کشی است. آن‌ها در شقاوت دست یهود را از پشت بسته‌اند. ای کاش کسی قلم به دست می‌گرفت و می‌نوشت. سلف این‌ها چه انسان‌های مجرم و جانی بوده‌اند. حتی در افرادی از این جماعت مثل عمر بن عبدالعزیز و معاویه بن یزید بن معاویه هم تأمل دارم که استعفا کرد و گفت: خدایا! اگر کسی از اصحاب شورا بود، حکومت را به او می‌دادم. دلیل تأمل بنده آن است که وقتی معاویه بن یزید استعفا کرد، گفت: خدایا! اگر الان کسی به منزله اصحاب شورا بود، خلافت را به او می‌دادم؛ ولی الان کسی را نمی‌بینم و لذا کنار می‌روم. ملاحظه می‌کنید که ایشان، امیرالمومنین علیه السلام را با اصحاب شورا یکی می‌داند و برای امام سجاد علیه السلام حسابی باز نمی‌کند. البته ایشان باز از دیگران بهتر بود.

مروری بر عملکرد سلف و خلف بنی امیه

عملکرد سلف و خلف این‌ها (داعشی‌ها و سفیانی‌ها)، خصوصاً سفیانی، در دوران قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف از دیدگاه کتاب‌های اهل سنت محل دقت و بایسته بررسی و تأمل است. بنابراین، مفاد روایتی که «تضعیف» کردیم، کم‌ترین مجازاتی است که باید در مورد امویان اعمال کرد.

نمونه‌ای از عملکرد بنی امیه

یک نمونه از عملکرد سلف سفیانی را می‌گویم تا ملاحظه کنید که این داعشی‌ها نسل همان افراد هستند. صاحب کتاب مرآة الزمان چنین می‌گوید:

«بعد قتل الحسین کتب یزید الی بن زیاد: اما بعد فانک قد ارتفعت الی غایه...؛ بعد از حادثه کربلا [که به قول جرجی زیدان، تاریخ مثل آن را به خود ندیده است] یزید، نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و گفت: آن قدر جایگاه پیدا کردی که مصداق این شعر شده‌ای:

رفعت فجاوزت السحاب و فوقه فإلک الا مرقب الشمس مرقد
از ابرها هم بالاتر رفتی جایگاه تو فقط روی خورشید است
«فاذا وقعت علی کتابی هذا «فاقدم علیّ لاجازیک علی ما فعلت
نامه که به دستت رسید، بیا تا به تو به خاطر کارت پاداش بدهم
این عبارت کتاب‌های اهل سنت است، شاید آن را در کتاب‌های ما پیدا نکنید.

«فقدم علیه ابن زیاد فی ارباب دولته و جمیع بنی امیه فخرجوا الیه؛ ابن زیاد به همراه همه کارگزاران و بنی امیه از کوفه به شام رفتند.»

«ولما دخلوا علی یزید قام له و اعتنقه و قبل بین ما عینیه؛ وقتی ابن زیاد بر یزید وارد شد، یزید ایستاد؛ او را در آغوش گرفت و بین دو چشمان او را بوسید.»
«و قبل ابن زیاد یده و اجلسه معه علی سریره و قربه و ادناه و اجلسه معه سریره فی الخضر و کان منادمه؛ ابن زیاد هم دست یزید را بوسید و یزید هم او را در کاخ خضر کنار خود، روی تخت نشاند و او را به خود نزدیک کرد. ابن زیاد ندیم و شب نشین یزید بود.»

شبی یزید به آوازه خوان گفت: بخوان و به ساقی گفت: شراب بریز و این بیت شعر را خواند:

اسقنی شربة تروی فوادی ثم صل واسق مثلها ابن زیاد
 شرابی به من ده که قلبم را سیراب نماید * و مثل آن را به ابن زیاد بخوران
 موضع السر و الامانة عندي و علی ثغر مغنمی و جهادی
 ابن زیاد محل اسرار و امانت من است * او مرزدار غنائیم و جهاد من است
 و اقام عنده شهراً ابن زیاد و یزید الف الف... و مثلها عروضاً و جواهرأ و دواباً و
 عبیداً...^۱

ابن زیاد، یک ماه مهمان ویژه یزید بود و یزید هم یک میلیون درهم به او
 جایزه داد (یعنی برابر صد هزار مثقال طلا)، مقادیر فراوانی هم به او جنس داد،
 از پارچه و هدیه و جواهر، تا مرکب فاخر و برده؛ و به او گفت که تا یک سال
 خراج عراق مال خودت باشد؛ چون امام حسین علیه السلام را کشته است! این است
 بنی امیه؛ آیا خلف از این ها بهتر و شریف ترند؟!

نمونه ای دیگر از عملکرد بنی امیه

براساس روایت، نمونه ای هم از عملکرد خلف و نسل بنی امیه بیاورم؛ روایتی
 را که شاید کم تر دیده باشید؛ این روایت چند صفحه است و یک مدرک دارد
 که آن هم، از عامه است. نام آن کتاب، عقد الدرر سلمی مقدسی شافعی
 است. این کتاب اولین بار در مصر چاپ شده و الان نیز اگر در قم وجود دارد،

۱. سبط بن جوزی، مرآة الزمان، ج ۸، ص ۱۸۶. مؤلف: نوه دختری ابن الجوزی صاحب کتاب
 المنتظم و کتاب صفت الصفوة و کتاب الموضوعات است. این کتاب کمیاب است و به زحمت
 در سفر حج آن را تهیه کردم؛ ۲۲ جلد است.

کپی چاپ مصر است.

روایت مفصل و یازده صفحه است. سه صفحه‌اش در مورد جنایات امویان قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. می‌دانید که مدت قدرت امویان و سفیانی از ظهور تا سقوط، تقریباً پانزده ماه است. اوج جنایاتشان همین چند ماه است که بعد از آن، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می‌کنند. ظهور حضرت تا پایان جنایات این‌ها (سفیانی‌ها) یک سال نمی‌شود. طبق این روایت، قاتلان سفیانی هستند که از دست امام فرار می‌کنند. تأملاتی در روایت داریم؛ ولی اقرار خودشان است. از جانب خودشان هم اشکالاتی به روایت عنوان شده است؛ ولی خودشان آن را نقل می‌کنند. این‌ها جنایاتی را مرتکب می‌شوند که اگر نقل کنم، متعجب می‌شوید. حال، این‌ها می‌خواهند از عدالت فرار کنند و پناهنده شوند.

منابع روایت

- اولین منبعی که روایت را نقل می‌کند، «عقد الدرر فی أخبار المنتظر وهو المهدي عليه السلام» از یوسف بن یحیی بن علی بن عبد العزیز المقدسی السلمی الشافعی (م. بعد از ۶۵۸ هـ ق) می‌باشد، ص ۱۲۶ تا ۱۳۷؛
- «البرهان علی علامات مهدی آخر الزمان»، متقی هندی که از عقد الدرر نقل می‌کند؛

• کتاب «فوائد الفکر» که از عقد الدرر نقل می‌کند؛

• کتاب «العرف الزدی فی أخبار المهدی، از جلال الدین السیوطی.

- منابع شیعی نیز که این روایت را نقل کرده‌اند، همه از عقدالدرر نقل می‌کنند و یا از کتابی است که آن کتاب از عقدالدرر نقل کرده است؛
- إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب، از یزدی حایری؛
- كشف الاسرار نوری، تصریح می‌کند که از عقدالدرر نقل کرده است؛
- مرحوم والد ما در کتاب الشيعة والرجعة، از إلزام الناصب نقل می‌کند؛
- ملحقات احقاق الحق تصریح می‌کند که از عقدالدرر نقل کرده است؛
- منتخب الاثر آیت الله صافی تصریح می‌کند که از برهان متقی هندی نقل کرده است؛

• موسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۱۳۴.

این روایت از امیر المؤمنین نقل شده است و از نظر سند مشکل دارد؛ چون «مرسله» است. البته مطالبی در این روایت وجود دارد که ما قبول نداریم؛ مانند این که شام بر مدینه در دوران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تفضیل دارد، بلکه گفته شده است که مدینه به سبب وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه وآله بر مکه شرافت دارد؛ اهل سنت هم این را گفته‌اند. البته در شرافت کربلای معلّاهم روایات داریم؛ هر چند عبارات دیگر روایت - با «مرسله» بودن - شواهدی دارد. روایت این گونه است:

«...قال: فقام إليه ابن يقطين و جماعة من وجوه أصحابه و قالوا: يا أمير المؤمنين إنك ذكرت لنا السفيناني الشامي و تريد أن تبين لنا أمره، قال: قد ذكرت خروجه لكم آخر السنة الكائنة. فقالوا: اشرحه لنا فإن قلوبنا قد ارتاعت حتى نكون على بصيرة من البيان، فقال عليه السلام: ابن يقطين و

جماعتی از بزرگان اصحاب امام علی به حضرت علیه السلام گفتند: شما برای ما از سفیانی شامی گفتید؛ ما درخواست داریم که وضعیتش را برای ما تبیین بفرمایید [حضرت] فرمود: برای شما بیان کردم که خروج او در آخر سال می باشد. [یاران] گفتند: از سفیانی بیشتر بگو که دل های نگران ما، آرام شود.

«علامة خروجه، تختلف ثلاث رايات: راية من العرب فيا ويل لمصر و ما يحل بها منهم و راية من البحرين من جزيرة أوال من أرض فارس و راية من الشام فتدوم الفتنة بينهم سنة^۱ ثم يخرج رجل من ولد العباس فيقول أهل العراق قد جاءكم قوم حفاة أصحاب أهواء مختلفة فتضطرب أهل الشام و فلسطين و يرجعون إلى رؤساء الشام و مصر فيقولون اطلبوا ولد الملك؛ حضرت فرمودند: «نشانه خروج سفیانی اختلاف سه پرچم است: یک پرچم عرب است که برافراشته شود. پس وای بر مصر و آنچه بر آن از سفیانی وارد شود! نیز پرچمی از بحرین از جزیره اوال از سرزمین فارس و پرچمی از شام بلند می شود. آن گاه فتنه تا یک سال در میان ایشان ادامه می یابد. سپس مردی از اولاد عباس خروج می کند. اولاد عراق می گویند نزد

۱. این روایت را نمی توان بر اوضاع فعلی تطبیق کرد؛ زیرا این روایت می گوید: «تدوم الفتنة بينهم سنة؛ فتنه ها یک سال طول می کشند»؛ ولی الان چهار سال است که در سوریه فتنه است. در عراق، برخی از قضایا را بر یمانی تطبیق می دهند. بر فرض که روایاتش مشکلی نداشته باشد، بین یمانی تا امام زمان علیه السلام بیش از یک سال یا یک سال و نیم فاصله نیست. الان حدود ده سال است در عراق ادعا می کند یمانی است. اصلاً نمی توان بر این ها تطبیق داد؛ زیرا این فراز و نشیب ها در طول تاریخ بوده است.

شما (اهل عراق) پا برهنه و هوا و خواست‌های مختلف و متفرق روان گردید. اهل شام و فلسطین از خبر آمدن آن‌ها مضطرب می‌شوند و به رؤسای شام و مصر رجوع می‌کنند و می‌گویند که شاهزاده را بطلبند.»

شام و فلسطین چون می‌خواهند زیر بار عباسیان نروند، زیر بار سفیانی می‌روند و این‌ها برای حرکت سفیانی زمینه‌سازی می‌کنند.

«فیطلبوه ثم یوافقوه بغوطه دمشق بموضع یقال له «صرتا» فإذا حل بهم أخرج أخواله بني كلاب و بني دهانة و یكون له بالواد الیابس عدّة عدیده؛ آن‌گاه در جست‌وجوی او برآمده، او را در غوطه دمشق بیابند، در مکانی که «صرتا» (موضعی در راه حمص که تا دمشق بیش از یک فرسخ فاصله دارد) می‌نامند. او چون به نزد آنان آید، با آن‌ها خلوت می‌کند؛ اما از آن مجلس دایی‌های خود را که از قبیله بنی کلاب و بنی دهانه هستند، بیرون می‌کند. از برای او در وادی یابس عده زیاد است.»

«فیقولون له: یا هذا ما یحلّ لك أن تضيع الإسلام، أما تری إلى [ما] الناس فیه من الأهوال و الفتن فأتق الله و اخرج لنصر دینك فیقول: أنا لست بصاحبکم فیقولون له: أ لست من قریش و من أهل بیت الملك القائم؟ أما تتعصّب لأهل بیت نبیک و ما قد نزل بهم من الذلّ و الهوان منذ زمان طویل؟ فإِنَّكَ ما تخرج راغباً بالأموال و رغید العیش، بل محامیاً لدینک؛ واردان، به او می‌گویند: ای شخصی که شایستگی این کار را داری! بر تو روا نیست که اسلام را ضایع کنی [= یعنی ساکت بنشینی و قیام نکنی تا اسلام از بین رود]. آیا نمی‌بینی که چه احوال و فتنه‌هایی در مردم ظاهر شده است؟ پس، از خدا بپرهیز و برای یاری کردن دینت خروج کن. او

می‌گوید: من صاحب اختیار شما نیستم. به او می‌گویند: آیا از قریش نیستی و از اهل بیت پادشاه قیام کننده نمی‌باشی؟ [قبلاً بحث کردیم که اصلاً قریش ریشه امویان نیست؛ ولی سعی می‌کنند خود را به قریش بچسبانند.] آیا غیرت و تعصب در مورد اهل بیت پیغمبرت به خرج نمی‌دهی؟ تو می‌بینی آنچه را از ذلت و خواری که در این مدت دراز به آنان وارد شده است؛ پس تو برای رغبت در جمع آوری مال و خوشگذرانی قیام نمی‌کنی بلکه در این حال حامی دین خود می‌باشی.»

«فلا يزال القوم يختلفون و هو أول منبر يصعده، ثم يخطب و يأمرهم بالجهاد و يبایعهم على أنهم لا يخالفون أمره رضوه أم كرهوه، ثم يخرج إلى الغوطة و لا يلج بها حتى تجتمع الناس عليه و يتلاحقون أهل الضغائن فيكون في خمسين ألف مقاتل فيبعث أخواله بني كلاب فيأتونه مثل سيل السائل فيأبون عن ذلك رجال يريدون يقاتلون رجال الملك ابن العباس فعند ذلك يخرج السفیانی في عصائب أهل الشام؛ پس پیوسته یکی بعد از دیگری نزد او رفت و آمد می‌کنند. [او ظاهر سازی می‌کند که من دنبال خلافت نیستم و سپس، ایشان را اجابت می‌کند]. آن گاه برفراز منبری در دمشق قرار می‌گیرد و این نخستین باری است که بر منبر می‌رود. او در آن روز خطبه می‌خواند و آن‌ها را به جهاد ترغیب می‌کند و از ایشان بر عدم سرپیچی از دستورهایش - خواه به آن خشنود باشند و خواه از آن روی گردان - بیعت می‌گیرد. سپس شهر را به جانب غوطه ترک و در خارج غوطه توقف می‌کند تا این که مردانی ملعون و سخن چین و کافر بالغ بر پنجاه هزار نفر به او ملحق می‌شوند. آن گاه او دایی‌هایش را برای فراخواندن جنگجو به سوی قبیله بنی

کلاب می‌فرستد. سپس از آن قبیله، همچون سیل مردانی به جانب او روان می‌گردند. آن گاه با پادشاهی از فرزندان عباس به نبرد برخیزد. در این هنگام است که سفیانی با گروهی از شامیان خروج می‌کند.»

«فتختلف ثلاث رايات فرایة للترك و العجم و هي سوداء و رایة للبریین لابن العباس أول صفراء و رایة للسفیانی فیقتتلون ببطن الأزرقی قتالا شديدا فيقتل منهم ستین ألفا؛ اهل سه پرچم با یکدیگر اختلاف می‌کنند: پرچم ترک و عجم که رنگش سیاه است و پرچم عرب بیابانگرد که از پیروان ابن عباس هستند و رنگ پرچمشان زرد است و پرچم سفیانی. آن گاه در بطن الازرق نبردی سخت درمی‌گیرد که از آنان شصت هزار نفر کشته می‌شود.»

«ثم یغلبهم السفیانی فیقتل منهم خلق کثیر و یتقر بطونهم و یعدل فیهم حتی یقال فیه: و الله ما کان یقال علیه إلا کذبا، و الله إثمهم لکاذبون؛ پس از آن سفیانی بر ایشان غالب می‌آید و گروه انبوهی از آنان را می‌کشد و شکم‌ها را پاره می‌کند و بنای خود را در میان ایشان به عدل و داد می‌نهد تا اندازه‌ای که در حق او گفته می‌شود: به خدا سوگند، آنچه درباره او می‌گفتند که ظالم و ستمکار است، دروغ است. به خدا قسم، گویندگان چنین سخنانی دروغ‌گویند و نمی‌دانند که او با امت پیامبر چه خواهد کرد؟ [=او پیوسته به عدالت در میان ایشان رفتار می‌کند].»

«حتى یسیر فأول سیره إلى حمص و إن أهلها بأسوا حال ثم یعبر الفرات من باب مصر و ینزع الله من قلبه الرحمة و یسیر إلى موضع یقال له قرية سبأ فیکون له بها وقعة عظيمة فلا تبقي بلد إلا و بلغهم خبره فیدخلهم من ذلك خوف و جزع فلا یزال یدخل

بلدا بعد بلدِ اِلَّا واقع اهلها؛ نخستین مرحله سیرش به جانب حمص است. به درستی که اهل حمص در بدترین حالتند. سپس از فرات از باب مصر عبور می‌کند. خدا رحم و شفقت را از دل او بر می‌کند. آن گاه به موضعی که آن را «قریه سبا» می‌گویند، رهسپار می‌گردد. در آن جا نبردی بزرگ واقع می‌شود. پس شهری باقی نمی‌ماند، مگر آن که خبر او به ساکنانش می‌رسد و از این خبر، ترس و جزع آن‌ها را فرو می‌گیرد. پس پیوسته به شهری بعد از شهر دیگری وارد می‌شود و با آن‌ها به نبرد می‌پردازد.»

«فأولُ وقعة تكون بحمص ثم بالرقّة ثم بقرية سبا و هي أعظم وقعة يواقعها بحمص ثم يرجع إلى دمشق وقد دانت له الخلق في جيش جيشا إلى المدينة و جيشا إلى المشرق فيقتل بالزوراء سبعين ألفا و يبقر بطون ثلاثمائة امرأة حامل و يخرج الجيش إلى كوفانكم هذه فكم من باك و باكية فيقتل بها خلق كثير؛ نخستین نبرد او در حمص است و بعد از آن در رقه و پس از آن در قریه سبا که این نبرد از نبرد در حمص بسی بزرگ‌تر است. آن گاه به دمشق بر می‌گردد و مردمان به او نزدیک می‌شوند. سپس لشکری تجهیز می‌کند و به مدینه می‌فرستد و لشکری به سمت مشرق [=عراق] گسیل می‌دارد و در بغداد هفتاد هزار نفر را می‌کشد و شکم سیصد زن باردار را پاره می‌کند. لشکر او به سوی کوفه شما خارج می‌شود. چه بسیار مرد و زن که به گریه در می‌آیند. پس در آن جا خلق بسیاری را می‌کشد.»

«و أمّا جيش المدينة فإنّه إذا توسط البيداء صاح به جبرائيل صيحة عظيمة فلا يبق منهم أحدٌ إلّا و خسف الله به الأرض و يكون في أثر الجيش رجلان أحدهما بشير و الآخر نذير فينظرون إلى ما نزل بهم فلا يرون إلّا رؤسا خارجة من الأرض فيقولان بما أصاب

الجيش فيصيح بهما جبرائيل فيحوّل الله وجوههما إلى قهقري فيمضي أحدهما إلى المدينة وهو البشير فيبشّره بما سلمهم الله تعالى و الآخر نذير فيرجع إلى السفيناني و يخبره بما أصاب الجيش؛ و اما لشكري که به مدینه فرستاده است؛ چون به زمین «بیدا» برسند، جبریل فریاد بلند بر می کشد که احدی از آنان در صحنه گیتی باقی نمی ماند، مگر آن که به زمین فرو رود. دو مرد در عقب لشکر باقی می مانند که یکی از آن ها بشارت دهنده است و دیگری بیم دهنده. این دو نفر می بینند آنچه را بر آن ها وارد می شود. پس نمی بینند از آن ها، مگر سرهای ایشان را که از زمین، بیرون آمده است. آنان آنچه را می بینند، بازگو می کنند. پس جبرئیل بر آن دو نفر صیحه ای می زند که صورت های آن ها به عقب بر می گردد. خدا صورت های آن ها را به عقب برگرداند. پس یک نفر از آن ها به مدینه می رود و آن، بشارت دهنده است. او بشارت می دهد که خدا آنان را از شر آن لشکر به سلامت می دارد و دیگری آنان را از آن لشکر بیم می دهد. پس آن گاه او به سوی سفینانی باز می گردد و خبر می دهد به آنچه که به لشکر او وارد شده است.»

«قال: و عند جهينة الخبر الصحيح لأنهما من جهينة بشير و نذير فيهرب قوم من أولاد رسول الله ﷺ و هم أشراف إلى بلد الروم فيقول السفيناني لملك الروم ترد عليّ عبيدي فيردهم إليه فيضرب أعناقهم على الدرج الشرقي لجامع بدمشق فلا ينكر ذلك عليه أحد؛ آن گاه حضرتش فرمود: «خبر صحيح نزد جهينه است که قبيله ای هستند از عرب؛ زیرا این دو نفر که بشير و نذير هستند، از جهينه اند. پس گروهی از اولاد پیغمبر ﷺ که از اشراف هستند، به شهر روم فرار می کنند و پناهنده می شوند. سفینانی به پادشاه روم می گوید: بندگان مرا به من بازگردان.

پادشاه روم آنان را بر می گرداند و بالای پله های شرقی مسجد جامع دمشق آن ها را گردن می زند و کسی او را از این کار نهی نمی کند.»

روایت ادامه دارد تا به این جا می رسد:

«و قالوا: يا أمير المؤمنين ما اسم هذا السفيفاني؟ فقال عليه السلام: اسمه حرب بن عنبسة بن مرة بن كليب بن ساهمة بن زيد بن عثمان بن خالد وهو من نسل يزيد بن معاوية بن أبي سفيان، ملعون في السماء والأرض، أشر خلق الله تعالى وألعمهم جَدًّا وأكثرهم ظلماً، ثم إنه يخرج بجيشه ورجاله وخيله في مائتي ألف مقاتل فيسير حتى ينزل الحيرة، ثم إن المهدي عليه السلام يقدم بخيله ورجاله وجيشه وكتائبه وجبرائيل عن يمينه وميكائيل عن شماله والنصر بين يديه والناس يلحقونه في جميع الآفاق حتى يأتي أول الحيرة قريباً من السفيفاني...^۱؛ گروهی از اهل کوفه برخاستند و گفتند: ای امیر مؤمنان! نام سفیانی چیست؟ حضرت فرمود: «نام او حرب است، پسر عنبسه، پسر مره، پسر کلب، پسر ساهمه، پسر زید، پسر عثمان، پسر خالد. او از نسل یزید، پسر معاویه، پسر ابی سفیان است که در آسمان و زمین لعنت شده است. او بدترین خلق خدای تعالی و ملعون ترینشان از حیث نسب و ستمگرترینشان است. او بیرون می آید با لشکریان و سواران خود که بالغ بر دویست هزار جنگجو است. او حرکت می کند تا به حیره [=یکی از شهرهای عراق] می رسد. در این هنگام، مهدی عليه السلام با سواران و مردان و لشکریان خود بر او پیشی

۱. سلمی مقدسی شافعی، عقد الدرر، ص ۱۲۶-۱۳۷؛ حائری یزدی، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۱۶۲ و موسسه معارف اسلامی، معجم احادیث المهدي، ج ۴، ص ۱۳۳.

می‌گیرد، در حالتی که جبرئیل در طرف راستش و میکائیل در جانب چپش و فرشته نصر روبه‌رو [= در دسترس او] قرار دارند. مردم گروه گروه از نقاط دور دست جهان به او ملحق می‌شوند. سرانجام حضرت و لشکریانش در حیره با لشکر سفیانی برخورد می‌کنند...»



جلسه سیزدهم

مقدمه

سخن راجع به بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور بود. روایات متعددی در این زمینه وجود دارد که باید مورد بررسی سندی قرار گیرند. ما با این غوغاسالاری و جوسازی و خشن جلوه دادن چهره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مخالفیم؛ زیرا واقعیت غیر از این است. خداوند متعال، امام را به عنوان فریادرس مردم می‌فرستد: «يَبْعَثُ اللَّهُ غِيَاثًا لِلنَّاسِ»؛ ولی با این نظریه هم مخالفیم که هیچ رویارویی سختی و قتل و مبارزه‌ای، صورت نمی‌گیرد. امام منتقم و مصلحی است که تعدادی محارب و مفسد و یاغی مقابل حضرت می‌ایستند. بنابراین، این افراد باید به سزای عمل خود برسند و کشته شوند. در جلسات قبل، روایت هفتم قتل‌های آغازین را بررسی سندی و دلالی کردیم؛ روایتی که بعضی، امام را به استناد این عبارت: «فَيَقْتُلُ الرَّجَالَ وَيَبْقُرُ بَطُونَ الْحَبَالَى...»؛ خشن و خونریز جلوه داده‌اند. گفتیم که روایت «مرسله» است و مشکل سندی دارد. البته

بعضی مشکل سندی این دسته از روایات را به دلیل نقل محمد بن علی کوفی می‌دانند؛ در حالی که ایشان راوی این روایت نمی‌باشد؛ ضمن این که تمام روایاتی که در مورد کشتارهای آغازین است، از وی نقل نشده و دیگران هم، چنین روایاتی را نقل کرده‌اند. از ۲۶ روایت ایشان، هفت مورد، درباره کشتار آغازین است و ۱۹ روایت دیگرش هیچ مشکلی ندارد. روایت از نظر دلالت نیز _ پاره کردن شکم زن‌های حامله _ با مبانی فقهی ما سازگاری ندارد.

نگاهی دوباره به جنایات امویان

اما در مورد متن روایات که امام رجال و بزرگان را می‌کشد، باید گفت که محور این روایت، امویان هستند. امویان یک سال و اندی قبل از ظهور امام زمان روی کار می‌آیند و جنایاتی نیست که مرتکب نشوند. سید بن طاووس، روایتی را از فتن ابن حماد نقل می‌کند:

«قال: حَدَّثَنَا نَعِيمٌ، حَدَّثَنَا رَشْدِينٌ عَنْ ابْنِ لَهْيَعَةَ عَنْ أَبِي قَبِيلٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْأَسْوَدِ عَنْ ذِي قُرْبَاتٍ، قَالَ: إِذَا بَلَغَ السَّفْيَانِيُّ الَّذِي بِمَصْرَ بَعَثَ جَيْشاً إِلَى الَّذِي بِمَكَّةَ فَيَخْرِبُونَ الْمَدِينَةَ أَشَدَّ مِنَ الْحَرَّةِ حَتَّى إِذَا بَلَغُوا الْبَيْدَاءَ خَسَفَ بِهِمْ؛^۱ هَرَّاهُ سَفْيَانِيٌّ بِمَصْرَ بَرَسَدَ، سِپَاهِيٌّ رَا بَه سَوَى مَكَّةَ كَسِيلَ مِی دَارَدَ كَه مَدِينَه رَا بَدْتَرَا زِ وَاقَعَه حَرَه خَرَابَ مِی كَنَنْدَ تَا اَيْنَ كَه دَر سَرزَمِين بِيَدَا، زَمِين آن هَا رَا فَرُو مِی بَرَد.»

نسبت به کتاب فتن و سند روایت بحث هست که سند به معصوم منتهی

۱. ابن طاووس، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۱۵۸.

نمی‌شود؛ ولی در حد اقرار از خود اهل سنت، در زمینه جنایات اموی‌ها پذیرفته می‌شود. طبق این روایت، سفیانی با مردم مدینه بدتر از واقعه حره رفتار می‌کند و به جان و مال و نوامیس مردم، تعرض می‌کند (واقعه حره را در جلسات قبل توضیح دادیم). حال اگر روایت هفتم قتل‌های آغازین، صحیح باشد، امام، همین سفیانی‌ها را می‌کشد؛ نه این‌که مردم عادی و شهروندان را بکشد.

جنایت سفیانی از کتاب البدء و التاريخ

این روایت را ابو زید احمد بن سهل بلخی (م. ۳۲۲ هجری) در «البدء و التاريخ» نقل کرده است. وی از اهل سنت است و در غیبت صغرا می‌زیسته است. ایشان در مورد سفیانی می‌گوید:

«في رواية هشام بن الغار عن مكحول عن أبي عبيدة بن الجراح عن رسول الله ﷺ قال لا يزال هذا الأمر قائماً بالقسط حتى يثلمه رجل من بني أمية و في رواية أبي قلابة عن أبي أسماء عن ثوبان أن رسول الله ﷺ ذكر ولد العباس فقال يكون هلاكهم على يدي رجل من أهل بيت هذه وأومى إلى حبيبة بنت أبي سفیان؛ أبي عبيدة بن الجراح عن رسول الله ﷺ چنین نقل می‌کند: «امر مردم بر قسط و عدل است تا یکی از امویان، آن را به هم می‌زند.» سپس پیامبر ﷺ سخنی از بنی عباس به میان آورد و فرمود: «هلاک بنی امیه به دست یکی از خاندان عباس است» و به حبیبة بنت ابی سفیان اشاره کرد.»

«و فيما خبر عن علي بن أبي طالب صلوات الله عليه في ذكر الفتن بالشام

قال فإذا كان ذلك خرج ابن آكلة الأكباد على أثره ليستولى على منبر دمشق فإذا كان ذلك فانتظروا خروج المهدي؛ و در روایتی دیگر از حضرت علی علیه السلام در مورد فتنه‌های شام خبر داده شده است: «وقتی فرزند هند جگرخوار از شام ظاهر می‌شود تا بر حکومت دمشق دست پیدا کند، منتظر ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه باشید.»

«و قد قال بعض الناس ان هذا قد مضى و ذلك خروج زياد بن عبد الله بن خالد بن يزيد ابن معاوية بن أبي سفيان مجلب و يبيضوا ثيابهم و أعلامهم و ادعوا الخلافة فبعث أبو العباس عبد الله [بن محمد] بن علي بن عبد الله بن عباس أبا جعفر إليهم فاصطلموهم عن آخرهم؛ بعضی از مردم می‌گویند که این قضیه تمام شده است و آن خروج زیاد بن عبدالله در حلب بود که لباس و پرچمشان سفید بود و ادعای خلافت می‌کردند. بنابراین، عباسیان بر این‌ها لشکری فرستادند و تا آخرشان را ریشه کن کردند.»

«و يزعم آخرون أنَّ لهذا الموعود شاباً وصفه لم يوجد لزياد بن عبد الله ثم ذكروا أنَّه مع ولد يزيد بن معاوية عليهما اللعنة بوجهه آثار المجدري و بعينه نكتة بياض يخرج من ناحية دمشق و يثيب خيله و سراياه في البر و البحر فيبقرون بطون الحبالى و ينشرون الناس بالمناشير و يطبخونهم في القدور؛ و بعضی گمان کردند که این موعود، جوانی است که خصوصیاتش با زیاد بن عبدالله نمی‌سازد. سپس گفتند موعود از ولد يزيد بن معاویه است که در صورتش آثار آبله و چشمش معیوب است و از ناحیه دمشق خروج می‌کند و لشکریانش را به سوی زمین و دریا گسیل می‌دارد. شکم زن‌های باردار را پاره می‌کنند و بدن انسان‌ها را با اهر می‌برند و در دیگ‌های بزرگ، طبخ می‌کنند.»

«و یبعث جیشا له إلى المدینة فیقتلون و یأسرون و یحرقون؛ و لشکری به سوی مدینه می فرستد و مردم را در مدینه می کشند و به اسارت می گیرند و زنده زنده می سوزانند.»

عجیب است که این روایت سند نمی خواهد، این ها هنوز بر مصدر کارند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می کند. اگر امام با این گروه، برخورد نکند، خلاف عدل است. عدالت چنین اقتضا می کند که با گردنکشان و طاغیان مقابله کند.

«ثم یتَّبِشون عن [قبر] النبی صلی الله علیه و سلم و قبر فاطمة رضي الله عنها ثم یقتلون کلّ من اسمه محمد و فاطمة و یصلبونهم علی باب المسجد؛ سپس قبر پیامبر و حضرت زهرا علیها السلام را نبش می کنند و سپس هر کس را که نام او محمد و فاطمه است، می کشند و بر باب مسجد، آویزان می کنند.»

اخیراً مطلبی شایع شد که می خواهند قبر پیامبر را به بقیع منتقل کنند. ابتدا حرف شان را می زنند تا عکس العمل مسلمانان را ببینند. یهود هم اگر حاکم باشد، جرات چنین کاری را ندارد؛ ولی نسل این ها نبش قبر می کنند. این ها اشکال می کنند که چرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قبر بعضی ها را نبش می کنند. البته در مورد این روایت تامل دارم؛ ولی اگر روایت صحیح باشد، شما از این ناراحت هستید و این در حالی است که این ها قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا علیها السلام را نبش می کنند و شما حرفی نمی زنید.

«فعد ذلك یشتدّ غضب الله علیهم فیخسف بهم الأرض و ذلك قوله تعالی: ﴿وَلَوْ

تَرَى إِذْ فَرَعُوْا فَلَا قُوَّةَ وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيْبٍ^۱ اِی من تحت اُقدامهم؛ در این هنگام است که خداوند بر این‌ها غضب می‌کند و آن‌ها را به زمین فرو می‌برد و این است قول خداوند: می‌فرماید: «اگر آنان را مشاهده کنی که دچار وحشت شده‌اند؛ پس رهایی ندارند و از مکان نزدیک گرفتار می‌شوند.»

«و فی خبر آخر اُتَهم یُخربون المدینة حتّی لا یبقی رَاح و لا سارح^۲؛ و در روایتی دیگر آمده است که آنان به گونه‌ای مدینه را خراب می‌کنند که دیگر کسی بر جا نمی‌ماند.»

روایتی را هم در جلسه قبل از منابع اهل سنت (عقدالدرر سلمی مقدسی شافعی) نقل کردیم که سفیانی را از نسل یزید، پسر معاویه و پسر ابی سفیان دانسته بود که در آسمان و زمین لعنت شده و او بدترین خلق خدای تعالی و ملعون‌ترین‌شان از حیث نسب و ستمگرترین‌شان است. او کشتار فراوانی صورت می‌دهد و هیچ رحم و عطوفتی به دل ندارد؛ به گونه‌ای که شکم سیصد نفر زن حامله را پاره می‌کند و جنایات فراوان دیگری مرتکب می‌شود.

۱. سیأ: ۵۱.

۲. مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۲، ص ۱۷۷-۱۷۹.



جلسه چهاردهم

مقدمه

سخن راجع به بررسی روایاتی بود که مفادش، برخورد خشونت آمیز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در آغاز ظهور است و ظهور با جنگ ها شروع می شود. در این زمینه برخی از نویسندگان عامه غیر منصف نیز کتاب ها و مقالاتی نوشته اند و به این اتهام دامن زده و تعبیرات نامناسبی نیز مطرح کرده اند. در جلسات قبل، روایتی را از بحار الانوار بیان کردیم که مفاد آن، اوج خشونت بود.

در بررسی دلالتی روایت گفتیم که اصلاً محور بحث در این روایت، قطع نظر از سند، امویان هستند و امویان سابق و لاحق و سلف و خلف شان، همه خونریز و سفاک بوده اند. لذا اگر این روایت درست باشد که امام عجل الله تعالی فرجه الشریف «فَيَقْتُلُ الرِّجَالَ...»؛ در واقع، این کمترین برخوردی است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می تواند با این ها داشته باشد. چون این ها کسانی هستند که در جریان سفیانی که با ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چندان فاصله ای ندارد؛ بدترین جنایات را بر انسان ها وارد می کنند و نمونه آن روایت مفصلی است که خود اهل سنت نقل کرده اند. قسمتی از این روایت را در جلسه دوازدهم بیان کردیم و در ادامه بعضی از

قسمت‌های آن را خواهیم گفت (روایت مفصل است).

جنایت سفیانی در بیان روایت مقدسی شافعی

بر ما لازم است این روایات را بررسی کنیم تا کسانی که ما را متهم می‌کنند و به عقاید شیعه حمله و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به خشونت متهم می‌کنند؛ اگر این روایات را ببینند ملاحظه می‌کنند که امام با افراد خشن که دستشان تا مرفق به خون مردم و مسلمین آغشته است، این‌گونه برخورد می‌کنند. حضرت با این‌ها چه کند؟ مذاکره کند؟ آن‌ها را عفو کند؟ درحالی که ذات این‌ها قتل و غارت و تجاوز و خونریزی است. اما بیان روایت:

« قال: فقام إليه ابن يقطين و جماعة من وجوه أصحابه و قالوا: يا أمير المؤمنين إنا نذكرك لنا السفیانی الشامي و نريد أن تبين لنا أمره... »

«... معاشر الناس! الا وانه اذا ظهر السفیانی تكون له وقایع عظام، فاول وقعه بمحص، ثم بحلب، ثم بالرقه، ثم بقریه سبا، ثم براس العين، ثم بنصيبین، ثم بالموصل، وهی وقعه عظیمه، ثم تجتمع الى الموصل رجال الزوراء و من دیار یونس الى اللجه، و تكون بها وقعه عظیمه یقتل فیها سبعون الفا، و یجری علی الموصل قتال شدید یحل بها، ثم ینزل السفیانی و یقتل منهم ستین الفا، و ان فیها کنوز قارون، و لها احوال عظیمه بعد الخسف و القذف و المسخ، و تكون اسرع ذهابا فی الارض من الودد الحدید فی ارض الرجب؛ ای مردم! آگاه باشید که چون سفیانی ظاهر شود، برای او وقایع و جنگ‌های بزرگی خواهد بود: اول واقعه و جنگ او به شهر حمص واقع خواهد شد؛ پس از آن، به حلب؛ سپس به رقه و پس از آن، به قریه سبا؛ سپس به راس العين؛ در ادامه به نصیبین و پس از آن به موصل می‌رود. در

موصل، مردانی از بغداد و از دیار یونس تا لجمه گرد هم می‌آیند و نبرد سختی واقع می‌شود؛ به طوری که هفتاد هزار نفر در آن کشته می‌شوند. جنگ تا موصل جریان پیدا می‌کند و در آن جا قتال سختی رخ می‌دهد. آن‌گاه سفیانی در آن جا فرود می‌آید و شصت هزار نفر از ایشان را می‌کشد. به درستی که در آن جا است گنج‌های قارونی و از برای آن جا است ترس‌های بزرگ و هولناکی بعد از فرورفتن به زمین و سنگ باریدن و مسخ شدن که زودتر از جاهای دیگر رخ می‌دهد؛ همچون فرورفتن میخ آهن به زمینی سست.»

«قال: ولا يزال السفیانی یقتل کل من اسمه محمد وعلی وحسن وحسین وفاطمه وجعفر وموسی وزینب و خدیجه و رقیه بغضا و حنقا لال محمد صلی الله علیه وآله، ثم یبعث فی جمیع البلدان فیجمع له الاطفال، ویغلی لهم الزیت، فیقولون له الاطفال ان کان آباونا عصوک نحن فذا ذنبنا؟ فیاخذ کل من اسمه علی ما ذکرک فیغلیهم فی الزیت، ثم یسیر الی کوفانکم هذه، فیدور فیها کما تدور الدوامه، فیفعل بالرجال کما یفعل بالاطفال؛ حضرت در ادامه سخنان خود فرمودند: سفیانی هر کسی را که نامش محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه و جعفر و موسی و زینب و خدیجه و رقیه است، از روی بغض و کینه‌ای که به آل محمد دارد، به قتل می‌رساند. آن‌گاه به تمامی شهرها کسانی را می‌فرستد تا برای او بچه‌ها را جمع کنند. آن‌گاه برای از بین بردن افراد، روغن می‌جوشاند. بچه‌ها به او می‌گویند: اگر پدران ما تو را نافرمانی کردند، ما چه گناهی کرده

ایم؟! اما او به این سخنان وقعی ننهاد و هر که را که همنام کسانی است که ذکر کرده‌ام، در دیگ روغن گداخته می‌اندازد و می‌جوشاند.^۱ آن‌گاه به جانب کوفه رهسپار می‌گردد. شهر را دور می‌زند در کوچه‌هایش همچون فرفره می‌چرخد و با مردان همان معامله را می‌کند که با اطفال کرده بود.»

«ویصلب علی بابها کل من اسمه حسن وحسین، فعند ذلک یغلی دماءهم کما غلی دم یحیی بن زکریا، فاذا رای ذلک الامر ایقن بالهلاک، فیولی هاربا، ویرجع منهزما الی الشام، فلا یری فی طریقہ احد یخالف علیہ اذا دخل علیہ؛ او بر دروازه کوفه هر که را نامش حسن و حسین است، بر دار می‌کشد. در این هنگام، خون‌های ریخته شده مردم کوفه به جوشش می‌آید، همچنان که خون یحیی بن زکریا به جوشش آمد. او چون این امر را می‌بیند، به هلاکت خود یقین پیدا می‌کند. از این رو، از ترس به کوفه پشت و آن‌جا را به جانب شام ترک می‌کند. او در راه تا زمانی که داخل شام شود کسی را که با او مخالفت کند، نمی‌بیند.»

«فاذا دخل الی بلده اعتکف علی شرب الخمر والمعاصی، ویامر اصحابه

۱. طبق آمار در سوریه ۱۲ هزار کودک زیر ده سال را سربریدند که ۴ هزار نفر از دو روستای شیعه نشین است. نمی‌خواهم بگویم این‌ها سفیانی هستند؛ می‌خواهم بگویم خط همان خط است؛ ولی سفیانی ظاهر نشده است. کسی که قلم بر می‌دارد و علیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌نویسد و حضرت را به خشونت متهم می‌کند، از کنار این جنایات و روایت‌های مربوط به جنایات سفیانی به راحتی می‌گذرد. در کتاب‌های خودشان آمده است که سفیانی یک سال قبل از آمدن امام زمان عجل الله تعالی فرجه این کارها را می‌کند. آیا امام می‌تواند از کنار این جنایات به راحتی بگذرد؟! این‌که نقض غرض است.

بذلک، فیخرج السفیانی وبیده حربیه ویامر بالامراه فیدفعها الی بعض اصحابه، فیقول له: افجر بها فی وسط الطریق فیفعل بها، ثم یتقر بیطنها ویسقط الجنین من بطن امه، فلا یقدر احد ینکر علیه ذلک؛ چون داخل شهر خود شود، به شرب خمر و انواع معصیت ها مشغول می گردد و یاران خود را به ارتکاب چنین گناهای وادار می کند. پس از چندی، دیگر بار سفیانی در حالتی که حربیه ای در دست دارد خروج می کند و زنی را به بعضی از یاران خود می دهد تا در راه با او فجور و زنا کنند. او به یکی از یارانش می گوید: در وسط راه [یا کوچه] با او فجور کن. آن شخص مرتکب چنین عمل قبیحی می شود و زن را باردار می کند. آن گاه او، شکم آن زن را پاره می کند و بچه ای را که زن در شکم دارد، سقط می کند و کسی بر نهی او از چنین کرده ناپسندی قدرت ندارد.»

«قال ﷺ: فعندها تضطرب الملائکة فی السموات، ویاذن الله بخروج القائم من ذریتی، وهو صاحب الزمان، ثم یشیع خبره فی کل مکان، فینزل حینئذ جبرائیل علی صخرة بیت المقدس، فیصیح فی اهل الدنیا: ﴿قد جاء الحق، وذهق الباطل، ان الباطل کان زهوقا﴾؛^۱ آن گاه حضرت چنین ادامه دادند: «از چنین عملی فرشتگان در آسمان ها پریشان احوال می گردند. از این رو، خداوند فرمان خروج قائم از ذریه من را که صاحب زمان است صادر می کند. خبر خروج او در همه جا شایع می شود. در این هنگام، جبرئیل در بالای صخره بیت المقدس فرود

۱. سلمی مقدسی شافعی، عقد الدرر، ص ۱۲۶-۱۳۷؛ حائری یزدی، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۱۶۲ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث المهدی، ج ۴، ص ۱۳۳

می‌آید و اهل جهان را ندا می‌کند که حق به در آمد و باطل رفت، که باطل از بین رونده است.»

نتیجه کلی

باز می‌گوییم که ما روایت هفتم قتل‌های آغازین را از نظر سند قبول نداریم؛ چون «مرفوعه» است و در بخشی از دلالتش هم تامل داریم؛ اما نسبت به دلالت روایت بر قتل رجال موافق هستیم. منظورمان از «رجال» رجال بنی‌امیه و رجال سفیانی است که به خاطر عملکرد و جنایاتشان در قبل از ظهور، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با آن‌ها مبارزه می‌کند و آن‌ها را به هلاکت می‌رساند.

بعضی گویا می‌خواهند همه روایات در این زمینه را زیر سوال ببرند و لذا می‌گویند روایاتی که مفادش قتل و کشتار است، از شخصی است به نام محمد بن علی کوفی و او هم «ضعیف» است. ما در جلسات قبل گفتیم که همه روایات قتل‌های آغازین را، ایشان نقل نمی‌کند، بلکه دیگران هم نقل می‌کنند. بعضی گفته بودند که روایات کشتار سی روایت است، در حالی که تمام روایات محمد بن علی کوفی در باب مهدویت، طبق تتبعی که در معجم داشتیم، ۲۷ روایت است. روایاتی که محمد بن علی کوفی نقل کرده است مشکلی ندارد و همه روایاتش در مورد قتل‌های آغازین، به هفت مورد نمی‌رسد که این مقدار را دیگران هم نقل کرده‌اند. در این جا تمام روایاتی که محمد بن علی کوفی نقل کرده است، بیان می‌کنیم تا ملاحظه شود چنین روایاتی دارای چه مضامینی هستند:

روایت هشتم قتل‌های آغازین

روایت اول محمد بن علی کوفی

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام قَالَ: كَانَ لِي أَنْ أَقْتُلَ الْمُوَلِّيَّ وَأُجْهَزَ عَلَى الْجَرِيحِ وَلَكِنِّي تَرَكْتُ ذَلِكَ لِلْعَاقِبَةِ مِنْ أَصْحَابِي إِنْ جُرْحُوا لَمْ يُقْتَلُوا وَالْقَائِمُ لَهُ أَنْ يَقْتُلَ الْمُوَلِّيَّ وَ يُجْهَزَ عَلَى الْجَرِيحِ؛^۱ ابو خديجه از امام صادق عليه السلام چنین روایت کرده است: «همانا علی عليه السلام فرمود: مرا چنین اختیاری بود که فراریان از جبهه جنگ را بکشم و کار مجروحان را یکسره کنم؛ لکن من به ملاحظه آینده نگری برای یاران خود این کار را نکردم که چون مجروح شدند، کشته نشوند؛ ولی برای امام «قائم» مقرر است که آنان را که از جنگ می‌گریزند، بکشد و کار زخمی‌ها را یکسره کند.»

حکومت بعد از حضرت علی عليه السلام دست شیعه‌ها نبود. امویان و عباسیان، حکومت را به دست می‌گیرند. لذا اگر حضرت علی عليه السلام در جریان جنگ جمل و جریانات دیگر، فراری‌ها و مجروحان را می‌کشت؛ این‌ها به استناد این کار حضرت عليه السلام، تمام شیعه را می‌کشتند و ریشه کن می‌کردند. به همین دلیل، حضرت برای حفظ شیعه، فراری‌ها و مجروحان از دشمن را نمی‌کشتند.

۱ نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۱ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدی عليه السلام، ج ۴، ص ۱۷۱.

شیعه برکات و نتایج صبر امام علی علیه السلام و گریه‌های حضرت زهرا علیها السلام است. راوی این روایت محمد بن علی کوفی است و این روایت اشکالی ندارد. کجای مفاد این روایت کشتار و خشونت است؟ امیرالمومنین علیه السلام هم حق داشتند ولی اعمال نکردند، امام زمان عجل الله تعالی فرجه نیز حق دارند؛ اما این که امام این کار را انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد، روایت ساکت است. بله! روایت دیگری را که ضمیمه کنیم، ممکن است بتوان گفت که حضرت این کار را انجام می‌دهد.

روایت نهم قتل‌های آغازین

روایت دوم محمد بن علی کوفی

روایت مفصل است؛ در آخر روایت آمده است:

«و قال أمير المؤمنين عليه السلام على منبر الكوفة إن الله عز وجل قدر فيما قدر و قضى و حتم بأنه كائن لا بد منه أنه يأخذ بني أمية بالسيف جهرة وأنه يأخذ بني فلان بغتة و قال عليه السلام لا بد من رحى تطحن فإذا قامت على قطبها و ثبتت على ساقها بعث الله عليها عبدا عنيفا خاملا أصله يكون النصر معه أصحابه الطويلة شعورهم أصحاب السبال سود ثيابهم أصحاب رايات سود؛ امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «خدای عز و جل مقدر فرمود و حکم حتمی صادر کرد که چاره‌ای از وقوعش نیست که بنی امیه را آشکارا با شمشیر و فلان طایفه را ناگهان بگیرد و آن حضرت فرمود: آسیایی باید به گردش در آید و همین که کاملاً به گردش افتاد و پابرجا شد، خداوند بنده‌ای سنگدل و بی‌اصل و نسب را بر می‌انگیزد

که پیروزی همراه او باشد؛ یارانش با موهای دراز و سیل‌های کلفت و جامه‌های سیاه در بر، و پرچم‌های سیاه به دست داشته باشند.»

«وَيُؤَيِّلُ لِمَنْ نَّوَاهُمْ يَفْثُلُونَهُمْ هَزْجًا وَاللَّهُ لَكَائِي أَنْظَرُ إِلَيْهِمْ وَإِلَى أَفْعَالِهِمْ وَمَا يَلْقَى الْفَجَارُ مِنْهُمْ وَالْأَعْرَابُ الْجَفَاءُ يُسَلِّطُهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِلَا رَحْمَةٍ فَيَفْثُلُونَهُمْ هَزْجًا عَلَى مَدِينَتِهِمْ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ الْبَرِّيَّةِ وَالْبَحْرِيَّةِ جَزَاءً بِمَا عَمِلُوا»^۱ و ما رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ؛^۲ وای بر کسی که با آنان ستیزد که بی ملاحظه آن‌ها را بکشند. به خدا قسم گویی آنان و اعمالشان را می بینم و آنچه بدکاران و عرب‌های ستمگر از دست آنان می بینند، پیش چشم من است. خداوند آنان را که مه‌ری در دلشان نیست، بر ایشان مسلط می کند و در شهرهای خودشان که در کنار فرات است، شهرهای ساحلی و بیابانی، ایشان را بی محابا می کشند، به جزای آنچه کرده اند؛ و پروردگار تو به بندگان‌ش ستم روا ندارد.»

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۷ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث مهدی، ، رَجَا اللّٰهُ تَعَالٰی، ج ۴، ص ۳۸۲.



جلسه پانزدهم

مقدمه

سخن راجع به روایات قتل‌های آغازین بود. گفتیم که بعضی، همه این روایات را «تضعیف» کرده‌اند و عمده این روایات را به محمد بن علی کوفی استناد داده و مدعی هستند که بیش از سی روایت را ایشان نقل می‌کند. ما به حسب تتبعی که داشتیم به این جا رسیدیم که روایات منقول از محمد بن علی کوفی در مورد قتل‌ها، هفت مورد است. بنابراین، با بررسی هفت مورد خواهیم دید که بعضی از این‌ها مشکلی ندارند.

روایت دهم قتل‌های آغازین

روایت سوم محمد بن علی کوفی

مرحوم نعمانی در الغیبه به سند خودش حدیثی نقل می‌کند که چنین

است:

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ صَلَاحُ

مِنَ الصَّالِحِينَ تَعِدْ لِي أُرِيدَ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اسْمُهُ اسْمِي قُلْتُ أَيْسِيرُ بِسِيرَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا زُرَّارَةُ مَا يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ قُلْتُ جَعَلْتُ فِذَاكَ لَمْ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَارَ فِي أُمَّتِهِ بِالْمَنِّ كَانَ يَتَأَلَّفُ النَّاسَ وَ الْقَائِمُ يَسِيرُ بِالْقَتْلِ بِذَاكَ أُمِرَ فِي الْكِتَابِ الَّذِي مَعَهُ أَنْ يَسِيرَ بِالْقَتْلِ وَلَا يَسْتَتِيبَ أَحَدًا وَيُلْ لِمَنْ نَاوَاهُ.^۱

در غیبت نعمانی است که زرارہ گفت: به حضرت امام محمد باقر علیہ السلام گفتم: نام بنده‌ای از نیکان را برای من ذکر کن و منظورم قائم بود. حضرت فرمود: «او همنام من است.» گفتم: آیا او هم به روش پیامبر رفتار می‌کند؟ فرمود: «نه، نه! ای زرارہ! او به روش پیامبر رفتار نمی‌کند.»^۲ پیامبر در میان امت خود با ملایمت رفتار کرد و می‌خواست بدین وسیله، دل‌های مردم را به هم پیوند دهد؛ ولی روش قائم جنگ است و در کتابی که با اوست نیز چنین مأمور شده است که با جنگ کار را پیش ببرد، و در آن روز توبه کسی را نمی‌پذیرد. وای بر کسی که با وی دشمنی کند!

سیره پیامبر و معصومان علیهم السلام

پیامبر ﷺ حتی در آخرین لحظات با قریشی‌ها و امویان، با نرمش و مدارا

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۱ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث مهدی و جانشینان، ج ۴، ص ۴۷۳.

۲. سنت امام زمان علیه السلام غیر از سنت پیامبر نیست. حضرت، احیاگر سنت نبوی ﷺ است و شکی در این نیست؛ ولی روش ائمه علیهم السلام یکسان نبوده و راوی نیز روش امام زمان علیه السلام را سوال می‌کند.

برخورد کردند. آن‌ها توسط یاران پیامبر محاصره شدند و بعد که شکست خوردند، پیامبر بزرگوار اسلام به آن‌ها فرمودند: «انتم الطلقاء»؛ شما آزاد شده هستید.» و همچنین فرمودند: «ومن دخل دار ابي سفیان فهو آمن.» روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این بود که آن حضرت حداکثر را جذب کنند؛ حتی گاهی برای تالیف قلوب، مبالغی را به آنان می‌دادند. جنگ هوازن و ثقیف را ببینید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه قدر به ابوسفیان غنیمت داد! مثل این که ابوسفیان خودش فاتح بوده است! ابوسفیان گفت برای پسر، معاویه هم بدهید! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او هم داد، تا آن جا که چیزی برای انصار و مهاجران نماند و لذا بعضی اعتراض کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب آن‌ها فرمود: «کدام بهتر است: آن‌ها با غنائم برگشتند و شما با من برگردید؟!»

حتی روش حضرت علی علیه السلام بر تسامح بوده است. جمله‌ای را از ابن ابی‌الحدید با استادش به خاطر دارم که می‌گوید: اگر بعضی از مواضعی که برخی از همسران پیامبر، در مقابل امام علی علیه السلام گرفتند، در مقابل خلیفه دوم اتخاذ می‌کردند؛ خلیفه دوم، آن زن را می‌کشت؛ ولی صبر و حلم امام علی علیه السلام ایجاب می‌کرد که با نرمش برخورد کنند. ائمه طاهرین علیهم السلام از امام زین العابدین علیه السلام به بعد، مامور نبودند که به سلاح دست ببرند. آن‌ها کتاب و دستورالعملی دیگر و وظیفه‌ای دیگر داشتند.

تاملی در مضمون و دلالت روایت

این روایت، به نظر من مشکلی ندارد؛ ولی عده‌ای آن را دستاویز قرار داده‌اند

که چگونه ممکن است حضرت، از شیوه «أَنْ يَسِيرَ بِالْقَتْلِ» استفاده کند؟ ضمن این که راوی محمد بن علی کوفی است. خود روایت صراحت دارد که دوران مدارا و تسامح گذشته است. پیامبر ﷺ طبق دستوری که داشتند، مسامحه می کردند. امیرالمومنین علی علیه السلام هم با تسامح رفتار می کردند؛ چون آینده را ملاحظه می کردند. آن حضرت می دانستند که حکومت دست دیگران می افتد و ممکن است به استناد همین فعل امیرالمومنین علی علیه السلام، باقی شیعه را قتل عام کنند. آن حضرت فراری ها و مجروحان جنگی را نمی کشتند تا در آینده با استناد به این کار حضرت، و در تلافی، شیعه را نکشند. اگر امام علی علیه السلام و دیگر ائمه با مدارا برخورد می کردند، به انگیزه حفظ جان شیعه بوده است؛ ولی بعد از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومتی نیست که بگویند حضرت به خاطر حفظ جان شیعه نباید برخورد کنند. در این زمینه دو سال قبل مفصل بحث کرده ام.

مدت حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

اگر گفته شود که طبق روایت بعد از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت به دست فرزندان حضرت می افتد؛ در جواب باید گفت که این روایت مشکل سندی دارد. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف انشاء الله تا چند روز قبل از قیامت حکومت می کنند و زمانی برای دیگران نمی ماند. البته این مسئله با رجعت ائمه و پیامبر اکرم ﷺ منافاتی ندارد، بلکه رجعت از ضروریات و مسلمات مذهب شیعه است.

آیا مسئله رجعت برای حکومت خود ائمه می باشد؟ (که یک یا دو روایت در

این زمینه، بیش تر نداریم و هر دو هم مشکل سندی دارند.) و یا رجعت برای تشریفات و مهم شمردن حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد؟ و یا بگوییم که علت رجعت را نمی دانیم (که در این صورت، سه احتمال داده می شود).

ما منکر رجعت ائمه نیستیم؛ اما حاکمیت ائمه علیهم السلام محل بحث است. البته حاکمیت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، همان حاکمیت ائمه علیهم السلام و حاکمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و شکی در این نیست؛ اما این که مثلاً امام حسین علیه السلام به طور مستقل، چهل هزار سال و یا امیرالمومنین علیه السلام _ طبق بعضی از روایات - حکومت می کنند، مورد بحث سندی است. دو روایت در این زمینه وارد شده که مورد تأمل است.

بنابراین، بعد از حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، حکومتی نیست و اگر هم باشد، حکومت دست ائمه و معصومان علیهم السلام است و به دیگران نوبت نمی رسد که بخواهند با شیعیان، برخورد و مقابله کنند.

حاکمیت از منظر دیگران

البته طبق روایات اسرائیلیات که در کتاب های دگر اندیشان نیز آمده اند، بعد از صد تا دویست سال، دوباره اوضاع به هم می ریزد و امنیت از بین می رود و در مقایسه با قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بدتر هم می شود. البته که ما این ها را قبول نداریم. آن ها قائلند که پس از زوال امنیت، فقط در بیت المقدس امنیت را می توان یافت. (روایاتش را بحث خواهیم کرد) عمدتاً در روایات شان، نقش حضرت عیسی علیه السلام پررنگ شده و بعد از او، دوباره اوضاع جهان به هم

می‌ریزد. گویا نقش اساسی را به خود حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام داده‌اند و این، همان شعار معاویه است که «لا مهدی الا عیسی عَلَيْهِ السَّلَام». امنیت با حضرت عیسی است و وقتی که ایشان، رحلت کنند، دوباره ناامنی فراگیر می‌شود. این روایت از معاویه است که عبدالله بن عباس هم این مسئله را رد کرده است. باقی روایات هم در این مسئله از اسرائیلیات است که بحث خواهیم کرد.

پایان حکومت امام زمان در آستانه قیامت

عقیده ما این نیست که بعد از امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام ناامنی است. بعد از امام زمان، چهل روز زمان به طول می‌انجامد و در این مدت مقدمات قیامت صورت می‌گیرد و دیگر ایام تکلیف نیست. این مطلب را روایات گفته‌اند و بر طبق این روایت، بعضی مثل شیخ مفید و مرحوم طبرسی در اعلام‌الوری، نظر داده‌اند و قائلند پس از امام زمان، دیگر حکومتی نیست و اگر روایاتی وارد شده‌اند، قطعی نیستند. روایات «مَهْدِيٌّ بَعْدَ مَهْدِيٍّ» را هم، شیخ حر عاملی توجیه می‌کند و «بعدیت» را «زمانی» نمی‌گیرد، بلکه «رتبی» محسوب می‌کند و می‌گوید منافاتی ندارد که همه این «مهدی‌ها» در یک زمان باشند و منظور از مهدی‌ها، «أُمَرَاء» هستند که از طرف امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام منصوب می‌باشند.

توضیح عبارت روایت

عبارت «وَلَا يَسْتَتِيْبُ أَحَدًا؛ امام توبه کسی را نمی‌پذیرد»؛ در روایت به چه معناست؟ زیرا تا زمانی که عالم تکلیف است و شخص بالغ و عاقل باشد، توبه اش پذیرفته می‌شود. پس در عبارت «وَلَا يَسْتَتِيْبُ أَحَدًا» می‌توان، سه

احتمال داد:

الف) حضرت عَلَيْهِ السَّلَام طلب توبه نمی‌کند (باب استفعال افاده طلب می‌کند)؛

ب) اگر افراد توبه هم کنند، حضرت عَلَيْهِ السَّلَام توبه آن‌ها را نمی‌پذیرند و قبول نمی‌کنند؛

ج) عدم پذیرش توبه در مورد همه مردم نیست؛ چون این خلاف قواعد و اصول اعتقادات ماست. لذا شاید منظور عده خاصی هستند که حق را دیده و در مقابل آن قد علم کرده‌اند و در تمام مدت عمرشان بر خلاف حق و انسانیت، گام برداشته‌اند (مثل جریان سفیانی).

البته اگر عبارت «لَا يَسْتَنْبِ» باشد، منظور این است که حضرت در این امور «نایب» ندارد و خودش وارد عمل می‌شود.

پس این روایت که دست‌آویز بعضی قرار گرفته است و همه روایات قتل‌های آغازین را با سوال مواجه می‌کند، به استناد این سنخ روایات است و بر این فرض مبتنی است که راوی محمد بن علی کوفی باشد.

بررسی رجالی شخصیت محمد بن علی کوفی:

باید بررسی کرد که این محمد بن علی کوفی کدام است؟ آیا همین ابوسمینه کذاب است؟ ممکن است بین «ثقه» و «غیر ثقه» مشترک باشد که در این صورت، نتیجه، تابع اخص مقدمات است. بنابراین، اگر بین ثقه و غیر ثقه مشترک باشد، باز روایت مشکل پیدا می‌کند.

نجاشی

نجاشی اصرار دارد که «محمد بن علی»، همان «ابوسمینه» است و لذا گفته است:

«ضعیف جداً، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء و كان ورد قم و قد اشتهر بالكذب بالكوفة و نزل على أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى مدة، ثم تشهر بالغلو فخفي و أخرجه أحمد بن محمد بن عيسى عن قم و له قصة و له من الكتب كتاب الدلائل و كتاب الوصايا، و كتاب العتق...^۱؛ محمد بن علی جدا ضعیف است و در هیچ روایتی به او اعتماد نمی شود. مدتی در قم بوده و در کوفه به دروغگو، معروف بوده است. مدتی هم بر أحمد بن محمد بن عیسی وارد شده است. غلو خود را پنهان می کرده و سپس به غلو مشهور گردیده است و به همین دلیل، أحمد بن محمد بن عیسی او را از قم اخراج کرده است...» ابن شاذان نیز بعضی روایاتش را نقل می کند.

سال گذشته در مورد غلو مفصل بحث کردیم، که گاهی قمی ها به چیزهایی غلو می گفتند که امروزه جزء اعتقادات ماست. از این رو، مرحوم شیخ مفید با قمی ها درگیر شد، و به تبع آن، مدرسه بغداد با مدرسه قم در این مسئله مخالف هم شدند. مرحوم مجلسی در جلد ۲۵ در بحث غلو به این مطلب اشاره می کند.

۱. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۳۲.

«یکی ابا سمینة له كتب وقيل: إنها مثل كتب الحسين بن سعيد. أخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الصيرفي إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو أو تدليس أو ينفرد به ولا يعرف من غير طريقه^۱؛ روایاتی را که تخلیط یا غلو یا تدلیسی در آن باشد و یا منفرد در روایت باشد و از طریق دیگر هم به ما نرسیده باشد، قبول نمی‌کنیم [ولی روایات قتل‌های آغازین را فقط محمد بن علی کوفی نقل نکرده است؛ بلکه دیگران هم نقل کرده‌اند].»

نظر فضل بن شاذان

مرحوم خوئی در مورد محمد بن علی کوفی می‌فرماید:

«ذكر علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري، عن الفضل بن شاذان أنه قال: كدت أن أقنت على أبي سمينة محمد بن علي الصيرفي قال: قلت له ولم أستوجب القنوت من بين أمثاله؟ قال: إني (لأني أعرف) لأعرف منه ما لا تعرفه؛ علي بن محمد بن قتيبة نيشابوري از فضل بن شاذان نقل می‌کند که نزدیک است «محمد بن علی کوفی» را در قنوت نمازم نفرین کنم، به او گفتم: چرا از میان این همه روایت، می‌خواستی او را نفرین کنی؟! جواب داد: چیزهایی از او می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

«و ذكر الفضل في بعض كتبه: من الكذابين المشهورين أبو الخطاب و

۱. طوسی، فهرست، ص ۴۱۲.

یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینة أشهرهم؛ فضل در بعضی از کتاب‌هایش، نام عده‌ای از دروغ‌گویان مشهور را برده که مشهورترین شان، ابوسمینة است.»

نظر ابن الغضائری

«محمد بن علی بن ابراهیم الصیرفی، ابن خلاد المقری أبو جعفر الملقب بأبی سمینة، کوفی، کذاب، غال، دخل قم و اشتهر أمره بها و نفاه أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری رحمه الله عنها، و كان شهيراً في الارتفاع لا يلتفت إليه ولا يكتب حديثه؛^۲ ابن غضائری می‌گوید: محمد بن علی کوفی، ملقب به «ابو سمینة کوفی»، دروغ‌گو و غالی است که وارد قم شد و به غلو مشهور گردید. بنابراین، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، وی را از قم تبعید کرد. به سبب مشهور شدن وی در غلو، به احادیثش توجه نمی‌شود [قمی‌ها می‌خواستند بهترین روایات را اخذ کنند. لذا هر کس را که مقداری شبهه داشت، فوراً او را از قم بیرون می‌کردند].^۳

نظر مرحوم خوئی

ایشان در کتاب معجم می‌فرماید:

«أن محمد بن علي بن إبراهيم الملقب بأبي سمينة لا ينبغي الشك في ضعفه لما عرفته وقد استثنى ابن الوليد من روايات محمد بن أحمد بن يحيى ما يرويه

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۹.

۲. ابن غضائری، الرجال لابن الغضائری، ص ۹۴.

۳. ر.ک: خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۸.

عن أبي سمينه. ولكنه مع ذلك فقد وقع في أسناد كامل الزيارات وقد التزم مؤلفه جعفر بن محمد بن قولويه، أن لا يذكر فيه إلا ما يرويه عن الثقات و المذكور فيه محمد بن علي القرشي^۱؛ محمد بن علي بن ابراهيم ملقب به ابو سمينه، شك در ضعيف بودن او نيست به جهت آنچه شناختی، و به تحقيق ابن وليد از روايات محمد بن احمد بن يحيى آنچه از ابو سمينه روايت کرده را استثناء کرده است. [وهر کس را که «ابن وليد» استثنا کند، ضعيف است]. و به تحقيق او در اسناد کامل الزيارات واقع شده است. و طبق مبنای ابن قولويه مندرج در مقدمه کتابش - که فرموده است از ثقات نقل می کنم - پس محمد بن علي کوفی از ثقات می شود و کسی که در اسناد کامل الزيارات ذکر شده است، محمد بن علي قرشی است.

پس؛ [توثيق عام به توثيقات خاصه منحل می شود]. «کسی که مبنای مرحوم خویی را می پذیرد، باید ایشان را ثقه بداند. البته مرحوم خویی و ما از اين مبنا برگشتيم؛ ولی بالاخره تعارض [بين ضعيف و ثقه بودن] می کند و طبق مبنای ایشان (مرحوم خویی) تساقط می کند. فتأمل...

۱. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۹.



جلسه شانزدهم

مقدمه

بحث در بررسی روایات قتل‌های آغازین بود که بعضی، آن‌ها را دستاویز قرار داده‌اند. اصرار ما بر بررسی روایات این بحث به خاطر حملات ناجوانمردانه به ساحت مقدس امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد تا جایی که کتاب‌هایی در این زمینه نوشته‌اند. کتاب افعال المهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف الشنیه، نویسنده مجدی محمود مکی، فصلی با عنوان «فصل کثرة سفکه للدماء» دارد. ایشان قضیه را مسلم می‌گیرد که مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف شیعه خونریز است. بعضی دیگر نیز کم و بیش در این مسئله بر اثر بی‌اطلاعی از مراتب اعتبار کتاب‌ها و فقه الحدیث و فهم حدیث به اشتباه افتاده‌اند. در این جا قبل از پرداختن به ادامه روایات «محمد بن علی کوفی»، روایتی را نقل می‌کنیم که روش برخورد امام زمان را با اعراب بیان می‌کند.

روایت اول برخورد امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف با اعراب

روایت یازدهم قتل‌های آغازین ظهور

اولین منبعی که روایت را نقل می‌کند، کتاب بصائر الدرجات نوشته

محمد بن حسن صفار (۲۹۰ق) است:

«حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ يَغْلَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنِ الرَّبِيعِيِّ عَنْ زُفَيْدٍ مَوْلَى أَبِي هُبَيْرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَسِيرُ الْقَائِمُ بِسِيرَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي أَهْلِ السَّوَادِ فَقَالَ لَا يَا زُفَيْدُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ سَارَ فِي أَهْلِ السَّوَادِ بِمَا فِي الْجَفْرِ الْأَبْيَضِ وَإِنَّ الْقَائِمَ يَسِيرُ فِي الْعَرَبِ بِمَا فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ قَالَ فَأَمَرَ إِيضاً إِلَى حَلْقِهِ فَقَالَ هَكَذَا يَغْنِي الذَّبْحُ ثُمَّ قَالَ يَا زُفَيْدُ إِنَّ لِكُلِّ أَهْلِ بَيْتٍ مُجِيباً شَاهِداً عَلَيْهِمْ شَافِعاً لَأَمْثَالِهِمْ^۱؛ صفار در بصائر الدرجات از رفید غلام ابن هبیره روایت کرده است: به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! قربانت گردم آیا قائم به روش علی بن ابی طالب عليه السلام در میان اهل عراق رفتار می کند؟ فرمود: ای رفید! علی بن ابی طالب عليه السلام مطابق آنچه در جفر سفید بود، عمل می کرد؛ ولی قائم در میان عرب طبق آنچه در جفر سرخ است، عمل می کند. عرض کردم: قربانت گردم! جفر سرخ چیست؟ حضرت انگشت مبارک را به حلق خود کشید؛ یعنی با خونریزی و کشتن دشمنان دین خدا، حکومت خواهد کرد. [یعنی سیاست حضرت عليه السلام با دیگر ائمه تفاوت دارد. او با

۱. یاقوت حموی در معجم البلدان (ج ۳، ص ۲۷۲) می گوید: «حد السواد من حدیثة الموصل طویلاً إلى عبادان (آبادان) ومن العذیب بالقادسیة إلى حلوان [غرب کشور که محل رحلت احمد بن اسحاق قمی است] عرضاً فیكون طوله مائة وستين فرسخا. [عرض آن، صد و شصت فرسخ است، عراق فعلی از عراقی که در کتاب ها نقل شده، طولش کم تر است.]»

۲. صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، ج ۱، ص ۱۵۲.

دشمنان و مخالفان، تسامح ندارد و با آن‌ها با قاطعیت برخورد می‌کند. [سپس فرمود: «ای رفید! هر خانواده‌ای، اجابت کننده‌ای دارد که بر آن‌ها شاهد است و برای امثال آن‌ها شفاعت می‌کند.»]

بعضی افراد از این روایت، استفاده می‌کنند که سیاست امام بر خشونت مبتنی است. لذا باید این روایت سنداً و متناً بررسی شود. صاحب بصائر الدرجات (محمد بن حسن صفار، م ۲۹۰ ق) روایتی شبیه همین روایت را در چند صفحه بعد نقل می‌کند. روایت چنین است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى أَبِي هُبَيْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي يَا رُفَيْدُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا رَأَيْتَ أَصْحَابَ الْقَائِمِ قَدْ ضَرَبُوا فَسَاطِيطَهُمْ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ ثُمَّ أَخْرَجَ الْمِثَالِ الْجَدِيدَ عَلَى الْعَرَبِ الشَّدِيدِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا هُوَ قَالَ الذَّبْحُ قَالَ قُلْتُ بِأَيِّ شَيْءٍ يَسِيرُ فِيهِمْ بِمَا سَارَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي أَهْلِ السَّوَادِ قَالَ لَا يَا رُفَيْدُ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام سَارَ بِمَا فِي الْجَفْرِ الْأَبْيَضِ وَهُوَ الْكُفُّ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيُظْهَرُ عَلَى شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنَّ الْقَائِمَ يَسِيرُ بِمَا فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ وَهُوَ الذَّبْحُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَظْهَرُ عَلَى شِيعَتِهِ؛ رفید نقل می‌کند که امام صادق عليه السلام به من فرمود: «ای رفید! هرگاه مشاهده کنی که اصحاب امام زمان عليه السلام در مسجد کوفه چادرهایشان را نصب کرده‌اند، در چه حالی هستی؟ که در آن هنگام است که با عرب برخورد شدیدی دارند.» گفتم که آن برخورد چیست؟ فرمود: «کشتن آن‌ها.» رفید می‌گوید، سوال کردم: امام با چه سیاستی

با عرب‌های عراق برخورد می‌کند؟ آیا با همان سیاستی که امام علی علیه السلام با سرزمین سواد [=عراق] به کار گرفت، عمل می‌کند؟ حضرت فرمودند: «نه؛ ای رفید! امام علی علیه السلام طبق سیاست جفر ابیض - که خودداری بود - حرکت کردند؛ چون حضرت علی علیه السلام می‌دانستند که بعد از خودشان دشمنان بر شیعه مسلط می‌شوند و لذا برای این که مبادا دیگران، سیاست کشتار را به بهانه فعل امام بر شیعه اجرا کنند؛ حضرت، این سیاست را پیش نکشیدند؛ ولی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سیاست جفر احمر را دارند که همان ذبح و قاطعیت است؛ چون می‌دانند که بعد از خودشان حکومت ظالمی نیست که مسلط بر شیعه شود.»

دلالت روایت

بعید است که این دو نقل، دو روایت جداگانه باشد، بلکه ظاهراً یک روایت است که کم و زیاد دارد. در روایت کلمه «العرب» آمده است که موضوعیت ندارد. (کلمه عرب عنوان مشیر است)؛ یعنی کسانی هستند که دین به آن‌ها رسیده است؛ ولی لجاجت می‌کنند و با دین اسلام و اهل بیت مشکل دارند. هرچه برای آن‌ها آیات و دلایل بیاورند؛ زیر بار نمی‌روند. معنای روایت این نیست که همه عرب و عراقی‌ها این‌گونه باشند. ببینید در مسیر چهار صد کیلومتری بصره تا کربلا، پذیرایی‌هایی که در ایام محرم و اربعین و نیمه شعبان می‌کنند، چه کسانی‌اند؟ همین شیعیان عراق هستند، پس کلمه «عرب» موضوعیت ندارد و فقط عنوان «مشیر» است؛ مخصوصاً کلمه «موصل» هم وارد شده است که از قدیم بر آن ملاحظه ویژه‌ای بوده است. «اثبات شیئی نفی

ماعداه نمی‌کند.» اگر فارس هم لجاجت کند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با او کنار نمی‌آید: «ویل لمن ناواه؛ وای به حال کسی که با امام درگیر شود! و مخالفت کند.» دوران تسامح گذشته است. ضمناً باید روایتی را که عنوان می‌کند: شصت، هفتاد نفر از اصحاب خاص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، از عجم می‌باشند؛ بررسی کرد؛ زیرا طبق این روایت بیش‌تر اصحاب خاص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از عرب هستند. لذا باید حدیث را به درستی فهمید و این‌که روایت، بر عراق تاکید دارد؛ ممکن است که دسته‌ای از افراد ناصبی و لجوج که دشمن اهل بیت هستند، در آن زمان در عراق در برابر امام، قد علم کنند.

روایت الغیبه نعمانی

دومین منبعی که روایت را نقل می‌کند مرحوم نعمانی (م ۳۶۰ ق) در الغیبه

است:

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِجِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ لَوْ ضَرَبَ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عليه السلام الْفَسَاطِيطَ فِي مَسْجِدِ كُوفَانِ ثُمَّ يُخْرَجُ إِلَيْهِمُ الْمِثَالُ الْمُسْتَأْنَفُ أَمْرٌ جَدِيدٌ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ؛ جعفر بن یحیی از پدرش، از ابی [عبد الله] جعفر [بن محمد] عليه السلام چنین روایت کرده است: «چگونه خواهید بود هنگامی که یاران قائم عليه السلام، خیمه‌هایشان را در مسجد کوفه زده باشند و سپس فرمانی جدید بر

ایشان بیرون آورده شود؟؛ امری جدید که بر عرب سخت گران است.»
 مرحوم نعمانی قسمتی از روایت را نقل می‌کند. سند روایت هم غیر از سند
 رفید (روایت بصائر الدرجات) است. در سند می‌گوید: «عَمَّنْ رَوَاهُ» و لذا روایت
 «مرسله» است.

منابع دیگر روایت

- مصدر سوم روایت: طبری آملی (م. ۵۵۳ ق)، در بشارة المصطفی لشیعۃ
 المرتضی در ص ۲۲۳ و ۲۳۵؛
- مصدر چهارم روایت: شیخ حر عاملی (م. ۱۱۰۴ ق)، در إثبات الهداة
 بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۵۲۰؛
- مصدر پنجم روایت: مرحوم مجلسی (م. ۱۱۱۰) در بحار الأنوار در سه جا
 نقل کرده است: ج ۵۲، ص ۳۱۳، ص ۳۱۸ و ص ۳۶۵؛
- مصدر ششم روایت: مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام
 المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۵، ص ۲۹۸.

بررسی سندی روایت یازدهم

محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات، روایت را از مولی ابن
 ابی هبیره نقل می‌کند.

رفید مولی ابن ابی هبیره؛ مرحوم مامقانی در مورد ایشان می‌فرماید:

«عده الشيخ رحمه الله في رجاله تارة: من أصحاب الباقر عليه السلام ... و أخرى من
 أصحاب الصادق عليه السلام ... و رفيد هذا مولی ابن هبيرة، انهزم منه لما أراد قتله،

والتجأ إلى الصادق عليه السلام^۱

مرحوم مامقانی می‌فرماید: شیخ گاهی «رفید مولی ابن ابی هبیره» را از اصحاب امام باقر علیه السلام و گاهی از اصحاب امام صادق علیه السلام به شمار می‌آورد. مرحوم مامقانی حکایتی را به طور اجمال، از رفید نقل می‌کند و آن را گویای حسن عقیده وی می‌داند: «و یظهر من روایات رفید هذا حسن عقیده». این حکایت، در کتاب کافی شریف آمده است که ما آن را بیان می‌کنیم:

حکایت رفید در کتاب کافی

مرحوم کلینی چنین نقل می‌کند:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى يَزِيدَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ هُبَيْرَةَ قَالَ: سَخَطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ وَ حَلَفَ عَلَيَّ لَيَقْتُلَنِي فَهَرَبْتُ مِنْهُ وَ عُدْتُ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ خَبْرِي فَقَالَ لِي انْصَرِفْ وَ أَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ إِنِّي قَدْ أَجَزْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْدًا فَلَا تَهْجُهُ بِسُوءٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ شَامِيَّ حَبِيبُ الرَّأْيِ فَقَالَ أَذْهَبَ إِلَيْهِ كَمَا أَقُولُ لَكَ فَأَقْبَلْتُ فَلَمَّا كُنْتُ فِي بَعْضِ الْبَوَادِي اسْتَقْبَلَنِي أَعْرَابِي فَقَالَ أَيْنَ تَذْهَبُ إِنِّي أَرَى وَجْهَ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرَجْ يَدَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ يَدُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ رِجْلَكَ فَأَبْرَزْتُ رِجْلِي فَقَالَ رِجْلُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَبْرِزْ جَسَدَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ جَسَدُ مَقْتُولٍ ثُمَّ قَالَ لِي أَخْرَجْ لِسَانَكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ لِي امْضِ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَإِنَّ فِي لِسَانِكَ رِسَالَةً لَوْ أَتَيْتَ بِهَا الْجِبَالَ لَرَوَّاهَا لَأَنْقَادَتْ لَكَ؛ رفید غلام یزید بن عمرو بن هبیره می‌گوید: ابن

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲۷، ص ۳۴۳.

هبیره بر من غضب کرد و قسم خورد که مرا بکشد؛ من از او گریختم و به امام صادق علیه السلام پناهنده شدم و گزارش خود را به حضرت بیان کردم. امام به من فرمود: «برو و او را از جانب من سلام برسان و به او بگو: من غلامت، رفید را پناه دادم؛ با خشم خود به او آسیبی مرسان.» به حضرت عرض کردم: قربانت گردم او اهل شام است و عقیده پلیدی دارد. فرمود: «چنان که به تو می گویم، نزدش برو.» من راه را در پیش گرفتم؛ چون به بیابانی رسیدم، مرد عربی به من رو آورد و گفت کجا می روی؟ من چهره مردی که کشته شود در تو می بینم. آن گاه گفت: دستت را بیرون کن؛ چون بیرون کردم، گفت: دست مردی است که کشته می شود. سپس گفت: پایت را نشان ده؛ چون نشان دادم، گفت پای مردی است که کشته می شود. باز گفت: تنت را ببینم؛ چون تم را دید. گفت: تن مردی است که کشته می شود. آن گاه گفت: زبانت را بیرون کن؛ چون بیرون آوردم، گفت: برو که بر تو باکی نیست؛ زیرا در زبان تو پیغامی است که اگر آن را به کوه های استوار رسانی، مطیع تو شوند.^۱

« قَالَ فَجِئْتُ حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى بَابِ ابْنِ هُبَيْرَةَ فَاسْتَأْذَنْتُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ أَتَيْتُكَ بِمَحَاجِنِ رِجَالِهِ يَا غُلَامُ النَّطْعُ وَالسَّيْفُ ثُمَّ أَمَرَ بِي فَكَتِفْتُ وَشَدَّ رَأْسِي وَقَامَ عَلَيَّ السَّيَافُ لِيَضْرِبَ عُنُقِي فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ لَمْ تَنْظُرْ بِي عَنُودًا وَ إِنَّمَا جِئْتُكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي وَ هَاهُنَا أَمْرٌ أَذْكُرُهُ لَكَ ثُمَّ أَنْتَ وَ شَأْنُكَ فَقَالَ قُلْ

۱. فرمایش امام علیه السلام مگر عدل قرآن نیست؟ «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي»، همین قرآن است که می گوید: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ». پس تاثیر کلام امام هم این گونه است.

فَقُلْتُ أَخْلِنِي فَأَمَرَ مَنْ حَصَرَ فَخَرَجُوا فَقُلْتُ لَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُقْرِئُكَ
السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ قَدْ أَجَزْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ - رُفِيداً فَلَا تَهْجُهُ بِسُوءٍ فَقَالَ وَ
اللَّهُ لَقَدْ قَالَ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ هَذِهِ الْمُتَقَالَةُ وَأَقْرَأَنِي السَّلَامَ فَحَلَفْتُ لَهُ
فَرَدَّهَا عَلَيَّ ثَلَاثاً ثُمَّ حَلَّ أَكْتَفَانِي ثُمَّ قَالَ لَا يُقْنِعُنِي مِنْكَ حَتَّى تَفْعَلَ بِي مَا فَعَلْتُ
بِكَ قُلْتُ مَا تَنْطَلِقُ يَدِي بِذَاكَ وَلَا تَطِيبُ بِهِ نَفْسِي فَقَالَ وَاللَّهِ مَا يُقْنِعُنِي
إِلَّا ذَاكَ فَفَعَلْتُ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِي وَأُظْلِفْتُهُ فَنَاوَلَنِي خَاتَمَهُ وَقَالَ أُمُورِي فِي يَدِكَ
فَدَبِّرْ فِيهَا مَا شِئْتُ^۱ پس پیامدم تا به خانه ابن هبیره رسیدم؛ اجازه
خواستم؛ چون وارد شدم، گفتم: خیانتکار با پای خود نزد تو آمد. ای
غلام! زود سفره چرمی [سفره‌ای که پهن می‌کردند تا خون مقتول بر
زمین نریزد و زمین را آلوده نکند.] و شمشیر را بیاور، و دستور داد شانه
و سر مرا بستند و جلا د بالای سرم ایستاد تا گردنم را بزنند. من گفتم: ای
امیر! تو که با جبر و زور، بر من دست نیافتی، بلکه با پای خود پیش
تو آمدم، من پیغامی دارم که می‌خواهم به تو باز گویم؛ سپس خود
دانی. گفتم بگو: گفتم مجلس را خلوت کن، او به حاضران دستور
داد، بیرون رفتند. گفتم: جعفر بن محمد به تو سلام می‌رساند و
می‌گوید: «من غلامت رفید را پناه دادم، با خشم خود به او آسیبی
مرسان.» گفتم: تو را به خدا جعفر بن محمد به تو چنین گفت و به من
سلام رسانید؟! من برایش قسم خوردم، او تا سه بار سخنش را گفت.
سپس شانه‌های مرا باز کرد و گفتم: من به این قناعت نمی‌کنم و از تو
خرسند نمی‌شوم، جز این که همان کار که با تو کردم با من بکنی.

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۷۳.

گفتم: دست من به این کار دراز نمی‌شود و به خود چنین تلافی‌ای را اجازه نمی‌دهم. گفت: به خدا که من جز به آن قانع نمی‌شوم. پس من هم چنان که به سرم آورد، به سرش آوردم، و بازش کردم، او مهر امضای خود را به من داد و گفت: تو اختیار دار کارهای من هستی، هرگونه خواهی رفتار کن.»

مرحوم مامقانی در پایان بحث می‌فرماید:

«حسیلة البحث يظهر من الرواية أنَّ المعنون مِّن نَّال شرف عطف الإمام عليه و عنایت به، فهو على هذا حسن، و روایت به تعدد حسنة أيضا.»^۱

مرحوم مامقانی بعد از عبارت «از روایات رفید، حسن عقیده و ولایت مداری او معلوم می‌شود»؛ بیان می‌دارد که از این روایت ظاهر می‌شود که رفید شرف حضور به محضر امام و توجه و عنایت آن حضرت را پیدا کرده است. پس رفید «حسن» است و روایات او هم، «حسن» شمرده می‌شود. فرزند مامقانی نیز مانند خود مامقانی همین نکته را برداشت کرده‌اند.

پس این روایت، از نظر سند نسبت به رفید مشکل ندارد؛ اما «محمد بن فضیل» قبل از رفید، مشکل دارد. بنابراین، روایت مشکل سندی دارد؛ ولی از نظر دلالت قابل توجیه و حل است.

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲۷، ص ۳۴۴.

روایتی دیگر از رفید

البته رفید غیر از این روایت، روایاتی هم از امام صادق علیه السلام دارد؛ مثل این روایت:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلَى ابْنِ هُبَيْرَةَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا رَأَيْتَ الْقَائِمَ أُعْطِيَ رَجُلًا مِائَةَ أَلْفٍ وَأُعْطِيَ آخَرَ دَرْهَمًا فَلَا يَكْبُرُ فِي صَدْرِكَ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى فَلَا يَكْبُرُ ذَلِكَ فِي صَدْرِكَ فَإِنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَيْهِ»^۱ رفید مولى بن هبیره می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیدی که به یک نفر صد هزار درهم و به دیگری یک درهم داد، این کار به نظر تو بزرگ نیاید و برایت سخت و شگفت آور نباشد؛ زیرا امر به او تفویض و واگذار شده است.»

(روایت دوم برخورد امام عجل الله تعالی فرجه الشریف با اعراب)

روایت دوازدهم قتل های آغازین ظهور

«عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ أَشْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُوسَى الْأَبَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: اتَّقِ الْعَرَبَ فَإِنَّ لَهُمْ خَبَرَ سَوْءٍ أَمَّا إِنَّهُ لَا يُخْرِجُ مَعَ الْقَائِمِ مِنْهُمْ وَاحِدًا؛ موسى ابار از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند: از عرب پرهیز که آینده ناگواری دارند؛ زیرا یک نفر از این ها با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف همگام نخواهد شد.»

۱. صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲. طوسی، الغیبه، ص ۴۷۶.

باید این سنخ از روایت را توجیه و تاویل کنیم. واقعاً این طور نیست که عرب‌ها با امام عَلَيْهِ السَّلَام بیعت نکنند. این روایت، بر فرض «صحت»، به دلیل وجود آثار، مشکل سندی دارد؛ باید تاویل شود؛ زیرا قطعاً همه عرب‌ها مقصود نیستند. بنابراین برای توجیه، یا باید:

روایت را بر حکام عرب و توطئه‌های آن‌ها ضد امت اسلامی، حمل کنیم؛ زیرا می‌بینید که با پول و قدرتشان جلو پیشرفت اسلام را گرفته و سبب تفرقه بین امت شده‌اند؛ یا باید بر طغاة و انسان‌های سرکش آن‌ها حمل کنیم. توجیه این است که این روایت با روایات متعددی که گویای آن است که عرب‌ها در کنار امام عَلَيْهِ السَّلَام هستند در تعارض است؛ مانند روایاتی از قبیل یمانی و یا نجبای مصر، ابدال شام و عصاب عراق که این‌ها همه عرب هستند.

البته در این نکته بحث است که آیا روایاتش از ما وارد شده یا از دگر اندیشان و عامه نقل شده است. علامه امینی نیز در این مورد بحث کرده‌اند.

چنین روایاتی، دلالت دارد که گروه‌های زیادی از عرب‌ها با امام عَلَيْهِ السَّلَام زمان عَلَيْهِ السَّلَام هستند، البته عرب‌هایی که با امام عَلَيْهِ السَّلَام زمان عَلَيْهِ السَّلَام هستند و تعدادشان بسیار است، در برابر غیر عربی که با امام عَلَيْهِ السَّلَام زمانند عَلَيْهِ السَّلَام، کم محسوب می‌شوند. پس این طور نیست که اصلاً عربی همراه حضرت نباشد و یا این که توجیه کنیم و بگوییم که نیروهای خاص آن حضرت، از عرب نیستند.



جلسه هفدهم

مقدمه

بحث در مورد روایات قتل‌های آغازین ظهور بود، عده‌ای همه این روایات را تضعیف کرده و قائلند که روایات قتل‌های آغازین را که بیش از سی روایت است، «محمد بن علی کوفی» جعل کرده است. البته ما هم تعدادی از روایات قتل‌های آغازین را محل بحث و تأمل می‌دانیم. بعضی ضعیف و برخی قابل توجیه هستند؛ ولی این اتهام که همه روایات قتل‌های آغازین را محمد بن علی کوفی جعل کرده است، نمی‌پذیریم؛ زیرا ما بر اساس تتبع، گفتیم که روایات محمد بن علی کوفی در مورد قتل‌ها، هفت مورد است که تعدادی از همین‌ها نیز مشکلی ندارد. اکنون روایت چهارم محمد بن علی کوفی را بیان می‌کنیم:

روایت سیزدهم قتل‌های آغازین

روایت چهارم محمد بن علی کوفی

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الْأَعْلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا

يَصْنَعُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لَأَحَبِّ أَكْثَرِهِمْ أَلَّا يَرَوْهُ مِمَّا يَقْتُلُ مِنَ النَّاسِ أَمَّا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُ إِلَّا بِقَرِيْشٍ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفَ حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ كَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَحِمَ! محمد بن مسلم می گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: «اگر مردم می دانستند هنگامی که قائم خروج کند، چه خواهد کرد؛ بیش تر آنان دوست می داشتند او را ملاقات نکنند؛ بس که خواهد کشت، بدانید که او شروع نخواهد کرد، مگر از قریش، و از آنان جز شمشیر دریافت نمی کند و به قریش جز شمشیر ارزانی نمی دارد تا آن جا که بیشتر مردمان [ظاهریین] گویند: این مرد از تبار محمد نیست که اگر از آل محمد بود حتما رحمت و دلسوزی می داشت.»

این روایت، یکی از تندترین و پررنگ ترین روایاتی است که درباره قتل های آغازین نقل شده است و راوی آن هم، «محمد بن علی کوفی» است. البته در طریق نعمانی، بزرگان و راویان دیگری هم آمده اند.

منابع روایت

- اولین منبع روایت، الغیبه نعمانی، ص ۳۳۳ است؛
- فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)، در نوادر الأخبار فیما یتعلق بأصول الدین، ص ۲۷۴؛
- شیخ حر عاملی (۱۱۰۴ ق)، در اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳،

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۳۳۳ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث مهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۴۷۴.

ص ۵۳۹:

• بحرانی (۱۱۰۷ ق)، در حلیۃ الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ج ۵،

ص ۳۲۳:

• مجلسی (۱۱۱۰ ق)، در بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

• تمام منابع مذکور روایت را از الغیبه نعمانی نقل کرده‌اند.

• طبری آملی (۵۵۳ ق) در بشارۃ المصطفی لشیعۃ المرتضی، ص ۲۶۳، از

عقدالدرر نقل می‌کند و لذا معلوم می‌شود که این روایت در کتب اهل سنت هم آمده است؛

• ملحقات احقاق الحق مرحوم آیت الله نجفی، ج ۲۹، ص ۶۰۰، از عقدالدرر نقل

می‌کند. روش احقاق الحق این است که از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کند؛

• از عامه فقط مقدسی شافعی (قرن ۷-۸) در عقدالدرر، ص ۲۸۷ با همان

متن نعمانی، «مرسلاً» از محمد بن مسلم نقل می‌کند؛

• مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۴،

ص ۴۷۴.

بررسی سندی روایت سیزدهم

محمد بن حسان رازی

در طریق سند نعمانی، غیر از محمد بن علی کوفی دیگران هم هستند؛ پس

چرا روایت را به آنها نسبت ندهیم؟ یکی دیگر از راویان، «محمد بن حسان

رازی» زینبی یا زبیبی است. به او «زینبی» می‌گویند، به این دلیل که ظاهراً

نتیجه و از نسل عبدالله بن عباس و مادرش زینب بوده است و یا این که چون «بائع الزبیب» بوده است، به وی «زبیبی» می گفتند.

مرحوم نجاشی در مورد وی می گوید: «حَدِيثُهُ يُعْرَفُ وَ يُنْكِرُ بَيْنَ بَيْنٍ»^۱ ابن داوود نیز چنین بیانی در مورد او دارد.^۲

بیان مرحوم مامقانی در مورد محمد بن حسان رازی

«و الإنصاف أنّ تضعیفه مشکل ضرورة عدم الوثوق بتضعيفات ابن الغضائری و التجاشی لم یضعفه بل جعله بین بین یعرف حدیثه و ینکر و یروی عن الضّعفاء و مفاد الفقرة الثانية ان مراسيله لا يعتمد عليها و ذلك لا يمنع من الإعتماد على مسانیده التي رواها عن الثقات؛ مرحوم مامقانی می گوید: تضعیف محمد بن حسان رازی مشکل است؛ زیرا اولاً، ما به تضعیفات ابن الغضائری اعتماد نمی کنیم و ثانیاً، نجاشی هم، وی را تضعیف نکرده است و او را بینابین گرفته و گفته است که بعضی از روایاتش «قبول» است و بعضی قبول نیست. مفاد فقره دوم این است که «مراسیلش» مورد اعتماد نیست و چنین چیزی، مانع قبول «مسانیدش» نمی باشد؛ مسانیدی را که روایتش، «ثقات» هستند، چرا قبول نکنیم؟! مسانید او را آقای عطار و شخصیت های معتبر دیگر نقل کرده اند.

«و مفاد الفقرة الأولى أنّ فی اخباره ما لم یقبله الأصحاب بل ردّوه و هذه الجهة موجودة

۱. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۳۸.

۲. ابن داوود، رجال ابن داوود، ص ۵۰۲.

فی جمیع الثقات و ائّ ثقة عمل الأصحاب بجمیع مسانیده و مراسیلہ ما عدی ابن ابی عمیر و نفر من الأصحاب؛ و مفاد فقره اول - يُعرَف و يُنْکَر - این است که در اخبار او، روایاتی است که اصحاب آن را قبول نکرده‌اند. مرحوم مامقانی می‌فرماید: کدام یک از روایت - به جز ابن ابی عمیر و تعداد کمی از اصحاب - هستند که همه روایاتشان مورد قبول واقع شود؟!»

«و کاتّه لا شبهة فی کون الرجل امامیا و کون حدیثه یعرف تارة یکشف عن حسنه؛ پس گویا شبهه‌ای در امامی بودن او نیست و این که روایاتش در بعض موارد مورد قبول است از «حسن بودن» او کشف می‌کند.»

«و قد تصدی المولی الوحید ره لإصلاح حال الرجل بقوله وصفه الصدوق ره بخادم الرضا علیه السلام و هو فی طریقہ الی محمد بن مسلم و یروی عنه محمد بن احمد بن یحیی و لم یستثن روایتہ و هو دلیل علی عدالته و یؤیّدہ رواية الأجلّة عنه مثل محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادريس و الصّفّار و غیره.»^۱

آقای وحید بهبهانی با تمسک به قول مرحوم صدوق که محمد بن حسان را خادم امام رضا علیه السلام برشمرده، او را قبول کرده است. مرحوم مامقانی می‌گوید: ما هم ایشان را می‌پذیریم. لذا اگر روایت اجلا از او ثابت شود، به نظر من (استاد) کفایت می‌کند و اگر ثابت نشود، او نیز مشکل دارد. بنابراین، مشکل سند به ابوسمینه منحصر نمی‌باشد.

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۹.

بررسی دلالتی روایت

اگر کلمه «ناس» در روایت را به «مردم» ترجمه کنیم، معنایش این است که حضرت با مردم مقابله می‌کند؛ درحالی که این گونه نیست. در روایات، «ناس» اشاره به طایفه خاصی از دگرانیشان و عامه است. در این روایت نیز به قرینه «أَمَّا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُ إِلَّا بِقُرَيْشٍ»؛ شاید منظور از «ناس» قریش هستند که همیشه مواضع تند و مخالف علیه پیامبر ﷺ و امیرالمومنین علیؑ داشته‌اند. این‌ها در غصب خلافت نقش داشتند و تا امروز هم مشکل ساز بوده و هستند و از شیوه و روش خود دست بردار نیستند. گاهی خود وارد میدان می‌شوند و گاهی دیگران را تحریک می‌کنند و خود، پشت پرده فتنه هستند و به اصطلاح جنگ نیابتی به راه می‌اندازند.

پس این روایت - بنا به فرض که سندش «صحیح» باشد - به طایفه خاصی ناظر است؛ کسانی که لحظه‌ای از لجاجت و توطئه دست برنداشته‌اند. این‌ها حتی پانزده روز قبل از ظهور - طبق روایتی که قبلاً گذشت - در مکه نماینده حضرت را به شهادت می‌رسانند. پس یا باید، از روایت رفع ید کنیم و یا باید روایت را توجیه کنیم؛ چون با روایات دیگر نمی‌سازد. آیا امامی که «بیعه الله غیاثاً للناس»^۱ فریادرس مردم است و مشکلات را برطرف می‌کند و ظلم را از بین می‌برد، آیا بر مشکلات می‌افزاید؟!

۱. اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۷۰.

توضیحی در مورد عبارت «حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ... لِرَحِمٍ»:

در روایت آمده است: «حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ كَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَحِمٍ؛ بیش تر مردمان می گویند: این مرد از تبار محمد نیست که اگر از آل محمد بود، حتما رحمت و دلسوزی می داشت!»

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چنان با قریشی ها، برخورد قاطعی دارد که خیلی از مردم می گویند او از اهل بیت نیست؛ چون آن ها تا یاد دارند برخورد اهل بیت علیهم السلام را این گونه ندیده اند. آن ها به اهل بیت خیانت کرده اند؛ ولی اهل بیت با آن ها مدارا و مسامحه داشته اند. این شعر ملاحظه کنید:

«ملکنا فكان العفو منا سجيّةً فلما ملکتم سأل بالدم ابطحه؛

در دوران حکومت ما با عفو و تسامح با شما برخورد شد؛ اما به شما که رسید، هیچ جا امن نبود و حتی در مکه خون جاری شد.»

این ها می گویند که اگر از آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم بود، رحم می کرد! به چه کسی رحم می کرد؟ این ها خود را قریشی می دانند و تفکرشان قبیله ای است، اهل بیت هم از قریشند، و لذا توقع دارند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با همان تفکر، با این ها برخورد کند و از کنار جنایات این ها به سادگی بگذرد؛ اما چون قاطعیت حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف را که می بینند، می گویند، او فامیل ما نیست! البته آن ها تا آخرین لحظه از جنایت دست بر نمی دارند. سفیانی تا قریب ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طبق نقل خودشان_ نیرو به مدینه می فرستد که قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام را نبش کند. خودشان هم می گویند که همان جا قبر اولی و دومی است؛ اما برای نبش قبر آن ها، نیرو نمی فرستد؛ یعنی لجاجت

و دشمنی آنها تا آخرین لحظات غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ادامه دارد؛ اما باز هم از امام انتظار رأفت دارند!!!

روایت چهاردهم قتل های آغازین ظهور

روایت پنجم محمد بن علی کوفی

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ فَوَ اللَّهِ مَا لِبَاسُهُ إِلَّا الْغُلِيظُ وَلَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشِبُ وَمَا هُوَ إِلَّا السَّيْفُ وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ»^۱

ابو بصیر از امام صادق عليه السلام چنین روایت کرده است: «چرا به فرا رسیدن زمان خروج قائم شتاب می کنید؟! به خدا قسم لباس او جز جامه درشت و خشن نخواهد بود و غذایش جز خوراک ناگوار و ناخوش نباشد و جز شمشیر چیزی در کار نیست و مرگ زیر سایه شمشیر خواهد بود.»

مرحوم نعمانی این روایت را به دو طریق نقل می کند که در یک طریق آن، محمد بن علی کوفی هست و در طریق دیگر، وجود ندارد. روایت چنین است:

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي هَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۳ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۵،

قَالَ: إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَرَبِ وَ قُرَيْشٍ إِلَّا السَّيْفُ مَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفُ وَ مَا يَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ اللَّهُ مَا لِبَاسُهُ إِلَّا الْغَلِيظُ وَ مَا طَعَامُهُ إِلَّا الشَّعِيرُ الْجَشَبُ وَ مَا هُوَ إِلَّا السَّيْفُ وَ انْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ^۱؛ ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) چنین روایت کرده است: «هنگامی که قائم قیام کند، میان او و عرب و قریش جز شمشیر چیزی نخواهد بود و از آنان چیزی جز شمشیر دریافت نخواهد کرد و چرا شما به فرا رسیدن زمان خروج قائم شتاب می‌کنید؟! به خدا قسم لباس او جز جامه درشت و خوراکش جز نان جوین نخواهد بود، و جز شمشیر چیزی در کار نیست و مرگ در سایه شمشیر است.»

ما به قرینه این روایت، «ناس» را بر قریش حمل می‌کنیم. وقتی امام ظهور کردند، با این گروه با شمشیر برخورد می‌کنند؛ چون این‌ها زبان دیگری را نمی‌فهمند. البته آن‌ها نیز با حضرت با شمشیر برخورد می‌کنند و به اصطلاح جبهه‌گیری می‌کنند.



جلسه هیجدهم

مقدمه

سخن راجع به بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور بود. گفتیم که محمد بن علی کوفی، ناقل تعدادی از این روایات است. بر خلاف عده ای که مدعی هستند، وی بیش از سی روایت در این زمینه نقل کرده است؛ بر حسب تتبع، وی در این زمینه هفت روایت نقل کرده است. در جلسات قبل تعدادی از این روایات را نقل کردیم و اکنون باقی روایات محمد بن علی کوفی را بیان می‌کنیم.

روایت پانزدهم قتل‌های آغازین ظهور

روایت ششم محمد بن علی کوفی

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يُوسُفَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَا الرَّجُلُ عَلَى رَأْسِ الْقَائِمِ يَأْمُرُهُ وَ يَنْهَاهُ إِذْ قَالَ أَدِيرُوهُ فَيُدِيرُونَهُ إِلَى قَدَامِهِ فَيَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِهِ

فَلَا يَنْبَغِي فِي الْخَائِفَيْنِ شَيْءٌ إِلَّا خَافَهُ^۱؛ سعدان بن مسلم به واسطه یکی از رجال خویش از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام چنین روایت کرده است: «مردی است که در خدمت حضرت مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى می باشد [و کارهای حضرت را انجام می دهد] و حضرت او را امر و نهی می کند. ناگاه حضرت می فرماید: او را برگردانید! پس او را نزد آن حضرت بر می گردانند؛ آن حضرت دستور می دهد گردن او زده شود، پس در خاور و باختر چیزی باقی نمی ماند، مگر این که از قاطعیت امام می ترسد.»

این روایت از روایاتی است که بعضی دستاویز خود قرار داده و می گویند که کسی از امام، در امان نمی باشد و حتی امام، نزدیک ترین افراد خود را اعدام می کند!

سند روایت

این روایت دو سند دارد که در یک سندش، محمد بن علی کوفی است و اتفاقاً با قطع نظر از محمد بن علی کوفی خود روایت، «مرسل» است؛ چون «عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ» و «بعض رجاله» معلوم نیست که سعدان بن مسلم از چه کسی نقل می کند. پس عمدتاً روایات را محمد بن علی کوفی نقل نکرده است.

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۹ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث المهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى، ج ۵، ص ۲۹۰.

طریق دوم روایت

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبُسْدَنِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: بَيْنَا الرَّجُلُ عَلَى رَأْسِ الْقَامِ يَأْمُرُهُ وَيَنْهَاهُ إِذْ قَالَ أَدِيرُوهُ فَيُدِيرُونَهُ إِلَى قَدَامِهِ فَيَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِهِ فَلَا يَبْقَى فِي الْخَافِقَيْنِ شَيْءٌ إِلَّا خَافَهُ.»^۱

طبق این روایت معلوم می‌شود که در سند روایت قبل، «بعض رجاله» که سعدان بن مسلم از او نقل کرده است، استادش، هشام بن سالم می‌باشد. پس انتساب روایت به محمد بن علی کوفی شاید ناشی از کمی دقت باشد.

منابع دیگر روایت

- شیخ حر عاملی (۱۱۰۴ ق)، در اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۵۴۱، البته روایت اول را با اندکی تفاوت نقل می‌کند؛
- مجلسی (۱۱۱۰ ق)، در بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۵.

دلالت روایت

از نظر دلالت، مشکل این روایت در چیست؟! کجای این روایت با رحم و عطوفت حضرت منافات دارد؟

در بحث حکم حضرت خواهیم گفت که او به حکم باطن عمل می‌کند:

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۹ و ۲۴۶.

«هذا المهدي يحكم بحكم داود ولا يريد بينة»^۱.

ائمه طاهرين عليه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حکم ظاهر عمل می کردند: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ص إنما أقضي بينكم بالبينات والأيمان...»^۲ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، واقع را می دانستند؛ اما عمل به واقع را مأمور نبودند؛ بلکه طبق همین موازین بین و شاهد و یمین عمل و حکم می کردند.

در فقه داریم که حکم قاضی دادگاه باید به بین و یا اقرار متهم و یا علم خود حاکم مستند باشد. در بعضی موارد، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به علم خودش عمل می کند و طبق علم خود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شخص، به اعدام محکوم می شود. اگر شخص مرتکب عملی شده که مستحق اعدام است؛ اجرای حکم الاهی در حق چنین شخصی به معنای خشونت نیست؛ زیرا قرآن هم دارد که «ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله»^۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین عليه السلام و حتی حکومت های قبل، اجرای حدود کردند، و الان نیز حکومت ها اجرای حدود می کنند. پس اجرای حدود به معنای خشونت نیست، بلکه گویای قاطعیت و تعهد نسبت به احکام شرع است.

پس این روایت، گر چه سندش دارای مشکل است و به خود کوفی هم منتهی نمی شود؛ از نظر دلالت مشکلی ندارد. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طبق علم

۱. همان، ص ۳۱۵.

۲. کافی، کلینی، ج ۷، ص ۴۱۴.

۳. نور: ۲.

خودشان در مورد شخصی، حدود را اجرا کرده است و این به معنای خشونت نمی باشد. طبق روایات، فایده اجرای حدود به اندازه بارش چهل روز باران رحمت است.

بررسی سندی روایت پانزدهم

سند روایت:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمُورِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يُونُسَ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: ...»

احمد بن محمد بن سعید معروف به «ابن عقده»، مشکلی ندارد.

بررسی شخصیت رجالی حسن بن علی بن یوسف

حسن بن علی بن یوسف مشکلی ندارد و «ثقه» است. البته اگر همان ابن وقاح باشد که مرحوم مامقانی در تنقیح المقال در دوجا از وی بحث می کند: «حسن بن علی بن یوسف ازدی»، ص ۲۸۲ و «حسن بن علی بن وقاح»، ص ۸۴.

ابتدا شخصیت رجالی حسن بن علی بن وقاح را بررسی می کنیم:

مرحوم مامقانی در تنقیح المقال چنین می گوید: نجاشی: «حسن بن علی بن وقاح، ثقة، مشهور، صحیح الحدیث، له کتاب نوادر».^۱

۱. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴۰.

پس ایشان «ثقه» است؛ روایاتش نیز «صحیح» می باشد. مرحوم علامه حلی نیز، وی را در قسم اول رجال خود آورده است. هر کس را که علامه در قسم اول بیاورد، «ثقه» است. ابن داوود نیز با نسبت دادن کلام به نجاشی، گفته است که «کوفی ثقه صحیح الحدیث».^۱ در الوجیزه و بُلغه المحدثین هم توثیق شده است.^۲

فرزند مامقانی نیز بعد از بیانات مرحوم والدشان می فرماید: تصریح اهل فن به وثاقت «حسن بن علی بن وقاح» ما را به حکم به وثاقت وی ملزم می دارد و روایت به سبب وی، مشکلی ندارد.

پس روایت را نعمانی از ابن عقده از تیملی و پدرش - اگر تیملی و پدرش مشکلی نداشته باشد - از حسن بن علی و محمد بن علی کوفی از سعدان بن مسلم... نقل می کند.

پدر تیملی، روایت را از دو طریق «حسن بن علی یوسف» و «محمد بن علی کوفی» نقل می کند که این دو از سعدان نقل می کنند. در یک طریق از این دو طریق، اصلاً محمد بن علی کوفی نیز نیست. پس روایت به شرطی که تیمیلی و پسرش، مشکلی نداشته باشند، صحیح است. به نظر ما، اگر سند هم مشکل داشته باشد، مضمون هیچ مشکلی نداشته و با رحمت و رافت و غیاث بودن امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام نیز منافات ندارد.

۱. ابن داوود، رجال ابن داوود، ص ۱۱۱.

۲. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲۰، ص ۸۴.

روایت دیگر

روایت دیگری است که به محمد بن علی کوفی در باب قتل‌های آغازین ظهور نسبت می‌دهند:

مرحوم کلینی در کافی این روایت را نقل می‌کند.^۱

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْمُغْزَاءِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ وَيْلٌ لَطُغَاةِ الْعَرَبِ مِنْ أَمْرِ قَدْ افْتَرَبَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ كَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ قَالَ نَفَرٌ يَبِيبُ قُلْتُ وَاللَّهِ إِنَّ مَنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ قَالَ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُحْصُوا وَيُمَيَّزُوا وَيُغَزَّلُوا وَيُسْتَخْرَجَ فِي الْغُرَبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ^۲؛ ابن ابی یعفور می‌گوید: امام صادق عليه السلام می‌فرمود: «وای بر سرکشان عرب از امری که نزدیک است!» عرض کردم: قربانت گردم، چند نفر از عرب همراه حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود: «چند نفر اندک.» عرض کردم: به خدا کسانی که از ایشان از این امر سخن می‌گویند، بسیارند. فرمود: «مردم ناچار باید بررسی شوند و جدا گردند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال بیرون می‌ریزند.»^۳

۱. البته اگر این روایت را جزء روایات محمد علی بن کوفی بدانیم؛ چون در سند بعضی منابع، محمد علی بن کوفی نمی‌باشد.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳. «قال الحسين بن علي عليه السلام منا اثنا عشر مهديا أولهم أمير المؤمنين علي عليه السلام وآخرهم التاسع من ولدي وهو القائم بالحق يحيى الله به الأرض بعد موتها و يظهر به دين الحق على الدين كله ولو

من زمانی، روایاتی را که بوی قومیت و ملی‌گرایی دارد، بررسی کردم که مثلاً: «اکراد طائفة من الجن ولا تبایعوهم و...» این روایات مشکل دارد و معمولاً ابوریع شامی نقل می‌کند. به نظر حقیر معمولاً دست‌هایی در کار بوده است که قومیت‌های مختلف را با امام رو در رو قرار دهند تا خودشان سود ببرند و به اصطلاح گسل قومیت‌گرایی را تحریک کنند.

این روایت: «وَيُلُّ لُطْغَاةَ الْعَرَبِ»؛ از همان اول، محدوده را مشخص می‌کند. امام با همه عرب و یا همه عجم مقابله نمی‌کند، بلکه با کسانی روبه‌رو می‌شود که طغیانگری می‌کنند.

بیان مرحوم مجلسی در مرآة العقول

مرحوم مجلسی در مرآة العقول، ذیل این روایت می‌گوید:

«این روایت ضعیف است» و تلاش نکنند بر این روایت مانور بدهند که مهدی شیعه عَلَيْهِ السَّلَام، ضد عرب‌هاست، بلکه مهدی شیعه عَلَيْهِ السَّلَام ضد ظلم و ظالم است. مرحوم مجلسی در ادامه می‌فرماید:

«و الطغاة بالضم جمع الطاغی و هو الذي تجاوز الحد في العصیان؛ «طغاة» جمع طاغی است، کسی که گناه و عصیان را از حد گذرانده باشد. «من أمر قد اقترب» أي ظهور القائم عَلَيْهِ السَّلَام و الوصف بالقرب لما مر «إن من یصف هذا الأمر» أي یدعی الاعتقاد بإمامة أئمة الهدی و یظهره؛ کسی که

کره المشركون له غيبة يرتد فيها قوم و یثبت على الدین فيها آخرون...» (خزاز قمی، کفایة الأثر فی النص على الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۳۲)

مدعی اعتقاد به امام زمان علیه السلام است و آن را اظهار هم می‌کند.»

بسیارند افرادی که می‌گویند ما حضرت را دوست داریم. ما با آن‌ها بحث کرده‌ایم، کسانی هستند که ما را بدهکار می‌دانند و می‌گویند: ما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام را قبول داریم و آنان را دوست داریم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده است که اهل بیت مرا فقط دوست داشته باشید. در جواب باید گفت که این، یک مرحله است مرحله مهم‌تر، این است که به کلماتشان عمل کنید. پیامبر آنها را در ردیف قرآن قرار داده است. آیا به قرآن باید عمل کرد یا باید فقط قرآن را دوست داشت؟ «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا»؛ تمسک یعنی عمل کردن به قرآن، اهل بیت علیهم السلام هم کنار قرآن قرار دارند؛ یعنی باید به گفته‌های آن‌ها عمل کرد. از آن‌ها پرسیدم شما به گفته اهل بیت علیهم السلام عمل می‌کنید؟ سکوت کرد. کتاب بخاری حتی یک روایت امام صادق علیه السلام را که ایشان از اهل بیت است، نقل نمی‌کند؛ ولی از دگرانیشان و حتی از خوارج روایت نقل می‌کند! این چگونه محبتی است؟ و يدل على أن الغرbal المشبه به هو الذي يخرج الردىء و يبقى الجيد فى الغرbal. غرbal کردن، به آن معناست که بد را دور می‌ریزد و خوب را نگه می‌دارد.

«و الحاصل أن في الفتن الحادثة قبل قيام القائم عليه السلام يرتد أكثر العرب عن الدين»؛ برداشت از این روایت این که فتنه‌هایی که در پیش است و قبل از قیام

حضرت به وجود می‌آید، در آن‌ها بسیاری از عرب‌ها، مرتد می‌شوند.»

نتیجه روایت

سند روایت ضعیف است؛ ولی در دلالت روایت مشکلی نیست. این روایت را بسیاری از منابع نقل کرده‌اند.

منابع روایت

۱. کلینی (م. ۳۲۹ ق) در کافی، ج ۱، ص ۳۷۰، اولین منبعی است که روایت را نقل کرده است. در سند کافی، محمد بن علی کوفی نیامده است؛
۲. نعمانی در الغیبه، ص ۲۱۲، در این سند هم محمد بن علی کوفی نیامده است. کسانی که روایات کشتار را به محمد بن علی کوفی نسبت می‌دهند، جا داشت که مدارک تحقیقات را ارائه کنند. البته در سند دوم نعمانی، محمد بن علی کوفی آمده است؛ پس چرا اشکال را فقط به محمد بن علی کوفی وارد می‌کنند؟
۳. دلائل الامامه طبری (که از کتاب‌های قدیمی ماست)، ص ۲۴۲ که همان نص کافی است؛
۴. یوسف بن حاتم شامی (قرن ۷)، در الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهمیم، ص ۷۵۷. دژالنظیم کتابی ارزشی و شامل مطالب دست اول است؛ ولی سؤال این است که چرا مرحوم مجلسی با این که کتاب در اختیارشان بوده، از آن نقل و یا به آن اعتماد نکرده است؟
۵. رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر حلی (برادر علامه حلی) در العدد

القوية لدفع المخاوف اليومية، ص ۷۴ که همان نص کافی را نقل می‌کند؛

۶. شیخ حر عاملی (م. ۱۱۰۴) در إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳

ص ۵۳۷ که از الغيبة نعمانی نقل می‌کند؛

۷. مجلسی (م. ۱۱۱۰ ق) در بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۱۹، از کافی نقل می‌کند و

در ج ۵۲، ص ۱۱۴ که از الغيبة نعمانی به دو سندش نقل می‌کند و در ج ۵۲،

ص ۳۴۸، از الغيبة نعمانی به سند اولش نقل می‌کند؛ چون الغيبة نعمانی به

سه سند نقل می‌کند؛

۸. در منابع شیعی، توجه خاصی به این روایت شده است؛ ولی کسی از اهل

سنت روایت را نقل نکرده است.

به نظر من مضمون روایت مشکلی ندارد؛ چون نظایر آن وجود دارد، مبنی بر

این که در دوران غیبت، خیلی‌ها می‌لغزند و البته خیلی‌ها نیز ثابت می‌مانند.

روایت شانزدهم قتل‌های آغازین ظهور

روایت هفتم محمد بن علی کوفی

این روایت در کتاب الغيبة مرحوم نعمانی آمده است:

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ بِقَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: ذُكِرَ الْقَائِمُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَقَالَ أَنْتُمْ الْيَوْمَ أَرْخَى بَالًا مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ قَالُوا وَكَيْفَ قَالَ لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُنَا عليه السلام لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْعَلَقُ وَالْعَرَقُ وَ

التَّوَمُّ عَلَى الشُّرُوجِ وَمَا لِبَاسُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا الْغَلِيظُ وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشِبُ^۱؛
معمربن خلاد می‌گوید: نزد امام ابی الحسن الرضا علیه السلام از قائم یاد شد؛
حضرت فرمود: «شما امروز آسوده‌تر از آن روز هستید.» عرض کردند:
چگونه؟ فرمود: «اگر قائم ما علیه السلام خروج کند، جز خون بسته شده^۲ و
عرق و بر روی زین‌های اسبان خفتن، چیزی در کار نخواهد بود [برای
برقراری صلح و امنیت در جهان به جدیت و تلاش فراوان نیاز است]
و لباس قائم علیه السلام جز جامه خشن و خوراك او جز غذای ناگوار و
نامطبوع نخواهد بود.»

در روایت دیگر آمده است که دوران مبارزه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هشت ماه طول
می‌کشد و بعد از آن، امنیت جهان را می‌گیرد.

بررسی سند روایت شانزدهم

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَقَّارُ بِقَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ
قَالَ...»

راویان موجود در سند روایت مشکلی ندارند، پس روایت از نظر سند،

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۵ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۵، ص ۴۶۰.

۲. البته ثواب شهید در رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پاداش دو شهید است و اگر سالم برگردد، ثواب بیست شهید را می‌برد، برای درک علت باید روایت را ببینید.

«صحیح» است.^۱

دلالت روایت

طبیعی است که فراگیری صلح و امنیت و برچیده شدن بساط ظلم در سراسر جهان، به آسانی به دست نمی آید و با مبارزه و کشته شدن و سختی‌ها مقرون است. در روایت داریم که تعدادی از زنان، مداوای مجروحان و رسیدگی به بیماران را برعهده دارند: «یداوین المرحی و یقمن علی المرضى».^۲ پس در دلالت روایت هم مشکلی نمی باشد.

منابع روایت

۱. شیخ حر عاملی (م. ۱۱۰۴ ق) در إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۵۴۳؛
 ۲. مجلسی (م. ۱۱۱۰ ق)، در بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۸؛
 ۳. صافی، در منتخب الاثر، ص ۳۰۷؛
 ۴. مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۵، ص ۴۶۰.
- روایات مذکور خلاصه ای از روایات محمد بن علی کوفی بود که در مورد قتل‌های آغازین ظهور بیان شد.

۱. چنین راویانی، قبلاً بررسی شده‌اند.

۲. نیلی نجفی، سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۱۱۴.



جلسه نوزدهم

مقدمه

بحث در مورد بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور بود. یکی از روایاتی که دستاویز قرار می‌گیرد و از آن قاعده‌ای کلی استفاده می‌کنند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با مخالفان با تندی برخورد می‌کنند و سیاست مدارا و گذشت و منت ندارند و باقی مانده مخالفین را اسیر می‌گیرند؛ مضمون روایت ذیل است با چند سند و اختلاف در برخی عبارات که در کتاب‌های روایی آمده است:

روایت هفدهم قتل‌های آغازین ظهور

متن روایت

۱. (نقل محاسن برقی): «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَكَّارِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الْخَضَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَسِيرَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي أَهْلِ الْبَصْرَةِ كَانَتْ خَيْرًا لَشِيعَتِهِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ لِلْقَوْمِ دَوْلَةً فَلَوْ سَبَّاهُمْ لَسَبَيْتُ شِيعَتَهُ قَالَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْقَائِمِ أَيْسِرُ بِسِيرَتِهِ قَالَ لَا لِأَنَّ عَلِيًّا عليه السلام سَارَ فِيهِمْ بِالنِّسْبَةِ لِمَا عَلِمَ

مِنْ دَوْلَتِهِمْ وَأَنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ يَسِيرُ فِيهِمْ بِخِلَافِ تِلْكَ السَّيْرِ لِأَنَّهُ لَا دَوْلَةَ لَهُمْ؛^۱ ابوبکر حضرمی می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمودند: «سیره امیرالمومنین علیه السلام در برخورد با فتنه‌گران بصره، برای شیعه از آنچه خورشید بر آن می‌تابد، بهتر بود؛ زیرا ایشان می‌دانستند که زمانی آن قوم بر سرکار و حکومت می‌آیند. از این رو، اگر امام علیه السلام با حکم واقعی با آن‌ها برخورد و آن‌ها را اسیر می‌کرد، آن‌ها نیز برخوردی از همین نوع با شیعه می‌کردند.» گفتم: از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف به من خبر بدهید که آیا حضرت در برخورد با این سنخ افراد به سیره امیرالمومنین علیه السلام عمل می‌کنند؟ امام فرمود: «نه؛ زیرا امیرالمومنین علیه السلام با منت با آن‌ها تعامل و مدارا کردند. [=حضرت جزای عملی آن‌ها را نداد]؛ زیرا می‌دانستند که در آینده همدست می‌شوند و حکومت به آن‌ها می‌رسد و به استناد سیاست حضرت علی علیه السلام همان را بر شیعیان اجرا می‌کنند؛ ولی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف در مورد برخورد با مخالفان بر خلاف آن سیره عمل می‌کند زیرا بعد از ایشان حکومتی برای آن‌ها [=مخالفان] نیست.»

۲. (نقل الاصول الستة عشر) «و عنه عن الوليد بن صبيح قال: سئل المعلى بن خنيس ابا عبد الله عليه السلام فقال جعلت فداك حدثني عن القائم اذا قام يسير بخلاف سيرة علي عليه السلام قال فقال له نعم قال فاعظم ذلك معلى و قال جعلت فداك ممن ذاك قال فقال لان عليا سار بالناس سيرة و هو يعلم ان عدوه سيظهر على وليه من بعده و ان القائم اذا

۱. خالد بركي، المحاسن، ج ۲، ص ۳۲۰.

قام ليس الا السيف فعودوا مرضاهم و اشهدوا جنائزهم و افعلوا و لا فعلوا فانه اذا كان لم
 تحل منا كحتهم و لا موارتهم؛^۱ معلى بن خنيس از امام صادق عليه السلام چنين سؤال
 كرد: فداى شما شوم! در مورد سياست امام زمان عليه السلام براى من صحبت كنيد؛
 آيا سياست و روش حضرت مهدي عليه السلام هنگام قيام بر خلاف سياست و
 روش حضرت على عليه السلام است؟ حضرت فرمودند: «بله». معلى اين مطلب را
 بزرگ شمرد و تعجب كرد و گفت: فداى شما شوم، چرا اين كار را مى كند؟
 حضرت فرمودند: «حضرت على عليه السلام سياستى را در پيش گرفتند؛ سياست
 كسى كه مى داند حكومت بعدها به دست دشمنان مى افتد؛ اما حضرت
 مهدي عليه السلام برخورد قاطع دارند [و دوره هاى بعد را ملاحظه نمى كنند؛ چون
 بعدى براى دشمنان نيست كه به حكومت برسند]. شما به عيادت
 مريض هاى آنان برويد و در تشييع جنازه آن ها حاضر شويد. اگر آن ها هم
 اين طور رفتار نداشتند شما چنين كنيد. اگر زمان امام زمان عليه السلام برسد وضع
 تفاوت مى كند.»

متن اين روايت با متن محاسن برقى تفاوت مى كند؛ ولى مضمون همان
 است.

منابع روايت

۱. محاسن برقى، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۵۵؛

۱. جمعى از علماء، الأصول الستة عشر، ص ۱۶۴.

۲. الاصول الستة عشر، ص ۱۶۴ در اصل ۱۶ کتاب «دُرُست بن ابی منصور»؛
۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۳، ح ۴؛
- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرْزَارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ: ...»؛
- در محاسن برقی یونس از بکار بن ابی بکر خضرمی نقل می‌کند و در کافی یونس از ابی بکر خضرمی؛
۴. الغيبة نعمانی، ص ۲۳۲ به سند خودش از حسن بن هارون بیاع انماط (تاجر روفشی بوده است)؛
- معلى بن خنيس راوى نمى‌باشد. لذا مشكل داشتن او ضررى نمى‌زند، راوى بياع انماط است. راوى در الاصول الستة عشر وُلید بن صُبیح است. معلوم مى‌شود چند نفر روايت را از امام عليه السلام شنیده‌اند؛
۵. علل الشرايع، ص ۱۴۹؛ همان متن محاسن برقی را آورده است. البته عبارت بالبسط دارد؛
۶. التهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۵۴، همان متن نعمانی و در ص ۱۵۵ متن کافی را می‌آورد؛
۷. نوادر الاخبار، ص ۲۷۴؛
۸. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۹، در دو جا می‌آورد؛
۹. وسائل الشيعة، ج ۱۱، باب جهاد، ص ۵۶ و ص ۵۷؛
۱۰. حلية الابرار، ج ۵، ص ۳۲۲؛
۱۱. ملاذ الاخيار فى شرح التهذيب، ج ۹، ص ۴۱۰ و ۴۱۲؛

۱۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۷۳ و ج ۳۲، ص ۳۰۳ و ج ۵۲، ص ۳۵۳؛

۱۳. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۱۵؛

۱۴. بشارة الاسلام، ص ۲۶۳؛

۱۵. عقد الدرر، ص ۲۸۶، همان نص نعمانی را نقل می‌کند؛ اما در آن چنین آمده است: «كنت عند ابي عبدالله الحسين بن علي.» به نظر ما این اشتباه است؛ گرچه در عقد الدرر روایت از امام حسین علیه السلام فراوان نقل شده است؛ ظاهراً اشتباه است و مراد ابو عبدالله امام صادق علیه السلام است؛

۱۶. معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۲۸۸، از محاسن برقی.

نتیجه سندی روایت هفدهم

گویا این روایت تلقی به قبول شده است، در منابع مختلف به سه سند نقل شده است و در دو کتاب از کتب اربعه آمده است.

دلالت روایت

از این روایت استفاده می‌شود که امام زمان علیه السلام مخالفان و دشمنان را به اسارت می‌گیرد و سیاست ایشان در برخورد با دشمنان بر خلاف سیاست امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اما این روایت معارض دارد؛ روایاتی داریم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با مخالفان خود، حتی با اصحاب سفیانی این‌طور برخورد نمی‌کند، و سیاست و روش ایشان در برخورد با دشمنان همان روش برخورد امام علی علیه السلام است.

اولین روایت معارض با روایت هفدهم

وَبِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يَفْدَمُ الْقَائِمُ عليه السلام حَتَّى يَأْتِيَ
التَّجَفَّ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ مِنَ الْكُوفَةِ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ وَأَصْحَابُهُ وَالنَّاسُ مَعَهُ وَ
ذَلِكَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فَيَدْعُوهُمْ وَيُنَاشِدُهُمْ حَقَّهُ وَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ مَظْلُومٌ مَقْهُورٌ وَ
يَقُولُ مَنْ حَاجَّنِي فِي اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ إِلَى آخِرِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذِهِ
فَيَقُولُونَ ارْجِعْ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ لَا حَاجَةَ لَنَا بِكَ قَدْ خَبَرْنَاكَمْ وَاخْتَبَرْنَاكَمْ
فَيَتَفَرَّقُونَ مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ يُعَاوِدُ فَيَجِيءُ سَهْمٌ فَيُصِيبُ
رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَقْتُلُهُ فَيَقَالُ إِنَّ فُلَانًا قَدْ قُتِلَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْشُرُ رَايَةَ
رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَإِذَا نَشَرَهَا اخْطَطَّتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةٌ بَدْرٌ فَإِذَا زَالَتْ الشَّمْسُ
هَبَّتِ الرِّيحُ لَهُ فَيُخَمِلُ عَلَيْهِمْ هُوَ وَأَصْحَابُهُ فَيَمْنَحُهُمُ اللَّهُ أَكْتَاْفَهُمْ وَيُولُونَ
فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى يُدْخِلَهُمُ آيَاتِ الْكُوفَةِ وَيُنَادِي مُنَادِيهِ أَلَا لَا تَتَّبِعُوا مُوَلِيًّا وَلَا
تُجَاهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَيَسِيرُ بِهِمْ كَمَا سَارَ عَلِيُّ عليه السلام يَوْمَ الْبَصْرَةِ؛ إِمَامٌ
صَادِقٌ عليه السلام فرمودند: قائم عليه السلام می آید تا به نجف می رسد. پس روز
چهارشنبه لشکر سفیانی و هواداران آن از مردم، به سوی امام عليه السلام خروج
می کنند. حضرت آن ها را دعوت و حقانیتش را به آن ها معرفی می کند
و از آن ها اعتراف می گیرد و به آن ها خبر می دهد که مظلوم و مقهور
است و می فرماید: «هرکس با من درباره خدا احتجاج کند؛ پس من از
همه مردم بر آن ها اولی هستم.» مردم به امام عليه السلام می گویند: هر جا که
بودی، به همان جا برگرد! ما به تو نیازی نداریم. ما شما را تجربه کردیم

۱ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷. روایت از کتاب غیبت سید علی بن عبد الحمید نقل شده البته اصل کتاب در دست نیست.

و خبرهای شما را دریافت کردیم. پس بدون جنگ متفرق می‌شوند. روز جمعه که فرارسید امام برمی‌گردد؛ ناگهان تیری به مردی از مسلمانان اصابت می‌کند و او را می‌کشد. جریان را به امام علیه السلام گزارش می‌دهند. امام در این حال، «پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» را برمی‌افرازد. وقتی پرچم برافراشته شد، فرشته‌های «بدر» فرود می‌آیند و هنگام ظهر بادی می‌وزد و فرمان حمله صادر می‌شود و خداوند او را پیروز گرداند و آن‌ها پا به فرار می‌گذارند و به خانه‌های کوفه پناه می‌برند. در این حال، منادی از سوی امام علیه السلام ندا می‌دهد: آگاه شوید! فراریان را تحت پیگرد قرار ندهید و زخمی‌ها را نکشید و با آن‌ها همان‌طور که علی علیه السلام در روز بصره عمل کردند، رفتار کنید.»

این روایت در مورد دشمن‌ترین دشمنان حضرت، یعنی سفیانی است، این‌ها با عقاید ما طرفند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما برای خدا با این‌ها مخالفیم.» این‌ها کسانی هستند که می‌گویند: کذب الله و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم؛ در عین حال امام زمان عجل الله تعالی فرجه با اصحاب سفیانی این‌طور برخورد می‌کنند؛ به‌طوری که دستور می‌دهند فراری‌ها را تعقیب نکنند و مجروحان را نکشند. بر این اساس روایتی که از آن، خشونت امام علیه السلام را استفاده می‌کنند، معارض دارد، و اگر گفته شود این روایت معارض مشکل سندی دارد، می‌گوییم آن روایت نیز مشکل سندی دارد.

اشکال

ممکن است کسی اشکال کند که این تعارض «بدوی» است؛ چون در

این جا به سببی و اسارت اشاره نشده است. ملاحظه می شود که سیاست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطابق سیاست امام علی علیه السلام در این دو مورد است:

۱. عدم کشتن مجروح؛

۲. عدم تعقیب فراری.

ولی این روایت در مورد اسیر نگرفتن مطلبی ندارد.

جواب:

این اشکال به قرینه ذیل روایت «و یسیّر بهم کما سار علی علیه السلام یوم البصرة»، قابل دفع است. اطلاق لفظی است، نه اجماع که بگوییم قدر متیقن را می گیریم؛ یعنی تمام روش حضرت علی علیه السلام را امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اجرا می کند.

از وهابی ها انتظار انصاف نداریم؛ ولی در اهل سنت افراد منصف بسیار هستند. از آن ها انتظار این است که روایات را با انصاف نگاه کنند؛ سند و معارضات آن و اقوال علمای ما را ببینند که آیا واقع مطلب نظر شیعه نیز همین است و بعد از بررسی، مطرح کنند. ما مانند اهل سنت نمی گوییم که تمام روایات فلان کتاب «صحیح» است! ما می گوییم مهم ترین کتاب های ما که کتب اربعه هستند. باید تک تک روایاتش را مورد بررسی سندی قرار داد.

ما در معجم ذیل روایت محاسن، حاشیه ای بیان کردیم^۱:

«ملاحظة: هذه الرواية و أمثالها ناظرة إلى النواصب الذين ينصبون العداة

۱. موسسه معارف اسلامی، معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۲۹۰.

لأهل البيت عليه السلام و يبغضونهم و يرفعون السلاح في وجه المهدي عليه السلام و يقاتلونه، و إلا فإنّ غالبية المسلمين المطلقة تحبّ أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله، و لعلّ بعضهم يكون أسرع إلى إجابة المهدي عليه السلام عند ظهوره من بعض المنتسبين إلى التشيع؛ اين روايت و امثال آن به نواصب ناظر است؛ نواصبی که دينشان دشمنی با اهل بيت عليه السلام است. در كمين اهل بيت عليه السلام نشستۀ اند و بغض آنان را دارند، با اهل بيت عليه السلام دشمن هستند و در مقابل امام زمان عجل الله تعال فرجه الشريف به سلاح دست می برند و جنگ مسلحانه به راه می اندازند؛ امنيت را به هم می ريزند؛ و الاّ غالب مسلمين اهل بيت عليه السلام را دوست دارند. البته دوستی اهل بيت عليه السلام به تنهایی كفايت نمی كند؛ چیزی که پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده اند، پیروی از اهل بيت عليه السلام است. منتهی مرحله ضعیف ایمان، همان دوستی است و غالب مسلمين اهل بيت عليه السلام را دوست دارند، بلکه شاید بعضی از این عامه زودتر از دیگران به امام زمان عجل الله تعال فرجه الشريف پیوندند و از آن حضرت تبعیت کنند تا بعضی از منتسبان به تشیع.»

جلسه بیستم

مقدمه

بحث ما در مورد سیره و سیاست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف در برخورد با دشمنان بود. روایتی را بیان کردیم که طبق این روایت سیره و سیاست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف در برخورد با دشمنان، بر خلاف سیره و سیاست امام علی علیه السلام می باشد و گفتیم که این روایت، قطع نظر از سند آن، معارض دارد. روایت دیگری بیان کننده این مطلب بود که ایشان به سیره علی بن ابی طالب علیه السلام (عدم اجهاز بر مجروحان و عدم تعقیب فراری ها) عمل می کنند.

دومین روایت معارض با روایت هفدهم

«وَقَالَ وَ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ رِزْقٍ اللَّهُ عَنْ أَبِي الْوَلِيدِ الطَّرَائِفي قَالَ: كُنْتُ لَيْلَةً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ نَادَى غُلَامُهُ فَقَالَ انْطَلِقْ فَادْعُ لِي سَيِّدَ وَلَدِي فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ مَنْ هُوَ فَقَالَ فُلَانٌ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ فَلَمْ أَتَّبِعْ حَتَّى جَاءَ بِقَمِيصٍ بَغِيرِ رِءَاءٍ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ ضَرَبَ يَدَيْهِ عَلَى عَصْدي وَ قَالَ يَا أَبَا الْوَلِيدِ كَأَنِّي بِالنَّارِ السَّوْدَاءِ صَاحِبَةِ الرُّقْعَةِ الْخُضْرَاءِ تَخْفِي فَوْقَ رَأْسِ هَذَا الْجَالِسِ وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ يَهْدُونَ جِبَالَ الْحَدِيدِ هَذَا لَا يَأْتُونَ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا هَدُوهُ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ هَذَا قَالَ نَعَمْ هَذَا يَا أَبَا الْوَلِيدِ يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا

مُلِئْتُ ظُلْمًا وَعُدُونَا ۖ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ قُلْتُ جُعِلْتُ
فِي ذَاكَ هَذَا قَالَ هَذَا ثُمَّ قَالَ فَاتَّبِعْهُ وَأَطِيعْهُ وَصَدِّقْهُ وَأَعْطِهِ الرِّضَا مِنْ
نَفْسِكَ فَإِنَّكَ سَتُذَكِّرُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ^۱؛ ابو ولید طرائفی گفته است: شبی در
خدمت امام صادق علیه السلام بودم که حضرت غلامش را صدا زد و فرمود:
«برو، سید و آقای فرزندانم را صدا بزن.» غلام به حضرت عرض کرد:
سید اولاد شما کیست؟ حضرت فرمودند: «فلانی؛ یعنی ابا
الحسن علیه السلام». هنوز مدتی نگذشته بود که ایشان با پیراهن و بدون ردا
آمد، تا آن جا که ابی ولید می گوید: حضرت با دستش به بازویم زد و
فرمودند: «ای ابا ولید! گویا می بینم پرچم سیاه را که در کنار علم سبز
است و بالای سر همین پسر که نشسته، به اهتزاز درآمده است. یارانی
او را همراهی می کنند که کوه های آهن را متلاشی می کنند، و به هر
مانعی که می رسند، آن را از سر راه برمی دارند.» عرض کردم: جانم به
فدای شما، مهدی موعود از نسل همین پسر است؟ فرمود: «بله، ای ابا
ولید! از نسل همین پسر، زمین را از عدل و داد پر می کند؛ چنان که از
ظلم و جور پر شده باشد. در مورد اهل قبله به سیره و روش علی بن
ابی طالب علیه السلام عمل می کند و آن قدر از دشمنان خدا را می کشد تا
خداوند راضی شود.^۲ [حضرت وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ با همان کسانی که عامل ظلم و
گسترش بی عدالتی شده اند، طرف می شوند و با آن ها معامله و

۱. طوسی، الغیبه، ص ۴۸.

۲. در این جا ندارد از کجا رضایت خدا ﷻ برای حضرت وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ احراز می شود. در روایات دیگر
آمده است که خداوند ﷻ در دل حضرت رحم قرار می دهد و لذا آن.

مسامحه و صلح نمی‌کنند.». عرض کردم: جانم به فدای شما، [از

نسل] همین پسر؟

حضرت فرمودند: [از نسل] همین پسر. «سپس فرمودند:» از او پیروی کن؛

مطیع او باش؛ او را تصدیق و او را از خودت راضی کن؛ به راستی که او را به

زودی درك می‌کنی، ان شاء الله!»

مرحوم طوسی در توضیح این عبارت «كَأَنِّي بِالرَّايَةِ السَّوْدَاءِ صَاحِبَةُ الرُّقْعَةِ

الْخَضْرَاءِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِ هَذَا الْمَجَالِسِ» می‌فرماید: «فالوجه فيه أيضا أن يكون قوله كأني

بالراية على رأس هذا أي على رأس من يكون من ولد هذا بخلاف ما يقول الإسماعيلية و

غيرهم من أصناف الملل الذين يزعمون أن المهدي منهم فأضافه إليه مجازا على ما

مضی ذکر نظائر و يكون أمره بطاعته و تصديقه و أنه يدرك حال إمامته؛ این که

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «گویا پرچم را روی سر این پسر می‌بینم»؛ بدان

معناست که بالای سر کسی است که از فرزندان این پسر است. به خلاف آنچه

اسماعیلیه و دیگران از گروه‌های مختلف می‌گویند که گمان می‌کنند مهدی

از آن‌ها است. بنابراین، امام صادق علیه السلام مجازا [و برای رفع این اشتباه] صفت

قائمیت را به امام کاظم علیه السلام اضافه فرمودند؛ همچنان که نظایر این مجاز در

اخبار قبلی گفته شد.»

این روایت نیز معارض می‌باشد. البته ظاهر این روایت با واقفیه موافق است

و سند آن هم مشکل دارد؛ ولی سند روایاتی هم که دیگران استناد می‌کنند،

محکم نیست.

بیان مرحوم مجلسی در تفسیر «یعمل بسیرته»

مرحوم مجلسی در مرآة العقول، ذیل روایت امام باقر علیه السلام که از این «مؤلفه قلوب»^۱ در این دوران فراوان هستند؛ می‌فرماید:

«و المراد بکثرتهم أن أصناف المسلمين لما كثروا و تضاعف أطماعهم و قل الديانون منهم، كان هذا الصنف الذين كان يتألفهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أكثر لأن حكم التألیف جار في هذا الزمان، و یحتمل أن یكون المراد أن إمام الحق أيضا بحسب قدرته و بسط یدہ یفعل ذلك بهم، لأنهم علیهم السلام كانوا یعطون بعض المخالفين و المستضعفين لتألیف قلوبهم و دفع الضرر عنهم و عن شیعتهم، و أما أمير المؤمنين علیه السلام فالمعروف من سیرته أنه لم یکن مأمورا بذلك، بل كان یقسم بالسوية، نعم كان یعطي الولايات بعض المنافقين کزیاد بن أبیه و أمثاله بظاهر الإسلام، و یظهر من الأخبار أن القائم علیه السلام یسیر بسیرة أمير المؤمنين علیه السلام و یعمل بمر الحق، فها ذکرنا أولا أظهر^۲؛ مراد از «کثرت» این است که امروز دین دارها کم هستند؛ اعتقادات دینی آن‌ها کم است و دنبال طمع هستند. منظور این نیست که این حکم امروز هم جاری است و بایستی امروز هم مقداری از اموال را از

۱. کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پول به آن‌ها می‌داد، برای «تالیف قلوب» آنان بود. مرحوم والد ما نقل می‌کردند: سید ابوالحسن اصفهانی خیلی دست و دل باز بود و عطایای فراوانی می‌داد، بعضی‌ها اعتراض می‌کردند که مثلاً فلانی اهل نیست که به او سهم امام بدهید. می‌فرمود: به عده‌ای پول می‌دهم که دست مرا بگیرند و به عده‌ای پول می‌دهم که پای مرا نگیرند. «مؤلفه قلوبهم» همین است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عده‌ای پول کلانی می‌دادند. به ابوسفیان غنائم بسیاری دادند و این از باب تالیف قلوب بوده است.

۲. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

باب «مولفة قلوبهم» به آن‌ها بدهیم. محتمل است مراد این باشد که امام حق [= معصوم] هم از باب تالیف قلوب می‌تواند به کسانی که اعتقادات محکمی ندارند، اموال بدهد؛ چون ائمه علیهم‌السلام به بعضی مخالفان و کسانی که اعتقاداتشان ضعیف بوده است به انگیزه تالیف قلوب آن‌ها و این‌که شر آن‌ها را از سر خودشان و از سر شیعیان کم کنند، کمک می‌کردند، اما امیرالمؤمنین - بنابر آنچه از روش ایشان معروف است - به این معنا، برای مولفة قلوبهم مأمور نبوده است، بلکه به همه یکسان اموال می‌داد [به همین دلیل عده‌ای معترض بودند] بله، در پاره‌ای از موارد کسانی که اعتقاد دینی‌شان ضعیف بود و منافق بودند، این‌ها را استخدام می‌کرد و مسئولیت اداره شهر را به این‌ها می‌داد، مانند زیاد بن ابیه و امثال او، به خاطر ظاهر اسلام. از بعضی اخبار ظاهر می‌شود که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف همان روش امام علی علیه‌السلام را به کار می‌گیرد و هیچ مسامحه‌ای با کسی ندارد.»

سیاست امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف «مرالحق» است؛ یعنی همان سیاست امام علی علیه‌السلام است و تسامح و تالیف قلوب ندارد.

پس روایاتی که عامه برای نشان دادن چهره خشن از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به آن استدلال می‌کنند، معارض دارد.

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با مخالفان با قاطعیت تمام برخورد می‌کند؛ چون لازمه اجرای عدل این است که موانع را برطرف کند و این‌ها مانع‌اند و این همان جوابی است که علامه امینی به ابن تیمیه می‌دهد:

در جریان غدیر، شخصی نسبت به غدیر و جانشینی امام علی علیه السلام اعتراض کرد و وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند: «این انتخاب از جانب من نیست، بلکه از جانب خداوند است»؛ او همان طور که طرف ناچه اش می رفت، گفت: خدایا! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راست می گوید و علی علیه السلام را تو تعیین کردی؛ سنگی بر من بفرست! هنوز به ناچه خود نرسیده بود که عذاب الاهی بر او نازل شد.

اشکال ابن تیمیه به این روایت

با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نبی رحمت است، نزول عذاب بر کدام میناست؟

جواب علامه امینی به ابن تیمیه

درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبی رحمت است؛ لازمه رحمت بر مردم این است که «موانع» برطرف شود و این شخص خودش از موانع بوده است و برداشته شدن او، برداشته شدن «مانع» است.^۱

روایت ابوبکر حضرمی هم مشکلی ندارد. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با همه مردم درگیر نمی شوند، بلکه با مخالفان و با کسانی که خودشان عامل گرفتاری هستند، درگیر می شوند و برای بسط عدالت این موانع را برمی دارند و این عملکرد، عین عدالت است.

۱. امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۴۸۹، ذیل آیه «سئل سائل...».

طبق بعضی روایات، دوران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از دوران نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز سخت تر است؛ چون در دورانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شدند، همه بت پرست بودند، خودشان بتی را درست کرده و آن را می پرستیدند. در واقع، فهم آن ها در همین حد بود که ساخته خودشان، خدای آن ها است؛ اما در دوران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به قرآن استدلال شود و هرکس ادعا دارد که من مفسر و نظریه پرداز و متخصص هستم و با کمال بی ادبی به امام عجل الله تعالی فرجه الشریف می گویند: از همان جا که آمدی، به همان جا برگرد، ما به تو نیازی نداریم. بدیهی است مقابله و محاجه با چنین کسانی راحت نمی باشد، حدیث و قرآن بلد هستند: «رُبُّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ يَلْعَنُهُ». حضرت با چنین کسانی که می خواهند مانع تراشی کنند، تسامح ندارند و قاطع برخورد می کنند.

امیر المومنین علیه السلام نیز می توانستند قاطع برخورد کنند؛ ولی برای حفظ آینده شیعه، قاطعانه برخورد نکردند؛ چون بعدها حکومت به دست دیگران می افتاد: «صَبْرْتُ وَفِي الْحَلْقِ قَذَى وَفِي الْعَيْنِ شَجَى»؛ ولی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این محدور را که حکومت در دست دیگران بیفتد، ندارند. و به نظر ما حکومت امام زمان علیه السلام تا قیامت خواهد بود و با رجعت هم منافاتی ندارد و اگر بگوییم ائمه علیهم السلام در رجعت خود، حکومت می کنند، باز مشکلی ندارد؛ زیرا در این صورت، حکومت دست غیر امام معصوم نیست.

پس این روایت از نظر محتوا مشکلی ندارد.

بررسی سند روایت هفدهم

این روایت در سه مدرک اصلی و قدیمی محاسن برقی، الاصول الستة عشر و کافی نقل شده است.
ما به بررسی اعتبار الاصول الستة عشر کتاب «دُرُست بن ابی منصور» می‌پردازیم:

نظر مرحوم نجاشی

درست بن ابی منصور محمد الواسطی، روی عن ابی عبد الله و ابی الحسن علیهما السلام و معنی درست: ای صحیح.

له کتاب یرویه جماعة منه: سعد بن محمد الطاطری، عمّ علی بن الحسن الطاطری...^۱
ایشان از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت نقل می‌کند، «دُرُست»، یعنی صحیح، برای او کتابی است که جماعتی از او روایت می‌کنند؛ از جمله سعد بن محمد الطاطری، عموی علی بن الحسن الطاطری ...؛ نجاشی بعد از چنین عباراتی، باز هم او را توثیق نمی‌کند.

نظر شیخ طوسی

درست الواسطی، له کتاب، و هو ابن ابی منصور، أخبرنا بكتابه أحمد بن عبدون، عن علی بن محمد بن الزبیر القرشی، عن أحمد ابن عمر بن کیسبة، عن علی بن الحسن الطاطری، عن درست.

۱. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۶۲.

و رواه حمید، عن ابن نهيك، عن درست.^۱

«دُرُست واسطی» کتابی دارد و او، همان ابن ابی منصور است و طریقتش را این گونه می آورد: احمد بن عبدون، از علی بن محمد بن زبیر قرشی، از احمد بن عمر بن کیسبه، از علی بن حسن طاطری، از درست.

پس راوی کتاب «درست بن ابی منصور» آقای طاطری است و طریقت شیخ طوسی به طاطری منتهی می شود. ایشان هم آن را توثیق نکردند.

نظر مرحوم کشی

«درست بن ابی منصور، من أصحاب موسى بن جعفر و علي بن موسى عليه السلام، حمدويه، قال: بعض أشياخي، قال: درست ابن أبي منصور واسطي واقفي؟ درست بن ابی منصور از اصحاب موسی بن جعفر و علی بن موسی علیه السلام است. واقفی است و دیگران نیز این را گفته اند.»

مرحوم علامه حلی همان حرف های کشی را در قسم دوم کتاب خود نقل می کند؛ یعنی درست بن ابی منصور جزء عدول نیست.

ابن داوود نیز قریب همین حرف علامه حلی را می فرماید.

مرحوم مجلسی در کتاب وجیزه «درست بن ابی منصور» را تضعیف می کند. نظیر همین را شیخ بهائی در شرح فقیه آورده است.

۱. طوسی، الفهرست، ص ۱۸۶.

۲. کشی، رجال کشی، ص ۵۵۶.

مرحوم وحید بهبهانی در واقفی بودن ایشان تامل دارد و می‌گوید: واقفی بودن «درست بن ابی منصور» معلوم نیست.

مرحوم مامقانی بر مرحوم وحید بهبهانی ایراد می‌گیرد و می‌گوید: «فالحق ان الرجل واقفی.»

اما واقفی بودن مشکل نیست؛ چون واقفی ثقه هم ممکن است داشته باشیم.

مرحوم مامقانی می‌فرماید: «فالحق أنَّ الرجل واقفی، غایته أنَّ ما ذكره من الشواهد تخرج حديث الرجل من الضعف إلى القوة، والله العالم؛^۱ حق این است که این شخص واقفی است، نهایتاً آنچه ذکر کردیم از شواهد، این شخص را از ضعف به قوت منتهی می‌کند...»

مرحوم خوئی می‌فرماید: «درست بن ابی منصور» ثقه است. به نظر ما ایشان اگر چه واقفی است؛ روایات او مورد قبول است و می‌توان به روایات او اعتماد کرد.

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲۶، ص ۳۱۴.



جلسه بیست و یکم

مقدمه

بحث در بررسی روایات قتل‌های آغازین بود که بعضی، آن‌ها را دست‌آویز خود قرار داده‌اند. در جلسات قبل روایت هفدهم را نقل کردیم و مقداری در مورد سند روایت صحبت شد؛ اکنون بحث را ادامه می‌دهیم:

ادامه بررسی سند روایت هفدهم:

درست بن ابی منصور:

در مورد «درست بن ابی منصور» بیان کردیم که ایشان واقفی است و توثیق هم ندارد، بلکه از متأخران استفاده می‌شود که ایشان ثقه هم نیست. علامه حلی او را در قسم دوم کتاب خلاصه نقل فرموده و همان مطالب کشی را آورده است. ابن داوود و علامه مجلسی در الوجیره و شیخ بهائی نیز او را تضعیف کرده‌اند.

از جمله مباحث در مورد وی، بحث در مورد «واقفی» بودن یا نبودن او است. مرحوم وحید بهبهانی گویا اصرار دارد که ایشان واقفی نیست؛ اما مرحوم مامقانی در مقام رد می‌فرماید: در مورد مذهب او شکی نیست که واقفی است.

بحث دیگر این است که آیا درست بن ابی منصور ثقه است یا نه؟ مرحوم مامقانی می‌فرماید: شواهدی داریم که این شواهد، درست بن ابی منصور را از «ضعف» خارج می‌کند.

طرق مرحوم خوئی در توثیق درست بن ابی منصور

۱. أقول: الظاهر وثاقة الرجل لرواية علي بن الحسن الطاطري، عنه في كتابه وقد ذكر الشيخ في ترجمته (۳۹۲): أن رواياته في كتبه عن الرجال الموثوق بهم و برواياتهم.

و هذا شهادة من الشيخ بوثاقة مشايخ علي بن الحسن الطاطري كلية و لوقوعه في أسناد تفسير علي بن إبراهيم علي ما يأتي^۱.

۱. آقای طاطری از ایشان نقل می‌کند (صغرا)؛

نیز مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: طاطری از کسانی که به آن‌ها و روایاتشان وثوق و اطمینان دارد، نقل می‌کند (کبرا)؛

پس ایشان از «ثقات» است (نتیجه)؛ یعنی «توثیق خاص» ندارد.

لذا درست بن ابی منصور «توثیق عام» دارد و آقای خویی این شخص را «موثق» می‌دانند؛

۲. وقوع ایشان در اسناد کامل الزیارات (البته آقای خویی در آخر عمرشان از این مبنا برگشتند)؛

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۴۲.

۳. وقوع درست بن ابی منصور در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

البته طرق دیگری هم نقل می‌کنند که ایشان نمی‌پذیرد.

نظر ما درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی این بود که روات تفسیر علی بن ابراهیم قمی، همه ثقة هستند؛ اما روایتی در تفسیر قمی دیدم که سبب شد از این مبنا برگردیم و آن کتاب را مثل بقیه کتاب‌های روایی قابل بررسی سندی بدانیم؛

۴. روایت ثقات و بزرگان از ایشان است. بزرگان از ایشان روایت نقل می‌کنند (لا اقل ۱۴ نفر ثقة که چند نفرشان هم جز «حسان» هستند.) البته با توجه به توثیق عام شیخ طوسی، به نظر ما به این طریق نیازی نیست.

ثقات و بزرگانی که از درست بن ابی منصور روایت نقل می‌کنند:

۱. طاطری: المعتمد فی روایت،

۲. ابن ابی عمیر: الغنی عن التوثیق،

۳. علی بن الحسن الطاطری: ایشان غیر از سعد بن محمد می‌باشد و موثق است،

۴. عبدالله بن محمد نحیکی: الثقة، الجلیل،

۵. یونس ابن عبد الرحمان: الثقة،

۶. احمد بن عمر حلبی ابن شعبه: ثقة است،

۷. نضر بن سوید صیرفی: الثقة،

۸. حسن بن علی وشاء: الثقة،

۹. اسماعیل بن مهران: الثقة،

۱۰. ابن ابی نصر: الثقة،
 ۱۱. الحسن بن محبوب: الثقة،
 ۱۲. ابوشعيب محاملى: الثقة،
 ۱۳. عبدالله بن بكير: الموثق،
 ۱۴. على بن حسن جرمى: الموثق،
 ۱۵. زياد قندى كه همان ابن مروان است البته واقفى است؛ ولى مورد اعتماد است،
 ۱۶. محمد بن اسماعيل (ابن بزيع): موثق است،
 ۱۷. على بن اسباب: موثق است،
 ۱۸. معلى بن عثمان (احول كوفى): موثق است،
 ۱۹. ابويحيى واسطى (زكرياء بن يحيى): موثق است،
 ۲۰. ابن رباط بجلى: موثق است.
- هر چند در بين كسانى كه از ايشان نقل مى كنند، «ضعيف» هم وجود دارد؛
 بيش از چهارده نفر از كسانى كه از او روايت نقل مى كنند، جزء «ثقات» هستند
 و بعضى از آن ها جزء «اصحاب اجماع» و از كسانى اند كه «لا يروى ولا يرسل الا
 عن ثقه» هستند؛ مانند ابن ابى عمير و بن نطى.

نظر فرزند مرحوم مامقانى

إنَّ وقف المترجم لا ريب فيه، و رواية طائفة كثيرة من ثقات الرواة و حسانهم تلجأنا إلى
 الحكم على روايته بالقوة و الأخذ بها، كما جرى عليه فقهاؤنا قدس الله تعالى أرواحهم

على ذلك عملاً؛ درباره سوء اعتقاد درست بن ابی منصور شکی وجود ندارد. براساس روایت عده زیادی از روات «ثقه» و «حسن» از ایشان، ما حکم می‌کنیم روایات درست بن ابی منصور قوی است، و روایاتش را اخذ می‌کنیم؛ همان طور که روش فقهای ما این است.»

پس به نظر ما نسبت به شخصیت رجالی درست بن ابی منصور مشکلی نیست.

ولید بن صبیح:

مرحوم خوئی روایتی را در مورد ایشان نقل می‌کند:

«و قال الكشي: حدثني محمد بن قولويه، قال: حدثني سعد بن عبد الله بن أبي خلف، عن إبراهيم بن هاشم، عن بكير بن صالح، عن الحسن بن علي، عن إسماعيل بن عبد العزيز، عن أبيه، قال: دخلت أنا وأبو بصير على أبي عبد الله عليه السلام فقال: له أبو بصير: جعلني الله فداك إن لنا صديقا وهو رجل صدق يدين الله بما ندين به، فقال من هذا يا أبا محمد: الذي تذكره؟ فقال العباس بن الوليد بن صبيح فقال: رحم الله الوليد بن صبيح^۲؛ عبد العزيز می‌گوید: من و ابو بصير بر امام صادق عليه السلام وارد شدیم. ابو بصير به ایشان گفت: خداوند مرا فدای شما قرار دهد! برای ما رفیقی است و او مردی راستگو و به همان دینی است که ما هستیم. حضرت فرمودند:

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۶، ص ۳۱۶.

۲. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۶۲.

«این چه کسی است ای ابا محمد که ذکر کردی؟» گفت: عباس بن ولید بن صبیح. امام فرمودند: «خداوند ولید بن صبیح را رحمت کند!»؛ یعنی امام صادق علیه السلام بر ایشان ترحم کرده‌اند. سؤال این است که آیا از ترحم امام، «وثاقت» یا «حسن» بودن شخص استفاده می‌شود؟

مرحوم خویی در مقدمه کتاب رجال‌شان می‌فرماید: ترحم بر فاسق نیز می‌تواند باشد. مضافاً این که سیره و روش ائمه علیهم السلام این بوده است که بدون تقیه و بدون هیچ وجهی بر افراد عادی هم ترحم می‌کردند؛ یعنی ترحم ائمه علیهم السلام، اعم است از حسن و وثاقت و غیره.

ولی به نظر ما وقتی بعضی افراد، ترحم و ترضی فقهایی مانند شیخ صدوق را دلیل بر حسن می‌دانند؛ به طریق اولی ترحم و ترضی معصوم دلیل بر حسن و وثاقت شخص است؛ به خصوص هنگامی که از فرزند ولید بن صبیح نام می‌برند، امام علیه السلام بر پدر ترحم می‌فرماید؛ شاید این خصوصیت داشته باشد. این نکته روایت دارای قراینی است که این ترحم از ترحم‌هایی نیست که حتی بر فاسق ممکن باشد. لذا باید سند روایت بررسی شود؛ اگر اعتبار داشته باشد، متن آن افاده «حسن» بودن ولید بن صبیح را دارد؛ ولی از این که حضرت پدرش را ترحم کردند؛ بعضی می‌گویند: این تعریض به فرزند است.

راه دیگر برای اثبات «حسن» بودن ولید بن صبیح این است که ایشان کثرت روایت دارد. ۴۶ روایت به عنوان ولید بن صبیح در کتب اربعه از ایشان نقل شده است، این کثرت نقل که معارض (تضعیف) هم ندارد، می‌تواند اماره

«حسن» بودن وی باشد.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«عَدَّ الشَّيْخُ فِي رَجَالِهِ بِهَذَا الْعَنْوَانِ مِنْ أَصْحَابِ الصَّادِقِ عليه السلام وَ كُنِيَّتُهُ أَبُو الْعَبَّاسِ وَ وَثَّقَهُ جَمَاعَةُ قَالَ النَّجَاشِيُّ وَلَيْدُ بْنُ صَبِيحٍ أَبُو الْعَبَّاسِ كُوفِي ثِقَةٌ^۱؛ شَيْخٌ طَوْسِيٌّ أَشْهَانٌ رَأَى جُزْءَ أَصْحَابِ إِمَامٍ صَادِقٍ عليه السلام نَقَلَ كَرْدَهُ وَ جَمَاعَتِي أَوْ رَأَى تَوْثِيقَ كَرْدِهِ أَنْدَ. نَجَاشِيُّ كُوفِيٌّ كَرْدٌ أَيْ: وَلَيْدُ بْنُ صَبِيحٍ أَبُو الْعَبَّاسِ كُوفِيٌّ وَ ثِقَةٌ أَيْ:»

آقای خوئی ولید بن صبیح را طبق نقل نجاشی کوفی و ثقه می‌داند.
صرف نظر از توثیق نجاشی، نظر ما این بود که ترحم امام کافی است؛ ولی
آقای خویی ترحم را کافی نمی‌داند.
پس ولید بن صبیح نیز مشکلی ندارند.

مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ:

«مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ» مورد اختلاف است و روایات در مذمت او معمولاً
«ضعیف» است؛ اگر «قوی» نیز باشد، دلالتش «ضعیف» است و مشکل دارد؛
ولی روایات در مدح او معمولاً قوی و معتبر است.
نتیجه اینکه معلی بن خنیس ثقه، بلکه اهل بهشت است؛ حتی اگر به
درجه رفیع شهادت نمی‌رسید، باز بهشتی بود و حال که شهید شده است،

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۸۰.

مقام بالاتری دارد. البته مرحوم شیخ انصاری و بعضی دیگر او را تضعیف کردند؛ اما ما ایشان را قوی می‌دانیم. پس این روایت از حیث سند مشکلی ندارد.



جلسه بیست و دوم

مقدمه

بحث در بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور بود. بعضی با استناد به روایاتی مانند روایت هفدهم قائلند که امام زمان با مخالفان به تندی برخورد می‌کنند. در این جلسه بحث سندی این روایت را ادامه می‌دهیم.

ادامه بررسی سند روایت هفدهم

در مورد این روایت گفته شد که سه طریق دارد:

۱. کافی، از ابو بکر حضرمی نقل می‌کند؛
 ۲. اصول الستة عشر، از طریق معلى بن خنيس نقل می‌کند؛
 ۳. محاسن برقی از بکار بن ابی بکر حضرمی نقل می‌کند.
- مرحوم مجلسی در مرآة العقول سند کافی را ارزیابی می‌کند و می‌فرماید:^۱
- «این روایت مجهول است.» وی شاید در مورد ابوبکر حضرمی و اسماعیل بن مرار و تیملی تاملی داشته باشد. ایشان طریق کافی را مورد بررسی قرار می‌دهد؛

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۳۶۱.

اما این روایت دو طریق دیگر هم دارد که یکی از آن‌ها طریق الاصول الستة عشر است که بررسی کردیم و عنوان شد که دُرُست بن ابی منصور مشکلی ندارد و ولید بن صبیح و معلی بن خنیس هم مشکلی ندارند.

مرحوم مجلسی در مورد دلالت این روایت می‌فرماید:

«و یدل علی أنه علیه السلام إنما أعرض عن سبهم لضرب من المصلحة والحکم فیهم مع عدم المصلحة، جواز السبی؛ این روایت دلالت می‌کند که امیر المومنین علیه السلام از اسیر گرفتن باقی‌مانده جنگ جویان اعراض می‌کرد؛ به جهت مصلحتی که در عدم سبی آن‌ها بوده است؛ ولی حکم اولی در صورت عدم مصلحت، جواز سبی است.»

پس اگر امام زمان علیه السلام سبی و اسیر می‌کند، در واقع طبق حکم اولی است و امیرالمومنین علیه السلام اگر سبی نکردند، حکم ثانوی و براساس مصالحی بوده است. بنابراین، عبارت «سیر بخلاف سیره امیرالمومنین علیه السلام»؛ به این معنا نیست که امام زمان به خلاف حکم شرع عمل می‌کنند، بلکه معنای آن این است که عمل امیرالمومنین علیه السلام طبق حکم ثانوی و براساس مصالحی بوده است.

ادامه بررسی شخصیت معلی بن خنیس

بعضی معلی بن خنیس را «تضعیف» کرده‌اند؛ ولی ایشان هیچ مشکلی

ندارد و در راه ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام به شهادت رسید.

نظر مرحوم نجاشی

«معلی بن خنیس أبو عبد الله مولى (الصادق) جعفر بن محمد علیه السلام و من قبله کان مولى بنی أسد، کوفی، بزاز، ضعیف جدا لا یعول علیه؛ ایشان کوفی بزاز و پارچه فروش بوده و خیلی «ضعیف» است و اعتمادی بر او نیست.»

نظر ابن غضائری

«معلی بن خنیس مولى أبی عبد الله علیه السلام کان أول أمره مغیریا. ثم دعا إلی محمد بن عبد الله، و فی هذه الظنة أخذه داود بن علی، فقتله، والغلاة یضیفون إلیه کثیرا، ولا أرى الاعتماد علی شیء من حدیثه؛ معلی بن خنیس در ابتدای کار، مشکل عقیدتی داشت و تابع مغیره ابن سعید^۱ بود. سپس مردم را به محمد بن عبدالله ابن الحسن [که مورد تأیید امام نبود] دعوت می کرد. داوود بن علی، استاندار مدینه او را به همین جرم دستگیر کرد و او را به شهادت رساند. غلات نیز حرف های بسیاری جعل کرده اند و به ایشان نسبت می دهند و بر احادیث او اعتمادی ندارم.»

دلایل آقای خویی برای توثیق معلی بن خنیس:^۲

۱. وی به جسم بودن خداوند اعتقاد داشت. که - نعوذ بالله - خداوند همانند مردی است از نور و بر سر او تاجی است از نور و قلب او منبع حکمت است (مامقانی، مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۷۲).

۲. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۷.

۱. وجود معلی بن خنیس در اسناد کامل الزیارات؛
۲. وجود معلی بن خنیس در اسناد تفسیر قمی؛
۳. شیخ طوسی لیستی از سفرای ممدوح را ذکر می‌کند که معلی بن خنیس یکی از آنها است، و مطالبی را نسبت به ایشان می‌فرماید:

«عده الشیخ فی السفراء الممدوحین و قال: و منهم المعلی بن خنیس، و کان من قوام ابي عبد الله علیه السلام، و إنما قتله داود بن علی بسببه، و کان محموداً عنده، و مضی علی منهاجه و أمره مشهور، فروی عن ابي بصیر قال: لما قتل داود بن علی، المعلی بن خنیس فصلبه عز ذلك علی ابي عبد الله علیه السلام و اشتد علیه و قال له یا داود: علی ما قتلت مولای و قیمی فی مالی و علی عیالی، و الله إنه لأوجه عند الله منك، فی حدیث طویل. و فی خبر آخر، إنه قال: أما و الله لقد دخل الجنة، الغيبة: فصل فی ذکر السفراء الممدوحین.^۱

وکیل ابی عبد الله علیه السلام در امور ایشان بود. شیخ طوسی کشته شدن معلی بن خنیس توسط داوود بن علی را به خاطر رفت و آمدش با امام صادق علیه السلام عنوان کرده است. [این بیان مرحوم شیخ طوسی، کلام ابن الغضائری را رد می‌کند که می‌گوید: داوود بن علی بن عبد الله بن عباس، معلی بن خنیس را به خاطر دعوت به محمد بن عبد الله بن الحسن به شهادت رساند] معلی بن خنیس مورد پذیرش حضرت بود و در خط ولایت قرار داشت تا به شهادت رسید و شخصیت ایشان مشهور است و همه می‌دانند. سپس نقل می‌کند: ابا بصیر روایت

۱. طوسی، الغيبة، ص ۳۴۷.

کرده است زمانی که داوود بن علی، معلی بن خنیس را به قتل رساند و او را به دار آویخت؛ این امر بر وجود مقدس امام صادق علیه السلام خیلی سنگین و گران تمام شد و غم از دست دادن او برای حضرت سنگین بود. لذا به قاتل معلی فرمودند: «ای داوود! به چه دلیلی دوست و مباشر و خدمتکارم در امور مالی و خانوادگی ام را کشتی؟! به خدا قسم که نزد پروردگار عالم او از تو آبرومندتر است.» در روایت دیگر آمده است که حضرت فرمودند: «بدان که به خدا قسم او داخل بهشت شد.»

پس نجاشی و ابن غضائری ایشان را تضعیف کردند و شیخ طوسی او را مدح کرده است و طبق دو مبنایی که آقای خوئی در کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم قمی دارند، ایشان «توثیق عام» دارد. آقای خویی در ادامه مطالبی را از کشی نقل و روایات در مورد معلی بن خنیس را به «روایات مادح» و «روایات ذام» تقسیم می‌کند. روایات مادح چهارده روایت است که بیش‌تر آن‌ها صحیح است و روایات ذامه پنج روایت است که دو یا سه مورد آن اصلاً مذمت نیست. معلی بن خنیس اشتباه فقهی کرده است و برداشتش اشتباه بوده و امام آن را تصحیح کرده است، و آن نیز که مذمت است، از نظر سند مشکل دارد.

نظر مرحوم خوئی

هذا والذي تحصل لنا مما تقدم أن الرجل جليل القدر ومن خالصي شيعة أبي عبد الله عليه السلام، فإن الروايات في مدحه متضاربة، على أن جملة منها

صاحح كما مر، و فيها التصريح بأنه كان من أهل الجنة حين قتله داود بن علي، و يظهر من ذلك أنه كان خيرا في نفسه، و مستحقا لدخول الجنة، و لو أن داود بن علي لم يقتله، نعم لا مضايقة في أن تكون له درجة لا ييناها إلا بالقتل كما صرح به في بعض ما تقدم من الروايات، و مقتضى ذلك أنه كان رجلا صدوقا، إذ كيف يمكن أن يكون الكذاب مستحقا للجنة، و يكون موردا لعناية الصادق عليه السلام؟ و يؤكد ذلك شهادة ابن قولويه بأنه من الثقات، و شهادة الشيخ بأنه كان من السفراء الممدوحين وأنه مضى على منهاج الصادق عليه السلام و مع ذلك كله لا يعتنى بتضعيف النجاشي، وإن كان هو خريت هذه الصناعة، و لعل منشأ تضعيفه (قدس الله نفسه) هو ما اشتهر من نسبة الغلو إليه، و قد نسب ذلك إليه الغلاة، و علماء العامة الذين يريدون الإزراء بأصحاب أبي عبد الله عليه السلام - و الله العالم - . و أما ما تقدم من ابن الغضائري من تضعيفه، و من نسبة أنه كان مغيريا، ثم دعا إلى محمد بن عبد الله فلا يعتنى به، لعدم ثبوت نسبة الكتاب إليه كما تقدم غير مرة^۱؛

آنچه برای ما از مجموع روایات حاصل شد و آنچه گذشت؛ این که این شخص، جلیل القدر و از شیعیان خالص امام صادق عليه السلام بوده است. پس به درستی که روایات در مدح او متعدد است. دسته ای از این روایات، «صحیح السند» هستند و به این معنا تصریح دارند که او از اهل بهشت است، هنگامی که داوود بن علی او را به قتل رساند، و از آن ها ظاهر می شود که وی فی نفسه خوب و مستحق ورود به

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۴۷.

بهشت و مورد عنایت امام صادق علیه السلام بوده است؛ اگر داود بن علی هم ایشان را شهید نمی‌کرد، باز او اهل بهشت بود. البته برای او درجه‌ای بود که جز با شهادت به آن نایل نمی‌شد؛ همان‌طور که بعضی روایات به آن تصریح دارند و مقتضای این روایات آن است که او فردی «صدوق» بوده است، و چگونه ممکن است که دروغگو مستحق بهشت^۱ و مورد عنایت امام صادق علیه السلام باشد؟

شاهدی که حرف ما را تایید می‌کند:

۱. شهادت ابن قولویه به این‌که او از ثقات است [در اول کامل الزیارات می‌فرماید: هر آنچه نقل می‌کنم از ثقات نقل می‌کنم]؛

۲. شهادت شیخ طوسی به این‌که معلی بن خنیس از سفرای ممدوح است و راه و روش و سیره امام صادق علیه السلام را درپیش گرفت.

بر این اساس و با وجود این حرف‌ها به تضعیف نجاشی اعتنا نمی‌شود؛ اگر چه او استاد و متخصص این فن است. شاید منشاء تضعیف نجاشی مشهور بودن نسبت غلو به معلی بن خنس است، و این تهمت غلو را خود غلاة و

۱. مگر بر مبنای دگراندیشان به قضیه بنگریم که می‌گویند: جبرئیل به من بشارت داد که هرکس شهادتین بگوید، اهل بهشت است. گفتم: اگر چه سرقت و زنا کرده باشد؟ فرمود: حتی اگر دزد یا بدکاره هم باشد. دوباره پرسید: وی جواب داد که جبرئیل می‌گوید: «و ان سرق وان زنی و ان شرب الخمر».

اگر درهای بهشت به این راحتی به روی همه باز است؛ پس چرا به «عشره مبشره» معتقدید؟ دیگر بشارت برای چی؟ وقتی که سارق و زانی و شارب الخمر همه به بهشت می‌روند، چه امتیازی است برای عشره مبشره؟

علمای عامه به او نسبت داده‌اند [هر کس که فضیلتی راجع به امیرالمومنین علیه السلام نقل کند؛ فوراً او را به غلو متهم می‌کنند] کسانی که در پی مخدوش کردن اصحاب اهل بیت علیهم السلام هستند.^۱ اما آنچه ابن غضائری در تضعیف معلى بن خنس آورده است، مبنی بر این که وی از طرفداران مغیره است و سپس مردم را به محمد بن عبد الله دعوت می‌کرد؛ به آن اعتنا نمی‌شود؛ چون معلوم نیست که مؤلف کتاب، ابن غضائری باشد. نتیجه این که ایشان هیچ مشکلی ندارد و جلیل‌القدر است.

نظر مرحوم شوشتری

«و بالجملة: بعد اتفاق الأخبار علی مدحه لا عبرة بقولهما، فليس في الأخبار ما يستشتم منه قدح فيه سوى ولعه علی نشر مقاماتهم علیهم السلام مع كون ذلك سبباً لإضرار الجبارة به و بهم علیهم السلام و عدم کمال فقهه، و هما أعم من الضعف^۲؛ بعد از اتفاق اخبار بر مدح ایشان، به نظر نجاشی و ابن غضائری اعتنایی نمی‌شود. [این عالمانه است؛ زیرا پذیرش قول نجاشی اجتهاد در مقابل نص می‌شود، زمانی به کلام نجاشی نیاز داریم که نصی نباشد و این جا نص هست]. از روایات چیزی در قدح و ذم

۱. ابن ربه اندلسی و بعدش کسانی که این خط را در پیش گرفتند. در مسئله «رد الشمس» می‌گویند: از اولین درجات غلو شیعه این است که می‌گویند خورشید برای حضرت علی علیه السلام برگشته است. به راستی این که گفته شود خورشید برای یوشع بن نون برگشت غلو نیست، ولی برای علی بن ابی طالب علیه السلام غلو است!؟

۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

و تنقیص معلی بن خنیس استفاده نشده است، غیر از اشتیاق و علاقه او به نشر مقامات آل محمد علیهم السلام که همه جا منتشر شود و همه مطلع شوند و همین، سبب ضرر به خودش و ائمه علیهم السلام شد^۱ و او از نظر فقه کامل نبود؛ و این دو، اعم از ضعف است [مگر پیروان اهل بیت علیهم السلام همه کمال فقه داشتند، ممکن است کسی این دو ایراد را داشته باشد و ضعیف نیز نباشند].»

پس معلی بن خنیس هیچ مشکلی ندارد.

۱. آن‌ها نمی‌خواهند ائمه علیهم السلام را قبول کنند و از اول تلاش بر این داشتند که بگویند فلانی و فلانی از همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برترند. پس مهم آن‌ها هستند و امیرالمومنین علیه السلام به عنوان چهارمی است. بعضی از آن‌ها ایشان را به عنوان خلیفه چهارم نیز قبول نکردند: «ما انا الا کواحد من الناس» تبلیغات بر این بود که امیرالمومنین علیه السلام فردی عادی است و ائمه علیهم السلام بعد را به طریق اولی این‌طور معرفی می‌کردند. سیاست بر این بود که همیشه ائمه معصوم علیهم السلام را کنار بگذارند و ارتباطات با آنان را قطع کنند و حقایق و مقامات آنان بر مردم روشن نشود و هر کس که بر خلاف این سیاست حرکت می‌کرد، او را به اشدّ عقوبات مواخذه می‌کردند.

عبدالله بن شداد می‌گوید: آن‌قدر جو اختناق بر عراق و کوفه حاکم بود که فضیلت هر کسی را می‌گفتند، الا امیرالمومنین را. دلم می‌خواهد فضایل علی علیه السلام را بگویم و سپس گردنم را بزنند؛ فقط بگذارند حرفم را بزنم و بگویم که علی بن ابی‌طالب علیه السلام کیست، بعد مرا بکشند. آن‌ها نیز در قتل کسانی که در این زمینه تبلیغ می‌کردند، کوتاهی نمی‌کردند که یکی از آنان همین معلی بن خنیس بود که از او می‌خواستند جاسوسی کند و بگوید حضرت با چه کسانی ارتباط دارند. می‌گفت: اگر نام آن‌ها زیر پای من هم باشد پایم را برنمی‌دارم تا شما تصور نکنید که من علیه شیعه‌ها جاسوسی می‌کنم؛ او را گرفتند و با وضع دردناکی به شهادت رساندند.

نتیجه

پس سند روایت الاصول الستة عشر، مشکلی ندارد و اگر چه سند کافی مشکل و مجهول باشد؛ این سند «صحیح» است و ما به این روایت ملتزم می‌شویم. طبق این روایت، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر خلاف سیره امام علی ع عمل می‌کنند، و اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اسیر و سبی می‌کنند، در واقع طبق حکم اولی است و امیرالمومنین ع اگر سبی نکردند، طبق حکم ثانوی و بر اساس مصالحی بوده است. روایت دیگری این روایت را تفسیر می‌کند؛ این گونه که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌تواند به همین حکم اولی عمل کند و اگر مصلحتی ایجاب کرد، طبق حکم ثانوی عمل کند؛ اما اصل اولی جواز سبی و به اسارت گرفتن است.»



جلسه بیست و سوم

مقدمه

بحث در بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور بود. در ادامه بررسی سندی روایت هفدهم به شخصیت معلى بن خنيس پرداختيم و در اين جلسه كلام بزرگان را در مورد وی ادامه می‌دهيم:

ادامه بررسی شخصیت معلى بن خنيس

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«تحقيق القول في ذلك انا قد بينّا في القائدة الثّلاثين انا انما نعتمد على جرح علماء الرّجال حيث لا نستفيد شيئاً من الأخبار و اما اذا استفدنا من الأخبار عدالة الرّجل فالعبرة باقواها افادة للظنّ الا اذا رجع المجرح الى رمية بالغلو ونحوه فانّا ح نقدّم الأخبار لغلبة افادتها الظنّ دون اقوالهم ضرورة انّ القدماء كانوا يعدّون ما نعدّه اليوم من ضروريات مذهب الشّيعه غلّوا و ارتفاعا و كانوا يرمون بذلك اوثق الرّجال كما لا يخفى على من احاط خبرا بكلماتهم و الأخبار في مدح الرّجل متظافرة و ما تضمنت القدرح لا ينافي العدالة و الثقة قال المحقّق الوحيد ره معلقاً على قول ابن الغضائري كان معلى بن خنيس مغيرياً ما لفظه يظهر بالتأمل في امثال هذا مما هو خلاف

الواقع قطعاً او ظناً متاخماً للعلم او قوياً في غاية القوّة من ابن الغضائري فساد تضعيفاته و يظهر من مهج الدّعوات لابن طاووس و غيره كونه من اشهر وكلاء الصادق عليه السلام و اجلّهم و أنّه قتل بسبب ذلك و أنّه كان يجبي الأموال اليه و اقول اشار بذلك الى ما في مهج الدعوات من شرح الدّعاء الّذي قرئه الصادق عليه السلام في مسجد النبي ﷺ عند عزمه الى ان يمضي الى العراق بطلب من المنصور من قوله أنّ جعفر بن محمد عليه السلام بعث مولاه المعلّى بن خنيس لجباية الأموال من شيعته و انه كان يدبّ بها محمد بن عبد الله و كاد المنصور ان ياكل كفه على جعفر غيظاً الخ و في التحرير الطّاووسي بعد نقل بعض الأخبار المادحة و في بعض القادحة و الجواب عن القادحة بضعف السند ما لفظه و الّذي ظهر لي أنّه من اهل الحقّة و الله الموقّق انتهى و بالجملة يظهر بعد التتبع في كتب الأخبار و الدّعوات و مناقب الأئمّة من الخاصّة و العامّة فساد ما نسبته اليه ابن الغضائري قطعاً و كونه من اجلاء الشيعة ثمّ اشار الى بعض ما ياتي من الأخبار ثمّ نقل عن جدّه المجلسي - قدّه - انه قال و لنعم ما قال انّ الّذي حصل لي من التتبع التّام أنّ جماعة من اصحاب الرجال راوا ان الغلاة لعنهم الله نسبوا الى جماعة شيئاً تروى لمداهبهم الفاسدة كجابر و المفصل بن عمرو و المعلّى و امثالهم و هم بريئون ممّا نسبوه اليهم فراوا دفعا للافسد بالفساد ان يضعفوا هؤلاء كسراً المذاهبهم الباطلة حتّى لا يمكنهم الزامنا باخبارهم الموضوعه الى ان قال و قرينة الوضع عليهم دون غيرهم أنّهم كانوا اصحاب الأسرار و كانوا ينقلون من معجزاتهم فكانوا يضعون عليهم و الجاهل بالأحوال لا يستنكر ذلك كما ورد عن المعلّى انّ الأئمّة عليهم السلام محدّثون بمنزلة الأنبياء بل قال رسول الله ﷺ علماء امتي كانبيا بني اسرائيل فتوهّموا انه يقول أنّهم انبياء فتدبر انتهى

کلام المجلسی فتحصل من ذلك كله انّ معلی بن خنیس ثقة جلیل صحیح الروایة من اهل اسرار الصادق علیه السلام كما هو ظاهر ما مرّت حکایتہ عن کتاب الغیبة للشیخ الطوسی و مال الیه الفاضل المجلسی الأول و المحقّق الوحید و جزم به فی جامع التّرواة و استظهره ابن طاووس و المحقّق البحرانی فیما مرّ من عبارة البلغة و ان رمی ابن الغضائری اّیاه بالمغیریّة و الدّعوة الى النفس الرّکیة غلط صرف^۱؛ تحقیق قول در مورد ایشان: ما در فایده سی ام روشن کردیم در صورتی به جرح علماى رجال اعتماد می کنیم که چیزی از روایات استفاده نشود؛ اما اگر عدالت شخص از روایات استفاده شود؛ معتبر اقوای آن دو یعنی روایات از حیث افاده ظن می باشد؛ مگر این که جرح شخص به غلو و مانند آن باشد که در این صورت، اخبار را مقدم می کنیم؛ چون در این صورت، روایات افاده ظن دارد؛ اما اقوال افاده ظن ندارد، به این دلیل است که قدام آنچه را امروز از ضروریات مذهب شیعه است، غلو می شمردند و به آن موثق ترین رجال را به غلو رمی می کردند. اگر کسی بر کلمات آنان احاطه داشته باشد، این مطلب بر او مخفی نیست، و اخبار در مدح این شخص متعدد است و روایات متضمن قدح او با وثاقت و عدالت او منافات ندارد. محقق وحید بهبهانی در تعلیقه بر قول ابن غضائری که گفته است: معلی بن خنیس مغیری بود؛ می فرماید: با تأمل در مانند این شخص، از آنچه خلاف واقع است؛ به قطع یا به

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۲۳۰.

ظن قریب به علم یا ظن قوی؛ فساد تضعیفات ابن غضائری ظاهر می‌شود و از مهج الدعوات ابن طاووس و غیر آن ظاهر می‌شود که ایشان از مشهورترین و بزرگ‌ترین وکلای امام صادق علیه السلام بود و به همین سبب کشته شد و اموال را خدمت امام علیه السلام می‌آورد و به این حرف، آنچه اشاره دارد، در مهج الدعوات ذیل دعای امام صادق علیه السلام، وقتی که منصور ایشان را احضار کرد. امام هنگامی که می‌خواستند به عراق تشریف ببرند، دعایی را در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواندند. وی چنین نقل کرده است: جعفر بن محمد علیه السلام، معلى بن خنیس را برای دریافت اموال (وجوهات) از شیعیانش فرستاد و گاهی از این اموال به محمد بن عبد الله می‌داد و منصور هم از غیظ و ناراحتی امام، انگشت به دهان می‌گذاشت و در تحریر طاووسی بعد از نقل بعض اخبار مادحه و بعضی از اخبار قادحه و جواب از روایات ذامه به ضعف سند آن‌ها، می‌فرماید: آنچه برای من ظاهر شد، این است که ایشان از اهل بهشت است. خلاصه بعد از تتبع در کتاب‌های روایی و دعا و مناقب ائمه علیهم السلام از خاصه و عامه، فساد آنچه ابن غضائری به او نسبت داده، و این که او از بزرگان شیعه است، ظاهر می‌شود. سپس به بعضی از اخبار اشاره و از جدشان، مرحوم مجلسی نقل می‌کند که فرمودند و چه خوب هم فرمودند: آنچه برای من از تتبع تام حاصل شد، این است که جماعتی از اصحاب رجال ملاحظه کردند که غلات به جماعتی چیزی را نسبت می‌دهند برای ترویج مذاهب فاسدشان، مانند جابر، مفضل و معلى و مانند آن‌ها؛ در حالی که آن‌ها از آن نسبت‌ها بیزار هستند. پس علمای ما دیدند برای دفع

افسد به فاسد آن‌ها را هم تضعیف کنند تا نتوانند ما را به احادیث جعلی‌شان ملزم کنند. قرینه جعل احادیث، علیه آن‌ها این است که آنان اصحاب سرِّ ائمه علیهم‌السلام بودند و از معجزات ائمه علیهم‌السلام نقل می‌کردند پس احادیث جعلی را به آن‌ها نسبت می‌دادند و کسی که از احوال آن‌ها مطلع نیست، آن را انکار نمی‌کند؛ همچنان که از معلی وارد شده است که ائمه علیهم‌السلام محدث به منزله انبیا هستند، بلکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل هستند». پس توهم کردند که او می‌گوید: آن‌ها انبیا هستند. براساس آنچه بیان کردیم، حاصل می‌شود که معلی بن خنیس ثقه و جلیل است و روایات او صحیح و او از اهل سرِّ امام صادق علیه‌السلام است؛ چنان که این مطلب از حکایت، از کتاب غیبت شیخ طوسی ظاهر است و فاضل مجلسی اول همین را می‌فرماید. همچنین محقق وحید به آن، و در جامع الروات نیز جزم پیدا کرده است. همچنین ابن طاووس و محقق بحرانی نظرشان همین است و این که ابن غضائری او را به مغیری بودن رمی می‌کند و این که وی به نفس زکیه دعوت کرده است؛ اشتباه محض است.»

روایات مدح معلی بن خنیس

۱. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بُنْ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنِي الْعُبَيْدِيُّ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ، قَالَ، كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام مُجَاوِرًا بِكَكَّةَ، فَقَالَ لِي يَا إِسْمَاعِيلُ اخْرُجْ حَتَّى تَأْتِيَ مُرَّةَ أَوْ عُشْفَانَ، فَسَلْ هَلْ حَدَّثَ بِإِسْمِئِكَ حَدَّثٌ، قَالَ فَخَرَجْتُ حَتَّى أَتَيْتُ مُرَّةَ فَلَمْ أَلَقْ أَحَدًا، ثُمَّ مَضَيْتُ حَتَّى أَتَيْتُ عُشْفَانَ فَلَمْ

يَلْقَى أَحَدًا، فَارْتَحَلْتُ مِنْ عُسْفَانَ فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْهَا لَقِيَنِي عَيْرٌ تَحْمِلُ زَيْتًا مِنْ عُسْفَانَ، فَقُلْتُ لَهُمْ هَلْ حَدَّثَ بِالْمَدِينَةِ حَدَّثٌ قَالُوا لَا، إِلَّا قُتِلَ هَذَا الْعِرَاقِيُّ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْمُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ، قَالَ فَانْصَرَفْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمَّا رَأَى أَنِي قَالَ: لِي يَا إِسْمَاعِيلُ قُتِلَ الْمُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ فَقُلْتُ نَعَمْ، قَالَ، فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ دَخَلَ الْجَنَّةُ! إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ مِي گويد: نزد امام صادق عليه السلام در مکه بودم؛ ایشان به من فرمودند: «ای اسماعیل! خارج شو تا به مَرَّة یا عسفان بروی؛ پس سوال کن آیا اتفاقی در مدینه افتاده است؟» می گويد: خارج شدم تا به مَرَّة رفتم؛ اما احدي را نيافتم. از آن جا گذشتم تا به عسفان آمدم؛ ولي احدي مرا ملاقات نکرد. از عسفان رفتم؛ چون از آن خارج شدم، به کارواني برخورد کردم که روغن مايع همراه آنان بود؛ به آنها گفتم: آیا اتفاقی در مدینه افتاده است؟ گفتند: نه؛ مگر قتل اين عراقی که به او معلی بن خنيس گفته می شد. نزد امام صادق عليه السلام برگشتم؛ چون مرا دیدند، به من فرمودند: «ای اسماعیل! معلی بن خنيس کشته شد؟» گفتم: بله. امام عليه السلام فرمودند: «به خدا قسم که وارد بهشت شد.»

مرحوم خویی می فرماید: این روایت «صحیح» است.

۲. «رجال الکشي عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حمادِ الثَّابِتِ عَنِ الْمُسَمَّعِيِّ قَالَ: لَمَّا أَخَذَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ حَبْسَهُ فَأَرَادَ قَتْلَهُ فَقَالَ لَهُ الْمُعَلَّى أَخْرِجْنِي إِلَى النَّاسِ فَإِنَّ لِي دَيْنًا كَثِيرًا وَمَالًا حَتَّى أَشْهَدَ بِذَلِكَ فَأَخْرَجَهُ إِلَى السُّوقِ فَلَمَّا اجْتَمَعَ النَّاسُ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ

۱. کشی، رجال الکشي - إختيار معرفة الرجال، ص ۳۷۶.

أَنَا مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ فَمَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي أَشْهَدُوا أَنِّي مَا تَرَكْتُ مِنْ مَالٍ عَيْنٍ أَوْ دِينَ أَوْ أَمَةٍ أَوْ عَبْدٍ أَوْ دَارٍ أَوْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ فَهُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ فَشَدَّ عَلَيْهِ صَاحِبُ شُرْطَةِ دَاوُدَ فَقَتَلَهُ قَالَ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام خَرَجَ يَجُرُّ ذَيْلَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ وَاسْمَاعِيلُ ابْنُهُ خَلْفَهُ فَقَالَ يَا دَاوُدُ قَتَلْتَ مَوْلَايَ وَأَخَذْتَ مَالِي فَقَالَ مَا أَنَا فَتَلْتُهُ وَلَا أَخَذْتُ مَالَكَ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ عَلَى مَنْ قَتَلَ مَوْلَايَ وَأَخَذَ مَالِي قَالَ مَا قَتَلْتُهُ وَلَكِنْ قَتَلَهُ صَاحِبُ شُرْطَتِي فَقَالَ يَا ذَنْبَكَ أَوْ بَغَيْرِ ذَنْبِكَ فَقَالَ بَغَيْرِ ذَنْبِي فَقَالَ يَا إسماعيلُ شَأْنُكَ بِهِ فَخَرَجَ إسماعيلُ وَالسَّيْفُ مَعَهُ حَتَّى قَتَلَهُ فِي مَجْلِسِهِ قَالَ حَمَّادٌ فَأَخْبَرَنِي الْمُسَمَعِيُّ عَنْ مُعْتَبٍ قَالَ فَلَمْ يَزَلْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَيْلَتَهُ سَاجِدًا وَقَائِمًا فَسَمِعْتُهُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ وَهُوَ سَاجِدٌ يَقُولُ - اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ الْقَوِيَّةِ وَحَالَكَ الشَّدِيدَةِ وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ لَهَا ذَلِيلٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ قَالَ فَوَاللَّهِ مَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ حَتَّى سَمِعْنَا الصَّاحَّةَ فَقَالُوا مَاتَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ بِدَعْوَةٍ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا فَضَرَبَ رَأْسَهُ بِمِزْزَبَةٍ انْشَقَّتْ مِثْلَ ثَنِيَّةٍ؛ مَسْمَعِي مِي گويد: وقتی داوود بن علی، معلى بن خنيس را زندانی کرد، هنگامی که کشتن او را تصمیم گرفت؛ معلى گفت: مرا به بازار ببر؛ قرض زیادی دارم و ثروتی نیز دارم تا مردم را گواه بگیرم. او را میان بازار بردند؛ همین که مردم جمع شدند، گفت: مردم من معلى بن خنيس هستم هر که مرا می شناسد که می شناسد. من هر چه دارم از ملك، قرض، کنیز، غلام و خانه؛ چه کم یا زیاد، همه به جعفر بن محمد عليه السلام متعلق است. در این موقع مأمور

[=رئیس شهربانی] داوود بن علی به او حمله کرد و او را کشت. این خبر که به حضرت صادق علیه السلام رسید، با ناراحتی تمام با پسرش، اسماعیل پیش داوود بن علی رفت و فرمود: «داوود! هم پیمان (دوست) مرا کشتی و مالم را تصرف کردی؟» گفت: من او را نکشته‌ام و اموال شما را هم تصرف نکرده‌ام! حضرت فرمود: «به خدا نفرین می‌کنم بر کسی که مولای مرا کشته است!» داوود گفت: او را رئیس شهربانی من کشته است. حضرت فرمود: «با اجازه تو یا بدون اجازه؟» گفت: بدون اجازه من. آن‌گاه امام به فرزند خود، اسماعیل فرمود: «اسماعیل! برو سزای این مرد را بده!» اسماعیل با شمشیر خارج شد و او را کشت. حماد می‌گوید: مسمعی از معتب نقل کرده است که تمام آن شب را امام علیه السلام به سجده و قیام پرداخت. در آخر شب، شنیدم در سجده می‌گوید: «اللهم انی أسألك بقوتك القویه و محالك الشدیدة و بعزتک التي خلقک لها ذلیل ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تأخذ الساعة الساعة.» به خدا هنوز سر از سجده برنداشته بود که صدای ناله و شیون از خانه داوود بلند شد. گفتند: داوود مرد. امام علیه السلام فرمود: «من از خدا تقاضا کردم، خداوند فرشته‌ای را فرستاد که با حربه آهنی در سر او زد، به طوری که تا مthane او را پاره کرد.»

این روایت نیز بر «مدح» ایشان دلالت دارد.

۳. «رجال الکشي حمّوئیه عن مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ جَبْرِئِلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: قَالَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا أَنَا قَتَلْتُهُ يَغْنِي مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ قَالَ فَنَنْ قَتَلَهُ قَالَ السَّيرَافِيُّ وَ كَانَ صَاحِبَ شُرْطَتِهِ قَالَ أَقْدَنَا مِنْهُ قَالَ قَدْ أَقْدَنْتُكَ قَالَ فَلَمَّا أَخَذَ السَّيرَافِيُّ وَقَدَّمَ

لِيُقْتَلَ جَعَلَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ يَا مُرُوءِي بِقَتْلِ النَّاسِ فَأَقْتُلْهُمْ هُمْ ثُمَّ يَقْتُلُونِي
فَقَتِلَ السَّيْرَافِي؛ ولید بن صبیح می گوید: داوود بن علی به امام صادق علیه السلام
گفت: من او را [=معلّا] نکشته ام. حضرت فرمود: «پس چه کسی او را کشته
است؟» گفت: سیرافی و او مسئول انتظامی است. حضرت فرمود: «قصاص او
را به ما واگذار کن.» داود گفت: واگذار کردم. ولید بن صبیح می گوید: چون
سیرافی دستگیر شد، او را آوردند تا کشته شود، زبان به شکوه گشود که: ای
گروه مسلمانان! [حکومت] مرا به قتل مردم دستور می دهد و من مردم را برای
رضای آنان [حکومت] می کشم. آنان مرا نیز می کشند. سپس سیرافی کشته
شد.»

مرحوم خوئی می فرماید: این روایت «صحیح» است.

۴. «رجال الکشی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ كَتَبَ إِلَيَّ الْفَضْلُ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ
عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: لَمْ قَدِمَ أَبُو إِسْحَاقَ عليه السلام مِنْ
مَكَّةَ فَذَكَرَ لَهُ قَتْلَ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ فَقَامَ مُغْضَبًا يَجُرُّ ثَوْبَهُ فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ ابْنُهُ
يَا أَبَتِ أَيْنَ تَذْهَبُ فَقَالَ لَوْ كَانَتْ نَازِلَةٌ لَقَدِمْتُ عَلَيْهَا فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى دَاوُدَ بْنِ
عَلِيٍّ فَقَالَ يَا دَاوُدُ لَقَدْ أَتَيْتَ ذَنْبًا لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ لَكَ قَالَ وَمَا ذَلِكَ الذَّنْبُ قَالَ قَتَلْتُ
رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ مَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ لَهُ دَاوُدُ وَأَنْتَ قَدْ أَتَيْتَ
ذَنْبًا لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ لَكَ قَالَ وَمَا ذَلِكَ الذَّنْبُ قَالَ رَزَجْتُ ابْنَتَكَ فَلَنَا الْأُمُومِيُّ قَالَ إِنْ

كُنْتُ زَوْجَتُ فَلَانَا الْأُمَوِيِّ فَقَدْ زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص عُمَانًا وَلِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُسْوَةً
 قَالَ مَا أَنَا قَتَلْتُهُ قَالَ فَسَنَ قَتَلَهُ قَالَ قَتَلَهُ السَّيْرَانِيُّ قَالَ فَأَقْدَنَا مِنْهُ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ
 الْعَدِ غَدَا السَّيْرَانِيُّ فَأَخَذَهُ فَقَتَلَهُ فَجَعَلَ يَصِيحُ يَا عِبَادَ اللَّهِ يَا مُرُوءِي أَنْ أَقْتُلَ لَهُمُ
 النَّاسَ ثُمَّ يَقْتُلُونِي؛ اسماعیل بن جابر می گوید: چون ابواسحاق امام
 صادق علیه السلام از مکه آمد و خبر قتل معلی بن خنیس به ایشان داده شد؛
 حضرت خشمگین - در حالی که لباسش را به زمین می کشید - برخاست. پس
 فرزندشان، اسماعیل به حضرت عرض کرد: ای پدر! کجا می روید؟ حضرت
 فرمود: «اگر بلایی باشد، من بر آن اقدام خواهم کرد.» حضرت آمد تا بر داوود بن
 علی وارد شد. به او گفت: «ای داوود! گناهی کرده ای که خداوند آن را برایت
 نمی آمرزد.» داوود گفت: آن گناه چیست؟» حضرت فرمود: «مردی از بهشتیان
 را کشتی.» پس از آن، حضرت زمانی درنگ کرد و سپس فرمود: «ان شاء الله.»
 داوود به حضرت گفت: تو هم گناهی کرده ای که خداوند برایت نمی آمرزد.
 حضرت فرمود: «آن گناه چیست؟» داوود گفت: دختری را به ازدواج فلان کس
 از بنی امیه درآورده ای. حضرت فرمود: «اگر من دختر به فلان کس از بنی امیه
 داده ام، پیامبر خدا ﷺ نیز به عثمان دختر داد و من به رسول خدا ﷺ
 اقتدا کرده ام.» داوود گفت: من معلی را نکشته ام. حضرت فرمود: «پس چه
 کسی او را کشته است؟» داوود گفت: سیرافی او را کشته است. حضرت فرمود:



«او را قصاص کن.» فردای آن روز، سیرافی را دستگیر و او را کشت. سیرافی
 فریاد می‌کشید: ای بندگان خدا! به من دستور می‌دهند که مردم را برایشان
 بکشم و آنان مرا می‌کشند.»
 مرحوم خوئی می‌فرماید: این روایت «صحیح» است.

جلسه بیست و چهارم

مقدمه

بحث ما در مورد بررسی شخصیت معلی بن خنیس بود. علت این که توقف و تحقیقی نسبت به ایشان داشتیم با این که او موثق است، این بود که ایشان اولاً، بیش از هشتاد روایت در کتب اربعه دارد؛ ثانیاً، لا اقل در یازده سند از روایات مهدویت نامش برده شده است، و قریب ده روایت از روایات ناب مهدوی را ایشان نقل می کند.

ادامه روایات مدح معلی بن خنیس:

۵. «الکشی: باسناده عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام - [يقول:] و جری ذکر المعلی بن خنیس، قال: یا أبا محمد اکتم علیّ ما أقول لك في المعلی، قلت: أفعل، فقال: أما إني ما كان ينال درجتنا إلا بما ينال منه داود بن علیّ، قلت: و ما الذي يصيبه من داود؟ فقال: يدعو به فيأمر به فيضرب عنقه و يصلبه، قلت: إنا لله و إنا إليه راجعون قال: ذاك قابل. [قال:] فلما كان قابل، ولي [داود] المدينة فقصده قتل المعلی، فدعاه فسأله عن شيعة أبي عبد الله - عليه السلام - و أن يكتهم له، فقال: ما أعرف من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام أحدا، و إنما أنا رجل أختلف في حوائجه و لا أعرف له صاحباً، قال: تكتمني؟

أما إن كتمتني قتلتك، فقال له المعلی: بالقتل تهددني والله لو كان تحت قدمي ما رفعت قدمي عنهم، وإن أنت قتلتني لتسعدني وأشقيك، فكان كما قال أبو عبد الله عليه السلام: لم يغادر منه قليلا ولا كثيرا؛ ابوبصير می گوید: هنگامی که سخن از معلی شد، از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمودند: «ای ابا محمد! آنچه برای تو در مورد معلی می گویم، برای کسی بازگو نکن.» گفتم: چنین می کنم. فرمودند: «مقامی برای او مقدر شده بود که به آن مقام نمی رسید، مگر به وسیله آنچه از داوود به او برسد.» گفتم: از داوود چه اتفاقی برای ایشان رخ خواهد داد؟ فرمودند: «او را احضار خواهد کرد؛ به او دستور می دهد؛ گردن او را می زند و او را به دار می آویزد.» گفتم: «إنا لله وانا اليه راجعون»؛ فرمود: «آن حادثه سال دیگر اتفاق می افتد.» سال بعد داوود بن علی فرماندار مدینه شد و تصمیم کشتن معلی را گرفت؛ او را خواست و نام اصحاب حضرت صادق عليه السلام را از او طلبید و جویا شد و گفت: اسامی آن ها را بنویس. معلی گفت: يك نفر را هم نمی شناسم؛ من برای انجام کارهای امام، خدمت ایشان رفت و آمد می کنم. داوود گفت: از من پنهان می کنی؟ تو را خواهم کشت!! معلی گفت: مرا از کشته شدن می ترسانی؟ اگر اسامی اصحاب امام عليه السلام زیر پایم باشند، پا را بر نمی دارم تا نتوانی آن ها را ببینی. اگر مرا بکشی من به سعادت و تو به شقاوت می رسی. داوود معلی را کشت و او را آویخت؛ همان طور که حضرت صادق عليه السلام فرموده بود.

این روایت دلالت واضحی بر مقام و اعتبار معلى نزد امام عليه السلام دارد.

۶. «عن احمد بن منصور، عن احمد بن الفضل، عن محمد بن زياد، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن إسماعيل بن جابر، قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام، فقال لي: يا إسماعيل قتل المعلى؟ قلت: نعم، قال: اما والله لقد دخل الجنة! إسماعيل بن جابر می گوید: بر امام صادق عليه السلام وارد شدم؛ به من فرمودند: «ای اسماعیل! معلى بن خنيس كشته شد.» گفتم: بله. امام عليه السلام فرمودند: «به خدا قسم كه وارد بهشت شد.»

۷. «رجال الكشي: ابو جعفر احمد بن ابراهيم القرشي قال: اخبرني بعض اصحابنا قال: كان المعلى بن خنيس اذا كان يوم العيد خرج الى الصحراء شعثا مغبرا في زي ملهوف فاذا صعد الخطيب المنبر مدّ يده نحو السماء ثم قال: اللهم هذا مقام خلفائك وأصفيائك و مواضع أمنائك الذين خصصتهم ابتزوها وأنت المقدّر للأشياء لا يغالب قضاؤك ولا يجاوز المحتوم من تدبيرك كيف شئت وأنى شئت، علمك في إرادتك كعلمك في خلقك حتى عاد صفوتك و خلفاؤك مغلوبين مقهورين مبتزين، يرون حكمك مبدلاً و كتابك منبوذاً و فرائضك محرفة عن جهات شرايعك، و سنن نبيك - صلواتك عليه و آله - متروكة، اللهم العن أعداءهم من الأولين و الآخرين و الغادين و الرأحين و الماضين و الغابرين، اللهم و العن جبايرة زماننا و أشياعهم و أتباعهم و أحزابهم و أعوانهم انك على كل شيء قدير^۲؛ رجال كشي می گوید: معلى بن خنيس هر وقت روز عيد می شد، با قیافه ای گرفته و درهم، با مویی پریشان و غبار آلود، مانند

۱. نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۲۹۴.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۶۳.

مصیبت زدگان به بیابان می‌رفت و وقتی خطیب بر منبر می‌رفت، معلی دست به آسمان بر می‌داشت و می‌گفت: بار خدایا! این جایگاه خلفا و برگزیدگان تو است؛ این مقام امنای وحی تو است؛ کسانی که به آن‌ها اختیار بخشیده‌ای؛ اما آن را غصب و به زور بر این مقام تکیه کرده‌اند. خدایا! زمام امور به دست تو است کسی نمی‌تواند تصمیم تو را در هم شکنند و نقشه تو را به نابودی سپارد. هر طور و هر وقت که تو بخواهی، خواسته، خواسته تو است. دانش تو در اراده و آفرینش یکسان است. اینک برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و شکست خورده هستند که مقام آن‌ها را دیگران به زور صاحب شده‌اند. آشکارا مشاهده می‌کنند که دستورهای تو را زیر پا نهاده و کتاب آسمانی را کنار گذاشته‌اند و واجبات دینی را تغییر داده و سنت پیامبر را ترک کرده‌اند.^۱ خدایا! لعنت کن دشمنان آن‌ها را از پیشینیان و طبقات بعد و آن‌ها که صبح و شام به در خانه این دغل بازان رفت و آمد دارند و کسانی که مرده‌اند و آن‌ها که می‌آیند. خدایا! ستمکاران زمان ما و پیروان آن‌ها و همکارانشان را لعنت فرما تو بر هر کار قادر و توانا هستی.»

۱ در سنن نسائی در باب حج در قسمت تلبیه تصریح دارد که در حکومت امویان سنت رسول الله ﷺ زیر پا نهاده شد. به عنوان نمونه: عبدالله بن عباس به سعید بن جبیر در عرفه گفت: امروز روز تلبیه است؛ اما نمی‌بینم که مردم تلبیه بگویند! گفت: از معاویه می‌ترسند. عبد الله بن عباس بیرون آمد و گفت: «لبيك اللهم لبيك»؛ خدایا! آن‌ها را لعنت کند که سنت را به دلیل بغض علی ترک کردند. آقای سندی در پاورقی سنن نسائی می‌گوید: «ان عليا كان يتقيد بالسنة و هو لاء تركوها بغضا لعلی.»

از این روایت استفاده می‌شود که معلى نه فقط از شیعیان پاک باخته بوده، بلکه از بصیرت بالایی برخوردار و ذوب شده در ولایت بوده و در دفاع از ولایت شجاع بوده است؛ چنان که این روایت بیانگر آن است. وی در تجمع حکومت شرکت می‌کرده و در عین حال، هم حکومت و هم حاکم و هم خطیب را لعن می‌کند، چنین کسی را نمی‌توان گفت ضعیف است و مشکل دارد.

۸. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْمُسَمِّعِيِّ قَالَ: لَمَّا قَتَلَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُتَعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَى مَنْ قَتَلَ مَوْلَايَ وَأَخَذَ مَالِي فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ إِنَّكَ لَتَهْدِيَنِي بِدُعَائِكَ قَالَ حَمَّادُ قَالَ الْمُسَمِّعِيُّ فَحَدَّثَنِي مُعْتَبَرٌ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَمْ يَزَلْ لَيْلَتَهُ رَاكِعًا وَسَاجِدًا فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَهُوَ سَاجِدٌ - اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ الْقَوِيَّةِ وَبِجَلَالِكَ الشَّدِيدِ الَّذِي كُلُّ خَلْقِكَ لَهُ ذَلِيلٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآهِلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ فَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ حَتَّى سَمِعْنَا الصَّيْحَةَ فِي دَارِ دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَأْسَهُ وَقَالَ إِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ بِدَعْوَةٍ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ مَلَكًا فَضْرَبَ رَأْسَهُ بِمِزْرَتِهِ مِنْ حَدِيدٍ انْشَقَّتْ مِنْهَا مِثْلَانِ ثُمَّ فُتَاتٌ^۱؛ مسمعی می‌گوید: چون داوود بن علی، معلى بن خنيس را کشت، امام صادق عليه السلام فرمودند: «نفرین می‌کنم بر کسی که هم پیمان مرا کشت و اموال مرا غصب کرد.» داوود بن علی گفت: مرا به دعایت تهدید می‌کنی؟! حماد گفت: مسمعی از معتب نقل کرد که تمام آن شب را امام به سجده و قیام پرداخت و در آخر شب شنیدم که در سجده می‌گوید:

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۱۳.

«اللهم انى أسألك بقوتك القويه و محالك الشديده و بعزتك التى خلقك لها ذليل ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تأخذ الساعه الساعه.»

به خدا هنوز امام سر از سجده برنداشته بود که صدای ناله و شیون از خانه داوود بلند شد. امام علیه السلام سر خود را بلند کردند و فرمودند: «من از خدا تقاضا کردم؛ خداوند فرشته‌ای را فرستاد که با حربه آهنی در سر او زد که تا مثانه او را پاره کرد و سپس مُرد.»

۹. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَدْعِي عَلَى الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ دَيْنًا عَلَيْهِ فَقَالَ ذَهَبَ بِحَقِّي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَهَبَ بِحَقِّكَ الَّذِي قَتَلَهُ ثُمَّ قَالَ لِلْوَلِيدِ قُمْ إِلَى الرَّجُلِ فَأَقْضِهِ مِنْ حَقِّهِ فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَبْرِدَ عَلَيْهِ جِلْدَهُ الَّذِي كَانَ بَارِدًا؛ وَلِيدُ بْنُ صَبِيحٍ كُفْتُ: مردی خدمت حضرت صادق عليه السلام آمد و ادعا کرد: من از معلى بن خنيس طلبكارم. وى حق مرا از بين برده است. امام عليه السلام فرمود: «حق تو را كسى از بين برد كه او را كشت.» سپس به وليد فرمود: «حركت كن حق او را بده من مایلیم پيكر معلى را خنك گردانم؛ گرچه پيكر او خنك و آسوده هست.»

نظير ايشان با چنين شخصيت و موقعيتى نزد ائمه عليهم السلام كم هستند. البته در بين اصحاب امير المومنين عليه السلام چنين شخصيت هاى بودند، مانند صعصعه، زيد بن صوحان كه هنگام جان كندن او در جنگ، امير المومنين

کنار او آمدند و فرمودند: «رحمک الله کنت قليلا المونه كثير المعونه؛ خداوند به تو جزای خیر بدهد، درخواست و توقع تو کم و یاری تو زیاد بود.»

۱۰. «عن الوليد بن صبيح، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: دخلت عليه يوما، فأتني إلي ثيابا، وقال: يا وليد ردها على مطاويها، فقممت بين يديه، فقال أبو عبد الله عليه السلام: رحم الله المعلى بن خنيس، فظننت أنه شبه قيامي بين يديه بقيام المعلى بين يديه ثم قال: أف للدنيا [أف للدنيا إنما الدنيا] دار بلاء يسلط الله فيها عدوه على وليه وإن بعدها دارا ليست هكذا، فقلت جعلت فداك وأين تلك الدار فقال: هاهنا؛ وأشار بيده إلى الأرض؛ وليد بن صبيح می گوید: روزی بر امام صادق عليه السلام وارد شدم؛ حضرت لباس هایی را به من دادند و فرمودند: «ای ولید! این ها را تا کن و به من بر گردان» بلند شدم که خدمت کنم؛ فرمودند: «خداوند معلى بن خنيس را رحمت کند.» من گمان کردم که قیام مرا به قیام معلى بن خنيس تشبيه کرده اند. سپس فرمودند: «اف بر دنیا! اف بر دنیا! دنیا دار بلایی است که خداوند در آن، دشمنش را بر دوستش مسلط کرده است و بعد از آن، عالمی است که چنین نمی باشد.» گفتم: فدایت شوم؛ آن عالم کجا است؟ فرمودند: «این جا» و با دست مبارک شان به زمین اشاره کردند.» یعنی قبر و مردن.

از این روایت نیز استفاده می شود که معلى شخصیت بزرگی بوده است.

نمونه روایات معلى بن خنيس در باب مهدويت

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوْنِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْمُغْوَاءِ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: صَوْتُ جَبْرِئِيلَ مِنَ السَّمَاءِ وَصَوْتُ إِبْلِيسَ مِنَ الْأَرْضِ فَاتَّبِعُوا الصَّوْتَ الْأَوَّلَ وَإِيَّاكُمْ وَالْآخِرَ أَنْ تَفْتَنُوا بِهِ؛ امام صادق عليه السلام فرمود: «آواز جبرئیل از آسمان است و آواز ابلیس از زمین. ندای نخست را پیروی کنید و از آواز اخیر بپرهیزید؛ مبدا بدان فریفته شوید.»

یکی از علائم حتمی ظهور امام زمان عليه السلام و شاید از مهم‌ترین علائم آن، جریان صیحه و صوت می‌باشد. یکی از روایاتی که به طور شفاف گویای آن است که منادی آن حضرت جبرئیل است؛ همین روایتی است که معلى بن خنيس نقل می‌کند.

۲. «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْأَخْوَلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عِيسَى بْنِ أَعْيَنَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مِنَ الْأَمْرِ مَخْتُومٌ وَمِنْهُ مَا لَيْسَ بِمَخْتُومٍ وَمِنَ الْمَخْتُومِ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ فِي رَجَبٍ^۱؛ معلى بن خنيس می‌گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: «از علامات حتمی است و پاره‌ای از آن‌ها غیر حتمی، و از جمله اموری که حتماً واقع می‌شود، خروج

۱. شيخ صدوق، کمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۲.

۲. نعمانی، الغيبة، ص ۳۰۰.

سفیانی در ماه رجب است.»

این روایت در مورد سفیانی و حتمیت ظهور اوست و راوی آن معلى بن خنيس است.

۳. «مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانَ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُتَعَلِّ بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ... قَالَ فَضَرَبَ بِالْكَتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أَقْبِ أَقْبِ مَا أَنَا هَهُؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يُقْتَلُ السُّفْيَانِيُّ؛ معلى می گوید: نامه های عبد السلام و سدید و چند نفر دیگر را خدمت امام صادق علیه السلام بردم... ایشان نامه ها را بر زمین زد و فرمود: «ای وای! ای وای! من که امام این ها نیستم [=در قیامشان به من نظر ندارند] آیا نمی دانند که مهدی موعود کسی است که سفیانی را به قتل می رساند؟»

این روایت نیز در مورد حرکت سفیانی و جنایات اوست. البته این که تفصیل جنایات سفیانی از علائم حتمیه باشد مورد بحث است؛ ولی اصل خروج سفیانی از علائم حتمی است.

۴. «وَعَنْهُ، عَنْ (عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ رَجُلٍ) عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنِ الْمُتَعَلِّ بْنِ حُنَيْسٍ وَ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَمِعْنَاهُ يَقُولُ: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكْرُفِي الرِّجْعَةَ الْحُسَيْنِ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام، وَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ^۲؛ معلى بن خنيس و زيد الشحام می گویند: شنیدیم که امام صادق علیه السلام

۱. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

۲. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، ص ۹۱.

فرمود: «همانا نخستین کسی که در رجعت برمی گردد، حسین بن علی علیه السلام است و چهل سال در زمین می ماند، به طوری که ابروهایش روی چشمانش می افتد.»

در جای دیگر دارد: «اربعین الف سنه» که کنایه از طول عمر است. روایت مذکور نیز در مورد تفصیلات رجعت در هنگام ظهور است. البته اصل رجعت از ضروریات مذهب ما است؛ اما تفصیلات آن به میزان اعتبار روایت های آن بستگی دارد که در صورت معتبر بودن، آن تفصیلات را هم می پذیریم.

۵. «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَثْمَانَ عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ قَالَ خُرُوجُ الْقَائِمِ عليه السلام مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَتِعُونَ قَالَ هُمْ بَنُو أُمَيَّةَ الَّذِينَ مُتَّعُوا فِي دُنْيَاهُمْ؛

محمد بن العباس می گوید: حسین بن احمد از محمد بن عیسی، از یونس، از این صفوان [بن یحیی]، از ابو عثمان، از معلی بن خنیس، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام امام صادق علیه السلام که آن حضرت درباره این قول خدای تعالی: «ای رسول ما! آیا دیده ای که اگر چندین سال هم آنان را بهره مند کنیم؛ باز هم آن وعده داده شده به آنان رسد؟» فرمود: «[آن وعده] خروج قائم است.» همچنین [در

توضیح] آن چه [از دنیا] برخوردار بوده‌اند، هیچ سودی به آنان نمی‌بخشد و عذابی از آن‌ها دور نمی‌کند؛ فرمود: «آن‌ها بنی‌امیه‌اند که از دنیای خویش بهره‌مند بوده‌اند.»

۶. «مَنْتَخِبُ الْبَصَائِرِ سَعْدٌ عَنْ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْأَهْوَازِيِّ وَ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحُلَيْيِّ عَنِ الْمُعَلَّى أَبِي عُثْمَانَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَوَّلُ مَنْ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَيَمْلِكُ حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾؛ قَالَ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَاجِعٌ إِلَيْكُمْ^۱؛ مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ مِي‌گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمود: اول کسی که به دنیا رجعت می‌کند، حسین بن علی عليه السلام است. آن حضرت چندان حکومت می‌کند که از شدت سالخوردگی ابروانش روی دیدگانش را می‌گیرد. سپس امام آیه ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ را خواند و فرمود: [مراد از معاد آن است که] پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی شما برخواهد گشت.

این روایت به رجعت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره دارد.

معلى از کسانی است که این سنخ روایات را تحمل می‌کرد و می‌پذیرفت. ایشان این قابلیت را داشت که مطالبی که از اسرار بود و به همه کس نمی‌گفته‌اند، به او بگویند.

۱. سوره القصص، آیه ۸۵.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴۶.

۷. «الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة، عن معلى بن خنيس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام كان عندكم فأتى بني ديوان، واشترى ثلاثة أثواب بدينار، القميص إلى فوق الكعب، و الأزار إلى نصف الساق، و الرداء من بين يديه إلى ثدييه، و من خلفه إلى ألبيه، ثم رفع يده إلى السماء، فلم يزل يحمد الله على ما كساه حتى دخل منزله ثم قال: هذا اللباس الذي ينبغي للمسلمين أن يلبسوه. قال أبو عبد الله عليه السلام: و لكن لا يقدر أن يلبسوا هذا اليوم و لو فعلناه لقالوا: مجنون، و لقالوا: مرء، و الله تعالى يقول: ﴿وَشِيبَكَ فَطَهَّرْ﴾ قال: و ثيابك ارفعها و لا تجرّها، و إذا قام قائمنا كان هذا اللباس»^۱

از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که برای علی عليه السلام دیناری آوردند، حضرت سه جامه به یک دینار خرید، یکی پیراهنی که تا بالای غوزک پا بود، و شلواری که تا نصف ساق پایش میرسید و ردائی که از جلو تا سینه و از پشت تا نشیمنگاه می پوشید، حضرت آنها را پوشید و دست به آسمان برداشت، و بر آن شکر می کرد تا به منزل رسید و فرمود این جامه نئی است که برای مسلمانان شایسته پوشیدن است، ولی امروز نمی توانند بپوشند، که به پوشنده می گویند دیوانه است، و یا میگویند ریا کار میباشد... ولی چون قائم ما قیام کند لباسش، این خواهد بود

این روایت در مورد لباس حضرت مهدی عليه السلام است که چگونه لباسی

۱. مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الامام المهدی، ج ۷، ص ۶۲۳.

می پوشند. البته با قطع نظر از بررسی سند آن.

۸. «أَقُولُ رَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ رَوَى فَضْلُ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ... عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَوْمَ النَّيِّرُوزِ فَقَالَ عليه السلام أَتَعْرِفُ هَذَا الْيَوْمَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا يَوْمٌ تُعْظِمُهُ الْعَجَمُ وَتَتَهَادَى فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام وَالْبَيْتُ الْعَتِيقُ الَّذِي بِمَكَّةَ مَا هَذَا إِلَّا لِأَمْرِ قَدِيمٍ أَفْصَرُهُ لَكَ حَتَّى تَفْهَمَهُ قُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنَّ عِلْمَ هَذَا مِنْ عِنْدِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَعِيشَ أَمْوَالِي وَتَمُوتَ أَغْدَائِي فَقَالَ يَا مُعَلَّى إِنَّ يَوْمَ النَّيِّرُوزِ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ فِيهِ مَوَاقِيقَ الْعِبَادِ أَنْ يَغْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَأَنْ يُؤْمِنُوا بِرُسُلِهِ وَحُجَّجِهِ وَأَنْ يُؤْمِنُوا بِالْأَمْرِ عليه السلام وَهُوَ أَوَّلُ يَوْمٍ طَلَعَتْ فِيهِ الشَّمْسُ وَهَبَّتْ بِهِ الرِّيَّاحُ وَخُلِقَتْ فِيهِ زَهْرَةُ الْأَرْضِ.. وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ قَائِمُنَا وَوَلَاةُ الْأَمْرِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَظْفَرُ فِيهِ قَائِمُنَا بِالْذَّجَالِ فَيَصْلُبُهُ عَلَى كُنَاسَةِ الْكُوفَةِ وَمَا مِنْ يَوْمٍ نَيِّرُوزٍ إِلَّا وَنَحْنُ نَتَوَقَّعُ فِيهِ الْفَرَجَ لِأَنَّهُ مِنْ أَيَّامِنَا وَأَيَّامِ شَيْعَتِنَا حَفِظْتُهُ الْعَجَمُ..؛ معلی می گوید: در روز نوروز خدمت امام جعفر صادق عليه السلام رسیدم. امام فرمود: «آیا این روز را می شناسی؟» گفتم: جانم فدای شما! این، روزی است که عجم آن را بزرگ می شناسند، و در آن به یکدیگر هدایا می دهند. امام عليه السلام فرمود: «قسم به کعبه که احترام این روز برای امری قدیم و ریشه دار است. که می خواهم برایت توضیح دهم تا آن را بفهمی [می خواهی برایت توضیح دهم؟]» گفتم: آری، دانستن این برای من

خیلی دوست داشتنی تر است از این که دوستانم که مرده اند زندگی کنند و دشمنانم بمیرند. فرمودند: «این روزی است که خدا از بندگان عهد گرفت که او را عبادت کنند و برای او شریک قائل نشوند و عهد گرفت که به پیامبران و حجت های او و ائمه علیهم السلام ایمان بیاورند...؛ این، روزی است که قائم ما ظهور می کند و این روزی است که او بر دجال پیروز می شود و دجال را در محل زباله دان کوفه به دار می آویزد و هیچ نوروزی نمی آمد، مگر این که ما انتظار فرج داریم، چون این روز از روزهای ما و روزهای شیعیان است که عجم آن را حفظ کرده است.»

این روایت را مرحوم مجلسی در بحار الانوار نقل می کند. البته اسم کتاب را نمی برد؛ اما کتاب را معتبر می داند، می فرماید: «رَأَيْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمَعْتَبَرَةِ.» از این روایت معلوم می شود که معلى انسان با معرفت و ولایت مداری بوده و قدر و ارزش بیانات امام را می دانسته است.

اعتبار نیروز نزد ائمه

و حُكِيَ أَنَّ الْمُنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِالْجُلُوسِ لِلتَّهْنِئَةِ فِي يَوْمِ النَّيْزُورِ وَ قَبْضِ مَا يُحْمَلُ إِلَيْهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي قَدْ فَتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ أَجِدْ هَذَا خَبَرًا وَ إِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفَرَسِ وَ مَحَاها الْإِسْلَامُ وَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُخَيَّ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ فَقَالَ الْمُنْصُورُ إِنَّمَا نَفَعَلْ هَذَا سِيَّاسَةً لِنَجْنِدَ فَسَأَلْتُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ إِلَّا جَلَسْتَ فَجَلَسَ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الْمُلُوكُ وَ الْأُمَرَاءُ وَ الْأَجْنَادُ يُهْتَوْنَهُ وَ يَحْمِلُونَ إِلَيْهِ الْهَدَايَا وَ التُّحَفَ وَ عَلَى رَأْسِهِ خَادِمٌ

الْمَنْصُورِ يُخْصِي مَا يُحْمَلُ...^۱؛ حکایت شده که منصور، نوروزی برای تهنیت حضور امام موسی کاظم علیه السلام آمد. امام فرمود: «من تمام آثار جدم را گشتم، در این مورد خبری نیافتم. این‌ها سنت فارس‌ها است، و اسلام آن را ناپود کرد و پناه به خدا که ما آنچه را اسلام از بین برده است، زنده کنیم.» منصور گفت: این سیاست است. لشکر ما فارس‌اند، تو را به خدا جلوس داشته باشید؛ پس امام جلوس کردند...»

علامه مجلسی روایت معلی را که در تأیید نیروز بود، نقل می‌کند و می‌فرماید: «فی الكتب المعتمره» و این روایت را نیز که در رد نیروز است، از مناقب آل ابی طالب نقل می‌کند. این روایت سند ندارد و با تعبیر «حکی» نقل شده است. سپس علامه مجلسی بین این دو دسته از روایات چنین جمع می‌کند:^۲

بيان هذا الخبر مخالف لأخبار المعلی و يدل على عدم اعتبار النيروز شرعا و أخبار المعلی أقوى سندا و أشهر بين الأصحاب و يمكن حمل هذا على التقية لاشتمال خبر المعلی على ما يتقى فيه و لذا يتقى في إظهار التبرك به في تلك الأزمنة في بلاد المخالفين أو على أن اليوم الذي كانوا يعظمونه غير النيروز المراد في خبر المعلی كما سيأتي ذكر الاختلاف فيه؛ این روایت [=روایت در عدم تأیید نیروز] با روایت معلی معارض است و بر عدم اعتبار شرعی نیروز دلالت دارد و اخبار معلی از حیث سند قوی‌تر و بین

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۱۸.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۰۰.

اصحاب مشهورتر است و ممکن است این [روایت مناقب] را بر تقیه حمل کنیم به سبب این که خبر معلی مشتمل است بر مطالبی [از جمله بیعت اولی در غدیر، بیعت دوم بعد از قتل خلیفه سوم، و مسئله ظهور امام زمان علیه السلام و سلطه امام بر طواغیت] که جای تقیه دارد [لذا اگر امام موسی علیه السلام آن موضع را گرفتند، از باب تقیه بوده است]. لذا جای تقیه بود در اظهار تبرک به نیروز در آن زمان در بلاد مخالفان یا حمل کنیم بر این که روزی را که آن ها بزرگ شمردند، غیر از نیروز است که در خبر معلی اراده شده است ...»

مرحوم مجلسی در مورد نیروز روایات متعددی را نقل می کند، و شیخ طوسی در مصباح المتهجد غسل و صوم در آن روز را مطرح می کنند، و حال آن که اگر آن، امری بدعت آمیز و خلاف سنت بود، فتوا به غسل و صوم در آن را نمی فرمودند.

این ها نمونه ای از روایاتی بود که ایشان در مورد مهدویت نقل کرده؛ هشتاد روایت نیز در فقه در کتب اربعه از ایشان نقل شده است. لذا ما به تفصیل شخصیت ایشان را مورد بررسی قرار دادیم.



جلسه بیست و پنجم

مقدمه

بحث ما در مورد بررسی شخصیت معلى بن خنيس (راوى روايت شانزدهم) بود که خاتمه آن بحث که بررسی روايات ذامه معلى بن خنيس است، باقى ماند. روايات در مدح ايشان را نقل کردیم که مضامين والايى داشت و اين روايات در حد «استفاضه» است و ما را از بحث و مناقشه سندی بى نیاز مى کند؛ هر چند برخى از اين روايات «صحيحه» بودند. پس در اعتبار و وثاقت و جلالت راوى اين حديث بحثى نداريم. البته در مورد ايشان پنج روايت نقل شده است که بعضى ادعا کرده اند که اين روايات «ذامه» است. پس بين اين دو دسته روايات تعارض مى شود لذا بايد بين اين دو دسته روايات را جمع کنیم. اين روايات ذامه از لحاظ سند و دلالت هر دو مشکل دارند که در ادامه به بررسی آنها مى پردازيم.

بررسی روايات ذم معلى بن خنيس:

۱. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْخَطَّابُ الرَّيَّانِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَفْصِ الْأَبْيَضِ التَّمَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَّامًا

صَلَبِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا حَفْصٍ إِنِّي أَمَرْتُ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ بِأَمْرِ
فَخَالَفَنِي فَأَبْثَلِي بِالْحَدِيدِ إِنِّي نَظَرْتُ إِلَيْهِ يَوْمًا وَهُوَ كَيْبٌ حَزِينٌ فَقُلْتُ لَهُ مَا لَكَ يَا مُعَلَّى
كَأَنَّكَ ذَكَرْتَ أَهْلَكَ وَمَالَكَ وَوُلْدَكَ وَعِيَالَكَ قَالَ أَجَلَ قُلْتُ أَذُنٌ مِثِّي فَدَنَا مِثِّي فَسَحْتُ
وَجْهَهُ فَقُلْتُ أَيْنَ تَرَكَ قَالَ أَرَانِي فِي بَيْتِي هَذِهِ زَوْجَتِي وَهَذَا وَلَدِي فَتَرَكْتُهُ حَتَّى تَمَلَأَ مِنْهُمْ وَ
أَسْرَتْ [اسْتَتَرْتُ] مِنْهُمْ حَتَّى نَالَ مِنْهَا مَا يَنَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ أَذُنٌ مِثِّي فَدَنَا
فَسَحْتُ وَجْهَهُ فَقُلْتُ أَيْنَ تَرَكَ فَقَالَ أَرَانِي مَعَكَ فِي الْمَدِينَةِ هَذَا بَيْتُكَ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا
مُعَلَّى إِنَّ لَنَا حَدِيثًا مَنْ حَفِظَ عَلَيْنَا حَفِظَ اللَّهُ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ يَا مُعَلَّى لَا تَكُونُوا أَشْرَى
فِي أَيْدِي النَّاسِ بِحَدِيثِنَا إِنْ شَاءُوا آمَنُوا [مَنُوا] عَلَيْنَكُمْ وَإِنْ شَاءُوا قَتَلُوكُمْ إِنَّهُ مَنْ كَتَمَ
الصَّعْبَ مِنْ حَدِيثِنَا جَعَلَهُ اللَّهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَرَزَقَهُ اللَّهُ الْعِزَّةَ فِي النَّاسِ وَمَنْ أَدَّاعَ
الصَّعْبَ مِنْ حَدِيثِنَا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْصَهُ السِّلَاحُ أَوْ يَمُوتَ كِبَلًا يَا مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ وَأَنْتَ
مَقْتُولٌ فَاسْتَعَدَّ؛ حَفْصُ بْنُ أَبِيضٍ تَمَارِ مِي گويد: خدمت امام صادق عليه السلام بودم،
در روزهایی که معلی بن خنيس را به دار آویخته بودند. امام به من فرمود: «ابا
حفص! من به معلی بن خنيس امری کردم که مخالفت کرد و به همین دلیل به
رنج و مرارت شمشیر مبتلا شد. روزی او را محزون و اندوهناک دیدم؛ گفتم: چرا
ناراحتی؟ مثل این که به یاد زن و بچه و خانه و زندگی ات افتاده ای. گفت: بله.
گفتم: جلو بیا. نزدیک من آمد، دست به صورت او گذاشتم و گفتم: کجا را
می بینی؟ گفت: می بینم خودم را در داخل خانه ام؛ این ها زن و بچه من

۱. صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، ج ۱، ص ۴۰۳.

هستند. من خود را از آن‌ها پنهان کردم و معلی را رها کردم تا خوب زن و بچه خود را ببیند و به آنچه مرد از اهلش نایل می‌شود، برسد. بعد او را صدا زدم و گفتم: نزدیک بیا. دست بر صورت او گذاشتم و گفتم: کجا را می‌بینی؟ گفت: مدینه، این خانه شما است.

به او گفتم: ای معلی! ما کارهای شگفت‌انگیز و اسراری داریم که هر کس آن‌ها را حفظ کند و بازگو نکند، خداوند دین و دنیای او را حفظ می‌کند. ای معلی! مبادا به واسطه فاش کردن اسرار ما، خود را اسیر دست مردم کنید که اگر مایل بودند قبول کنند، وگرنه شما را بکشند و یا اگر آزاد کنند بر سرتان منت گذارند. معلی! هر کس حدیث دشوار ما را پنهان کند خدا آن حدیث را به صورت نوری در پیشانی او قرار می‌دهد و در میان مردم دارای عزت می‌گردد و راهگشای او خواهد بود و به او توان و نفوذ کلمه می‌دهد و هر که افشا کند، طعمه شمشیر می‌گردد یا به زندان خواهد افتاد. معلی! بدان که تو را خواهند کشت؛ پس آماده باش!»

این حدیث قوت متن دارد؛ ولی از نظر سند ضعیف است و آن را مرحوم کشی، و شیخ مفید در اختصاص به همین سند نقل کرده‌اند؛ اما تحت عنوان «باب غرائب احوال الائمة و افعالهم». این روایت مشتمل بر مذمت معلی است؛ چون با امام مخالفت و اسرار امام را افشا کرد. مرحوم خوئی می‌فرماید: «الا آن‌ها ضعیفة بجميع رواياتها بعد محمد بن الحسين فلا يعتمد عليها» تمام روات آن ضعیف است و لذا به این روایت اعتماد نمی‌شود.

اگر بر قوت متن اصرار کنیم، باید این‌گونه توجیه کنیم: مخالفت با اوامر

مراتبی دارد؛ گاهی امر مولوی است و گاهی امر ارشادی است، ﴿فَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه: ۱۲۱). ظاهر آیه این است که حضرت آدم علیه السلام گناه کرده است؛ اما در این جا عصیان آن حضرت را توجیه می کنند که این به معنای ترک اولی است؛ چون عقیده ما این است که انبیا معصوم هستند. البته نمی گوییم که معلی معصوم است؛ ولی چون ظاهر روایت مذمت ایشان است، در صورت عدم پذیرش اشکال سندی به دلیل قدرت متن روایت، باید آن را توجیه کرد.

۲. «أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ السَّلُولِيُّ الْمُعْرُوفُ بِشَقْرَانَ، قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُتَيْبِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمَ صَلَبَ فِيهِ الْمُعَلَّى، فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا تَرَى هَذَا الْخَطْبَ الْجَلِيلَ الَّذِي نَزَلَ بِالشَّيْعَةِ فِي هَذَا الْيَوْمِ! قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ، قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ مُعَلَّى قَدْ كُنْتُ أَتَوَقَّعُ ذَلِكَ لِأَنَّهُ أَذَاعَ سِرَّنَا، وَلَيْسَ النَّاصِبُ لَنَا حَرْبًا بِأَعْظَمَ مُؤَنَّةً عَلَيْنَا مِنَ الْمَذْبِيعِ عَلَيْنَا سِرَّنَا، فَنَ أَذَاعَ سِرَّنَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ لَمْ يُفَارِقِ الدُّنْيَا حَتَّى يَعْصَهُ السِّلَاحُ أَوْ يَمُوتَ مَحْبَلٍ؛ مَفْضَلُ بْنُ عَمْرِو جَعْفَى مِي گويد: بر امام صادق عليه السلام، همان روز که معلی به دار آویخته شده بود، وارد شدم و به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! آیا نمی بینی چه مصیبت و بلایی در این روز بر شیعه وارد شد؟ حضرت فرمود: «آن چیست؟» گفتم: معلی بن خنیس کشته شد. فرمود: «خدا معلی را رحمت کند و بیا مرزد، من کشته شدن او را پیش بینی می کردم و چشم به راه بودم؛ زیرا سرّ و راز پوشیده ما را فاش کرد، و

کسی که ناصبی و برپاکننده جنگ و پیکار علیه ما است، رنج و سختی او بر ما از فاش کننده راز و اسرار ما بزرگ تر نیست، پس هر که سرّ و راز ما را برای کسی که شایسته آن نیست، فاش کند از دنیا مفارقت نمی کند و جدا نمی شود تا این که شمشیر او را بگزد یا دیوانه شود.»

ما نمی توانیم به کسانی که امام باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام را در حد یک راوی قبول دارند نه امام معصوم (همانند ابن تیمیه که می گوید: زهری از امام باقر اعلم است)، مقاماتی که همه کس تحمل آن را ندارند. مانند قضیه تصرفات تکوینی ایشان را گفت. شخصی به امام صادق اعتراض کرد و گفت: این چه حرفی است که از شما شنیده شده است؟ امام فرمود: «چه حرفی؟» گفت: از شما نقل کرده اند که فرموده اید: «یرضی الله لرضاها و یغضب لغضبها؛ اگر زهرا از کسی راضی باشد، خدا هم راضی می شود.» امام فرمود: «مگر خود شما نقل نکردید: ان الله یرضی لرضا مومن و یغضب لغضب مومن؟» گفت: بله. امام فرمود: «شما فاطمه زهرا علیها السلام را در حد یک مومن هم قبول ندارید؟!»

مرحوم خویی می فرماید: این روایت نشر اسرار توسط معلی «ضعیف» است؛ زیرا چند نفر ضعیف در سند آن هستند: أحمد بن علی، و الحسین بن عبید الله، و محمد بن أورمة، و المفضل بن عمر.^۱

ما اگر ضعف آن سه مورد را بپذیریم؛ ضعیف بودن مفضل بن عمر را

۱. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۴۵.

نمی‌پذیریم و هر چند مفضل «تضعیف» شده است؛ بررسی شخصیت او نشان می‌دهد ایشان از کسانی است که به او جفا شده است. بعضی از معاصران او بر اثر عدم دقت در حکمت بعضی از کارهای او، ایشان را «تضعیف» کرده‌اند؛ ولی مشکل سند این روایت حل نمی‌شود.

اگر هم گفته شود روایت قوت متن دارد، باید آن را توجیه کرد. معنای کلام امام: «کسی که علیه ما امامان معصوم اعلام جنگ می‌کند، گناه او از گناه کسی که افشای سر می‌کند، بیش‌تر نیست»؛ این نیست که چنین کسانی که افشای سر می‌کنند، آدم‌های دروغ‌گویی هستند، بلکه به آن معنا است که این حرف راست را نباید گفت.

این روایت بر مذمت دلالت دارد؛ اما قابل توجیه است.

۳. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرَاءِيِّ وَ عُثْمَانُ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزْدَادَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْخَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْبَقْبَاقِ، قَالَ: تَدَارَأُ ابْنُ أَبِي يَغْفُورٍ وَ مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ، فَقَالَ ابْنُ أَبِي يَغْفُورٍ: الْأَوْصِيَاءُ عُلَمَاءُ أَهْلِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ قَالَ ابْنُ خُنَيْسٍ: الْأَوْصِيَاءُ أَنْبِيَاءُ، قَالَ فَدَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: فَلَمَّا اسْتَقَرَّ مَجْلِسُهُمَا، قَالَ، فَبَدَأَهُمَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ ابْرَأْ مِنْ قَالَ إِنَّا أَنْبِيَاءُ؛ ابْنِ الْعَبَّاسِ بِقَبْقَاقٍ مِی‌گوید: بین ابن ابی یغفور و معلی بن خنیس اختلاف شد. ابن ابی یغفور می‌گفت: جانشینان پیامبر دانشمندان پرهیزکار و نیکوکار

هستند. معلی می‌گفت: اوصیای پیامبران خودشان پیامبرند. هر دو خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند همین که نشستند، امام علیه السلام فرمود: «ای ابا عبدالله! من بیزارم از کسی که بگوید ما پیامبریم.»
مرحوم آقای خویی می‌فرماید:^۱

أقول: هذه الرواية صحيحة، إلا أنها لا تدل إلا على خطأ معلی بن خنيس باعتقاده أولاً، و لا بد وأنه رجع عن قوله ببراءة أبي عبد الله عليه السلام ممن قال إنهم أنبياء؛ این روایت «صحيح» است؛ مگر این که بر این نکته دلالت دارد که قبلاً در شناخت ائمه اشتباه می‌کرده و از این اشتباهش برگشته است به بیزاری جستن امام از کسی که بگوید آن‌ها انبیا هستند. پس این روایت «صحيح» است و بر انحراف عقیدتی او و نیز بر بازگشت او دلالت دارد.»

۴. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا. وَ قَالَ الْعُبَيْدِيُّ: حَدَّثَنِي بِهِ أَيْضاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَنَّ ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ وَ مُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ كَانَا بِالنَّبِيلِ عَلَى عَهْدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاحْتَلَفَا فِي ذَبَائِحِ الْيَهُودِ، فَأَكَلَ مُعَلَّى وَ لَمْ يَأْكُلِ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ، فَلَمَّا صَارَا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَخْبَرَاهُ، فَرَضِيَ بِفِعْلِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ وَ خَطَأَ الْمُعَلَّى فِي أَكْلِهِ إِيَّاهُ؟» ابن ابی یعفور و معلی در دوران امام صادق علیه السلام به مصر [نیل مصر و بخشی از سودان است.] رفته بودند. آنجا درباره ذبایح

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۴۶.

۲. کشی، رجال الکشی، ص ۲۴۸.

یهود اختلاف کردند. معلى از آن ذبايح خورد؛ ولى ابن ابى يعفور نخورد. آن دو نزد امام صادق عليه السلام آمدند و به امام خبر دادند. امام کار ابن ابى يعفور را تأييد و کار معلى را در خوردن ذبايح يهود رد کردند.»

این روایت هم «صحيح» است؛ ولى منتهاى دلالتش این است که ایشان در فقه گاهى اشتباه مى کرده و بعد از بیان امام هم برگشته است.

۵. «وَأَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ نَسِيبٍ فُرْعَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيَّامَ قَتْلِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ مَوْلَاهُ فَقَالَ لِي يَا حَفْصُ حَدَّثْتُ الْمُعَلَّى بِأَشْيَاءَ فَأَذَاعَهَا فَأَبْثُلِي بِالْحَدِيدِ إِنِّي قُلْتُ لَهُ إِنَّ لَنَا حَدِيثًا مَنْ حَفِظَهُ عَلَيْنَا حَفِظَهُ اللَّهُ وَحَفِظَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ وَمَنْ أَذَاعَهُ عَلَيْنَا سَلَبَهُ اللَّهُ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ يَا مُعَلَّى إِنَّهُ مِنْ كَتَمِ الصَّغْبِ مِنْ حَدِيثِنَا جَعَلَهُ اللَّهُ ثَوْرًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَرَزَقَهُ الْعِزَّ فِي النَّاسِ وَمَنْ أَذَاعَ الصَّغْبَ مِنْ حَدِيثِنَا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْصَهُ السِّلَاحُ أَوْ يَمُوتَ مُتَحَيِّرًا؛ حَفْصُ بْنُ نَسِيبٍ فُرْعَانَ مِي گويد: در آن روزها که غلام حضرت صادق عليه السلام - معلى بن خنيس - كشته شده بود، خدمت امام رسيدم؛ امام به من فرمود: «ای حفص! من به معلى چيزهايى گفتم؛ ولى او آنها را افشا كرد و به شمشير گرفتار آمد. من به او گفته بودم: ما را سخنى است كه هر كس آن را بر ما نگهدارى كند، خداوند او را نگهدارى مى كند و دين و دنياى او را نيز نگهدارى مى كند و كسى كه آن سخن را بر ما افشا كند خداوند دين و دنيايش را از او مى ستانند. اى معلى! كسى كه سخن مشكل ما را پنهان نگهدارد، خداوند آن را نوري در برابر ديدهگان

او قرار می‌دهد و در میان مردم به او عزّت می‌دهد و کسی که سخن مشکل ما را پخش کند، نمی‌میرد تا آن‌که فشار اسلحه به او برسد و یا حیران و سردرگم از دنیا برود.»

مرحوم خوئی می‌فرماید:

«هذه الرواية ضعيفة لجهالة الواسطة بين النعماني وبين الحسن و في نسخة أنه عبد الواحد و الحسن مجهول و حفص مهمل.»

نتیجه

روایات ذامه پنج مورد است: سه روایت از سه راوی به یک مضمون که در مورد افشای سراسر است. هر سه روایت نیز مشکل سندی دارد و البته هر سه قابل توجیه هستند و دو روایت «صحیح» نیز در ذم ایشان است که در یکی به مشکل اعتقادی وی اشاره شده (که از آن برگشته است) و در دیگری اشتباه فقهی اوست که از آن هم برگشته است.

لذا روایات مادحه قابل معارضه با این روایات نیست. پس این شخصیت اعتبار دارد و موثق است و لذا روایاتی را که ایشان در بحث مهدویت مطرح کرده است، اگر سند آن تا ایشان مشکلی نداشته باشد، به نظر ما ایشان هیچ مشکلی ندارد و روایتی که ایشان سیاست امام مهدی علیه السلام در برخورد با دشمنان را خلاف سیره امیرالمومنین علیه السلام بیان می‌کند، از جهت سند مشکلی ندارد.

البته باید روایت را بفهمیم که سیره امام علی علیه السلام چه بوده است که سیره امام مهدی مخالف آن است. سیره امام علی علیه السلام عمل به حکم ثانوی بوده

است؛ یعنی ایشان برای حفظ آینده شیعه، برخورد مسامحه آمیز داشته‌اند. البته ایشان این حق را داشتند که طبق همان حکم اولی حکم کنند؛ اما امام زمان علیه السلام همان حکم اولی را عمل می‌کنند، نه حکم ثانوی را. پس «یسیر بخلاف سیره»، در واقع به این معناست که هر دو حق دارند حکم اولی را عمل کنند؛ ولی محذوری که در زمان امیر المومنین در اجرای این سیاست بوده است، آن محذور در زمان امام زمان نیست و لذا دلیلی ندارد که حضرت مهدی علیه السلام به حکم ثانوی عمل کند.

روایت هیجدهم قتل‌های آغازین ظهور

«حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ الدَّهْنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةُ مَا يَقُولُونَ فِي هَذَا قَالَ قُلْتُ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَعْرِفُ الْمُجْرِمِينَ [الْمُجْرِمِينَ] بِسِيمَاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْمُرُ بِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِنَوَاصِيهِمْ وَأَقْدَامِهِمْ وَيُلْقَوْنَ فِي النَّارِ قَالَ فَقَالَ لِي وَكَيْفَ يَحْتَاجُ الْجَبَّارُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى مَعْرِفَةِ خَلْقِ أَنْشَأَتِهِمْ وَهُوَ خَلَقَهُمْ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ السِّيَمَاءَ فَيَأْمُرُ بِالْكَافِرِ فَيُؤْخَذُ بِنَوَاصِيهِمْ وَأَقْدَامِهِمْ ثُمَّ يَخْطُبُ بِالسَّيْفِ خَبْطًا؛ معاویه دهنی می‌گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه‌ای که می‌فرماید: «مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند، آن‌گاه از سر و

قدم‌های شان گرفته می‌شوند»؛^۱ فرمود: «ای معاویه! دیگران درباره این آیه چه می‌گویند؟» عرض کردم: می‌پندارند که خداوند، روز قیامت، گناهکاران را از قیافه آن‌ها می‌شناسد و از موهای جلو سر و پاهای شان می‌گیرند و آنان را در آتش می‌اندازند. امام فرمود: «خداوند چه نیازی دارد که مجرمان را از چهره شان بشناسد و حال آن‌که آنان را آفریده است». عرض کردم: پس معنای آیه چیست؟ فرمود: «هنگامی که حضرت قائم قیام کند، خداوند به او علم چهره شناسی عطا می‌کند و حضرت دستور می‌دهد، کافران را از سر و پا گرفته و با شمشیر ضربات سختی بر آنان بزنند.»^۲

این نیز یکی از روایاتی است که ظاهرش این است که امام با خشونت برخورد می‌کند که باید به بررسی آن پردازیم.

۱. الرحمن: ۴۱.

۲. اگر آل محمد نبودند، معلوم نبود تفسیر قرآن چه سرنوشتی داشت، حاضر هم نیستند بپذیرند و می‌گویند: مسلمان نیستید؛ چون تأویل می‌کنید. باید به آن‌ها گفت شما که تاویل نمی‌کنید، پس معنای این آیه: «کل شیء هالک الا وجهه» چیست؟؛ یعنی حتی خدا از بین می‌رود، فقط صورت خدا می‌ماند؟! یا این‌که معنای این آیه: «من کان فی هذه الدنيا» این است که همه کورها در دنیا، در قیامت هم نابینا هستند؟!



جلسه بیست و ششم

مقدمه

بحث در بررسی روایات قتل‌های آغازین بود. در جلسه قبل روایت هیجدهم را بیان کردیم و اکنون به ادامه آن می‌پردازیم.

منابع روایت هیجدهم

۱. بصائر الدرجات، ص ۳۵۶، از ابی سلیمان الدیلمی و در ص ۳۵۹، از سلیمان الدیلمی؛
۲. اختصاص شیخ مفید، ص ۳۰۴، همان نص بصائر الدرجات؛
۳. تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۱۲، از بصائر با کمی تفاوت: «یأمر بالکافرین»؛
۴. اثبات الهداة، شیخ حرعاملی، ج ۳، ص ۵۲۱، از بصائر؛
۵. البرهان، مرحوم بحرانی، ج ۴، ص ۲۶۸ از بصائر، از اختصاص هم می‌آورد و در آن چنین است: «اعطا الله سیما اعداءنا»؛
۶. المحجّه، ص ۲۱۷، همان نص بصائر الدرجات و در ص ۲۱۸ از اختصاص؛
۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، از بصائر و اختصاص؛

۸. نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۵، از بصائر؛

۹. ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۲۵۲؛ البته این طور نقل می‌کند: «لوقام قائمنا ﷺ یعرف أعداءنا بسیماهم فیؤخذ بنواصیهم وأقدامهم، یخبط هو و أصحابه بالسیف خبطا»؛ البته این نص در کتاب المحجّه نیست. شاید ایشان نقل به معنا کرده باشد؛

۱۰. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۷، ص ۵۸۷.

مضمون این روایت در روایت دیگری از امام جعفر صادق ﷺ ذیل کلام خداوند: «يعرف المجرمون بسیماهم» چنین نقل شده است:

محمد بن ابراهیم التّعماني، قال: أخبرنا عليّ بن أحمد، قال: أخبرنا عبد الله بن موسى، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سليمان الدّيلمی، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله ﷺ في قوله تعالى: «يُعَرَّفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ»؛ قال: «الله يعرفهم، ولكن نزلت في القائم ﷺ، يعرفهم بسيماهم فيخبطهم بالسيف هو و أصحابه خبطا.»؛ محمد بن ابراهیم نعمانی می‌گوید: علی بن احمد خبرمان داد و گفت: عبد الله بن موسى، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سليمان ديلمی، از ابو بصیر، از حضرت ابو عبد الله امام صادق ﷺ برای ما خبر آورد که آن حضرت درباره قول خدای تعالی: «مجرمان از چهره‌هایشان شناخته شوند»؛ فرمود: «خداوند آن‌ها را می‌شناسد؛ ولی این آیه درباره قائم ﷺ نازل شده و

اوست که آن‌ها را به چهره‌هایشان می‌شناسد. آن‌گاه او و اصحابش آن‌ها را با شمشیر می‌زند («خبط» به معنای ضرب شدید است).»

ظاهراً دلالت این روایت مشکلی نداشته باشد. امام زمان با گروه خاصی، یعنی با کفار درگیر می‌شوند، در دوران ظهور امام زمان علیه السلام که همه به حال کفر نمی‌مانند، خیلی‌ها بر می‌گردند. حضرت با کسی که کافر باشد و بر کفرش هم اصرار داشته باشد، درگیر می‌شوند، روایت زیر این مطلب را تأیید می‌کند:

[تفسیر العیاشی] عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ وَلَهُ أَشْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طُوعاً وَكَرْهاً قَالَ أُتِرْتُ فِي الْقَائِمِ علیه السلام إِذَا خَرَجَ بِالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ وَالزَّنَادِقَةَ وَأَهْلِ الرِّدَّةِ وَالْكَفَّارِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ فَمَنْ أَشْلَمَ طُوعاً أَمَرَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَمَا يُؤْمَرُ بِهِ الْمُسْلِمُ وَيَحِبُّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَمَنْ لَمْ يُسْلِمَ ضَرَبَ عَنْقَهُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ أَحَدٌ إِلَّا وَحَدَّ اللَّهُ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الْخَلْقَ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَمْرًا قَلَّ الْكَثِيرُ وَكَثُرَ الْقَلِيلُ؛ از ابن بکیر آمده است که از حضرت ابو الحسن علیه السلام درباره فرموده خداوند: «و هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه و ناخواه، تسلیم خداوند می‌شود»؛ پرسیدم؛ فرمود: [آیه] درباره قائم علیه السلام نازل شده است. هرگاه به پا خیزد، اسلام را بر یهود و نصارا و صابئیان و زنداقه و اهل ارتداد و کافران در شرق و غرب زمین عرضه می‌کند. هر کس از روی فرمان‌بری و دل‌خواه مسلمان شود، او را به نماز و

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الامام المهدی، ج ۷، ص ۸۲.

زکات و سایر کارهایی که مسلمان باید انجام دهد و برای خداوند بر او واجب می‌شود، امر فرماید و هرکس اسلام را نپذیرد، گردن می‌زند تا آن‌جا که در خاورها و باخترها هیچ‌کس نماند، جز این‌که یکتایی خدا را بپذیرد.» گفتم: فدایتان گردم! خلاق بسیار فراوان هستند؛ فرمود: «همانا اگر خداوند چیزی را بخواهد، بسیار را اندک و اندک را بسیار گرداند.»

پس به قرینه این روایت و روایات دیگر، حضرت با همه به یک شیوه برخورد نمی‌کند، بلکه اول اسلام را بر همه عرضه می‌کند، (روش پیامبر ﷺ نیز چنین بود) اگر کسانی بر کفر و عنادشان پافشاری کردند به حسابشان رسیدگی می‌شود. پس روایت از نظر دلالت مشکلی ندارد.

بررسی سندی روایت هیجدهم

«حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ الدُّهُمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ...»

در سند این روایت، در یک جا سلیمان دیلمی و در جای دیگر ابو سلیمان دیلمی بیان شده است، که دیدگاه برخی را در این مورد ذیلاً می‌آوریم:

نظر مرحوم نجاشی در مورد سلیمان دیلمی

«وقال النجاشي^۱: سليمان بن عبد الله الديلمي أبو محمد، قيل: إن أصله من بجيلة الكوفة، وكان يتجر إلى خراسان ويكثر شري سبي الديلم، ويحملهم إلى الكوفة و

۱. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴۸۲.

غیرها، فقیل: الدیلمی، غمز علیه، و قیل: کان غالباً کذاباً، و كذلك ابنه محمد لا يعمل بها انفراداً به من الرواية، له كتاب يوم و ليلة، يرويه عنه ابنه محمد بن سليمان. انتهى^۱؛ در مورد سلیمان بن عبد الله دیلمی ابو محمد، گفته شده است وی عراقی و اهل کوفه است و بین خراسان و عراق به عنوان تجارت تردد داشته است. او از مناطق دیلم برده می خرید و در کوفه می فروخت. وی مورد طعنه قرار گرفته و گفته شده است که او غالبی و کذاب است و همچنین به متفردات فرزندش، محمد عمل نمی شود.

نظر ابن غضائری

«سلیمان بن زکریا الدیلمی، روی عن أبي عبد الله عليه السلام كذاب غال. انتهى^۲؛ ابن غضائری می گوید: او کذاب و غالبی است»؛ ولی موردی را که ابن غضائری تضعیف می کند، با موردی که نجاشی اشاره می کند، تفاوت دارد. ممکن است اصلاً دو مورد باشند. البته تضعیف ابن غضائری را قبول نداریم؛ چون کتاب او مورد پذیرش ما نیست.

نظر مرحوم کشی

«و روی الکشی^۳، عن محمد بن مسعود، عن علي بن محمد، أنه قال: سليمان

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳۳، ص ۱۲۳.

۲. ابن غضائری، رجال ابن غضائری، ص ۶۷.

۳. کشی، رجال الکشی، ص ۳۷۵.

الدیلمی من الغلاة الکبار. انتهى؛ مرحوم کشی از محمد بن مسعود از علی بن محمد (ابن قتیبه) نقل می‌کند که گفته است: او از بزرگان غلات است.»
در تحریر طاووسی نیز این عبارت در مورد او آمده است: «من الغلات الکبار.»

علامه حلی نیز ایشان را در قسم دوم نقل کرده است؛ ولی ظاهر مطلب این است که این جا بین سلیمان بن عبدالله و سلیمان بن زکریا خلط شده است. آن‌که مورد بحث است، سلیمان بن عبدالله است و نیز گاهی سلیمان بن زکریا مطرح می‌شود. البته بعضی معتقدند که این دو نفر، یکی است.
بیان مرحوم مامقانی:

«الرجل لایعتمد علیه لانه ان ثبت غلوه وکذبه و الا لاقل من کونه مجهول الحال؛^۱ به این شخص اعتمادی نیست؛ چون غلو و کذب او ثابت است؛ ولی اگر این هم ثابت نشود، او مجهول است.»

بیان مرحوم بهبهانی در تعلیقه بر منهج المقال:

«ان احادیث الرجل فی کتب الاخبار صریحه فی خلاف الغلو و فساد؛ روایات او بر غلو و فساد عقیده‌ی او دلالت ندارد.»^۲

ایشان در کتب اربعه یازده روایت فقهی دارد، و در مهدویت دارای سه روایت است و در ابواب دیگر نیز روایت دارد.

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳۳، ص ۱۲۷.

۲. همان.

نمونه روایات دیلمی

۱. «قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبُزْوَينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ التُّوشْجَانِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي التُّوشْجَانِيُّ [عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ الْبُودِمِرْدَانَ - قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التُّوشْجَانِيُّ وَتُوشْجَانُ جَدِّي - قَالَ: لَمَّا جَلَى الْفُرْسُ عَنِ الْقَادِسِيَّةِ؛ وَبَلَغَ يَزْدَجَرْدُ بْنُ شَهْرِيَّارَ مَا كَانَ مِنْ رُسْتَمٍ وَإِدَالَةَ الْعَرَبِ عَلَيْهِ، وَظَنَّ أَنَّ رُسْتَمًا قَدْ هَلَكَ وَ الْفُرْسُ جَمِيعًا، وَجَاءَ مَنَازِرُ فَأَخْبَرَهُ بِيَوْمِ الْقَادِسِيَّةِ وَانْجِلَافِهَا عَنْ مَخْسِينَ أَلْفَ قَتِيلٍ مِنَ الْفُرْسِ، خَرَجَ يَزْدَجَرْدُ هَارِبًا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ، فَوَقَفَ بَابَ الْإِيوَانِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِيوَانُ هَا أَنَا ذَا مُنْصَرَفٍ عَنْكَ وَ أَزْجِعُ إِلَيْكَ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي، لَمْ يَدُنْ زَمَانُهُ وَلَا أَنْ أَوَانُهُ؛ قَالَ سُلَيْمَانُ الدِّيْلَمِيُّ: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ؟ وَ قُلْتُ لَهُ: مَا قَوْلُهُ أَوْ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَلِكَ صَاحِبُكُمْ الْقَائِمُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ السَّادِسُ مِنْ وَلَدِي، قَدْ وَلَدَهُ يَزْدَجَرْدُ. فَهُوَ وَلَدُهُ وَ ذَكَرْنَا فِي الْحَدِيثِ فِي يَوْمِ الْقَادِسِيَّةِ؛ زَمَانِي كَهَ فَارِس [=لشكر ایران] از قادسیه عقب نشینی کرد و این خبر به یزدجرد بن شهریار رسید؛ گمان کرد رستم فرخ زاد، سردار نامی ایران و ارتش فارس همگی کشته شده اند. قاصد آمد و قتل عام پنجاه هزار نفر را در جریان قادسیه و عقب نشینی ارتش از آن به شاه گزارش داد. یزدگرد سوم [آخرین پادشاه ساسانی] با افراد خانواده اش آماده فرار شدند. [شاه] هنگام ترک کاخ با شکوه و مجلل ایوان مداین، برابر ایوان ایستاد [و این جملات را بر زبان راند]:

۱. مؤسسه معارف اسلامی، معجم احادیث الامام المهدي، ج ۵، ص ۴۰ و احمد بن عیاش جوهری، مقتضب الاثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۴۰.

سلام بر تو باد ای ایوان! من هم اکنون از تو رو برمی تابم [و می روم!، ولی به زودی یا] خودم برمی گردم، یا مردی از فرزندانم که هنوز زمان آمدنش نزدیک نشده و وقت ظهور او نرسیده است، به سوی تو بر می گردد. سلیمان دیلمی می گوید: من بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و مقصود یزدگرد را از این گفتار: «یا یکی از فرزندان خود» را سؤال کردم؛ فرمود: «او صاحب شما است که قائم به فرمان خداوند در آخر الزمان ظهور می کند. او ششمین فرزند من و فرزند دختر یزدگرد است و یزدگرد نیز پدر او می باشد.»

این روایت نیز گویای غلو ایشان نیست.

۲. «قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ سُلَيْمَانَ الدِّيلَمِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا»؛ قَالَ: الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَوْصَحَ اللَّهُ بِهِ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قُلْتُ: «وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا»؛ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قُلْتُ: «وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا»؛ قَالَ: ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجُورِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا لِلْأَمْرِ - دُونَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَوَّلَى بِهِ مِنْهُمْ، فَعَشَّوْا دِينَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِالظُّلْمِ وَالْجُورِ - وَهُوَ قَوْلُهُ: «وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا»؛ قَالَ: يَغْشَى ظُلْمُهُمْ ضَوْءَ النَّهَارِ، قُلْتُ: «وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا»؛ قَالَ: ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ عليها السلام يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَيُجَلِّي لِنِيسَانِهِ، فَحَكَى اللَّهُ قَوْلَهُ: «وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا»^۱؛ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ: [در معنی آیات] از مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ، از جعفر بن عبد الله، از مُحَمَّدُ

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۴ و مؤسسه معارف اسلامی، معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۷، ص ۶۵۴.

بن عبد الله، از محمد بن عبد الرحمن، از ابو جعفر قمی، از محمد بن عمر، از سلیمان دیلمی، از حضرت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام چنین روایت آورده است: از آن حضرت، راجع به فرمایش خداوند عز و جل: «سوگند به خورشید و هنگام اوج درخشندگی اش»؛ پرسیدم؛ فرمود: «خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. [آن حضرت] برای مردم دینشان را واضح و روشن ساخت.» عرض کردم: «و سوگند به ماه که در پی آن تابان است»؛ فرمود: «او امیر المؤمنین علیه السلام است که در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.» پرسیدم: «و سوگند به شب گاهی که عالم را در پرده سیاهی برکشد»؛ فرمود: «آن امامان جور و ستم اند که به استبداد خود جدا از خاندان رسول زمام امور را به دست گرفتند و به مسندی تکیه زدند که آل پیامبر از آن ها نسبت به آن مسند شایسته تر بودند. پس دین خدای را با ستم پوشاندند که خدای سبحان کار آنان را حکایت کرد» و فرمود: «و سوگند به شب؛ گاهی که عالم را در پرده سیاهی برکشد.» گفتم: «و سوگند به روز که تاریکی را می زداید و جهان را روشن می سازد»؛ فرمود: «آن امام از ذریه فاطمه نسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که تاریکی جور و ظلم را می زداید. پس خداوند سبحان از او حکایت آورد و فرمود: «و سوگند به روز که تاریکی را می زداید و جهان را روشن می سازد»؛ منظور از آن، حضرت قائم علیه السلام است.»

از این روایت نیز استفاده غلو نمی شود، بلکه آنچه ایشان در این روایت نقل کرده است جزو اعتقادات ما است.

طبق تتبعی که ما در روایات ایشان داشتیم، ایشان مشکل غلو ندارد و کلام وحید بهبهانی بعید نیست.

بیان مرحوم مامقانی:^۱

«وَأَقُول: عَلَى فَرَضِ تَسْلِيمِ مَا ذَكَرَهُ، فَعَايَتَهُ خُرُوجُ الرَّجُلِ مِنْ بَرَجِ الضَّعْفِ إِلَى بَرَجِ الْجَهَالَةِ، فَلَا تَبْقَى لَنَا فِي خَبَرِهِ نَتِيجَةُ حَسَنَةٍ؛ بَرِ فَرَضِ قَبُولِ أَنْجَهِ مَرْحُومِ وَحِيدِ ذَكَرِ كَرْدِهِ اسْتِ، نَهَايَتِ چِيزِي كِه مِي تَوَانِ دَر مَوْرِدِ اَيْنِ شَخْصِ گُفْتِ، اَن اسْتِ كِه وَی «ضَعِيف» نِیَسْتِ وَ «مَجْهُول» اسْتِ. پَس بَرایِ مَآ دَر خَبَرِ اَوِ نَتِیْجَه «حَسَن» بَاقِی نِیَسْتِ.»

لذا این روایت طبق نظر ایشان مورد اشکال است؛ چون حرف مرحوم وحید بهبهانی نیز مورد قبول ایشان نیست؛ اما به نظر ما فرمایش مرحوم وحید بهبهانی دور نیست و روایات ایشان مشکلی ندارد؛ چون هیچ روایتی که مفادش غلو باشد، در مورد وی نیافتیم و از این روایت نیز غلو و خلاف برداشت نمی شود. البته امام زمان علیه السلام با کسانی که بر لجاجت و عنادشان پافشاری دارند، همین طور برخورد می کنند.

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳۳، ص ۱۲۸.



جلسه بیست و هفتم

مقدمه

سخن راجع به روایات قتل‌های آغازین ظهور بود. در جلسه قبل روایت هیجدهم را بیان کردیم. در این جلسه روایت مذکور را ادامه می‌دهیم:

ادامه‌ی بررسی سند روایت هیجدهم

بحث ما درباره روایت امام صادق علیه السلام بود در تفسیر آیه ۴۱ سوره الرحمن: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ»؛ با این مفاد که امام با قاطعیت با دشمنان برخورد می‌کند. بعضی خواستند از این روایت استفاده کنند که در آغاز قیام، از سوی امام با مخالفان برخوردهای خشن صورت می‌گیرد. ما این روایت را بررسی کردیم. منبع اصلی این روایت کتاب بصائر الدرجات است که قبلاً در مورد آن بحث و بررسی کردیم.

اما منبع دیگر این روایت کتاب اختصاص شیخ مفید است که البته در مورد کتاب مذکور قول دیگری است، مبنی بر این که انتساب آن به شیخ مفید

معلوم نیست و لذا ملاک و مدرک همان کتاب بصائر الدرجات است.^۱
 ابراهیم بن هاشم؛ ایشان به نظر ما مشکلی ندارد. اگر سند به ایشان برسد،
 بعضی تعبیر «حسنة» دارند؛ زیرا توثیق خاص ندارد ولی به نظر ما فوق وثاقت
 است، سند به اعتبار ایشان «موثقه» است، نه «حسنة».

سلیمان دیلمی؛ ظاهراً در بصائر الدرجات دو سند دارد که در یک سند آن^۲،
 ابی سلیمان دیلمی است و در سند دیگر آن^۳ سلیمان دیلمی؛ اما در قسمت
 کنیه، کسی با عنوان ابو سلیمان دیلمی نیست. البته مرحوم خویی در چند
 مورد، ابوسلیمان را ذکر می‌کند؛ اما در آن‌ها دیلمی نیست.^۴ ظاهراً چنین
 کنیه‌ای نباشد، و ابوسلیمان، بدون قید «دیلمی» بین «ثقات» و «مجاهیل» و
 «ضعاف» مشترک است. پس اگر راوی، ابو سلیمان باشد، مورد اشکال است؛
 ولی در سند دومی سلیمان دیلمی است که مورد اختلاف است و او را به غلو
 رمی کرده‌اند؛ ولی ما در رمی و اتهام برخی از روایت به غلو نزد قدما بحث و تأمل
 داریم.

قول فرزند مرحوم مامقانی در این مورد:

«كان الرمي بالغلو ونظائره في عصر الأئمة و زمان الغيبة الصغرى، بل

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۵۸۷.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۵۶.

۳. همان، ص ۳۵۹.

۴. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۱۷۸.

الکبری راجحاً کثیراً، و ذلك لأدنى شبهة، و كان التسرع في الرمي وليد كثرة الأهواء و البدع التي كانت السلطة الزمنية تروجها للفرقة في صفوف المسلمين، و لتمهيد إدامة سلطتهم، و من هنا لزم الفحص في روايات المرمي بالغلو، فإن كان فيها غلو كانت مؤيدة للمرمي الذي رمي به الراوي، و إلا يجب التوقف و الظاهر أن المقام من هذا القبيل، حيث إن النجاشي - العلامة الخبير و الثبت الذي ليس له نظير - عبّر في المقام ب: قيل: كان غالباً كذاباً... إشعاراً بعدم ثبوت ذلك عنده ثبوتاً قطعياً، و رواياته المبسوطة في كتبنا لم نعثر على ما يشير فيها إلى الغلو، بالإضافة إلى أن ابن الغضائري بنفسه لا يعتمد على جرحه لعدم تثبته في الجرح، بل تسرعه في ذلك بأدنى شبهة، ثم إن الاختلاف الذي وقع في اسم أبيه يوجب الريب في الحكم، فإن النجاشي ذكر اسم أبيه (عبد الله)، و عنوانه ابن الغضائري (ابن زكريا) على ما نقله العلامة عنه، و لكن نقل ابن داود عن ابن الغضائري أنه قال: (ابن عبد الله)، فاختلف النقل عن ابن الغضائري مما أوجب سلب الوثوق بالصحيح، و لعل نسخة العلامة رحمه الله من رجال ابن الغضائري كانت محرفة، و الله العالم؛ رمى به غلو و نظاير آن در عصر ائمه و در زمان غیبت صغرا، رایج و فراوان بوده است و با کوچک ترین شبهه به غلو رمی می کردند؛ چون حکومت پشت سر افکار باطل بود و می خواست که مردم همیشه با هم درگیر باشند تا بتوانند بر آن ها راحت حکومت کنند. به همین دلیل لازم است در روایات کسی که به غلو رمی شده است، دقت گردد. اگر در آن روایات غلو بود، رمی راوی به غلو تأیید می شود؛ وگرنه واجب است که در مورد آن شخص توقف کنیم.

ظاهراً دیلمی نیز از این قبیل است؛ چون نجاشی (که خبیر است و شاید

نظیر نداشته باشد)، در مورد دیلمی به «قیل» تعبیر می‌کند: «قیل کان غالباً کذاباً؛ برای این که بفهماند این مطلب به طور قطع نزد او ثابت نشده است و در روایاتی که از ایشان در کتاب‌ها ثبت شده است، مطلبی که بر غالی بودن او اشاره داشته باشد، نیافتیم؛ علاوه بر این که بر جرح ابن غضائری نمی‌توان اعتماد کرد؛ چون ایشان سریع الجرح بود و زود کسی را جرح می‌کند و با کم‌ترین شبهه در شخص، فوراً او را به غلو رمی می‌کند.

به نظر ما نه فقط به جرح ابن غضائری، بلکه به کتاب او هم نمی‌توان اعتماد کرد؛ نه به سبب این که در جلالت ایشان بحث داشته باشیم، بلکه در انتساب کتاب به او بحث داریم؛ که به چه طریقی این کتاب به ما رسیده است، مرحوم ابن طاووس می‌فرماید: اعتبار این کتاب یا استناد آن را تضمین نمی‌کنم.

علاوه بر این، ابن غضائری چه کسی را تضعیف کرده است، ما دو نفر به نام سلیمان داریم: یکی سلیمان بن عبدالله است و دیگری سلیمان بن زکریا. ابن الغضائری ابن زکریا را جرح کرده است، نه ابن عبدالله را و لذا نمی‌توان به طور قطع گفت که این شخص غالی است.

به نظر ما این روایت از ناحیه سلیمان دیلمی مشکلی ندارد. مرحوم نجاشی نیز نسبت غلو به ایشان نداده و فرموده است: «قیل» و اگر نجاشی نیز نسبت غلو به وی داده بود، به حرف ایشان اعتنا نمی‌کردیم؛ چون نص و شواهد بر خلاف آن داریم.

معاویه دهنی؛ ایشان هم ظاهراً مشکلی ندارد.^۱

پس اگر مشکل کتاب بصائر الدرجات و اختصاص حل شود، سند این روایت مشکلی ندارد و مفاد آن چنین خواهد بود: «امام زمان با کفاری که در برابر حق حاضر به تسلیم نیستند و بر فسادشان اصرار دارند؛ قطعاً وارد مذاکره نمی‌شود، بلکه باید با آن‌ها برخورد کرد؛ طبعاً همه کفار دنیا این‌گونه نیستند، بلکه عده کمی بر لجاجت و عناد خود باقی می‌مانند و مورد برخورد امام واقع می‌شوند.»

روایت نوزدهم قتل‌های آغازین ظهور

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَخْوَلِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يُحَدِّثُ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَرَضَ الْإِيمَانُ عَلَى كُلِّ نَاصِبٍ فَإِنْ دَخَلَ فِيهِ بِحَقِيقَةٍ وَ إِلَّا ضَرَبَ عُنُقَهُ أَوْ يُؤَدِّي الْجَزِيَّةَ كَمَا يُؤَدِّيهَا الْيَوْمَ أَهْلُ الذِّمَّةِ وَ يَشُدُّ عَلَى وَسْطِهِ الْهَمِيَانُ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الْأَمْصَارِ إِلَى السَّوَادِ^۲؛ امام باقر عليه السلام فرمود: «زمانی که قائم عليه السلام قیام کرد، ایمان را به همه ناصبی‌ها عرضه می‌کند. اگر با حقیقت قلب قبول کردند، [چه بهتر]؛ وگرنه گردن زده می‌شوند و یا باید جزیه بدهند مانند اهل ذمه [یهود و نصارا] که امروز [= دوران امام باقر عليه السلام] جزیه پرداخت می‌کنند و به کمرش همیان می‌بندد و آن‌ها را از شهرها به کوه و دشت بیرون [=تبعید] می‌کند.»

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۱۴.

۲. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۲۷.

منابع روایت

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۷، ح ۲۸۸؛
۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۵۰، از کافی با کمی تفاوت؛
۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵، از کافی؛
۴. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۳، از کافی؛
۵. معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۴۸۰.

بررسی سندی روایت نوزدهم

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَخْوَلِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يُحَدِّثُ...»

ظاهراً هر کس که این روایت را نقل کرده است، مخصوصاً شارحان مانند مرحوم مجلسی، مرحوم مازندرانی و غاریاقدی، آن را تضعیف کرده و یا گفته‌اند روایت «ضعیف» و یا گفته‌اند مجهول است. ظاهراً مشکل آن سلام بن مستنیر است؛ چون راویان قبل از او مشکلی ندارند.

سلام بن مستنیر در بیان مرحوم مامقانی^۱:

«عَدَّ الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ تَابَةً: مِنْ أَصْحَابِ السَّجَادِ عليه السلام بِالْعَنْوَانِ الْمَذْكُورِ. وَ أُخْرَى: مِنْ أَصْحَابِ الْبَاقِرِ عليه السلام بِعَنْوَانِ: سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ. وَ ثَالِثَةً: مِنْ أَصْحَابِ الصَّادِقِ عليه السلام بِعَنْوَانِ: سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ الْجَعْفِيِّ، مَوْلَاهُمُ الْكُوفِيُّ. وَ ظَاهِرُهُ كَوْنُهُ إِمَامِيًّا. وَ قَدْ عَدَّهُ الشَّيْخُ الْمَفِيدُ فِي الْاِخْتِصَاصِ مِنْ

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳۲، ص ۱۶۴.

أصحاب الباقر عليه السلام. و في التعليقة إته؛ يظهر من أخباره كونه من الشيعة، بل و من خواصهم. انتهى؛ شيخ طوسی یک مرتبه او را با عنوان مذکور از اصحاب امام سجاد عليه السلام شمرده و دیگر بار با عنوان سلام بن مستنیر از اصحاب امام باقر عليه السلام دانسته است و بار سوم، با عنوان سلام بن مستنیر جعفری کوفی از اصحاب امام صادق عليه السلام عنوان کرده و ظاهر آن این است که او امامی باشد. شیخ مفید در اختصاص او را از اصحاب امام باقر عليه السلام شمرده است و مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه اش بر منهاج المقال فرموده است: از روایات او ظاهر می شود که او شیعه، بلکه از خواص شیعه است.»

یکی از راه های توثیق شخص، بررسی نمونه روایاتی است که نقل می کند، مخصوصاً که ایشان تضعیف ندارد.

نمونه روایات سلام بن مستنیر:

۱. «العياشي في تفسيره باسناده عن سلام بن المستنير، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾^۱ قال: هو الحسين بن علي عليه السلام قتل مظلوما، ونحن أولياؤه، والقائم منا إذا قام طلب بثأر الحسين، فيقتل حتى يقال: قد أسرف في القتل، وقال: المقتول الحسين عليه السلام ووليّه القائم عليه السلام، والإسراف في القتل أن يقتل غير قاتله، إته كان منصوراً فإنه لا يذهب من الدنيا حتى ينتصر برجل من آل الرسول صلى الله عليه وآله يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و

ظلماً؛ عیاشی، به سند خود از سلام بن المستنیر، از حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره آیه شریفه: «وهر آن که مظلوم کشته شود، البتّه ما برای ولیّ او تسلّط [و حقّ قصاص] قرار دادیم؛ پس در کشتن اسراف نکند که او یاری شده است»؛ فرمود: «او حسین بن علی علیه السلام است که مظلوم کشته شد و ماییم اولیای او و قائم از ماست. وقتی به پا خیزد، برای امام حسین علیه السلام خون خواهی می‌کند. پس آن قدر می‌کشد تا این که می‌گویند در کشتن اسراف کرده است.» [نیز] فرمود: «آن که مقتول نامیده شده حسین علیه السلام است و ولیّ او قائم علیه السلام است و اسراف در قتل، آن است که غیر قاتلش را بکشد [شرکای در قتل، غیر قاتل نیستند]، که او منصور و مؤید است و همانا دنیا به پایان نمی‌رسد تا این که مردی از آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیروز گردد که زمین را از قسط و عدل آکنده سازد؛ چنان که از جور و ظلم پر شده باشد.»

روایت مذکور، یکی از روایاتی است که ایشان نقل می‌کند و متن آن هیچ مشکلی ندارد، بلکه قوت متن دارد و گاهی از این سنخ روایات کشف می‌کنیم که ناقل این روایات از سلامت برخوردار است و مشکل اعتقادی ندارد، بلکه بر مقام و منزلت و ویژه‌ای دلالت می‌کند.

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ مُهْمِدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَبُوبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ

۱. بحرانی، حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار (صلوات الله علیهم)، ج ۵، ص ۴۰۵.

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ يَعْنِي بِمَوْتِهَا كَفَرَ أَهْلُهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ فَيُحْيِيهَا اللَّهُ بِالْقَائِمِ فَيَعْدِلُ فِيهَا فَتُحْيَى الْأَرْضُ وَ يُحْيِي أَهْلَهَا بَعْدَ مَوْتِهِمْ؛ سَلَامُ بْنُ مُسْتَنِيرٍ روایت کند که امام باقر علیه السلام در تفسیر این کلام خدای تعالی: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ فرمود: «مراد از موت زمین، کفر اهل آن است و کافر میت است. پس خدای تعالی زمین را به واسطه قائم علیه السلام زنده می‌کند و به عدل در آن رفتار می‌کند. لذا زمین آباد می‌شود و اهل زمین بعد از مرگ‌شان [به دلیل کفر]، زنده می‌شوند.»

از این سنخ روایات، به سلامت عقیده او پی می‌بریم. مرحوم وحید بهبهانی از این طریق وارد شده و این راوی را معتبر، بلکه او را از خواص شیعه می‌داند. مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«قلت: من جملة أخبار الدالة على ذلك ما عن تفسير العياشي، عنه، عن الصادق علیه السلام، قال: «لقد تسموا باسم ما سمي الله به أحدا إلا علي ابن أبي طالب علیه السلام و ما جاء تأويله»، قلت: جعلت فداك! متى تأويله؟ قال: «إذا جمع الله النبيين و المؤمنين حتى ينصروه، و هو قول الله عز و جل: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ﴾^۱، و يومئذ يدفع راية رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلى علي علیه السلام فيكون إليه أمر الخلائق أجمعين، و كلهم تحت لوائه، و يكون هو أميرهم، فهذا تأويله». و مثله ما رواه في روضة الكافي مسندا، عنه قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يحدث: «إذا قام القائم علیه السلام عرض

۱. استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۶۳۸.

۲. آل عمران: ۸۱.

الإيمان على كل ناصب، فإن دخل فيه بحقيقة .. وإلا ضرب عنقه، أو يؤذي الجزية؛ كما يؤذيها اليوم أهل الجزية^۱». الحديث. لكننا لم نقف على مدح يدرجه في الحسان. وقد نقل في جامع الرواة رواية ابن محبوب، عن الأحول، عنه، عن أبي جعفر عليه السلام، ورواية ابن محبوب، عن محمد بن النعمان، عنه، عن أبي جعفر عليه السلام، ورواية محمد بن عيسى، عن يونس، عنه. ورواية ابن محبوب، ولو بتوسط من عرفت، يكشف عن وثاقته ويمكن جعله بمنزلة المدح في جعل حديثه حسنا، فتأمل؛ از جمله روایاتی که دلالت بر آن دارد، مطلبی است که در تفسیر عیاشی از سلام بن مستنیر، از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمودند: «حکام آن روز لقب [امیرالمؤمنین] را بر خود نهادند که خدا بر غیر علی بن ابی طالب عليه السلام ننهاد و «تأويلش» [= حقیقتش] هنوز نیامده است.» گفتیم: تأويلش کی می آید؟ فرمود: «هنگامی که خدا پیامبران و مؤمنان را در حضور وی جمع کند که او را یاری کنند؛ چنان که در قرآن می فرماید: «هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت...» تا آن جا که می فرماید: «من هم با شما از گواهانم!» آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله، پرچم را به دست علی عليه السلام می سپارد [= رجعت می کنند]. وی امیر همه مردم باشد و مردم همه تحت فرمانش باشند. این تأويل این نام [= امیر المؤمنین] است. از این روایت، حکومت و حاکمیت امیر المومنین عليه السلام در دوران ظهور استفاده می شود. بعضی می گویند: حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، حکومت مقدمی برای حکومت امیر

۱. فی المصدر: أهل الذمة.

المومنین علیه السلام و ائمه طاهرين علیهم السلام است. البته اصل رجعت ائمه علیهم السلام از مسلمّات و از ضروریات مذهب است؛ اما این که رجعت آنان برای چه چیز می باشد؛ برای حکومت است یا برای تشریفات، یا برای کمک کردن به امام زمان و یا برای مقصود و مطلبی است که ما نمی دانیم. البته دو روایت در مورد حکومت امیر المومنین علیه السلام وجود دارد اما سند آن ها ضعیف است. از این روایت استفاده می شود که ایشان [= سلام بن مستنیر] شیعه است، بلکه از خواص شیعه می باشد و مانند این روایت را در روضه کافی مسندا روایت کرده است، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام : «زمانی که «قائم علیه السلام» قیام کرد، ایمان را به همه ناصبی ها عرضه می کند. اگر با حقیقت قلب قبول کردند [چه بهتر]؛ وگرنه آنان را گردن می زنند یا مانند اهل ذمه [= یهود و نصارا] باید جزیه پرداخت کنند. ایشان به کمرش همیان می بندد و آن ها را از شهرها به کوه و دشت بیرون [= تبعید] می کند.»

لکن ما بر مدحی که ایشان را جزء «حسان» قرار دهد، دست نیافتیم. پس طبق بیان مرحوم مامقانی، ایشان ضعیف و مجهول است. طریق دیگر در حکم به اعتبار و حسن بودن ایشان، نقل اصحاب اجماع از ایشان است. ابن محبوب و اگر چه به واسطه از سلام بن مستنیر روایت نقل می کند.

مرحوم مامقانی می فرماید: روایت ابن محبوب، اگر چه به توسط واسطه هایی که شناخته شده اند، از وثاقت ایشان کشف می کند و ممکن است این را به منزله مدح قرار دهیم در قرار دادن حدیث او در جزء احادیث حسن، پس تأمل کن (که این طریق را نمی توانیم بپذیریم)؛ چون بر مدح او که جزء «حسن» قرار

گیرد، دلیلی نداریم.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«لا یبعد من رواية ابن محبوب و یونس بن عبد الرحمن و مضمون الروایات التي رواها القول بأنه حسن، و الله العالم؛ بعید نمی‌باشد از روایت ابن محبوب و یونس بن عبد الرحمن و مضمون روایاتی که ایشان نقل کردند، قول به این که او «حسن» است، و خداوند عالم تر است.»

پس این روایت که مرحوم مجلسی فرمود «مجهول» است و دیگران به صراحت گفتند «ضعیف» است و مشکل آن همین شخص (سلام بن مستنیر) است؛ مشکلی ندارد.

به نظر ما از روایاتی که ایشان نقل می‌کند، «حسن» ایشان و این که از سلامت عقیده برخوردار بوده است، استفاده می‌شود، بلکه استفاده می‌شود که او از خواص شیعه است، لذا لا اقل حسن ایشان را قبول داریم. پس این روایت مشکل سندی ندارد.

دلالت روایت

مفاد این روایت آن است که وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند، ایمان را بر نواصب عرضه می‌کنند و مسلم است که همه مردم، در آن روز از نواصب نیستند.

نواصب چه کسانی اند؟

۱. مرحوم امام خمینی در کتاب الطهارة می‌فرماید:

« بل المراد هو الطائفة المعروفة، وهم النصاب الذين كانوا يتدينون بالنصب، ولعلهم من شعب الخوارج؛ بلکه مراد آن طایفه معروف است و آن‌ها، نصاب هستند؛ کسانی که دین آنان دشمنی با اهل بیت است و شاید آن‌ها از شعب خوارج باشند. »

۲. مرحوم خوئی می‌فرماید:

« وهم الفرقة الملعونة التي تنصب العداوة وتظهر البغضاء لأهل البيت (عليه السلام) كمعاوية ويزيد (لعنهما الله) ولا شبهة في نجاستهم وكفرهم؛ و آن‌ها فرقه ملعونه هستند که دشمنی با اهل بیت را مقرر و بغض خود را نسبت به اهل بیت (عليه السلام) اظهار کردند، مانند معاویه و یزید که لعنت خداوند بر آنان باد! هیچ شبهه‌ای در نجاست و کفر آن‌ها نداریم [البته ما سنی‌ها را ناصبی نمی‌دانیم. بیش‌تر آن‌ها محب اهل بیت هستند؛ هر چند محبت تنها کافی نیست] ^۳. »

یکی از سران علمی ناصبی‌ها، در کتابی که اخیراً چاپ شده است؛^۴ ذیل روایت قهر حضرت زهرا (عليها السلام) با ابوبکر: «فابی ابو بکر ان يدفع الى فاطمة شيئا فوجدت فاطمة على ابی بکر فهجرتہ فلم تکلمه حتی توفی»؛ می‌نویسد: «اللهم اعف

۱. امام خمینی، الطهارة، ج ۳، ص ۴۵۷.

۲. خوئی، موسوعة الامام الخوئی، ج ۳، ص ۶۹.

۳. ر.ک: نصب و ناصبی، تألیف حسن بلقان آبادی با مقدمه نجم‌الدین طبسی.

۴. عثیمین، التعليق علی صحیح مسلم، ج ۹، ص ۷۸.

عنها فان ابا بكر ما استند الى رأى انما استند الى النص و كان عليها ان تقبل قول النبي لكن عند المخاصمة لا يبقی للانسان عقل يدرك به ما يقول او ما يفعل او ما يتصرف نسئل الله عن يعفو عنها عن هجرتها خليفة رسول الله.»

خدایا از فاطمه بگذر، ابوبکر به نظر و رای خودش استدلال نکرد بلکه به کلام پیامبر استدلال کرد و لازم بود که فاطمه سخن پیامبر را قبول کند (ما پیامبران از خود ارث باقی نمی گذاریم بلکه آن چه از ما باقی می ماند صدقه است). اما هنگام مخاصمه عقلی برای انسان باقی نمی ماند که با آن بفهمد چه می گوید و چه می کند پس از خدا می خواهیم که از فاطمه درگذرد که کلام ابوبکر خلیفه ی پیامبر را ترک کرد.

آن ها یک قهر را تحمل ندارند و این طور به حضرت زهرا (علیها السلام) جسارت می کنند؛ در حالی که نسبت به کسانی که علیه امیرالمومنین شمشیر کشیدند، حاضر نیستند چنین حرف هایی را بزنند. آری، چنین کسانی ناصبی هستند، ولی همه اهل سنت این طور نیستند. قطعاً هر کس از اهل سنت این مطلب را ببیند، مؤلف آن را لعن می کند.

مرحوم خوئی در مورد فاطمه زهرا (علیها السلام) می فرماید:

«هي معصومة بضرورة مذهبنا وهي سيده نساء العالمين باتفاق الفريقين؛

ایشان بنا به ضرورت مذهب ما معصوم است و هر کس غیر از این را

بگوید از مذهب خارج است.»^۱

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۲۲.



جلسه بیست و هشتم

سخن راجع به روایات قتل‌های آغازین ظهور بود. روایتی را بیان کردیم که مفادش این بود که امام زمان ایمان را بر نواصب عرضه می‌کند. بعضی از مؤلفان برای این که اشکال شبهه‌کنندگان را رد کنند، روایت را تضعیف می‌کنند. ما نیز چهره‌ای را که دشمنان از امام زمان علیه السلام ترسیم کرده‌اند، رد می‌کنیم؛ اما طریق رد ما این نیست که هر روایتی که در آن اشاره به قتل است، همه را رد کنیم؛ چون نتیجه چنین رویکردی آن می‌شود که وقتی امام ظهور می‌کند، حتی به اندازه یک کاسه خون حجامت، خون ریخته نمی‌شود؛ در حالی که این طور نیست. مناقشه در روایات یک بحث است و رد تهمت بحث دیگری. ما نیز این اتهام خشونت‌آمیز بودن را رد می‌کنیم؛ ولی رد اتهام نباید به این معنا باشد که همه روایات را رد کنیم؛ کما این که بعضی از معاصران این شیوه را دارند.

ادامه بررسی شخصیت نواصب

مرحوم سبزواری و سید حکیم^۱ مطلبی را نقل کرده‌اند که اصل این مطلب از مرحوم فاضل مقداد در التنقیح الرائح است. مرحوم سبزواری می‌فرماید:^۲

«ولا يخفى أنَّ للنصب معاني مختلفة: الأول: القدح في الإمام المعصوم عليه السلام. الثاني: النسبة إليه ما يسقط عنه عليه السلام العدالة. الثالث: إنكار فضله عليه السلام لو سمعه. الرابع: تفضيل الغير عليه. الخامس: إنكار النص على أمير المؤمنين عليه السلام. السادس: معاداة الشيعة من جهة موالاتهم للمعصومين عليه السلام. والمتيقن من الإجماع، والظاهر من الأدلة، هو الأول، والمرجع في البقية العمومات الدالة على أنَّ من أقر بالشهادتين فهو مسلم. ولا بد في الحكم بالكفر من الالتفات الإجمالي إلى كونه ضروريا، كما تقدم.»

برای نصب معانی مختلفه است:

۱. جسارت به امام معصوم عليه السلام؛

قدح به معصومان فرقی نمی‌کند چهارده معصوم یا انبیای سلف، کسی به این‌ها توهین کند، از او تعبیر به نصب شده است. مرحوم خوئی در مورد فاطمه زهرا علیه السلام می‌فرماید:

هي معصومه بضرورة مذهبنا وهي سيده نساء العالمين باتفاق الفريقين. یعنی کسی که غیر از این را بگوید از مذهب خارج است.

۱. طباطبائی حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱ ص ۳۹۷.

۲. سبزواری، مذهب الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۴.

۲. چیزهایی به معصوم نسبت دهند که نتیجه آن نسبت‌ها، امام علیه السلام را از عدالت ساقط کند.

متأسفانه این در کتاب‌های دست اول عامه زیاد است، در صحیح بخاری آمده است: زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست عدالت کردند «اعدل فی بنت ابی بکر» اگر عدالت نزد پیامبر نباشد نزد چه کسی است!!
۳. انکار فضیلتی از امام علی علیه السلام اگر آن را بشنود.

در کتاب احتجاج، احتجاجات امام باقر علیه السلام نقل شده است. امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که امام زین العابدین علیه السلام در جلسه‌ای جریان تبوک را نقل کردند که امام علی علیه السلام گریه کرد و به پیامبر عرض کرد: صحنه و جایی نبوده است که با شما نباشم، پیامبر به امام فرمودند: در مدینه بمان، ثوابی را که من می‌برم و رزمندگان می‌برند همان ثواب را به تو هم می‌دهند و خداوند عز و جل زمین را هموار می‌کند، به گونه‌ای که هرگز در مسیر رفت و بازگشت من از دید تو پنهان نخواهم بود. گویا نزد من هستی. این مطلب را که امام سجاد علیه السلام فرمودند، عده‌ای اعتراض کردند مگر علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله است، این‌ها غلو است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: عجباً مگر خودتان نقل نمی‌کنید که خلیفه دوم در مدینه نشسته بودند و نیروها در نهاوند بودند، عمر دید فرمانده محاصره شده است، لذا فریاد زد: یا ساریه الجبل و صدا به نهاوند رسید و فرمانده عقب نشینی تاکتیکی کرد. از مدینه خلیفه دوم نیروهایش را در نهاوند ببیند و کسی اعتراض نکند، اما اگر گفته شود علی بن ابی طالب علیه السلام از مدینه پیامبر را ببیند این را بر نتابید. این امت با دید انصاف با امام علی بر خورد نمی‌کنند،

اگر از آن‌ها سوال کنی که نظر شما در مورد اولی چیست؟ می‌گویند: او را دوست داریم و دوستانشان را هم دوست داریم و از دشمنانش بیزار هستیم، نسبت به دومی و سومی همین‌طور، ولی نسبت به علی دوستانش را دوست داریم؛ ولی دشمنانش را دشمن نمی‌داریم، و حال آن‌که پیامبر اکرم نسبت به علی بن ابی طالب فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه!»^۱

ذهبی و ابن تیمیه به هر حدیثی که در مورد فضیلت امام علی علیه السلام باشد به هر نحوی که باشد، گیر می‌دهند طوری که بالاخره حدیث را رد کنند. بعضی از منصفان اهل سنت می‌گویند: این‌ها حدیثی که در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام باشد، رد می‌کنند چه به حق و چه به باطل.

۴. تفضیل غیر بر علی بن ابی طالب علیه السلام.

۵. انکار نص بر امیرالمؤمنین علیه السلام.

۶. دشمنی با شیعه به جهت پیروی آنان از معصومین علیهم السلام.

قدر متیقن از اجماع و ظاهر از ادله معنای اول است (در حکم به نجاست) و مرجع در بقیه موارد، عموماتی است که دلالت می‌کند بر این که کسی که اقرار به شهادتین کند، او مسلمان است. و چاره‌ای نیست در حکم به کفر آنان که توجه اجمالی داشته باشد که آن چیز از ضروریات است همچنان که گذشت. امویان از کسانی بودند که نسبت به امام علی علیه السلام توهین کردند، در طول

۱. طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ ج ۲.

حکومت ننگین شان تریبون‌هایی برای سب و لعن امام علی علیه السلام داشتند و روایاتی را که از مسلمان صادر نمی‌شود، به دروغ به پیامبر نسبت می‌دادند، مانند این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد یکی از همسران شان نشسته بودند که فرمودند: الان دو نفر وارد می‌شوند که بر دین من نمی‌میرند، علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس وارد شدند. کسی که چنین روایاتی را جعل کرده و نشر می‌دهد، ناصبی است و قدر متیقن از نجاست نواصب همین مورد است.

پس معنای ناصبی همان قدر متیقن (توهین به امام معصوم) در حکم به کفر و نجاست می‌باشد؛ اما این که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک طبق این روایت با نواصب چنین برخوردی را دارد، مراد کدام مصداق از مصادیق ذکر شده در مورد نواصب است، فقط معنای اول مراد است یا تمامی موارد؟ فقها بحث فقهی را مطرح کرده‌اند که طهارت و نجاست است و گفته‌اند که ناصبی به معنای اولی حکم نجاست دارد؛ اما معنای آن این نیست که بقیه موارد جز نواصب نیستند.

پس بعید نیست که مراد روایت همه این مصادیق باشد. قدر متیقن مورد اول مراد هست؛ اما ممکن است موارد دیگر را نیز شامل شود.

بیان مرحوم مجلسی در دلالت روایت نوزدهم:^۱

«الحديث الثامن و الثمانون و المائتان: مجهول. قوله عليه السلام: "أو يؤدي الجزية"

۱. مجلسی، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۶۰

لعل هذا في أوائل زمانه عليه السلام، وإلا فالظاهر من الأخبار أنه لا يقبل منهم إلا الإيمان أو القتل كما مر. قوله عليه السلام: "و يشد على وسطه الهميان" الهميان بالكسر: التكة والمنطقة و كيس للنفقة، و الظاهر أن المراد به أنه يعطيهم النفقة ليخرجوا من الأمصار يكون زادهم في الطريق و قيل هو كناية عن الزنار؛ اين روايت مجهول است. در مورد اين قول امام عليه السلام: «يا اين كه جزيه دهند»؛ شايد در مورد اوایل حكومت امام باشد؛ و الا ظاهر از روايات ديگر اين است كه از يهود و نصارا قبول نمي كند، مگر ايمان يا قتل. و قول امام عليه السلام: «به كمر اين ها هميان مي بندد» هميان به كسر: كش يا كمر بند يا كيسه نفقه را مي گويند، و ظاهر مراد از آن، همين معنای سوم است، يعنى به آن ها نفقه مي دهد تا از شهرها بيرون روند و آن، توشه آن ها در راه مي باشد و گفته شده است: هميان كنايه از زنار است [=معنای چهارم].»

مرحوم طريحي در معنای زنار مي فرمايد:^۱

«زنار كتفاح شئ يكون علي وسط النصاري و اليهود و الجمع زنانيير؛ زنار چيزی است كه يهود و نصارا به خود مي بندند و جمع آن زنانيير است.»

در بعضی از فرهنگ های فارسی آمده است كه هميان رشته ای است كه كشيشان به كمر خود مي بندند (معنای اول) و نوار يا گردنبندی است كه نصارا به گردن خود آویزان مي كنند (معنای دوم). البته اين معنای دوم با سيره و

۱. طريحي، مجمع البحرين، ج ۳، ص ۳۱۹.

روش امام زمان علیه السلام مناسب نیست که امام، صلیب به گردن آن‌ها بیندازد؛ در حالی که سیره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف همان سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ توضیح این که وقتی نصارا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمدند، همان ابتدا صلیب را که علامت شرک است، از گردن آن‌ها دور می‌اندازد. پس مراد از همیان یا همان چیزی است که مرحوم مجلسی فرمودند و یا علامت نصارا است.

بیان مرحوم مازندرانی در دلالت روایت^۱:

«الهمیان بالكسر شداد السراويل وعاء الدراهم، و السواد من البلد قراها و المراد بحقیقة الايمان الايمان الخالص و بالناصب غیر الامامية من فرق الاسلام و فی هذا الخبر دلالة على أنه علیه السلام يقبل الجزية منهم ان لم يؤمنوا ايمانا خالصا الا أنه ضعيف و على تقدير العمل به فلعل الجمع بينه و بين ما روى من أنه يضع الجزية عند ظهوره أنه يضعها عن أهل الكتاب فانهم حينئذ بمنزلة الحربى لا يرفع عنهم السيف حتى يؤمنوا او يقتلوا و الله يعلم؛ همیان همان کشی که برای شلوار است یا ظرفی که در آن پول است [=همان کمربند] سواد از بلد روستاها است و مراد به حقیقت ایمان، ایمان خالص است و مراد از ناصبی، غیر امامیه از فرقه‌های اسلامی است و در این روایت دلالتی است بر اینکه امام علیه السلام از آن‌ها جزیه قبول می‌کند؛ اگر ایمان خالص نیاورند؛ الا این که این روایت ضعیف است و بر فرض عمل به آن؛ شاید جمع بین این روایت و روایتی که

۱. سروی مازندرانی، شرح کافی اصول و روضه، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

می‌گوید هنگام ظهور دیگر جزیه‌ای نیست، این‌گونه باشد که امام، دیگر جزیه از اهل کتاب نمی‌گیرد و لذا آن‌ها در این هنگام به منزله کافر حربی هستند که از آنان شمشیر برنمی‌دارد تا این که ایمان بیاورند یا کشته شوند...»

پس ایشان می‌پذیرند که برخورد امام عجل الله تعالی فرجه الشریف با نواصب با برخورد ایشان با اهل کتاب تفاوت می‌کند؛ برای اهل کتاب جزیه نیست (یا پذیرش اسلام است یا قتل)؛ اما نواصب سه راه دارند: اسلام، جزیه یا قتل.

بیان مرحوم ابن قاریاغدی در دلالت روایت^۱:

سند این روایت مجهول است. ظاهراً مراد از ناصبی در این روایت مطلق مخالف است.

با دیدن حق، خیلی‌ها موافق می‌شوند و مخالف کم خواهد بود که آن‌ها هم محارب و معاند می‌باشند؛ زیرا حق را دیده‌اند؛ ولی زیر بار حق نمی‌روند. قول امام: «فان دخل فيه»؛ یعنی مومن شد و ایمان را پذیرفت. مراد از ایمان اعتقاد به شهادت ثالثه است.

در روایت است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مردم را به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی بن ابی طالب^۲ عجل الله تعالی فرجه الشریف دعوت می‌کند. ائمه طاهرين نیز در صورت مناسب و فراهم بودن شرایط و اوضاع چنین می‌کردند، هنگامی که از

۱. ابن قاریاغدی، البضاعة المزجاة، ج ۳، ص ۲۱۷.

۲. خوئی، معجم احادیث الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۴، ص ۴۶۱.

امام رضا علیه السلام خواستند که نماز عید را بخوانند، فرمودند: «نمازی می خوانم که پیامبر اکرم و جدم امیر المومنین علیه السلام خواندند.» این کلام امام خیلی معنا دارد. این کلام امام رضا علیه السلام یعنی خط بطلان بر همه خلفا و مشروعیت آنان؛ چه خلفای قبل از امام علی علیه السلام، چه خلفای بعد از آن حضرت.

مرحوم ابن قاریاغدی می فرماید: «بحقیقته»؛ یعنی «حقیقت ایمان»؛ همان ایمان خالصی است که به نفاق مخلوط و مشوب نباشد. ایشان می فرماید: این روایت دلالت دارد که امام از نواصب جزیه می پذیرد (اگر ایمان نیاوردند). یعنی سه راه برای آن ها تعیین می کند: یا ایمان یا قتل یا این که بر همان نصب بمانند و جزیه بدهند.

ظاهر روایت این است؛ اما این، با ظاهر بسیاری از روایات منافات دارد؛ روایاتی که دلالت دارند امام قبول نمی کند، مگر ایمان یا قتل آنان را؛ البته در طریق این خبر سلام بن مستنیر قرار دارد که او مجهول است. پس ممکن است که این روایت را کنار بگذاریم و یا ممکن است گفته شود که ما روایت را تخصیص بزنیم به ابتدای ظهور امام زمان (نظر مجلسی)؛ یعنی امام در ابتدای ظهور مقداری با آن ها مدارا می کند. پس این روایت که می فرماید: سه راه برای آن ها قرار می دهد که یکی هم جزیه است، این به ابتدای ظهور مربوط است و با روایات دیگری که می فرماید: دو راه برای آن ها هست، (ایمان یا قتل) منافات ندارد.

شاید وجه جمع بین این روایت و روایاتی که در آن ها آمده است: امام زمان علیه السلام هنگام ظهور از آن ها جزیه نمی گیرد؛ آن است که مراد عدم پذیرش

جزیه از اهل کتاب، آن است که چون آن‌ها به منزله کافر حربی می‌باشند؛ از آنان شمشیر را بر نمی‌دارد، مگر ایمان بیاورند یا کشته شوند و لذا از آن‌ها جزیه نمی‌پذیرد (این نظر مرحوم مازندرانی است).

«یُشَدُّ عَلٰی وَسطه الهمیان»: همیان به هر سه حرکت خوانده می‌شود (فتحه، کسره، ضمه). همان «شداد سراویل» (کش شلوار) را گویند و به کیسه پول هم همیان می‌گویند. اگر منظور معنای اول (شداد سراویل) باشد، این کنایه است از این‌که آن‌ها را برای تبعید آماده می‌کند. «یُشَدُّ عَلٰی وَسطه الهمیان؛ یعنی بار و بنه آن‌ها را ببندید و حرکت کنند و از شهرها بیرون بروند؛ اما اگر به معنای دوم (کیسه پول) باشد؛ کنایه از این است که امام به آن‌ها خرجی راه می‌دهد. بعضی هم گفتند همان زناز است که علامت صلیب باشد که این، بعید است.

نتیجه کلی روایت نوزدهم

به نظر ما این روایت از نظر سند و دلالت بی‌اشکال است. امام سه راه برای آن‌ها تعیین کرده است و این سه راه، جایی از خشونت ندارد؛ چون آن‌ها ناصبی هستند و نسبت به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سوء فهم و دشمنی دارند و حتی در زمان ظهور که زمان حاکمیت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و اوج عزت حکومت آن‌هاست، عده‌ای بنای دشمنی و لجاجت دارند. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با چنین انسان‌های لجوج و مخالف حق با قاطعیت برخورد می‌کند و این نه تنها هیچ مشکلی ندارد، بلکه عین عدل است.

جلسه بیست و نهم

مقدمه

سخن راجع به قتل های آغازین ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود که در این زمینه، روایت نوزدهم را بیان کردیم و اکنون روایت بعدی را خواهیم گفت:

روایت بیستم قتل های آغازین

و حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حمزة عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَنٌ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَقُلْتُ مَا سُنَّةُ مُوسَى قَالَ خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ قُلْتُ وَ مَا سُنَّةُ عِيسَى فَقَالَ يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى قُلْتُ فَمَا سُنَّةُ يُوسُفَ قَالَ السَّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ قُلْتُ وَ مَا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ إِذَا قَامَ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِلَّا أَنَّهُ يُبَيِّنُ أَثَارَ مُحَمَّدٍ وَ يَضَعُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ هَرْجاً هَرْجاً حَتَّى رَضِيَ اللَّهُ قُلْتُ فَكَيْفَ يَعْلَمُ رِضَا اللَّهِ قَالَ يُلْقِي اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ؛ أَبُو بصير می گوید: از ابو جعفر، امام باقر عليه السلام

چنین شنیدم: «در صاحب الأمر، شیوه‌های چهار پیامبر جاری است: شیوه‌ای از موسی، شیوه‌ای از عیسی، شیوه‌ای از یوسف، شیوه‌ای از محمد ﷺ». عرض کردم: شیوه موسی چیست؟ فرمود: «ترسان و نگران و در انتظار بودن». گفتم: شیوه عیسی چیست؟ فرمود: «آن چه در مورد عیسی گفته شده است، درباره او نیز گفته خواهد شد». پرسیدم: شیوه یوسف کدام است؟ فرمود: «زندانی شدن و پنهان گشتن از دیدگان ...». گفتم: شیوه محمد ﷺ چه چیز است؟ فرمود: «آن گاه که قیام کند، به سیره و روش پیامبر ﷺ رفتار خواهد کرد....»

توضیح روایت

«سُنَّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ»: در این روایت «اربعه انبیاء» آمده است؛ ولی بعضی روایات «خمسه انبیاء» دارد؛ تعارضی نیز ندارند چون مثبتین هستند.

«سُنَّه مِنْ مُوسَى»: روایات دیگر از آدم و نوح شروع و قضیه طول عمر آنان را مطرح می‌کند. عمر حضرت آدم بالغ بر هزار سال و عمر حضرت نوح بالغ بر دو هزار و پانصد سال بوده است.

«خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ»: یکی از دلایل و حکمت‌های غیبت امام زمان ﷺ خوف از قتل است و اگر گفته شود مگر می‌شود امام زمان ﷺ بترسد؟ می‌گوییم: بله انبیا هم می‌ترسیدند. نبی مکرم نیز به خاطر خوف از دشمنان هجرت کردند، و لذا اصل خوف در انبیا هم بوده؛ ولی شاید نگرانی و ترس آن‌ها به دلیل عدم ادای رسالت بوده است. در امام زمان نیز خوف وجود دارد چون تا قبل از اراده

خداوند به ظهور و به تشکیل حکومت مأمور نیستند، و حکومت‌های ظالم می‌دانند که ایشان طومار آنان را جمع می‌کند.

اشکال

بعضی اشکال می‌کنند: ائمه دیگر ظاهر بودند، چرا امام زمان علیه السلام ظاهر نباشند؟!

جواب

می‌گوییم: ائمه دیگر، پس از امام حسین علیه السلام ظاهر برنامه‌ای برای سرنگونی حکومت‌ها نداشتند، در عین حال چه برخوردی با حاکمان داشته‌اند. روایتی در مورد نحوه شهادت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است، ایشان را در فرش پیچند^۱ و بعد از نصرانی‌ها بخواهند که با پای خود بدن شریف را پایمال کنند و روی فرش بنشینند. امامی که به حسب ظاهر برنامه‌ای برای سرنگونی ستمگران ندارد (البته موافقت هم نداشته‌اند)، به این وضع بعد از زهر دادن به شهادت می‌رساندند حال امام زمانی که با ستمگران درگیری دارد؛ ولی الآن هم به قیام مأمور نیست، اگر در بین مردم باشد، ایشان را هم به قتل می‌رسانند.

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی علت خشونت، قساوت و دشمنی حکام با آنان را چنین بیان می‌کنند:

۱. بیهقی، لباب الأنساب والألقاب والأعقاب، ج ۲، ص ۴۱۴

«و قال: حدثنا عبد الله بن الحسين بن سعد الكاتب قال: قال أبو محمد عليه السلام: قد وضع بنو أمية و بنو العباس سيوفهم علينا لعلتين: إحداهما أنهم كانوا يعلمون أنه ليس لهم في الخلافة حق فيخافون من ادعائنا إياها و تستقر في مركزها، و ثانيهما أنهم قد وقفوا من الأخبار المتواترة على أن زوال ملك الجبابة و الظلمة على يد القائم منا، و كانوا لا يشكون أنهم من الجبابة و الظلمة، فسعوا في قتل أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله و إِبارة نسله طمعا منهم في الوصول إلى منع تولد القائم عليه السلام أو قتله، فأبى الله أن يكشف أمره لواحد منهم إلا أن يتم نوره و لو كره الكافرون؛^۱ عبد الله بن حسين بن سعد كاتب گفت كه: حضرت امام حسن بن على عسكرى عليه السلام فرمود: بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای خود را بر ما گذاشتند به دو سبب: یکی آن که می دانستند که ایشان را در خلافت حقّی نیست، و می ترسیدند از آن که ما دعوی خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد، دوم آن که از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال ملک جبّاران و ظالمان، بر دست قائم ما خواهد بود، و شكّ نداشتند در آن که ایشان از جبّاران و ظالمان اند.

پس کوشش کردند در کشتن اهل بیت رسول خدا صلى الله عليه وآله و نابود کردن نسل آن حضرت تا از تولّد حضرت قائم عليه السلام جلوگیری کنند یا به کشتن او موفق شده باشند، (یعنی در کشتن اهل بیت رسول خدا صلى الله عليه وآله مبالغه می کردند، به امید آن که شاید آن حضرت به دنیا نیاید، یا اگر به دنیا آمده باشد کشته شود، تا

۱. خوئی، معجم احادیث الامام المهدي، ج ۶، ص ۲۵

ملك و پادشاهی از دست حکومت‌ها خارج نشود)، پس خداوند ابا دارد که امر آن حضرت بر هر یک از این ظالمان آشکار شود، تا آنکه نور خویش را تمام نماید؛ گرچه مشرکان نمی‌پسندند.»

ذهبی شاگرد ابن تیمیه و از متعصبان عامه است، در ترجمه المنتظر^۱، وقتی که اسم ائمه عليهم السلام را می‌برد، چون صحبت به خلافت می‌رسد می‌گوید: برای خلافت و رهبری اهلیت داشتند و می‌گوید: امام کاظم عليه السلام از هارون اولی بود، امام رضا عليه السلام از مأمون اولی بود و... یعنی یک چنین کسی که میانه خوبی با اهل بیت ندارد و تعصب دارد، حرف حق را نتوانسته مخفی کند.

مقاتل الطالبین ابو الفرج اصفهانی نوشته: حمید بن قحطبه زمان هارون در زمان امام کاظم عليه السلام شصت نفر از ذریه‌ی پیامبر را سر بریدند و در چاه انداختند.^۲

يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى: ذهبی در سیر اعلام النبلا^۳ در مورد مهدی منتظر اختلافات را بیان می‌کند، می‌گوید: گفته شده است: دو ساله فوت شد، گفته شده است: هنوز متولد نشده و...

السَّيْنُ وَالْغَيْبَةُ: ایشان در پس پرده غیبت است. حضرت یوسف مدتی در

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۱۳.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۶ و مستدرکات علم الرجال، نمازی شاهرودی، ج ۳، ص ۲۸۸.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۱۳، ص ۱۱۹.

چاه افتاده و شخصش غایب بود و بیست سال شخصیت‌شان غایب بود. در مورد امام زمان علیه السلام باید بحث شود که شخص امام زمان علیه السلام غایب است و یا شخصیت امام غایب است؟ البته موارد تفاوت دارد، افراد و زمان‌ها تفاوت دارند. در بعضی از زمان‌ها شخصیت امام و در بعضی از زمان‌ها شخص حضرت، نسبت به بعضی از افراد شخص حضرت و نسبت به بعضی شخصیت ایشان غائب است؛ زیرا روایت در مورد هر دو نوع غیبت داریم. در روایت است «یغیب شخصه» و در روایت دیگری چنین آمده است: «الغائب عن الابصار الحاضر في الامصار» در بین مردم است ولی نمی‌شناسند.

اذا قام سار بسيرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: امام زمان علیه السلام هرگز سنت جدید و دین جدید و قرآن جدیدی ندارد، همان دین و همان قرآن کریم و همان سنت پیامبر اکرم است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تالیف قلوب داشتند؛ اما پیامبر اکرم جنگ هم داشتند و نسبت به عده‌ای خونشان را مباح کردند و اگر چه در پناه کعبه باشد. لذا سیره امام زمان علیه السلام همان سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. البته گاهی روش‌هایی را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین علیه السلام با ملاحظه دوران پس از خود اعمال می‌کردند و طبق حکم ثانوی عمل می‌کردند؛ ولی این ملاحظه نسبت به امام زمان علیه السلام نیست چون امام زمان علیه السلام تا چهل روز قبل از قیامت هستند لذا طبق حکم واقعی عمل می‌کنند و این بحث را قبلاً مطرح کردیم.

إِلَّا أَنَّهُ يُبَيِّنُ أَشَارَ مُحَمَّدٍ: حکومت‌هایی که به نام اسلام حکومت کردند،

تلاششان بر محو سنت و آثار بود، در کتاب شرح ابن ابی الحدید از مغیره نقل می‌کند که معاویه گفت: لا والله دفنا دفناً^۱ تا من هستم تلاش می‌کنم که نام پیامبر را حذف کنم و به خاک بسپارم. دنیایی را امام علیه السلام تحویل می‌گیرد که همه طور متاع و سنت و روشی در آن است مگر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام زمان علیه السلام ماموریت دارد که این سنت را زنده کند.

وَيَصْعُقُ السَّيْفُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ: شاهد ما این جا است: امام زمان هشت ماه می‌جنگد، پیامبر اکرم ده سال جنگ کرد.

هَزَجًا هَزَجًا حَتَّى رَضِيَ اللَّهُ: گویا بعضی می‌خواهند از این روایت استفاده بی‌قانونی کنند. اگر از روایت استفاده هرج و مرج می‌کنند همان هم از جانب خدا بوده است البته قطعاً مراد روایت بی‌قانونی نیست و اگر هم این باشد باز به رضایت خدا بوده است «حتیٰ یرضی الله». و امام زمان علیه السلام مأمور است و خود آنان می‌گویند: «المأمور معذور»، بلا تشبیه شمر و سنان، این انسان‌های رذل امام را به شهادت می‌رسانند بعد هم صف اول جماعت می‌ایستند، به آن‌ها می‌گویند: مگر شما امام را نکشتید؟! پاسخ می‌دهند: ما مأمور بودیم و المأمور معذور. پس کسانی که تفکر آنان این است که المأمور معذور نباید به این روایت استناد کنند و خشونت را به امام زمان نسبت دهند؟ مفاد این روایت این است المأمور معذور، تا خدا راضی شود، امام آنان را می‌کشد.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۳۰.

قُلْتُ فَكَيْفَ يَعْلَمُ رِضَا اللَّهِ قَالَ يُلْقِي اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ: از این روایت می‌خواهند استفاده کنند که در دل امام زمان علیه السلام نسبت به اینها رحم نیست. در روایت است که سفیانی هنگامی که به عراق و شام وارد می‌شود، در دلش رحمی نیست، خط قرمزی ندارد، امام زمان علیه السلام می‌خواهد با این طیف انسان‌ها برخورد کند، باید مقابله به مثل کنند با چنین کسانی که اصلاً هیچ رحمی به دل ندارند، مقتضای عدل امام در برخورد با این سنخ از انسان‌ها همان مقابله به مثل است و این عین عدالت است: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» «الاذن بالاذن، العین بالعین»

این روایت از روایاتی است که مورد استناد کج‌اندیشان است که امام زمان قتلش، قتل هرج و مرج است.

منابع روایت

۱. الغیبة نعمانی، ص ۱۶۸؛
۲. الامامه و التبصره، ص ۹۳؛
۳. اثبات الوصیه، ص ۲۲۶؛
۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۹؛
۵. دلائل الامامه، ص ۲۹۱؛
۶. تقریب المعارف ابوالاصلاح حلبی، ص ۱۹۰؛
۷. کنز الفوائد، ص ۱۷۵؛
۸. غیبت طوسی، ص ۶۰ و ۴۲۴؛



۹. اعلام الوری، ص ۴۰۳؛

۱۰. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۰، ص ۴۶۸، ص ۴۹۹ و ص ۵۱۳؛

۱۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۹ و ج ۵۱، ص ۲۱۶، ۲۱۷ و ۲۱۸؛

۱۲. منتخب الاثر، ص ۳۰۱؛

۱۳. معجم احادیث المهدی، ج ۴، ص ۳۵۹.

ولی از عامه این روایت را کسی نقل نکرده است.



جلسه سی‌ام

مقدمه

بحث ما بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور و ارزیابی سندی و دلالی چنین روایاتی بود. در این زمینه، روایت بیستم را بیان کردیم؛ اما ادامه روایات:

ادامه شرح روایت بیستم:

«هَرَجاً هَرَجاً»؛ «هَرَج» یعنی قتال و اختلاط و درگیری‌های تن به تن. ابن اثیر در کتاب نهاییه در معنای آن می‌گوید:^۱

«فيه «بين يدي الساعة هَرْجٌ» أى قتال و اختلاط. و قد هَرَجَ النَّاسُ يَهْرَجُونَ هَرْجاً، إذا اختلطوا و قد تَكَرَّرَ فى الحديث. و أصل الهَرْجِ: الكثرة فى الشَّيْءِ و الاتِّسَاع. يقال: هَرَجَ الفرسُ يَهْرَجُ، إذا كثر جريه؛ هرج یعنی قتال و اختلاط. هرج الناس يهرجون، به معنای هنگامی است که مردم آمیخته شوند. اصل هرج، به معنای کثرت در چیزی است و زمانی است که قتال توسعه پیدا کند. پس هرجاً، هرجاً؛ یعنی قتل زیاد، اگر زیاد از اسب استفاده کنند می‌گویند: «هَرَجَ الفرس». لذا ظاهر این

۱. ابن اثیر، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، ج ۵، ص ۲۵۷.

روایت این است که قتل‌های زیادی در زمان ظهور حضرت خواهد بود.»

منابع روایت

۱. علی بن أحمد العلوی الموسوی: بنا بر آنچه در غیبة طوسی آمده است. البته کتاب ایشان در دسترس نمی باشد.
۲. غیبة النعمانی، ص ۱۶۸، ب ۱۰، ح ۵؛ و حدثنا علی بن أحمد، عن عبید الله بن موسی، عن عبد الله بن جبلة، عن «الحسن بن» علی بن أبی حمزة، عن أبی بصیر، قال: سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول: ...
۳. الإمامة والتبصرة، ص ۹۳، ب ۲۳، ح ۸۴؛ با کمی تفاوت در سند و عنه «أی عبد الله بن جعفر الحمیری»، عن محمد بن عیسی، عن سلیمان بن داود، عن أبی بصیر، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ... و کمی تفاوت در متن: «... أربعة سنن من أربعة ... فالسجن ... فقیل: إنه مات ولم یمت، وأما من محمد عليه السلام فالسيف».
۴. إثبات الوصية، ص ۲۲۶؛ به سند الإمامة والتبصرة، و در سند آن: «أبی نصر» بدل «أبی بصیر» است و کمی تفاوت در متن آن است: «فی صاحب هذا الأمر أربع سنن من أربعة أنبياء، سنة من موسى فی غيبته، و سنة من عیسی فی خوفه و مراقبته اليهود و قولهم، مات ولم یمت، و قتل ولم یقتل، و سنة من یوسف فی جماله و سخائه، و سنة من محمد عليه السلام فی السيف، يظهر به».

۵. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲، ب ۶، ح ۱۶؛ همان متن الإمامة و التبصرة، و در ص ۳۲۶، ب ۳۲، ح ۶ و در ص ۳۲۷- و در ص ۳۲۹، ب ۳۲، ح ۱۱؛ با کمی تفاوت، به سند دیگر، از أبو بصیر: «... و أمّا من محمّد ﷺ فالقيام بسيرته و تبیین آثاره، ثمّ يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر، فلا يزال يقتل أعداء الله حتّى يرضى الله عزّ و جلّ».

۶. دلائل الإمامة، ص ۲۹۱؛ به سند دیگر، از زید کناسی، قال: سمعت أبا جعفر يقول:- با کمی تفاوت:

«... و أمّا شبهه من يوسف فإنّ إخوته يبایعونه و يخاطبونه و هم لا يعرفونه، و أمّا شبهه من موسى فخائف، و أمّا شبهه من عيسى فالسياحة، و أمّا شبهه من محمّد ﷺ فالسيف».

۷. تقریب المعارف، ص ۱۹۰؛ همان نص الإمامة و التبصرة، با کمی تفاوت، مرسل، از أبو بصیر: «... و أمّا يوسف عليه السلام فالغيبة عن أهله بحيث لا يعرفهم ولا يعرفونه».

۸. كنز الفوائد، ص ۱۷۵؛ همان نص تقریب المعارف، مرسل.

۹. غيبة الطوسی، ص ۶۰، ح ۵۷؛ همان نص الإمامة و التبصرة، از علی بن أحمد فی کتابه و در ص ۴۲۴، ح ۴۰۸، همان نص الإمامة و التبصرة، ۱۰. إعلام الوری، ص ۴۰۳.

۱. طرف امام، دشمنان خداوند هستند و امام با آن‌ها می‌جنگد. اگر «هرجا هرجا» باشد، و کثرت قتل اگر هست، نسبت به دشمنان خداوند است، نه نسبت به عموم مردم.

۱۱. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۰، ب ۳۲، ف ۵، ح ۱۰۱؛ از روایت کمال الدین
 الأولى و در ص ۴۶۸-۴۶۹، ب ۳۲، ف ۵، ح ۱۳۴؛ از روایت کمال الدین الرابعة
 و در ص ۴۹۹، ب ۳۲، ف ۱۲، ح ۲۷۷؛ از روایت غيبة الطوسی الأولى، با کمی
 تفاوت و در ص ۵۱۳، ب ۳۲، ف ۱۲، ح ۳۴۸؛ از روایت غيبة الطوسی الثانية.
 ۱۲. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۹، ب ۲۳، ح ۱۴؛ از کمال الدین و در ج ۵۱،
 ص ۲۱۶-۲۱۷، ب ۱۳، ح ۳؛ از کمال الدین، و از غيبة الطوسی، و از الإمامة و
 التبصرة و در ص ۲۱۸، ب ۱۳، ح ۷؛ از کمال الدین.
 ۱۳. منتخب الأثر، ص ۳۰۱، ف ۲، ب ۳۸، ح ۶؛ از غيبة الطوسی و ح ۷ از
 إثبات الوصية.

۱۴. معجم احادیث المهدی، ج ۴، ص ۳۵۹.
 پس بسیاری از کتاب های حدیثی ما این روایت را با اندکی اختلاف نقل
 کرده اند که گویای اعتنا و توجه به این روایت است.

بررسی سندی روایت بیستم

«وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
 عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ».

علی بن احمد بندنیجی؛ ایشان شیخ و استاد مرحوم نعمانی است.
 نظر ابن غضائری^۱؛ «النبدینیجی أبو الحسن سكن الرملة ضعيف متهافت لا يلتفت

۱. ابن غضائری، رجال ابن غضائری، ص ۸۲.

إليه.»

البته کتاب ابن غضائری مورد بحث و اشکال است. مبنای مرحوم خوئی^۱، عدم پذیرش کتاب ابن غضائری است و لذا پس از نقل کلام او، نظر نمی‌دهند. ما نیز در مورد این شخص چیزی پیدا نکردیم. پس علی بن احمد بندنیجی مشکل دارد و مجهول است.

نظر مرحوم نجاشی در مورد عبدالله بن جبلة:

«قال النجاشي: عبد الله بن جبلة بن حنان بن الحر (أبجر) الكناني أبو محمد عربي، صليب، ثقة، روى عن أبيه عن جده حنان بن الحر، كان الحر أدرك الجاهلية وبيت جبلة بيت مشهور بالكوفة و كان عبد الله واقفا و كان فقيها، ثقة، مشهوراً له كتب منها: ...^۲؛ عبد الله بن جبلة ثقة است و عبد الله، واقفی و فقیه بود و نیز ثقة و مشهور و کتاب‌های متعددی هم دارد.

پس ایشان مشکلی ندارد. در اسناد روایات کتب اربعه، ۲۵۰ بار نام او آمده است که به نظر ما همین، در توثیق او کفایت می‌کند.

الحسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی؛ عبد الله بن جبلة، این روایت را یا از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی نقل می‌کند، یا از خود علی بن ابی حمزه بطائنی. اگر علی بن ابی حمزه بطائنی باشد که وی از رؤوس واقفه و

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۶۸.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۳۲.

نظریه پردازان آن است.

این بحث در مورد ایشان مطرح شده است که نقل روایات او، به قبل از انحراف او مربوط است یا به بعد از انحراف وی. روایاتی را که قبل از انحراف او است، می‌پذیریم.

این مطلب را کبرویا ما هم می‌پذیریم؛ اما مشکل در صغرا و در تطبیق است. از کجا می‌توان احراز کرد که این روایت را قبل از انحرافش نقل کرده باشد؛ اگر چه روایت از امام باقر باشد و ایشان هم در زمان امام باقر علیه السلام از سلامت عقیده برخوردار بوده باشد؛ اما احراز این که روایتی را که از امام باقر علیه السلام شنیده؛ آن را قبل از انحرافش هم نقل کرده است؛ مشکل می‌باشد.

اما به نظر ما روایات علی بن ابی حمزه بطائنی مورد قبول است؛ چون از ایشان بیش از ۵۰۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است و ممکن نیست از کسی که مشکل دارد و ضعیف است، در کتب اربعه بیش از ۵۰۰ روایت نقل شده باشد؛ مانند سهل بن زیاد که از ایشان هم بیش از ۲ هزار روایت در کتب اربعه نقل کرده‌اند و این یکی از طرق تشخیص اعتبار راوی است؛ البته اگر معارض نداشته باشد.

علی بن ابی حمزه واقفی است؛ اما ممکن است در گفتار «صدوق» باشد. متن روایت نیز شاهد بر صحت روایت است؛ چون بطائنی واقفی است؛ یعنی تا امامت امام کاظم علیه السلام قائل است. چنین کسی این سنخ روایات را که با عقایدش سازگار نمی‌باشد، نقل نمی‌کند.

به هر حال ما روایات علی بن ابی حمزه بطائنی را قبول داریم.



جلسه سی و یکم

مقدمه

بحث ما درباره قتل‌های آغازین ظهور بود. به روایت امام باقر علیه السلام منتهی شدیم؛ روایتی که مرحوم نعمانی در الغیبة نقل کرده است. در روایت مذکور این جمله بود: «یضع السیف علی عاتقه ثمانية أشهر هرجاً هرجاً». امام زمان علیه السلام کشتار فراوانی طی هشت ماه خواهد داشت. در مورد این روایت گفتیم که مضمون این روایت شواهد و مویدات متعددی دارد. قیام امام به سیف است و سیف نیز نماد قدرت است. امام مقتدرانه و با عنایت خاص خداوند عز و جل وارد عرصه می‌شود و ظلم را ریشه کن می‌کند.

نص این روایت را فقط مرحوم نعمانی نقل کرده است. البته در جلسه قبل گفتیم که روایت، منابع دیگری نیز دارد. منظور مضمون این روایت است؛ ولی خود این روایت با عبارت «هرجاً هرجاً» را فقط مرحوم نعمانی نقل کرده است. علت تاکید ما بر این مسئله آن است که این روایت از جمله روایاتی است که دستاویز دشمنان قرار گرفته است.

ادامه بررسی سندی روایت بیستم

عبید الله بن موسی؛ در روایت مذکور «عبید الله بن موسی» مورد بحث است. مراد از ایشان، یا عبید الله بن موسی عبسی است، یا مراد عبید الله بن موسی علوی.

اگر مراد عبید الله بن موسی العلوی باشد، «مشترک» است و اگر منظور عبید الله بن موسی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی ابن ابی طالب باشد؛ اولاً، معاصر مامون است و در ایام متوکل عباسی فوت شده است (یعنی سال ۲۳۴ یا ۲۳۶)؛ در حالی که مرحوم نعمانی در قرن چهارم زیسته است و لذا هم طبقه نیستند). بنابراین، مرحوم نعمانی نمی تواند با یک واسطه از او نقل کند؛ ثانیاً، «توثیق» ندارد.^۱

مرحوم خویی می فرماید:^۲

لم يظهر كون الرجل من الإمامية الاثني عشرية و لم نرو قوعه في سند رواية و ما ورد في الروایات من ذكر عبد الله بن موسی یحتمل أن يكون غيره. و كيف كان فالرجل غير ثابت الوثاقة و لم يذكر له كتاب فلا وجه لما فعله الشيخ من ذكره في كتاب الفهرست و طریق الشيخ إليه مجهول؛ شیعه بودن و امامی بودن او برای ما روشن نیست و در سند هیچ روایتی، او را نیافتیم و آنچه وارد شده در روایات از عبد الله بن موسی، ممکن است کسی دیگر باشد. به هر حال وثاقت ایشان ثابت نیست و اگر مراد

۱. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۵۴.

عبد الله^۱ بن موسی بن جعفر باشد، به طریق اولی مرحوم نعمانی نمی تواند با یک واسطه از او نقل کند و اگر منظور، عبدالله بن موسی عباسی باشد [مرحوم شوشتری می فرماید: مراد همین است]، کسی متعرض او نشده و وی مجهول است. «البته مرحوم مامقانی می فرماید:^۲

«لم یعنونه علماء الرجال و عنونه منتجب الدین فقال السید العالم عبید الله ابن موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام ثقة ورع فاضل محدث؛ علمای رجال او را مطرح نکردند؛ اما منتجب الدین، او را متاخر متاخران مطرح کرده و فرموده است: سید عالم عبید الله بن موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام ثقة، پرهیزکار، فاضل و محدث بود.»

پس اگر مراد، ایشان باشد، کسی از قدما او را توثیق نکرده؛ فقط منتجب الدین فرموده است: ایشان ثقة است. و اگر مراد عبید الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام باشد، که مرحوم نعمانی با او هم طبقه نمی باشد و توثیق هم نشده است و اگر مراد، ابن موسی بن جعفر باشد و منظور کسی باشد که بلا واسطه فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است؛ به طریق اولی، مرحوم نعمانی نمی تواند از ایشان نقل کند و اگر مراد کسی باشد که با

۱. نام ایشان، هم عبد الله ثبت شده است و هم عبید الله.

۲. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۱.

چند واسطه فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است، او هم که توثیقی از قدما ندارد. ممکن است مراد عبید الله بن موسی عیسی باشد. مرحوم شیخ طوسی ایشان را جز اصحاب امام صادق علیه السلام نقل کرده است. اگر مراد همین شخص باشد، مرحوم نعمانی نمی تواند با یک واسطه از ایشان نقل کند؛ زیرا امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسیدند. البته مرحوم شوشتری اشکال می کند:

«و کیف کان: فبعد موته في ۲۱۳ كونه من أصحاب الصادق علیه السلام كما عدّه الشيخ في الرجال - غير معلوم، كيف! وقد قال ابن حجر: «استصغر في سفیان الثوري» مع أنّ سفیان مات سنة ۱۶۱ و هو علیه السلام توفي في ۱۴۸؛ ایشان نمی تواند از اصحاب امام صادق علیه السلام باشد. شیخ طوسی سهو القلم داشته است؛ چون ایشان بعد از سال ۲۱۳ هجری فوت شده است. لذا معلوم نیست که ایشان از اصحاب امام صادق علیه السلام باشد. ابن حجر گفته است: او از شاگردان کوچک سفیان ثوری بوده است، با این که سفیان در سال ۱۶۱ فوت شده و امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ به شهادت رسیده است.^۲

البته اگر اشکال بر شیخ طوسی هم وارد باشد، مشکل حل نمی شود؛ چون ایشان سال ۲۱۳ هجری فوت شده است. لذا مرحوم نعمانی که ۱۵۰ سال بعد از او فوت شده است، نمی تواند با یک واسطه از او نقل کند.

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۷، ص ۹۵.

۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۷، ص ۹۵.

عبید الله بن موسی عبسی:

مرحوم مامقانی می فرماید:^۱

«و ظاهره كونه امامیّا و عن مختصر الذّهبی عبید الله بن موسی ابو محمّد العبسی الحافظ احد الاعلام على تشييعه و بدعته سمع هشام بن عروة ثقة مات في ذی القعدة سنة ثلث عشر و مأتین مات محدّث الكوفة انتهى و عن اخر منهم عبید الله بن موسی العبسی الحافظ المتعبّد لكنّه شيعی و عن كتاب الانساب لابن الأثير و السّمعانی انه كان يتشيّع و عن جامع الاصول انه اشتهر عنه الغلوّ انتهى و اقول هذه من الموارد التي يورث كلمات العامة الاطمینان بوثاقة الرجل لأنّ الفضل ما شهدت به الاعداء فالأقوى عندي وثاقة الرجل؛ ظاهرا ايشان امامی است. در كتاب مختصر آقاي ذهبي آمده است: عبید الله بن موسی ابو محمد، حافظ^۲ و یکی از علما و شيعه و بدعت گذار است. از هشام بن عروه روایت شنیده که او ثقة است و در ذی القعدة سال ۲۱۳ هجری فوت شده است. از یکی دیگر از علمای عامه: عبید الله بن موسی عبسی حافظ و متعبّد بود؛ لکن او شيعه است و از كتاب انساب ابن اثير و سمعانی: او به تشيع گرایش داشت و از جامع الاصول: او به غلو مشهور بوده است. می گویم: کلمات عامه در مورد او موجب اطمینان به وثاقت ایشان می شود؛ چون فضیلت آن است که دشمنان به آن شهادت دهند. پس اقوای نزد من وثاقت ایشان است.»

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. کسی که صد هزار یا دویست هزار روایت حفظ باشد.

به نظر ما اگر عامه کسی را توثیق کردند، آن شخص محل تأمل است؛ ولی اگر عامه کسی را متفقاً جرح کردند، این، می‌تواند تأیید یا نشان از وثاقت او نزد ما باشد. در مورد ایشان، همه عامه او را توثیق نکردند؛ بلکه همه گفته‌اند که ایشان شیعی است و ایرادهایی هم به وی دارند.

نظر علمای عامه در مورد عبید الله بن موسی عیسی:
ذهبی می‌گوید:

«عبید الله بن موسی ابو محمد العیسی الحافظ احد الاعلام علی تشیعہ و بدعتہ سمع هشام بن عروہ مات فی ذی القعدة سنة ثلث عشر و مأتین مات محدث الکوفة؛ عبید الله بن موسی ابو محمد، حافظ و یکی از علما و شیعه و بدعت‌گذار است، از هشام بن عروه روایت شنیده و در ذی القعدة سال ۲۱۳ فوت شده است، محدث کوفه بود.»

ابن قتیبه می‌گوید:

«وكان يتشیع و يروي في ذلك أحاديث منكرة، فضعف بذلك عند كثير من الناس؛^۱ او شیعه بود و روایات منکری نقل می‌کرد، و به همین دلیل نزد بیش‌تر علما تضعیف شده است.»

البته کسی را که کثیری از عامه تضعیف می‌کنند، باید در مورد او تجدید نظر کنیم و سنخ روایات او را ببینیم؛ چون غالباً روایات فضایل را نقل می‌کردند و عامه آن را تحمل نمی‌کردند.

۱. ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۲۸۹.

ابن حجر می گوید:

«ثقه کان یتشیع.»

ذهبی در میزان می گوید:

«شیخ البخاری؛ قال أبو داود: كان شیعياً متحرّقا؛ وقال العجلي: كان عالماً بالقرآن رأساً فيه ما رأيته رافعا رأسه و ما رأي ضاحكا قط. و عنون أيضا «مطر بن میمون المحاربي» و روی عن هذا عنه أخبارا في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام و قال: المتهم مطر، فإن عبید الله ثقة شيعي، و لكنه أثم برواية هذا الإفك؛ این شخص، شیخ البخاری است. ابو داود گفته است: وی شیعه آتشی بود. عجلی گفته است: به قرآن عالم بود و آن قدر با ادب که کسی ندید او سر خود را بلند کند و اصلا دیده نشد که او بخندد. همچنین ذهبی مطر بن میمون محاربی را مطرح کرده و او از عبید الله بن موسی عبسی در فضایل امیر المومنین عليه السلام روایاتی نقل کرده و ذهبی گفته است: متهم (در نقل فضایل) مطر است. پس عبید الله ثقة و شيعی است؛ لکن با روایت کردن این دروغ مرتکب گناه شده است.»^۱

مراد ذهبی از «روایت دروغ»، این روایت پیامبر است: «علی خلیفتی» و چون عبسی این را نقل کرده، گناهکار است؛ ولی اگر بگوییم خلیفه پیامبر ابوبکر است، البته که آن را تحمل می کنند!

۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۲۸.

جواب مرحوم شوستری به ذهبی:^۱

قلت: قال تعالى: ﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَمَسِيحُونَهُ هَذَا إِنْكَ قَدِيمٌ﴾^۲ و بعد شهادته تعالیٰ فی قوله جَلَّ و علا: «وَأَنْفُسَنَا»^۳ بكونه ﷺ بمنزلة نفس النبي ﷺ تنكر هذه الناصبة من كونه ﷺ أخا النبي ﷺ أو خليفته، أو كونه حجة الله على خلقه مثله ﷺ! و نقل لثالي السيوطي خبراً مضمونه: أن أمير المؤمنين ﷺ خليفة النبي ﷺ من بعده، و في طريق ذاك الخبر هذا و مسمّى بمطر، و قال: قال في الميزان: المتهّم به مطر، وإن عبید الله ثقة شيعي، و لکنّه اثم برواية هذا الإفك... الخ^۴. و أقول: تبع في قوله: «هذا الإفك» من حكى الله عنه: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا الْإِفْكَ افْتَرَاهُ وَاعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْماً وَ زُوراً﴾^۵؛ تستری می گوید: خداوند می فرماید: «و چون به آن هدايت نيافته اند، به زودی خواهند گفت: اين دروغی كه نه است» و بعد از شهادت خداوند متعال در قولش: «وَأَنْفُسَنَا»^۶؛ به اين كه على ﷺ به منزله نفس پيامبر ﷺ است، اين ناصبی اين نکته را انكار می كند كه على ﷺ برادر پيامبر ﷺ و خليفه او است، يا اين كه على هم مانند پيامبر ﷺ

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۷، ص ۹۴.

۲. الأحقاف: ۱۱.

۳. آل عمران: ۶۱.

۴. سیوطی، اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۳۶۶ و ذهبی، میزان الاعتدال،

ج ۴، ص ۱۲۸.

۵. الفرقان: ۴.

۶. آل عمران: ۶۱.

حجت خداوند بر خلقش است.

سیوطی در لئالی^۱ این خبر را نقل کرده است با این مضمون که امیرالمومنین، خلیفه پیامبر بعد از ایشان است، و در طریق آن مطر است. ذہبی در میزان گفته است: متهم به این روایت مطر است؛ عبید الله ثقه شیعی است؛ لکن به دلیل نقل این روایت دروغ گناه کرده است. می‌گویم: در قولش: «هذا الافک» همان را پیروی کرده که خداوند فرموده است و [در حقیقت مصداق این آیه است]: «و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند این [کتاب] جز دروغی که آن را ربافته [چیزی] نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی به پیش آوردند»

ابن الجوزی که خیلی متعصب است و روایتی را در فضایل فاطمه علیها السلام نقل می‌کند که سند آن به امام عسکری علیه السلام منتهی می‌شود. سپس روایت را رد می‌کند و می‌گوید: امام عسکری علیه السلام [استغفر الله] ضعیف^۲ است. این‌ها یک چنین انسان‌هایی هستند. لذا مرحوم شوشتری آن‌ها را «ناصبه» می‌نامد.

موضع احمد بن حنبل در مورد عبید الله بن موسی عبسی

«و مَرَّ فِي عَبْدِ الرَّزَّاقِ إِنْكَارُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ عَلَى يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ فِي رَوَايَةِ عَنْهُ مَعَ سَمَاعِهِ عَنْهُ سَبَّ مُعَاوِيَةَ! أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ بِهِ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ پیام می‌دهد،

۱. سیوطی، اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲. ابن جوزی، الموضوعات، ج ۲.

بر این اساس، مبنای احمد بن حنبل برای ما روشن می‌شود و آن، گزینش اخبار بر اساس حب و بغض معاویه بوده است. پس اگر مراد عبید الله بن موسی عیسی باشد، مرحوم مامقانی نسبت به ایشان تعبیر «ثقه» دارد؛ ولی از دیگران نسبت به ایشان مطلبی استفاده نکردیم. البته می‌توانیم از جرح‌های علمای عامه، شیعه بودن او را استفاده کنیم؛ اما توثیق خاصی از قدا ندارد.

پس سند این روایت مشکل دارد.



جلسه سی و دوم

مقدمه

بحث ما بررسی روایاتی بود که مفادش قتل و کشتار در دوران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. روایت بیستم را از الغیبه نعمانی بیان کردیم و گفتیم که مضمون این روایت به جز عبارت - «هرجاً هرجاً» - شواهد و مویدات متعددی دارد، که به چند روایت اشاره می‌کنیم:

مویدات روایت بیستم

روایات متعددی داریم که موید متن این روایت است:

۱. «حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سَنٍ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ عليهم السلام سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْحَبْسُ وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَيُقَالُ إِنَّهُ مَاتَ وَ لَمْ يَمُتْ وَ أَمَّا مِنْ

مُحَمَّدٌ ص فَالْسَّيْفُ^۱؛ ابی بصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام چنین شنیدم: «در وجود صاحب این امر چهار سنت از سنت های انبیا وجود دارد: سنتی از موسی علیه السلام، سنتی از عیسی علیه السلام، سنتی از یوسف علیه السلام و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اما سنت و ویژگی موسی علیه السلام این است که او ترسیده و منتظر است و سنت و ویژگی یوسف علیه السلام عبارت است از حبس، و اما سنت و ویژگی عیسی علیه السلام این است که گفته می شود او مرده است؛ در حالی که وی نمرده و زنده می باشد، و اما سنتی که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، قیام با شمشیر است.»

۲. «و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الشَّافِعِيِّ الطَّحَّانِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم شَبَهًا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ يُونُسُ بْنُ مَتَّى وَ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى فَوُجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَ هُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السِّنِّ وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ علیه السلام فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ إِشْكَالُ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ علیه السلام مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسَى علیه السلام فَدَوَامُ خَوْفِهِ وَ طُولُ غَيْبَتِهِ وَ خَفَاءُ وَلَادَتِهِ وَ تَعَبُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْأَذَى وَ الْهَوَانِ إِلَى أَنْ إِذْنُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ظُهُورِهِ وَ نَضْرِهِ وَ أَيْدِهِ عَلَى عَدُوِّهِ وَأَمَّا

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۷

شَبَّهُهُ مِنْ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاخْتَلَفَ مِنْ اخْتَلَفَ فِيهِ حَتَّى قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَا وُلِدَ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مَاتَ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ قُتِلَ وَصَلِبَ وَأَمَّا شَبَّهُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَقَتْلُهُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَأَعْدَاءَ رَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْجَبَّارِينَ وَالظَّوَاعِثَ وَأَنَّهُ يُنْصَرُّ بِالسَّيْفِ وَالرُّعْبِ وَأَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ - وَإِنْ مِنْ عِلَامَاتِ خُرُوجِهِ خُرُوجُ الشَّفِيائِيِّ مِنَ الشَّامِ وَخُرُوجُ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ وَصِيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَمُنَادٍ يَنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ ؛ مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ مِى گويد: بر امام باقر عليه السلام وارد شد و مى خواستم از ایشان درباره قائم آل محمد ﷺ پرسش کنم. امام باقر عليه السلام پيش از آن که من سؤال کنم، فرمود: «ای محمد بن مسلم! در قائم آل محمد شباهتى با پنج تن از انبيا وجود دارد: يونس بن متى و يوسف بن يعقوب و موسى و عيسى و محمد ﷺ. شباهت او با يونس بن متى آن است که وقتى پس از غيبت خود در کبر سن، باز مى گردد، جوان است؛ اما شباهت او با يوسف بن يعقوب آن است که از خاص و عام غايب مى شود و از برادرانش نيز پنهان است، و امر او بر پدرش هم پوشيده است با وجود آن که مسافت بين او و بين پدرش و خاندان و شيعيانش کم بود. شباهت او با موسى، دوام خوف و طول غيبت و خفاى ولادت و رنج شيعيانش پس از وی است که آزار و اذيت و خوارى مى بينند تا آن که خداى تعالى اذن ظهور دهد و او را بر دشمنانش نصرت و تأييد فرمايد. شباهت او با عيسى عليه السلام اختلافى است که در باره وی صورت مى بندد تا حدی که گروهى مى گویند وی متولد نشده و گروهى

می‌گویند که او فوت کرده است و گروهی می‌گویند که وی کشته شده و به صلیب آویخته شده است، و اما شباهت او با جدّش محمد مصطفی ﷺ خروج او با شمشیر است و این که او دشمنان خدا و رسولش و جباران و طاغوتیان را خواهد کشت و او با شمشیر و ایجاد ترس [در دل دشمنان] یاری می‌شود و هیچ پرچمی از او باز نگردد، یعنی شکست نمی‌خورد؛ و از علامات قیام او خروج سفیانی از شام و خروج یمانی از یمن و صیحه آسمانی در ماه رمضان و ندای آسمانی است که منادی او را به نام خودش و نام پدرش می‌خواند.»

مقتضای برقراری عدل و داد و برچیدن بساط ظلم این است که با دشمنان خدا و طاغوتیان و ستمگران مقابله کند. پس «هرجا هرجا» هم به معنای سریع است و هم به معنای کثرت؛ و مقتضای عدل این است که باید سریعاً به حساب کسانی که به هیچ صراطی مستقیم نیستند و تا آخرین لحظه جنایت می‌کنند، رسیدگی شود. پس اگر در روایت «هرجا هرجا» هست، نسبت به ستمگران است.

«وانه یُنصر بالسیف والرعب» سیف نماد قدرت است؛ یعنی امام علی علیه السلام

مقتدرانه وارد عرصه می‌شود و لذا رعب در دل دشمن می‌افتد.

۳. «حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحُسَيْنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى الْكَلَابِيِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَحِيحٍ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ مُرَّانَ عَنْ أَبِيهِ مُرَّانَ بْنِ أَعْيَنَ

عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ فِي الْقَائِمِ مِثْلًا
 سُنَّتُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُنَّةٌ مِنْ آيِنَا آدَمَ عليه السلام وَ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَ سُنَّةٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ سُنَّةٌ مِنْ
 مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليه فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَ نُوحٍ
 فَطُولُ الْعُمُرِ وَ أَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخَفَاءُ الْوِلَادَةِ وَ اغْتِزَالُ النَّاسِ وَ أَمَّا مِنْ مُوسَى فَالْحُفُوفُ وَ
 الْغَيْبَةُ وَ أَمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ وَ أَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى وَ أَمَّا
 مِنْ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليه فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ؛ سعيد بن جبیر می گوید: از امام زین
 العابدین عليه السلام چنین شنیدم: «در قائم ما سنت هایی از انبیا وجود دارد: سنتی
 از پدرمان آدم عليه السلام و سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از موسی و سنتی
 از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از محمد صلوات الله علیهم. از آدم و نوح،
 طول عمر^۱، و از ابراهیم، پنهانی و مخفی بودن ولادت و کناره گیری از مردم، و از
 موسی خوف و غیبت، و از عیسی، اختلاف مردم درباره او، و از ایوب، فرج و
 گشایش پس از گرفتاری^۲، و از محمد صلوات الله علیه، خروج با شمشیر است.»

۴. «حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ
 مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ شُجَاعٍ
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ

۱. عمر حضرت آدم بیش از هزار سال بود. در مورد حضرت نوح هم، دوران تبلیغ آن حضرت ۹۵۰ سال قبل از طوفان بود و بعد از طوفان هم ۷۵۰ سال و هنگام بعثت نیز بیش از ۷۵۰ سال عمرشان بوده است که مجموعاً دو هزار و پانصد سال می شود.

۲. آنچه اسرائیلیات در مورد آن حضرت نقل می کنند، نبوده است، اصلاً به بدن ایشان بیماری هایی که مورد نفرت مردم باشد، نبوده، بلکه ابتلائات ایشان غیر این بوده است.

الله ﷺ إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سَنَ [سُنَنًا] مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ فَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالْيَسْرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ فَتَهْتَدِي بِهِدَاهُ وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ؛^۱ ابو بصير می گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «در صاحب این امر سنت هایی از انبیا وجود دارد: سنتی از موسی بن عمران و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد ﷺ. اما سنت او از موسی بن عمران آن است که او نیز خائف و منتظر است؛ سنت او از عیسی آن است که در حق او نیز همان می گویند که درباره عیسی گفتند؛ سنت او از یوسف مستور بودن است. خداوند بین او و خلق حجابی قرار می دهد؛ مردم او را می بینند؛ اما او را نمی شناسند، و سنت او از محمد ﷺ آن است که به هدایت او مهتدی می شود و طبق سیره او حرکت می کند.»

۵. «حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» فَقَالَ الْآيَاتُ هُمُ الْأَيِّمَةُ وَ الْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ ﷺ فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلٍ قِيَامِهِ بِالسَّيْفِ وَإِنْ أَمَنَتْ مِنْ تَقَدُّمِهِ مِنْ آبَائِهِ ﷺ؛^۲ علی بن

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۸.

رئاب روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام درباره این سخن خدای تعالی: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید؛ ایمان هیچ نفسی که پیش‌تر ایمان نیاورده است، به وی فایده نمی‌رساند»^۱؛ فرمودند: «آیات عبارت از ائمه است و آیت منتظره، حضرت قائم علیه السلام است. در روز ظهورش که با شمشیر قیام کند؛ ایمان کسی که پیش‌تر ایمان نیاورده باشد، به وی سود نرساند؛ گرچه به پدران گذشته وی ایمان آورده باشد»^۲.

پس این روایت، اگر از نظر سند مورد اشکال باشد؛ از نظر دلالت بسیاری از عبارات آن مورد تأیید است و شواهد زیادی دارد؛ اما عبارت «هرجا هرجا»، در بعضی روایات آمده است؛ ولی تغییری دارد که اگر دو روایت باشند، روایت بعدی، این روایت را توضیح می‌دهد؛ ولی اگر یک نقل باشد؛ عبارت آن تغییر پیدا کرده است.

توضیح «هرجا هرجا» در روایت

۶. «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ

۱. انعام: ۵۳.

۲. توبه این‌ها پذیرفته نمی‌شود و یا به توبه موفق نمی‌شوند؛ آنچنان در گمراهی‌اند که چیز دیگری به نظرشان نمی‌رسد.

مُحَمَّدٌ ﷺ فَأَمَّا مِنْ مُوسَى فَخَافَ يَتَرَقَّبُ وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَيُقَالُ فِيهِ مَا قَدْ قِيلَ فِي عِيسَى وَأَمَّا مِنْ يُوسُفَ فَالْسِّجْنُ وَالْغَيْبَةُ وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ فَالْقِيَامُ بِسِيرَتِهِ وَتَبْيِينُ آثَارِهِ ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْتُ وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ قَالَ يُلْقِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ؛ ابو بصير می گوید از امام باقر (ع) چنین شنیدم: «در صاحب این امر ستی از عیسی و ستی از یوسف و ستی از محمد ﷺ است: از موسی آن است که او خائف و منتظر است؛ از عیسی آن است که آنچه درباره عیسی گفتند، در باره او نیز می گویند؛ از یوسف زندان و غیبت است، و از محمد ﷺ قیام به سیره و تبیین آثار اوست. پس هشت ماه شمشیرش را بر شانه خود می گذارد و پیوسته دشمنان خدا را می کشد تا جایی که خدای تعالی خشنود می گردد»، گفتم: چگونه می داند که خدای تعالی خشنود شده است؟ «فرمود: خدای تعالی در قلبش رحمت قرار می دهد.»

پس تعبیر «هرجا هرجا» در روایت نسبت به دشمنان خداوند است نه به همه مردم؛ و از طرفی همه مردم دشمن خدا نیستند و روایت دیگری نیز این مضمون را تأیید می کند:

۷. روایت موبد هفتم، همان روایت بیست و یکم قتل های آغازین است که در جلسه بعدی بیان می شود.



جلسه سی و سوم

مقدمه

محور بحث بررسی روایاتی است که بعضی برای کشتار و قتل های وسیع آغاز حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف، به آن ها استناد کرده اند. اکنون روایت بعدی را بیان می کنیم:

روایت بیستم و یکم قتل های آغازین

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَتَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جُمُهورٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْهُمْدَانِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهُمْدَانِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَا بَنِي ابْنِ خَيْرَةَ الْأِمَاءِ يَغْنِي الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِهِ عليه السلام يَسُومُهُمْ خَسَافاً وَيَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُصَبَّرَةٍ وَلَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ هَرْجاً فَعِنْدَ ذَلِكَ تَتَمَتَّى فَجَرَةٌ قُرَيْشٍ لَوْ أَنَّ هَا مُفَادَاةً مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِيُغْفَرَ لَهَا لَا نَكُفُّ عَنْهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ^۲؛ حارث بن عبد الله أعور همدانی می گوید: امیر المؤمنین عليه السلام

۱. «هرجا» قتل های سریع و کثیر را می گویند.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۲۲۹.

فرمود: «پدرم فدای فرزند برگزیده کنیزان - یعنی قائم از فرزندان علیه السلام - که آنان را خوار می‌کند و از مایع تلخ به ایشان می‌نوشاند^۱ و به آنان جز شمشیر خونریز مرگ آفرین نخواهد داد. پس در این هنگام، زشتکاران قریش^۲ آرزو می‌کنند که ای کاش دنیا و هر آنچه در آن است، از آن ایشان بود و آن را فدا می‌دادند تا گناهانشان بخشوده شود؛ ولی دست از ایشان بر نخواهیم داشت تا آن که خداوند راضی شود.»

این یکی از روایاتی است که مفاد آن کثرت قتل‌ها در حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

«لَا تُكْفُ عَنْهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ»: از این عبارت معلوم می‌شود انتقامی که از معاندان و کفار گرفته می‌شود، انتقام الهی است. معروف است که «اذا اراد الله ان ينتقم لعبده المومن سلط الظالم علي الظالم. و اذا اراد ان ينتقم لنفسه سلط العادل علي الظالم^۳»؛ هنگامی که خداوند بخواهد برای بنده مومنش انتقام بگیرد، ظالم را بر ظالم مسلط می‌کند و چون اراده کند که برای خودش انتقام بگیرد، عادل را بر ظالم مسلط می‌کند. تمام کارهای او مقتضای عدل است و لذا در صورتی که صحت این روایات (و این که عمل امام علیه السلام چنین است) ثابت شود؛ هر

۱. ظاهر آن این است که جام‌هایی پر از عصاره درختی که تلخ است، به آن‌ها می‌خوراند. البته شاید کنایه از این باشد که با آن‌ها برخورد قاطعی دارد و هیچ مسامحه‌ای با آن‌ها نخواهد داشت و به اصطلاح روزگار تلخی را تجربه خواهند کرد.

۲. قریش برخوردشان با اهل بیت علیهم السلام بسیار متکبرانه بود.

۳. این مضمون معروف است، ولی مدرکی برای آن نیافتیم.

عملی که امام علیه السلام انجام می دهد، حجت است و برخورد ایشان با قریش مقتضای عدل است و برخورد قاطع حضرت با فجار قریش تا زمانی که خداوند راضی شود، ادامه دارد.

منابع روایت

۱. غیبة النعمانی، ص ۲۳۴-۲۳۵، ب ۱۳، ح ۱۱؛
۲. ملاحم ابن طاووس، ص ۱۴۰، ب ۱۳۴، ح ۱۶۳؛ عن ابن حمّاد، و فيه: «الملائی»؛
۳. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۳۹، ب ۳۲، ف ۲۷، ح ۴۹۷؛ عن غیبة النعمانی؛
۴. ملحقات إحقاق الحقّ؛ ج ۲۹، ص ۵۶۰؛ عن مسند علی بن أبی طالب للسیوطی؛ و ص ۵۶۳؛ عن مسند فاطمة علیها السلام للسیوطی، ص ۹۳؛ كما فی فتن ابن حمّاد؛ و فیها؛ عن فتن ابن حمّاد.
۵. موسوعة أحادیث أمير المؤمنين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱، ح ۵؛ همان متن غیبة النعمانی؛ و ص ۸۹، ح ۲؛ كما فی فتن ابن حمّاد، و بتفاوت یسیر، و فيه «یخرج» بدل «یفرج»؛ و ص ۳۵۲، ح ۱؛ مرسلًا، عن علی علیه السلام، كما فی الفتن لابن حمّاد؛
۶. فتن ابن حمّاد: ج ۱ ص ۳۵۰ ح ۱۰۱۱- حدّثنا أبو هارون، عن عمرو بن قیس الملائی، عن المنهال، عن زرّ بن حبیش، سمع علیا رضی الله عنه، یقول: «یفرج الله الفتن برجل متّا، یسومهم خسفا، لا یعطیهم إلاّ السیف، یضع السیف علی عاتقه ثمانية أشهر هرجا، حتّی یقولوا: والله ما هذا من ولد فاطمة، لو كان

من ولدها لرحمنا، یغریه الله بنی العباس و بنی أمیه؛ امیر المومنین علیه السلام فرمودند: «خداوند فرج و گشایشی به وسیله مردی از ما پیش می‌آورد؛ آنان را خوار می‌کند، و به آنان جز شمشیر نخواهد داد.^۱ هشت ماه سلاح به دوش می‌کشد، سریع و کثیر است، [چنان برخوردی با آنها می‌کند که] می‌گویند: به خدا قسم او از نسل فاطمه علیها السلام نیست! اگر از فرزندان فاطمه بود، به ما رحم می‌کرد.»^۲

این برخورد بدون اغماض را با بنی عباس و بنی امیه^۳ خواهد داشت و به همه مردم ربطی ندارد؛ چون این برخورد فقط در محدوده امویان و عباسیان می‌باشد.

۷. عرف السیوطی، الحاوی، ج ۲، ص ۷۳؛ از فتن ابن حماد؛

۱. یعنی فقط با زبان سلاح با آنان برخورد می‌کند، و این عین عدالت است چون آنان در طول تاریخ جز با زبان زور با زبان دیگری با کسی صحبت نمی‌کردند.

۲. بعضی چنین معنا کرده‌اند: این فامیل ما نیست؛ این قریشی نیست؛ اگر قریشی و فامیل ما بود، با ما این‌طور برخورد نمی‌کرد، عجا گویا حسین از نسل فاطمه نبود که با او چنین برخوردی کردند! بعضی نیز این چنین معنا کرده‌اند: آنان می‌دانند که روش اهل بیت، بزرگوارانه بوده است و آنان اهل عفو و گذشت بودند: «ملکنا فکان العفو مٹا سجیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح»؛ اما این بار سیاست تفاوت کرده و دستور این است.

۳. نسبت به بنی عباس، بعضی مدعی هستند که دوباره حکومتشان روی کار می‌آید. و به ادله و روایاتی هم استناد می‌کنند و شاید یکی از ادله آنها همین روایت باشد؛ اما امویان نیز دوباره روی کار می‌آیند، سفیانی و یارانش همان امویان و از نسل همان‌ها هستند، ابن ابی الحدید ذیل این روایت: «یغریه الله بنی امیه» می‌گوید: نظر شیعه این است که آنها رجعت می‌کنند.

۸. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹، ح ۳۹۶۷؛ از فتن ابن حمّاد؛
 ۹. مسند علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۰۵، ح ۱۳۲۴؛ از فتن ابن حمّاد؛
 ۱۰. معجم احادیث الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۴، ص ۱۷۲؛
 ۱۱. موسوعة احادیث امیر المومنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱؛ همان متن نعمانی.
- بر این اساس، مصدر اصلی این روایت در کتاب های خاصه، تنها الغیبه مرحوم نعمانی است.

بررسی سندی روایت بیست و یکم

سند ابن حماد

«حَدَّثَنَا أَبُو هَارُونَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ الْمَلَائِي، عَنْ الْمُنْهَالِ، عَنْ زَرِّ بْنِ حَبِيشٍ، سَمِعَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: ...؛ سال مرگ ابن حماد مروزی، ۲۲۹ هجری و شهادت امام علی علیه السلام سال ۴۰ هجری است که ۱۸۹ سال فاصله است، البته ابن حماد می تواند از امام علی علیه السلام با چهار واسطه نقل کند.

سند نعمانی:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جَمْهُورٍ، جَمِيعًا، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَمْهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ...»

محمد بن همام؛ محمد بن همام شیخ مرحوم نعمانی بسیار موثق است.

حسن بن محمد؛ ایشان هم توثیق شده است.

محمد بن جمهور؛ ایشان مورد بحث است.

سلیمان بن سماعه؛ ایشان ثقه است.

ابو جارود؛ ایشان مورد بحث است؛ مرحوم خوئی او را توثیق کردند؛ ولی مرحوم مامقانی در مورد وی اشکال می‌کند.

قاسم بن ولید؛ ایشان مجهول است.

حارث بن اعور همدانی؛ به نظر ما ایشان فوق وثاقت است.

ایشان به سه عنوان ذکر شده است: حارث همدانی، حارث بن اعور همدانی و حارث بن عبد الله همدانی. مرحوم خوئی هر سه عنوان را یک شخص می‌دانند؛ اما مرحوم مامقانی در این مورد تأمل دارند؛ البته هر دو عنوان اخیر را به عنوان حسن می‌پذیرد.

نقل مرحوم کشی:

«عنه الكشي^۱، و روی في عنوانه، عن حمدويه، وإبراهيم، قالوا: حدّثنا أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن فضيل الرّسان، عن أبي عمر البزاز، قال: سمعت الشعبي، وهو يقول: ... سمعت الحارث الأعور، وهو يقول: أتيت أمير المؤمنين علياً عليه السلام ذات ليلة، فقال: «يا أعور! ما جاء بك؟». قال: فقلت: يا أمير المؤمنين عليه السلام! جاء بي - والله - حبك. قال: فقال: «أما إنّي سأحدّثك لتشكرها، أما أنّه لا يموت عبد يحبّني فتخرج نفسه حتّى يراني حيث يحبّ، ولا يموت عبد يبغضني فتخرج نفسه حتّى يراني حيث يكره». قال: ثم قال الشعبي: بعد: أما إنّ حبّه لا ينفعك، و بغضه لا يضرك^۲

۱. کشی، رجال کشی، ص ۸۸، حدیث ۱۴۲.

۲. فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید: «انظر إلى هذا الناصبي الخبيث يردّ قول رسول الله ﷺ»: «يا

..!؛ حارث اعور گفت: خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسیدم؛ حضرت فرمود: «برای چه آمده‌ای؟» گفتیم: علاقه به شما مرا این جا آورده است. فرمود: «اینک برای تو حدیثی می‌گویم که پاداش آن [محبت] را ببینی: هیچ بنده‌ای که مرا دوست داشته باشد، نمی‌میرد، جز این که مرا خواهد دید، آن طور که دوست دارد و بنده‌ای که با من دشمن است نمی‌میرد، جز این که مرا می‌بیند، آن طور که موجب ناراحتی او می‌شود.» پس شعبی گفت: البته نه محبت او نفعی به تو می‌رساند و نه بغض او ضرری به تو وارد می‌کند.»

مرحوم علامه حلی نام حارث بن اعور را در قسم اول (جزء ثقات) آورده است و می‌فرماید:

الحارث الأعور، روی الکشي - في طريق فيه الشعبي - أنه قال لعلي عليه السلام: إني أحبك .. ولا يثبت بهذا عندي عدالته، بل ترجيح ما^۲؛ کشی روایت کرده است [در طریقی که در آن شعبی است]؛ این که حارث به امام علی علیه السلام گفت: علاقه به شما مرا این جا آورده... این حدیث، عدالت او را نزد من ثابت نمی‌کند، بلکه رجحانی از او را می‌رساند.»

علی لا یحبک إلا کل مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان، ولا یبغضک إلا کل منافق خبیث المولد. «ولا یلام الشعبی؛ لآنه ربما أراد بقوله: أما إنَّ حبَّه لا ینفعک و بغضه لا یضرک، أن یشیر إلى مولده القدر.

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱۷، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۴۷.

اشکال از فرزند مرحوم مامقانی^۱

«هذا الكلام من مثل نادرة الزمان و معجزة الأدوار في العلوم الإسلامية العلامة الحلي قدس الله تعالى روحه الطاهرة غريب جدا، فإن من تأمل في الدور المظلم آنذاك - الذي قلّ ناصري الحق و كثر خاذليه - و نظر إلى تفرق الناس - المسمين ب: المسلمين - عن إمام المتقين و أمير المؤمنين عليه أفضل الصلاة و السلام اتضح له أنّ حبّ الحارث له و بشارة أمير المؤمنين عليه السلام له في ذلك المقطع الزمني لخير دليل على جلالة حارث الأعور و حسنه، بل وثاقته، وإني - وأيم الحق - لا أستطيع عدّه في مرتبة دون الوثاقة، والله سبحانه العالم؛ اين كلام از کسی مانند علامه حلي که نادر زمان و معجزه‌ی دوران در علوم اسلامی بود، جداً غريب است. اگر کسی که تأمل کند در آن دوران، که انصار حق کم بودند و خاذلان حق بسيار؛ و نگاه کند به تفرق مردم از امام متقين و امير المومنين عليه السلام، برای او روشن می شود که حب حارث به امير المومنين عليه السلام و بشارت امير المومنين عليه السلام به او در آن مقطع زمانی؛ بهترین دليل بر جلالت حارث اعور و حسن ايشان است، بلکه بهترین دليل بر وثاقت او می باشد. به خداوند قسم به درستی که من توانایی آن را ندارم که او را در مرتبه‌ای پایین تر از «وثاقت» بشمارم.»

نظر قرطبی

«و عن أبي عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، في تفسيره^۲ في باب فضائل القرآن: وأسد، عن الحرث، عن علي رضي الله عنه .. و خرجه الترمذي: ثقة قال: سمعت

۱. همان، ص ۴۸.

۲. قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۵.

رسول الله ﷺ يقول: «ستكون فتنة» .. إلى أن قال: «خذها إليك يا أعرور»، ثم قال: الحارث ثقة، رماه الشعبي بالكذب، وليس بشيء، ولم يتبين من الحارث كذب، وإنما نقم عليه إفراطه في حب علي عليه السلام، وتفضيله على غيره. ومن هاهنا - والله أعلم - كذب الشعبي؛ لأن الشعبي يذهب إلى تفضيل أبي بكر، وأنه أول من أسلم. قال عمرو بن عبد البر: وأظن الشعبي عوقب بقوله في الحارث الهمداني: حدثني الحارث؛ وكان أحد الكذابين! انتهى^۱؛ قرطبي روایتی از امیر المومنین عليه السلام به نقل از حارث در تفسیرش نقل می‌کند. همچنین این روایت را ترمذی نقل کرده و گفته است: او ثقة است. می‌گوید: شنیدم رسول الله ﷺ می‌فرماید: «به زودی فتنه‌هایی می‌آید...»؛ تا این جا که فرمودند: «آن را بگیر ای اعرور!» [= آن را به ذهن بسپار] سپس می‌گوید: حارث ثقة است و شعبی او را به کذب و دروغ‌گویی رمی کرده است. حرف شعبی ارزشی ندارد، و از حارث چیزی که کذب او را ثابت کند، نداریم. به درستی که او مورد نقتی قرار گرفت به سبب افراط در محبت علی عليه السلام، و برتری دادن ایشان بر غیر و به همین دلیل است که شعبی او را تکذیب کرده است؛ چون شعبی بر این عقیده بود که ابو بکر برتر است و او اولین کسی است که اسلام آورد. عمرو بن عبد البر می‌گوید: گمان کنم شعبی به خاطر قولش - که از حارث نقل کرد - عقوبت شد در حالی که او [= حارث] از دروغ‌گویان است.

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱۷، ص ۱۷۵.



جلسه سی و چهارم

مقدمه

بحث ما بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور بود. روایت بیست و یکم، یکی از روایاتی است که مفاد آن کثرت قتل‌ها در حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف می‌باشد. به ادامه بررسی سندی روایت می‌پردازیم:

محمد بن همام؛ محمد بن ابی بکر همام، از مشایخ معروف و معتبر مرحوم نعمانی است، بعضی از مشایخ مرحوم نعمانی «مجهول» هستند؛ اما ایشان از مشایخ «معروف» است.

نظر مرحوم نجاشی^۱:

محمد بن ابی بکر همام بن سهیل الکاتب الإسکافی شیخ أصحابنا و متقدمهم. له منزلة عظيمة كثير الحديث. قال أبو محمد هارون بن موسى رحمه الله: حدثنا محمد بن همام قال: حدثنا أحمد بن ما بن داؤد قال: أسلم أبي أول من أسلم من أهله و خرج عن دين المجوسية و هداه الله إلى الحق فكان يدعو أخاه سهيلاً إلى مذهبه فيقول له: يا أخي اعلم

۱. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۸۰.

أنك لا تألوني نصحا ولكن الناس مختلفون فكل يدعي أن الحق فيه ولست أختار أن أدخل في شيء إلا على يقين. فضت لذلك مدة وحج سهيل. فلما صدر من الحج قال لأخيه: الذي كنت تدعوني إليه هو الحق قال: وكيف علمت ذلك قال: لقيت في حجي عبد الرزاق بن همام الصنعاني وما رأيت أحدا مثله فقلت له على خلوة: نحن قوم من أولاد الأعاجم و عهدنا بالدخول في الإسلام قريب وأرى أهله مختلفين في مذاهمهم وقد جعلك الله من العلم بما لا نظير لك فيه في عصرك ولا مثل وأريد أن أجعلك حجة فيما بيني وبين الله عز وجل. فإن رأيت أن تبين لي ما ترضاه لنفسك من الدين لأتبعك فيه وأقلدك. فأظهر لي محبة آل رسول الله ﷺ وتعظيمهم والبراءة من عدوهم والقول بإمامتهم. قال أبو علي: أخذ أبي هذا المذهب عن أبيه عن عمه وأخذته عن أبي. قال أبو محمد هارون بن موسى قال: أبو علي محمد بن همام قال: كتب أبي إلى أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام يعرفه أنه ما صح له حمل بولد (يولد) ويعرفه أن له حملا ويسأله أن يدعو الله في تصحيحه وسلامته وأن يجعله ذكرا نجيبا من مواليمهم. فوقع على رأس الرقعة بخط يده: قد فعل [الله] ذلك فصح الحمل ذكرا؛ مرحوم نجاشي می فرماید: محمد بن ابی بکر، همام ابن سهیل اسکافی بزرگ اصحاب ماست و جایگاه و منزلتی بزرگ نزد شیعه دارد و روایات بسیاری نقل می کند. وی در ادامه جریانی را به نقل از ایشان در مورد شیعه شدن جد خود می آورد که ایشان اسلام را از پدرم گرفت و پدرم از عمومیم گرفت و عمومیم از عبد الرزاق (صنعانی صاحب کتاب المصنف م ۲۱۱) گرفت. محمد بن همام می گوید: احمد بن ما بنداذ برایم چنین نقل کرد: اولین کسی که از خاندان او اسلام آورد، پدرم بود و از دین مجوسیه خارج شد [این، به قرن سوم مربوط است. عبد الرزاق در قرن سوم بوده

است؛ یعنی تا قرن سوم هنوز مجوسی بوده است. لذا حرف کسانی که می‌گویند: اسلام را خلیفه دوم به ایران آورده و همه اسلام آوردند، باطل است؛ چون تابعین تا قرن سوم مجوس بودند، خداوند پدرم را به حق هدایت کرد. پس برادرش سهیل را به مذهب خود دعوت می‌کرد و می‌گفت: ای برادر! می‌دانم تو در مقام نصیحت من هستی؛ لکن مردم مختلف هستند و هر کدام ادعا می‌کند که حق با او است و من چنین نیستم که در چیزی وارد شوم مگر این که بر آن بریقین باشم. مدتی گذشت و سهیل به حج رفت؛ چون از حج برگشت، به برادرش گفت: آنچه مرا به آن دعوت می‌کردی، حق بود. گفت: چگونه دانستی؟ گفت: در حج با عبد الرزاق بن همام صنعانی ملاقات کردم و مانند او احدی را ندیدم و لذا در تنهایی به او گفتم: ما قومی از اولاد عجم هستیم و به تازگی به اسلام وارد شدیم؛ اما می‌بینم که اهل آن در مذهب مختلف هستند و خداوند برای تو راه را آگاه کرده است از آنچه نظیری برای تو در آن در زمان تو نیست و من اراده کردم که بین خودم و بین خداوند عز و جل تو را حجت قرار دهم. پس برای من روشن کن آنچه برای خودت رضایت داری از دین تا از تو تبعیت و تقلید کنم. پس او برای من ظاهر کرد محبت آل رسول الله ﷺ و بزرگداشت آنان و نیز بیزاری جستن از دشمنان آنان و همچنین اعتقاد به امامت آنان را برایم روشن کرد. ابو علی گفت: پدرم این مذهب را از پدرش گرفت و او از عمو گرفت و من هم از پدرم گرفتم»

پس ایشان شخصیت بزرگی است و یکی از مشایخ مرحوم نعمانی است و هیچ مورد اشکال نیست.

حسن بن محمد بن جمهور؛ ایشان مورد بحث است.

علامه حلی؛ ایشان را در قسم اول نقل کرده است؛ یعنی «ثقه» است.^۱
 مرحوم نجاشی می‌فرماید:^۲ «ثقه فی نفسه لکنه یروی عن الضعفا و یعتمد علی
 المراسیل؛ خود این شخص ثقه است؛ لکن از ضعفا روایت می‌کند و بر
 «مراسیل» اعتماد می‌کند.»

علامه مجلسی در الوجیزه هم ایشان را توثیق کرده‌اند.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۳

«الذي يظهر من كلمات ارباب الجرح و التعديل هو وثاقة المترجم بنفسه و
 الحكم علي رواياته المسنده بالصحة. نعم يجب التوقف في رواياته المرسله. او
 المسند برواة غير معروفين؛ آنچه ظاهر می‌شود از کلمات ارباب جرح و
 تعديل، آن است که مترجم خودش «ثقه» و روایات مسند او «صحیح»
 است. بله در روایات مرسل یا روایات مسند به روات شناخته نشده او
 توقف واجب است.»

پس توقف در «مراسیل» یا «مسانید» از روات غیر معروف او است؛ در حالی
 که رواتی که از او نقل کردیم، نه «مرسل» و نه «از مسانید غیر معروف است».

محمد بن جمهور؛

مرحوم مامقانی ایشان را تضعیف می‌کند و می‌فرماید: «فهو ممن افسده الدهر

۱. علامه حلی، رجال علامه حلی، ص ۴۴.

۲. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۶۲.

۳. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲۰، ص ۳۸۹.

فلا يصلحه العطار.»

نظر مرحوم نجاشی: «ضعیف فی الحدیث، فاسد المذهب و قیل فیہ اشیاء.»

شیخ طوسی می فرماید: «و قال الشیخ (۶۲۶): «محمد بن الحسن بن جمهور العمی البصری: له كتب (ذكر) جماعة منها: كتاب الملاحم، و كتاب الواحدة، و كتاب صاحب الزمان عليه السلام، و له الرسالة المذهبية عن الرضا عليه السلام، و له كتاب وقت خروج القائم عليه السلام. أخبرنا برواياته و (كتبه) كلها، إلا ما كان فيها من غلو أو تخليط، جماعة عن أبي جعفر ابن بابويه، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسين بن سعيد، عنه. و رواها محمد بن علي بن بابويه، عن ابن الوليد، عن الحسن بن متيل، عن محمد بن أحمد العلوي، عن العمركي بن علي، عنه». و قال في رجاله في باب أصحاب الرضا عليه السلام: «محمد بن جمهور العمی: عربي، بصري، غال». و في باب من لم يرو عنهم عليهم السلام (م ۱۱۳): «محمد بن الحسن بن جمهور العمی: روى سعد، عن أحمد بن الحسين بن سعيد عنه؛ محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری؛ برای او كتاب هايی است كه جماعتی آن كتاب ها را ذكر كردند. از جمله آن ها: كتاب ملاحم، كتاب واحدة، كتاب صاحب الزمان عليه السلام، رساله مذهبیه از امام رضا عليه السلام، و كتاب وقت خروج قائم عليه السلام. به تمام روايات و كتاب های او (مگر آنچه در آن غلو و تخليط است) جماعتی خبر دادند، از ابی جعفر ابن بابويه، از پدرش از سعد بن عبد الله از احمد بن حسين بن سعيد از او.»

نظر ابن غضائری: ^۱ «محمد بن الحسن بن جمهور أبو عبد الله العمي غال، فاسد الحديث، لا يكتب حديثه، رأيت له شعرا، يحلل فيه محرمات الله عز و جل ^۲؛ محمد بن حسن بن جمهور غالی، احادیث او فاسد است و حدیث او نوشته نمی شود. شعری از او دیدم که در آن محرمات خداوند عز و جل را حلال کرده بود.»

مرحوم خوئی می فرماید: ^۳ «الظاهر أن الرجل ثقة، وإن كان فاسد المذهب، لشهادة علي بن إبراهيم بوثاقته، غاية الأمر أنه ضعيف في الحديث، لما في رواياته من تخليط و غلو، وقد ذكر الشيخ، أن ما يرويه من رواياته، فهي خالية من الغلو و التخليط، و عليه فلا مانع من العمل بما رواه الشيخ من رواياته؛ ظاهرا ایشان ثقة است به دلیل شهادت علی بن ابراهیم به وثاقت او؛ اگرچه مذهب او فاسد است. نهایتاً این که او در حدیث «ضعیف» است به سبب آنچه در روایات او از تخلیط و غلو است. همچنین گفته است که آنچه از روایات او نقل می کند، از غلو و تخلیط خالی است. بنابراین، عمل کردن به روایات او که شیخ روایت کرده است، مانعی ندارد.»

پس نه خود ایشان مشکلی دارد و نه روایات وی؛ مگر روایاتی که در آن غلو و تخلیط است و روایتی که ما از ایشان نقل کردیم، خالی از غلو و تخلیط است.

۱. ابن غضائری، الرجال لابن الغضائری، ص ۹۲.

۲. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۹۰.

۳. همان، ص ۱۹۱.

نظر مرحوم شوشتری:^۱ «و كيف كان: فيمكن تصحيح حديثه بأن النجاشي وإن قال فيه: «ضعيف في الحديث» وابن الغضائري: «فاسد الحديث، لا يكتب حديثه» إلا أن الشيخ في الفهرست قال فيه: أخبرنا بروايته كلها إلا ما كان فيها من غلو أو تخليط ... الخ؛ به هر حال «تصحیح» حدیث او ممکن است؛ اگر چه نجاشی در مورد او گفته است: در حدیث «ضعیف» است. همچنین ابن غضائری گفته است: حدیث او «فاسد» است و حدیث او نوشته نمی شود و البته شیخ طوسی در فهرست در مورد او فرموده است: به تمام روایات او ما را خبر دادند، مگر آنچه مشتمل بر غلو و تخیط بود...»

اشکال مرحوم حائری در نسبت غلو به ایشان:^۲

«و يأتي في ابن الحسن أن له كتاب صاحب الزمان عليه السلام و كتاب خروجه عليه السلام مضافا إلى كتبه المذكورة، فيظهر منه كونه إماميًا و من مصتفهم، فلا ندري ما معنى الغلو الذي يرمونه به؟!؛ در مورد ابن حسن قابل گفتن است که برای او کتاب صاحب الزمان عليه السلام و کتاب خروج امام عليه السلام است. علاوه بر کتاب هایی که ذکر شده است ظاهر می شود که ایشان امامی و از مصنفان آنان است. پس برای ما مشخص نشد معنای غلوی که ایشان را به آن رمی می کنند.»

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۷۸.

۲. حائری، منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۵، ص ۴۰۲.

اشکال مرحوم مامقانی بر مرحوم حائری^۱

«و هو من غرائب الكلام ضرورة عدم منافات القول بوجود الحجّة عليه السلام و غيبته و أنّه سيظهر للغلوّ و أنّما ينافي التّسنن و العاميّة و لم يرمه احد بذلك بل رميهم اتياء بالغلوّ نصّ في كونه اماميًا فاسد المذهب بالغلوّ فما صدر منه من التّجاشي بقوله فما ندرى اه لا محلّ له و لا معنى و لو لم يتم غلوّه و نقش فيه بتسامح القدماء في رمي الرّجل به و اجتراءهم في ذلك بالقول في حقّ الأئمّة عليهم السلام ببعض ما هو الآن من ضروريّات مذهب الشّيعه لكان عدم توثيق احد اتياء و لا مدحه مدحا يعتدّ به كاف في ضعفه مضافا الى تصريح مثل التّجاشي بضعفه في الحديث و فساد مذهبه فهو ممن افسده الدّهر فلا يصلحه العطار؛ و اين از غرايب كلام است؛ چون منافاتی ندارد که کسی به وجود حجت عليه السلام و غیبت و ظهور او قائل باشد؛ ولی غالی هم باشد، و بدرستی که این با سنی و عامی بودن منافات دارد و احدی هم ایشان را به آن رمی نکرده است، بلکه او را به غلو رمی کردند؛ ضمن این که تصریح کردند او امامی است و مذهب او به غلو فاسد است، پس آنچه از ایشان [= حائری] صادر شد، محل و معنایی ندارد البته قدما وقتی کسی در حق ائمه نقل قولی داشت (که امروزه از ضروریات مذهب شیعه است) او را به غلو رمی می کردند. اگر از این نکته بگذریم احدی او را توثیق نکرده و همچنین کسی او را مدح نکرده است و این، کافی است در تضعیف ایشان. علاوه بر این، تصریح مانند نجاشی به ضعف او در حدیث و این که مذهب او فاسد است. نیز قابل تأمل

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۹۶.



و پذیرش است. پس او جزء کسانی است که روزگار او را فاسد کرده است پس عطار نمی تواند او را اصلاح کند.»

به نظر ما ایشان به استناد فرمایش شیخ طوسی مشکلی ندارد. روایات او نیز اگر مشکل تخلیط و غلو نداشته باشد، می پذیریم.



جلسه سی و پنجم

مقدمه

بحث ما در مورد بررسی روایات قتل‌های آغازین ظهور بود. یکی از روایاتی که بعضی برای کشتار و قتل‌های وسیع آغاز حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، به آن استناد کرده‌اند؛ روایتی است که حارث بن اعور همدانی از امیرالمومنین نقل می‌کند.

ادامه بررسی سندی روایت بیست و یکم

بحث ما درباره قتل‌های آغازین ظهور بود و به روایت امیرالمومنین علیه السلام منتهی شدیم؛ روایتی که در آن این تعبیر بود: «یقتل هر جاً» و چهار روایت به این لفظ داریم که یکی همین روایت امیرالمومنین علیه السلام است. روایت را از لحاظ سند بررسی کردیم که به محمد بن جمهور منتهی شدیم. بعضی او را تضعیف کرده بودند و ما از طریق فرمایش شیخ طوسی روایات او را تصحیح کردیم؛ مگر آنچه مشتمل بر غلو و تخیل باشد.

مراد از تخلیط

مرحوم مامقانی در معنای «تخلیط»^۱ می‌فرماید:^۲

«هو الاتیان بالسند او المتن علي غير وجهه من تقديم او تاخير او زياده او نقصان او اضطراب؛ تخلیط بدان معناست که راوی، سند یا متن را بر غیر آن طوری که بوده است نقل کند؛ از تقدیم یا تأخیر، یا زیاده یا نقصان یا اضطراب [طوری نقل می‌کند که عبارت معلوم نیست].»

فرق بین تخلیط و اختلاط

«اختلاط» در خود شخص است؛ سن شخص که بالا می‌رود، فراموشی (به اصطلاح آلزایمر) می‌گیرد؛ یعنی عقل و مشاعر شخص مشکل پیدا کند که لازمه‌اش آن است که روایات او هم قبول نیست؛ اما «تخلیط» راجع به کسی است که مشکل ذهنی و حافظه‌ای ندارد؛ ولی در سند و متن دست می‌برد و این، بر اثر ضابط نبودن شخص است. پس معنای تخلیط در خود روایت است.

سلیمان بن سماعة؛ ایشان بالاتفاق «ثقه» است.

نظر مرحوم نجاشی:^۳

«من بني الكوز، كوفي، حذاء، ثقة، روی عن عمه عاصم الكوزي، و عن غير عمه من

۱. «تخلیط» در لغت به معنای «افساد» است.

۲. مامقانی، مقباس الهدایه، ج ۶، ص ۱۱۵.

۳. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۸۴.

الرجال. له كتاب أخبرني أبو عبد الله بن شاذان.»

علامه حلی نیز در قسم اول نقل و تصریح کرده است که وی «ثقه» است.^۱
ابن داوود نیز ایشان را در قسم اول آورده است و از کشی نقل کرده، که او
«ثقه» است.^۲

همچنین ایشان را در الوجیزه و بلغة المحدثین و مشترکات کاظمی، «ثقه»
عنوان کرده‌اند.

در مورد ایشان بحث است که آیا سلیمان بن سماعة خزاعی است یا
سلیمان بن سماعة کوفی. در سند بعضی روایات کافی، سلیمان بن سماعة
الخزاعی است. مرحوم مامقانی می‌فرماید: این سهو القلم است، اگر الخزائی
سهو القلم باشد، مراد همان کوفی است که «ثقه» است؛ اما اگر سهو القلم
نباشد، بین الضبی و الخزاعی مشترک است.
فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۳

«يظهر من اتحاد الراوي و المروي عنه صحة الضبي، و هو ثقة بالاتفاق من
دون غمز فيه، و إلا فإن قلنا بالتعدد كان الخزاعي مهما؛ ظاهر از اتحاد
راوی و مروی از او، این است که همان ضبی است و او بالاتفاق «ثقه»
است؛ اما اگر گفتیم دو نفرند، خزاعی «مهمل» است.»

۱. علامه حلی، رجال العلامة حلی، ص ۷۸.

۲. ابن داوود، الرجال لابن داوود، ص ۱۷۷.

۳. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳۳، ص ۱۶۳.

بر این اساس اگر گفتیم دو نفر هستند، مشکل این سند حل نمی‌شود؛ چون یکی «ثقه» و یکی «غیر ثقه» است و در سند آن نیز قرینه‌ای نداریم که مراد کدام است.

قاسم بن الولید؛ نام ایشان در کتاب‌های رجالی نیامده است. مرحوم نمازی می‌فرماید: ^۱ «لم یذکروه»؛ یعنی در جامع الرواة و تنقیح المقال و معجم مرحوم خویی، اسم او نیامده است و به نظر ما اگر در این سه کتاب نباشد، می‌توانیم ادعا کنیم که در جای دیگری نیز نیامده است.

اما در کتاب‌های عامه اسم قاسم بن ولید آمده است. ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب می‌گوید: ^۲ «ابن معین گفته است: او «ثقه» است.»

و عجل‌ی هم گفته است: «او «ثقه» و در شمار بزرگان است.» ابن حبان نیز او را در ثقات ذکر کرده و گفته است: «گاهی اشتباهاتی نیز دارد.»

ابن سعد نیز در طبقات او را ذکر کرده و می‌گوید: «ثقه» است. توثیق عامه مشکل ایشان را حل نمی‌کند و او همچنان برای ما «مجهول» است. علاوه بر این که ابن حجر می‌گوید: او سال ۱۴۱ هجری فوت کرده است؛ در حالی که حارث اعور که ایشان از او روایت نقل می‌کند، در سال ۵۹ هجری

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۶۴.

۲. عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۰۶.

فوت شده است، در این صورت یا روایت را «مرسلاً» نقل می‌کند یا این‌که ایشان غیر از شخصی است که ابن حجر می‌گوید یا باید جزو معمران باشد. پس ایشان مورد اشکال است.

ابو الجارود؛

مرحوم نجاشی می‌فرماید: «زیاد بن المنذر أبو الجارود الهمدانی الخارفي الأعمی أخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمد بن سنان قال قال لي أبو الجارود: ولدت أعمی ما رأيت الدنيا قط كوفي كان من أصحاب أبي جعفر وروی عن أبي عبد الله عليه السلام و تغییر لما خرج زید - رضي الله عنه؛ زیاد بن منذر ابو جارود همدانی نابینا بود. محمد بن سنان می‌گوید: ابو جارود برای من گفت که: نابینا به دنیا آمدم و هیچ‌گاه دنیا را ندیدم. او کوفی و از اصحاب امام باقر عليه السلام بود و از امام صادق عليه السلام روایت نقل کرده است و پس از قیام زید، او تغییر کرد.»

نظر ابن غضائری: «هو صاحب المقام حدیثه فی حدیث أصحابنا اکثر منه فی الزیدية و أصحابنا یکرهون ما رواه محمد بن سنان عنه و یعتمدون ما رواه محمد بن بکر الأرجی؛ او صاحب مقام است. حدیث او در احادیث اصحاب ما از احادیث او در زیدیه بیش‌تر است و اصحاب ما از آنچه محمد بن سنان از او روایت می‌کند، کراهت دارند و به آنچه محمد بن بکر أرجتی روایت کرده است اعتماد می‌کنند.»

مرحوم خوئی می‌فرماید: ^۱ «أقول: أما أنه كان زیدیا فالظاهر أنه لا إشكال فيه؛ در زیدی بودن او شکی نیست.»

در مورد وثاقت ایشان، روایاتی در مذمت او وارد شده است:

۱. «علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن علي بن إسماعيل عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبي أسامة، قال لي أبو عبد الله عليه السلام أما فعل أبو الجارود؟ أما والله لا يموت إلا تأمها؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: اما به خداوند قسم گمراه از دنیا می‌رود.»

۲. «علي بن محمد قال: حدثني محمد بن أحمد عن العباس بن معروف عن أبي القاسم الكوفي، عن الحسين بن محمد بن عمران عن زرعة عن سماعة عن أبي بصير قال: ذكر أبو عبد الله عليه السلام كثير النوء و سالم بن أبي حفصة و أبا الجارود، فقال: كذابون مكذبون كفار عليهم لعنة الله قال: قلت جعلت فداك كذابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون؟ قال: كذابون يأتوننا فيخبرون أنهم يصدقوننا وليس كذلك و يسمعون حديثنا، فيكذبون به؛ ابو بصير می‌گوید: نزد امام صادق عليه السلام نام كثير النوء و سالم بن ابی حفصه و ابو جارود ذکر شد؛ حضرت فرمودند: «این‌ها کذاب هستند، مکذب و کافر هستند، بر آن‌ها لعنت خداوند باد!» گفتم: فدای شما شوم، کذب آنان را شناختیم، معنای مکذبون چیست؟ حضرت فرمودند: «کذابون نزد ما می‌آیند و می‌گویند که ما را تصدیق می‌کنند، درحالی که چنین نمی‌کنند و حدیث ما

۱. خوئی، معجم الرجال الحديث، ج ۷، ص ۳۲۴.

را می شنوند و آن را تکذیب می کنند.»

مرحوم خوئی می فرماید: «أقول: هذه الروایات كلها ضعيفة على أنها لا تدل على ضعف الرجل و عدم وثاقته إلا الرواية الثالثة منها لكن في سندها علي بن محمد و هو ابن فيروزان و لم يوثق و محمد بن أحمد و هو محمد بن أحمد بن الوليد و هو مجهول و الحسين بن محمد بن عمران مهمل إذن كيف يمكن الاعتماد على هذه الروایات في تضعيف الرجل فالظاهر أنه ثقة لأجل أن له أصلاً و لا لرواية الأجلاء عنه لما عرفت غير مرة من أن ذلك لا يكفي لإثبات الوثاقة بل لوقوعه في أسانيد كامل الزيارات، و قد شهد جعفر بن محمد بن قولويه بوثاقة جميع روايتها.

فقد روى عن أبي جعفر عليه السلام و روى عنه عثمان بن عيسى الباب ۱۳، في فضل الفرات و شربه و الغسل فيه، الحديث. و لشهادة الشيخ المفيد، في الرسالة العددية بأنه من الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتيا و الأحكام الذين لا يطعن عليهم و لا طريق إلى ذم واحد منهم. و لشهادة علي بن إبراهيم في تفسيره بوثاقة كل من وقع في أسناده؛

روایاتی که در مذمت ایشان وارد شده اند، همه آن ها ایراد دارند و همچنین بر ضعف او و عدم وثاقتش دلالت ندارد، مگر روایت سوم که آن هم سندش مشکل دارد؛ چون در سند آن افراد مجهولی هستند و لذا ایشان ظاهراً ثقة است؛ نه به جهت این که برای او اصل از اصول اربعمأة است و نه از آن رو که بزرگان از او روایت نقل کردند؛ زیرا این، برای اثبات وثاقت شخص کفایت نمی کند؛ بلکه به جهت این که او در اسناد کامل الزیارات است و جعفر بن محمد بن قولویه شهادت داده است که تمام راویان آن «ثقه» هستند. و به

جهت شهادت شیخ مفید در رساله عددیه، مبنی بر این که او از بزرگانی است که از آن‌ها حلال و حرام و احکام گرفته می‌شد؛ کسانی که طعنی بر آنان نمی‌باشد و طریقی برای ذم یکی از آنان نیست و نیز به جهت شهادت علی بن ابراهیم در تفسیرش به وثاقت همه کسانی که در اسناد آن قرار دارند؛ ولی پس از رحلت امام کاظم علیه السلام روایتی از او نقل نشده است؛ چون انحراف، او را به دنیای دیگری برد و او از مسیر دیانت خارج شد.»

نظر مرحوم مامقانی^۱

«إنَّ وقف الرجل حقيقة ممنوع، لكشف قوله: ويحك! فتبطل هذه الأحاديث التي رويناها، عن اعتقاده بإمامة الرضا عليه السلام بسبب سماعه التنصيص عليه من مولانا الكاظم عليه السلام. نعم، لا شبهة في فسقه بغصبه أموال الكاظم عليه السلام، و عدم تسليمه إياها إلى مولانا الرضا عليه السلام، كما لا ينبغي الشبهة في عدالته في زمان الكاظم عليه السلام نظراً إلى توثيق الشيخ المفيد رحمته الله إياه، فرواياته التي رواها في زمان الكاظم عليه السلام محكومة بالصحة لصدورها منه في حال الاعتدال، و عروض الزندقة لا يسقطها عن الحجية. و الظاهر أنه لا رواية له بعد وفاة الكاظم عليه السلام؛ لأنه صار في عالم آخر غير عالم الرواية و التحديث، بل باع دينه بدنياه جزافاً.»

ایشان واقفی نیست، مشکل او این است که دینش را به دنیا فروخت. او بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام حاضر نشد اموال را به امام رضا علیه السلام بدهد. روایات ایشان اگر از قبل از شهادت امام کاظم علیه السلام باشد، قبول است؛ و الا مشکل دارد.

۱ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲۹، ص ۴۴.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:^۱

«الذي يستفاد من مجموع الروايات، و كلمات الأعلام، هو أنَّ المترجم كان من الثقات الأتقياء في زمان الإمام الكاظم عليه السلام، و كان وكيله و معتمده، و روى النص على إمامة الرضا عليه السلام، و بعد وفاة الكاظم عليه السلام أغرته السبعون ألف دينار التي كان قد قبضها من المؤمنين للإمام الكاظم عليه السلام، فأنكر إمامة الرضا عليه السلام و وقف، و بهذا باع دينه بثمان بخس، و اشترى عذاب الله الدائم، و حيث إنَّ الروايات المروية عنه كلّها أو جلّها قبل وقفه، و حين استقامته، فهي معدودة من الصحاح، و إن وجدت له رواية بعد وقفه لزم عدّها من القويّ، و الله العالم بحقائق عبادته؛ آنچه از مجموع روایات و کلمات بزرگان استفاده می شود، آن است که او از ثقات با تقوا در زمان امام کاظم عليه السلام و نیز وکیل و مورد اعتماد امام بود، و نص بر امامت امام رضا عليه السلام را روایت کرد، و بعد از وفات امام کاظم عليه السلام، هفتاد هزار دیناری که از مؤمنان برای امام کاظم عليه السلام گرفته بود، او را فریب داد و لذا امامت امام رضا عليه السلام را انکار و در او توقف کرد. وی به این ثمن کم دینش را فروخت و عذاب دائمی خداوند را خرید، و از آن جا که روایاتی که از او نقل شده، همه آن ها یا بیش تر آن ها قبل از وقف او و هنگام سلامت او بوده است؛ روایات وی، «صحیح» شمرده می شود، و اگر برای او روایتی یافت شود که بعد از وقفش نقل کرده، لازم است که آن را از روایات «قوی» بشماریم.»

نتیجه

براین اساس، تنها اشکالی که از نظر سند به روایت منقول از امیرالمومنین علیه السلام وارد است، قاسم بن الولید است. البته ما متن این روایت را قبول داریم؛ چون شواهد دارد. روایات دیگری نیز از ائمه دیگر علیهم السلام به همین مضمون داریم و مضمون آن هم مشکلی ندارد.

«یقتل هرجاً»، یعنی با سرعت و در واقع، عملیات نظامی حضرت و واکنش ایشان نسبت به مخالفان سریع و به اصطلاح برق آسا است؛ چون آن‌ها حاضر نیستند که تسلیم شوند و از طرفی باید کل عملیات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظرف هشت ماه تمام شود؛ لذا عملیات حضرت سریع و برق آسا است.

روایت بیست و دوم قتل‌های آغازین

«وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ صَبَّاحِ الْأَمِيرِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ خَضِرٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَهُوَ يَطُوفُ بِالسُّوقِ يَأْمُرُ بِوَفَاءِ الْكَيْلِ وَالْمِيزَانِ وَهُوَ يَطُوفُ إِلَى أَنْ انْتَصَفَ النَّهَارُ، مَرَّ بِرَجُلٍ جَالِسٍ فَقَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: مَرَّ مَعِيَ إِلَى أَنْ تَدْخُلَ بَيْتِي تَتَعَدَّى عِنْدِي، وَتَدْعُو لِي وَمَا أَحْسَبُكَ الْيَوْمَ تَعَدَّيْتُ، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: عَلَى أَنْ لَا تَدْخِرَ مَا فِي بَيْتِكَ وَلَا تَتَكَلَّفَ مِنْ وَرَاءِ بَابِكَ، قَالَ: لَكَ شَرُّكَ، وَدَخَلَ وَدَخَلْنَا وَأَكَلْنَا خُبْزاً وَزَيْتاً، وَتَمَرًا ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَصْرِ الْأَمَارَةِ بِالْكُوفَةِ فَرَكَّضَ بِرَجْلِهِ الْأَرْضَ فَرَزَزَتْ ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّمَا اللَّهُ لَوْ عَلِمْتُمْ مَا هَاهُنَا، وَإِنَّمَا اللَّهُ لَوْ قَامَ قَائِمُنَا لَأَخْرَجَ مِنْ هَذَا الْمَوْضِعِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْعٍ وَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ بَيْصَةٍ هَا وَجِهَاتٌ ثُمَّ اللَّبَسَهَا اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا مِنْ وَلَدِ الْعَجَمِ، ثُمَّ يَأْمُرُ بِقَتْلِ

كُلِّ مَنْ كَانَ عَلَىٰ خِلَافٍ مَّا هُمْ عَلَيْهِ، وَإِنِّي أَعْلَمُ ذَلِكَ وَآرَاهُ كَمَا أَعْلَمُ الْيَوْمَ، وَآرَاهُ؛
 اصبح بن نباته می‌گوید: همراه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طرف بازار رفتیم. ایشان
 فروشندگان را به وفای کیل و میزان امر می‌کرد؛ یعنی از کم فروشی نهی می‌کرد.
 ایشان به گشت خود ادامه داد تا روز به نیمه رسید؛ در این حال، از کنار مردی
 که نشسته بود، عبور کردند. او به احترام امام (علیه السلام) ایستاد و گفت: ای
 امیرالمؤمنین! به خانه‌ام داخل شوید و نزد من غذایی میل بفرمایید، و برای من
 دعایی کنید؛ گمان نمی‌کنم شما چیزی خورده باشید. امیرالمؤمنین فرمودند:
 «بر من است که با تو شرط کنم.» گفت: بفرمایید. فرمودند: «به شرط آن که هر
 آنچه در خانه داری سر سفره بیاوری و برای تهیه غذا از بیرون، خودت را به
 سختی نیندازی.» گفت: قبول می‌کنم. امام (علیه السلام) دعوت او را پذیرفت و داخل
 شد، ما نیز داخل شدیم و سرکه و روغن زیتون و خرما خوردیم. سپس امام (علیه السلام)
 خارج شد و رفتند تا به دار الاماره کوفه رسیدند و در آن جا با پای مبارکشان به
 زمین زدند؛ به گونه‌ای که زمین لرزید؛ سپس فرمودند: «به خدا قسم می‌دانم
 این جا چه چیزی است؛ به خدا قسم اگر قائم ما قیام کند، هر آینه از این موضع
 دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاه خود خارج کند و سپس آن‌ها را به دوازده هزار
 نفر از فرزندان عجم ببوشاند. سپس به کشتن هر کس که بر خلاف آنچه آن‌ها
 بر آن هستند، دستور می‌دهد، و من آن را می‌دانم و می‌بینم، همان طور که روز را
 الآن می‌بینم.»



جلسه سی و ششم

مقدمه

بحث ما پیرامون قتل‌های آغازین ظهور بود. یکی دیگر از روایاتی که مطرح کردیم، روایت امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب هدایة الکبری خصیصی بود که مفاد روایت آن بود که امام علیه السلام به مکانی اشاره کردند و فرمودند: «به خدا قسم اگر قائم ما قیام کند، از این موضع دوازده هزار زره و دوازده هزار کلاه خود خارج کند. سپس آن‌ها را به دوازده هزار نفر از اولاد عجم بیوشاند. سپس به کشتن هر کس که بر خلاف آنچه آن‌ها بر آن هستند، دستور می‌دهد، و من آن را می‌دانم و می‌بینم؛ همان‌طور که روز را الآن می‌بینم.»

مفاد این روایت آن است که خیلی‌ها بر این عقیده نیستند و امام علیه السلام دستور می‌دهد همه را بکشند؛ اما ظاهراً از روایت این نکته استفاده نمی‌شود؛ چون در روایت است: «هذا الموضع» که به محله‌ای از کوفه اشاره دارد؛ نه این‌که مراد همه عالم باشد. و در محله‌ای ممکن است انسان‌هایی باشند که خلاف عقیده امام زمان علیه السلام هستند؛ همچنان که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواستند برای جنگ صفین بروند، وقتی چون به رقه رسیدند - رقه محل تجمع طرفداران رژیم قبل و مخالفان بود - دیدند که بر رودخانه خروشان فرات

پلی نیست؛ از آنان خواستند که بر رودخانه پلی بزنند تا نیروهای شان عبور کنند؛ اما آن‌ها چون نمی‌خواستند امام علیه السلام پیروز شود، تعلل کردند و گفتند: امکانات نداریم. امام از آن‌ها چند قایق درخواست کردند؛ گفتند قایق نداریم. امیر المومنین علیه السلام فرمود: «امورتان را به مالک اشتر واگذار کردم.» مالک اشتر هم سران آن‌ها را جمع کرد و گفت: به خدا قسم اگر پل را نزنید سرتان را می‌زنم! و اموالتان را مصادره می‌کنم! آن‌ها هم در مدت کوتاهی پل زدند.

پس نسبت به این روایت نیز باید بگوییم که ممکن است مراد منطقه خاصی است که مخالفان و دشمنان در آن جمع شده‌اند، نه همه عالم؛ مانند این روایت از امام صادق علیه السلام:

«أَبُو الْقَاسِمِ الشَّعْرَانِيُّ يَرْفَعُهُ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَتَى رَحْبَةَ الْكُوفَةِ فَقَالَ بَرِّجْ لَهُ هَكَذَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَوْضِعٍ ثُمَّ قَالَ احْفَرُوا هَاهُنَا فَيَخْفِرُونَ فَيَسْتَخْرِجُونَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ دِرْعٍ وَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ سَيْفٍ وَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ بَيْضَةٍ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَيْنِ ثُمَّ يَدْعُو اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْمَوَالِي مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فَيُلْبِسُهُمْ ذَلِكَ ثُمَّ يَقُولُ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَيْكُمْ فَاقْتُلُوهُ؛^۲ عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند: هنگامی که قائم قیام کند، به فضای باز کوفه می‌آید و با پای مبارک خود به محلی

۱. «لا جردن السيف فيكم ولا تقتلكم ولا تخذن ارضكم ولا تخذن اموالكم» (نصربن مزاحم منقري، وقعة صفين، ص ۱۵۱).

۲. شيخ مفيد، الاختصاص، ص ۳۳۴ و مؤسسه معارف اسلامي، معجم احاديث الامام المهدي، ج ۵، ص ۲۹۳.

می‌زند و با دست خود به آن موضع اشاره می‌کند و می‌فرماید: «این جا را حفر کنید!» آن مکان را حفر می‌کنند و از آن مکان دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود خارج می‌کند که برای هر کلاه خودی دو وجه است. سپس دوازده هزار نفر از موالی عرب و عجم را فرا می‌خواند و آن وسایل را به آنان می‌پوشاند و سپس می‌فرماید: «هر آن کس که بر آنچه شما بر آن هستید، نبود، بکشید. [یعنی اگر هم لباس شما هم نباشد، او را به قتل برسانید].»

ظاهر آن این است که هر کس بر خلاف عقیده آنان باشد، در هر کجا باشد کشته می‌شود؛ ولی این ظاهر مراد نیست، بلکه برخورد نسبت به یک گروهی خاص و در مکانی معین است.

منابع روایت

۱. متن این روایت را تنها خصیبی نقل کرده و او در قرن چهارم فوت شده است. از قرن چهارم تا به امروز بسیاری در موضوع مهدویت کتاب نوشته‌اند؛ اما کسی این روایت را نقل نکرده است و لذا ممکن است از این روایت و حتی از کل کتاب خصیبی اعراض کرده باشند.

۲. تنها کتابی که این روایت را نقل کرده، موسوعة احادیث امیر المومنین علیه السلام است؛ چون مبنای کتاب مذکور، جمع هر آنچه از امیر المومنین علیه السلام نقل شده است؛ می‌باشد.

۳. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۴.

پس این روایت یک منبع بیش‌تر ندارد.

بررسی منبع روایت بیست و دوم

در این بخش باید در دو محور: بررسی اعتبار کتاب الهدایة الكبرى و بررسی سند روایت پردازیم:

بررسی اعتبار کتاب الهدایة الكبرى:

نقل مرحوم خوئی^۱

«قال النجاشي: الحسين بن حمدان الخصيبي (الحسيني) الجنبلائي، أبو عبد الله. كان فاسد المذهب له كتب، منها: كتاب الإخوان، كتاب المسائل، كتاب تاريخ الأئمة، كتاب الرسالة تخليط. وقال الشيخ (۲۲۲) الحسين بن حمدان بن الخصيب له كتاب أسماء النبي ﷺ والأئمة عليهم السلام. وعده في رجاله في من لم يرو عنهم عليهم السلام، (۳۳) قائلًا: الحضيبي (الخصيبي) الجنبلائي يكنى أبا عبد الله، روى عنه التلعكبري. وقال ابن الغضائري: كذاب فاسد المذهب صاحب مقالة معلومة لا يلتفت إليه. وقال ابن داود في القسم الثاني (۱۳۶): مات في شهر ربيع الأول سنة ۳۵۸؛ مرحوم نجاشي گفته است: حسين بن حمدان خصيبي جنبلائي، ابو عبد الله؛ مذهب او فاسد بود و برای او كتاب هايی است از جمله: اخوان، مسائل، تاريخ الائمة و رساله تخليط و شيخ فرموده است: حسين بن حمدان بن خصيب دارای دو كتاب اسماء پیامبر ﷺ و ائمه عليهم السلام است. و در رجالش او را از کسانی شمرده است که از ائمه عليهم السلام روایت نکردند و نیز گفته است: حضيبي (خصيبي) جنبلائي (کنیه او ابو عبد الله و

۱. خوئی، معجم الرجال الحديث، ج ۵، ص ۲۲۴.

تلعکبری) از او روایت کرده است.

همچنین ابن غضائری گفته است: او دروغگو و مذهبش فاسد بود و مقالاتی دارد که به آن توجه نمی شود. ابن داود او را در قسم دوم آورده و گفته است: او در ربیع الاول سال ۳۵۸ فوت شده است.»

مرحوم خوئی نسبت به ایشان نظری نمی دهند؛ علامه حلی نیز ایشان را در قسم دوم کتابش می آورد یعنی «ضعیف» است؛ مرحوم مجلسی هم او را «تضعیف» می کند و جزائری نیز ایشان را جز «ضعفا» می آورد.

نظر مرحوم وحید بهبهانی

إِنَّ كونه من مشايخ الإجازة يشير إلى الوثاقة؛^۱ ایشان از مشایخ اجازه است و کسی که از مشایخ اجازه باشد، «ثقه» است.

اشکال مرحوم مامقانی^۲

«و أقول: شيخوخة الإجازة كالأصل في الكشف عن الوثاقة، ولا تقاوم الدليل. وإفساد مثل النجاشي لمذهب الرجل دليل، فالأظهر ضعف الرجل؛ شيخوخة إجازة مانند اصل است در کشف از وثاقت شخص، و در برابر دلیل مقاومت نمی کند. البته مانند نجاشی او را به دلیل مذهب فاسدش تضعیف کرده اند که این، خود دلیل است و لذا اظهر «ضعف» او است.»

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۲، ص ۳۰.

۲. همان.

فرمایش فرزند مرحوم مامقانی^۱

بعد تصریح النجاشی بأن المترجم فاسد المذهب، و أنّ كتابه الرسالة تخلیط، و عدم قیام دلیل علی خلافه، لا بدّ من الحكم علیه بالضعف، و عدّ روایاته ضعیفه و متروکه من جهته، فتفتن؛ تصریح نجاشی مبنی بر این که مذهب مترجم فاسد و این که کتاب او رساله تخلیط است، و عدم اقامه دلیل بر خلاف آن؛ پس چاره‌ای نیست از حکم به «ضعف» او و شمردن روایات او از زمره روایات ضعیف و ترک شده.

نظر مرحوم نمازی^۲

استضعفه النجاشي و ابن الغضائري. و له كتب عدّها النجاشي و الشيخ ذكر كتابه في اسماء النبي و الائمة صلوات الله عليهم و لم يضعّفه. أقول: و الاستضعاف مستضعف و لم أجد وجهاً له إلا روايته غرائب معجزات الائمة و أحوالهم كما يظهر من كثرة رواية السيّد هاشم في مدينة المعاجز عن كتاب هدايته. و كتابه الهداية روى فيه عن جماعة كثيرة: منهم عيسى بن مهدي الجوهري، عن أبي محمّد العسكري عليه السلام حديثاً طويلاً في بيان الخصال التي خصّ الله تعالى بها الائمة و شيعتهم. و العامة خالفهم كما نقل عنه في مستدرک الوسائل و له روایات کریمه فی فضائل الرسول و ائمة الهدی صلوات الله عليهم و أحوالهم فی العوالم السابقة تفيد هذه الروایات حسن عقیدته و کماله و یبّین لنا وجه الاستضعاف؛ خود این استضعاف ضعیف است؛ چون وجهی برای آن نیافتیم، مگر روایاتی که او از

۱. همان.

۲ نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحديث ج ۳، ص ۱۲۱.

غرایب معجزات ائمه و غرائب احوال آنان نقل کرده است. این مطلب از کثرت روایت سید هاشم در مدینه المعاجز از کتاب هدایة الکبری او ظاهر می‌باشد. همچنین در کتاب هدایة الکبری از جماعت کشیری نقل می‌کند که از آنان است: عیسی بن مهدی جوهری از امام حسن عسکری علیه السلام روایتی طولانی نقل می‌کند در بیان ویژگی‌هایی که خداوند در آن روایات ویژگی‌های ائمه علیهم السلام و شیعیان آن‌ها را عنوان کرده است و عامه با آن روایات مخالفت کردند؛ همچنان که از او روایاتی در مستدرک الوسائل نقل شده است... و او روایات کریمه‌ای در فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدا علیهم السلام و احوال آنان در عوالم قبل نقل کرده است که این روایات حسن اعتقاد و کمال اعتقاد او را می‌رساند و با توجه به نقل این‌گونه روایات وجه «تضعیف» او برای ما روشن می‌شود.»

براین اساس، این کتاب به نظر مرحوم نمازی مشکلی ندارد. اگر ملاک را خود روایات قرار دهیم، یعنی صحت وثاقت خبری نه مخبری، یک بحث است؛ اما اگر بخواهیم به تضعیفات قدما اعتماد کنیم، نجاشی فرموده است: مذهب او فاسد است، مگر این که مبنای مرحوم خوئی را بپذیریم که فاسد المذهب با ثقه بودن منافات ندارد. آری؛ اگر کسی ایشان را توثیق کرده بود، می‌پذیرفتیم اما کسی در مورد ایشان نگفته است که او ثقه است. لذا ما در قبول ایشان تامل داریم.

بررسی سندی روایت بیست و دوم:

«وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ صَبَّاحِ الْأَمِيرِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ خَضِرٍ عَنِ

الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ قَالَ:

سند روایتی که ایشان نقل می‌کند، مورد اشکال است.

صباح الأمری؛ ایشان مجهول است.

الحارث بن خضر؛ این عنوان نیز در کتاب‌های رجالی نمی‌باشد.

اصبغ بن نباته؛ ایشان مشکلی ندارد.

در کتاب وقعة الصفین نصر بن مزاحم، نسبت به اصبغ بن نباته چنین آمده

است:^۱

«وَكَانَ شَيْخًا نَاسِكًا عَابِدًا وَكَانَ إِذَا لَقِيَ الْقَوْمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَغْمِدُ سَيْفَهُ وَكَانَ مِنْ ذَخَائِرِ عَلِيٍّ مَن قَدْ بَايَعَهُ عَلَى الْمَوْتِ وَكَانَ مِنْ فُرْسَانِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَكَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَضُنُّ بِهِ عَلَى الْحَرْبِ وَالْقِتَالِ. وَكَانَ الْقَوْمُ إِذَا لَقِيَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا اِغْمَدَ الْأَصْبَغُ سَيْفَهُ فَإِذَا افْتَرَقُوا بَرَزَ وَحْدَهُ فَلَا يَرْجِعُ حَتَّى يَخْضِبَ سَيْفَهُ وَرِمَحَهُ؛ اِصْبَغُ كَهَ پِیرِ پَارِسَا وَ پَرهیزکار بود و چون غالباً گروه‌ها را گرم پیکار و درگیری با یکدیگر می‌دید، شمشیرش را در نیام می‌کرد. وی از ذخایر علی علیه السلام بود که تا پای جان به او بیعت سپرده بود و از شهبسواران عراق شمرده می‌شد. امام علی علیه السلام از گسیل داشتن او به جنگ و کشتار دریغ می‌ورزید و چون گروهی را گرم پیکار با یکدیگر می‌دید، شمشیرش را در نیام می‌کرد؛ اما اگر کسی نبود، خود تنها حمله می‌کرد و برنمی‌گشت تا شمشیر و نیزه‌اش را به خون آغشته می‌کرد.»

۱. نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۴۴۳.

ایشان با چنین اعتقاد محکم از امیرالمؤمنین علیه السلام تا پای جان دفاع می‌کرد و لذا جای تشکیک در ایشان نیست بلکه او «فوق وثاقت» است؛ مخصوصاً که عامه بسیار او را «تضعیف» می‌کنند. البته هیچ دلیلی برای تضعیف وی یافت نمی‌شود، مگر محبت علی بن ابی طالب علیه السلام.

عقیلی می‌گوید: «كان يقول بالرجعة؛ وی به رجعت اعتقاد داشت.»
ابن حبان می‌گوید: «فتن محب علی فاتی بالطامات فاستحق تركه؛^۱ بسیار شیفته علی علیه السلام بود و حرف‌های بزرگی در مورد او می‌زد. پس مستحق، «ترک» روایات او است.»

۱. عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۱۶.



جلسه سی و هفتم

مقدمه

سخن راجع به قتل های آغازین ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بود که در این زمینه به نقل و بررسی روایاتی پرداختیم. در این جلسه روایت بعدی را بیان می کنیم؛

روایت بیستم و سوم قتل های آغازین ظهور

یکی دیگر از روایاتی که ممکن است مستند مدعیان خشونت امام باشد،

این روایت است:

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَّا بْنُ شَيْبَانَ عَنْ يُونُسَ بْنِ كُثَيْبٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حمزة عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عليه السلام حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قُلْتُ وَكَمْ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قَالَ عَشْرَةُ آلَافٍ جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ ثُمَّ يَهْزُ الرَّايَةَ وَ يَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَلَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعَنَهَا وَ هِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَزَلَ بِهَا جَبْرِئِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هِيَ وَ اللَّهُ قُطْنٌ وَلَا كَتَانٌ وَلَا قَرْزٌ وَلَا حَرِيرٌ قُلْتُ فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ نَشَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ لَفَّهَا وَ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلِيٍّ عليه السلام حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الْبَصْرَةِ نَشَرَهَا أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ لَفَّهَا وَهِيَ عِنْدَنَا هُنَاكَ لَا يَنْشُرُهَا أَحَدٌ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ فَإِذَا هُوَ قَامَ تَشْرُهَا فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَّا لَعَنَهَا وَبَسَّسَ الرُّعْبَ قُدَّامَهَا شَهْرًا وَوَرَاءَهَا شَهْرًا وَعَنْ يَمِينِهَا شَهْرًا وَعَنْ يَسَارِهَا شَهْرًا. ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ يُخْرِجُ مَوْتُورًا غَضَبَانِ أَسِيفًا لِعِصَابِ اللَّهِ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ يَكُونُ عَلَيْهِ قَيْصُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمٌ أُحُدٍ وَعِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَدُرُّهُ دُرُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ السَّابِغَةُ وَسَيْفُهُ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذُو الْفَقَارِ يَحْرِدُ السَّيْفُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ يَفْتُلُ هَرْجًا فَأَوَّلُ مَا يَبْدَأُ بِنَبِيِّ شَيْبَةٍ فَيَقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَيُعَلِّقُهَا فِي الْكَعْبَةِ وَيُنَادِي مُنَادِيَهُ هَوْلًا سُرَّاقُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَنَاوَلُ فَرِيشًا فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفُ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفُ وَلَا يُخْرِجُ الْقَائِمُ ﷺ حَتَّى يُفْرَأَ كِتَابَانِ كِتَابُ الْبَصْرِ وَكِتَابُ بِالْكَوْفَةِ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ عَلِيٍّ ﷺ؛ ابو بصير می گوید: امام صادق ﷺ فرمود: «قائم خروج نخواهد کرد، مگر حلقه سپاه به کمال و تمام برسد.» عرض کردم: عددی که حلقه بدان کامل شود، چقدر است؟ فرمود: «ده هزار است که جبرئیل از سوی راست آن و میکائیل از طرف چپ آن قرار دارند و سپس پرچم را به اهتزاز در می آورد و با آن، حرکت می کند. پس هیچ کس در مشرق و مغرب نماند، مگر این که آن پرچم را لعنت کند و آن، همان پرچم رسول خدا ﷺ است، که جبرئیل در روز بدر آن را فرود آورد. ای ابا محمد! به خدا قسم آن پرچم نه از پنبه است و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر.» عرض کردم: پس از چه چیزی است؟ فرمود: «از ورق [=برگ] بهشتی است. رسول خدا ﷺ

در روز بدر آن را برافراشت، و بعد آن را در پیچید و به علی علیه السلام داد. پس پرچم همچنان نزد علی علیه السلام بود تا هنگامی که روز بصره فرارسید، آن را برافراشت و خداوند نیز پیروزی را نصیب او ساخت. سپس آن حضرت پرچم را در هم پیچید و آن، نزد ما است. هیچ کس آن را نخواهد گشود تا آن گاه که قائم علیه السلام قیام کند و چون او قیام کرد، آن را بر خواهد افراشت و هیچ کس در مشرق و مغرب باقی نماند، مگر این که آن را لعنت کند^۱ [یعنی از آن بیزاری جوید]. و ترس و هراس به مقدار يك ماه راه پیشاپیش آن و يك ماه از پس آن و يك ماه از جانب راست آن و يك ماه از چپ آن پرچم در حرکت است. ای ابا محمد! او در حالی که خون [نیاکان خویش را که] مطالبه نشده است، مطالبه می کند و خشمگین و متأسف است؛ به خاطر خشم خداوند بر این مردم، خروج خواهد کرد. پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در روز احد به تن داشت، بر تن او است و نیز عمامه سحاب او، و زره بلند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شمشیر او [= شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم] ذو الفقار، و هشت ماه شمشیر از نیام کشیده بر دوش دارد و بی باکانه می کشد، نخستین مرحله عملیات نظامی با بنی شیبه [= پرده داران خانه کعبه] است. پس دست های ایشان را قطع می کند و آن ها را در کعبه می آویزد و منادی آن حضرت اعلام می کند: اینان دزدان کعبه هستند.

۱. مراد ستمگرانی هستند که نمی خواهند حکومت عدل برپا گردد.

سپس به قریش می‌پردازد. از ایشان جز شمشیر دریافت نمی‌کند و به ایشان جز شمشیر ارزانی نمی‌دارد [= فقط شمشیر ردّ و بدل می‌کند] و قائم خروج نخواهد کرد تا آن‌گاه که دو فرمان مبنی بر بیزاری از علی علیه السلام خوانده می‌شود: فرمانی در بصره و فرمانی در کوفه.

بیان روایاتی در تفسیر روایت بیست و سوم

شاهد فقره: «...ثُمَّ يَهْرُ الرَّايَةَ وَيَسِيرُ بِهَا...»

«وَهَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عليه السلام عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ فَإِذَا اسْتَوَى عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ رَكِبَ فَرَساً أَذْهَمَ أَلْبَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شِرَاحُ ثُمَّ يَنْتَقِصُ بِهِ فَرَسُهُ فَلَا يَبْقَى أَهْلُ بَلَدَةٍ إِلَّا وَهُمْ يَطُتُونَ أَنَّهُ مَعَهُمْ فِي بِلَادِهِمْ فَإِذَا نَشَرَ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله انْحَظْ إِلَيْهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ أَلْفَ مَلَكٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَكاً كُلُّهُمْ يَنْتَظِرُ الْقَائِمَ عليه السلام وَهُمْ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ نُوحٍ عليه السلام فِي السَّفِينَةِ وَالَّذِينَ كَانُوا مَعَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عليه السلام حَيْثُ أُلْقِيَ فِي النَّارِ وَكَانُوا مَعَ عِيسَى عليه السلام حَيْثُ رُفِعَ وَأَرْبَعَةُ أَلْفٍ مُسَوِّمِينَ وَ مُزْدَفِينَ وَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَكاً يَوْمَ بَدْرٍ وَأَرْبَعَةُ أَلْفٍ الَّذِينَ هَبْطُوا يُرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ فَصَعِدُوا فِي الْأَسْتِثْدَانِ وَ هَبْطُوا وَ قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَهُمْ شُعْتُ غُبَرٍ يَبْكُونَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مَا بَيْنَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى السَّمَاءِ مُحْتَلَفٌ الْمَلَائِكَةُ؛ ابان بن تغلب از امام صادق عليه السلام چنین روایت می‌کند: گویا به قائم عليه السلام می‌نگرم که پشت نجف است و چون در آن جا

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۱.

مستقر شود، سوار بر اسب تیره رنگ ابلقی می شود که میان دو چشمش یال سپیدی است، که به وسیله آن، اسبش را بجهاند و هیچ شهری نباشد، جز آن که اهل آن شهر گمان برند که قائم علیه السلام همراه آنان در آن شهر است؛ و چون رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله را برافرازد سیزده هزار و سیزده فرشته از آسمان بروی فرود می آید و همگی آن ها بر قائم علیه السلام می نگرند. آنان کسانی هستند که همراه نوح علیه السلام در کشتی و نیز همراه ابراهیم خلیل علیه السلام بودند، آن گاه که در آتش افکنده شد و همراه عیسی علیه السلام بودند، آن گاه که او را به آسمان بردند و این ها چهار هزار فرشته نشان دار و ردیف شده و سیصد و سیزده فرشته ای هستند که در روز بدر بودند.

نیز چهار هزار فرشته ای هستند که فرود آمدند تا همراه حسین بن علی علیه السلام با یزیدیان کارزار کنند؛ همگی این ها در رکاب قائم علیه السلام هستند. البته به فرشتگانی که برای یاری حسین علیه السلام فرود آمدند، اجازه کارزار ندادند و لذا آن ها برای کسب تکلیف به آسمان رفتند و چون فرود آمدند، حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود و آنان پریشان و گردآلود تا روز قیامت بر سر مزار حسین علیه السلام می گریند و ما بین آن مزار و آسمان، محل رفت و آمد فرشتگان است.»

شاهد فقره «...يَكُونُ عَلَيْهِ قَيْصُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ...»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَبَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمِثْمِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَلَا أُرِيكَ قَيْصَ الْقَائِمِ الَّذِي يَقُومُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ فَدَعَا بِقَمْطَرٍ فَفَتَحَهُ وَ أَخْرَجَ مِنْهُ قَيْصَ كَرَابِيسَ فَنَشَرَهُ فَإِذَا فِي كُمِهِ الْأَيْسَرِ دَمٌ فَقَالَ

هَذَا قَيْصُ رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمَ ضَرْبِ رَبَاعِيَّتِهِ وَ فِيهِ يَقُومُ الْقَائِمُ فَقَبَّلْتُ الدَّمَ وَ وَضَعْتُهُ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ طَوَّاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَفَعَهُ^۱.

يعقوب بن شعيب می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا پیراهنی که قائم، هنگام قیام آن را دربرخواهد داشت، نشانت دهم؟!» عرض کردم: آری. امام علیه السلام جعبه ای را خواست و آن را گشود؛ پیراهنی را که از پنبه بود، بیرون آورد و باز کرد؛ با کمال تعجب دیدم که آستین چپ آن خون آلود است. سپس فرمود: «پیراهن رسول خدا ﷺ همین پیراهن بود در آن روز که دندان های جلویش ضربت دید. حضرت قائم علیه السلام با این پیراهن برتنش قیام می کند.» من آن را بوسیدم و بر صورتم نهادم. سپس امام صادق علیه السلام پیراهن را پیچید و برداشت.

اما آیا این پیراهن، پیراهنی معمول بوده است یا دارای سابقه است و آیا با پیراهن حضرت یوسف علیه السلام ارتباطی دارد یا نه؟ روایت زیر سابقه این پیراهن را مشخص می کند:

سابقه این پیراهن

مُحَمَّدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَاجِ عَنْ بِشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَتَدْرِي مَا كَانَ قَيْصُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَوْقَدَتْ لَهُ النَّارَ أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَوْبٍ مِنْ شِيَابِ الْجَنَّةِ فَأَلْبَسَهُ إِيَّاهُ فَلَمْ

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۴۳.

يَضْرَهُ مَعَهُ حَرٌّ وَلَا بَرْدٌ فَلَمَّا حَضَرَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتُ جَعَلَهُ فِي تَيْمَةِ وَ عَلَّقَهُ عَلَى إِسْحَاقَ وَ عَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَى يَعْقُوبَ فَلَمَّا وُلِدَ يُوسُفَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ فَكَانَ فِي عُسْهِ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ مَا كَانَ فَلَمَّا أَخْرَجَهُ يُوسُفَ بِمِصْرَ مِنَ التَّيْمَةِ وَجَدَ يَعْقُوبَ رِيحَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْتِنُونِ» فَهُوَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِلَى مَنْ صَارَ ذَلِكَ الْقَمِيصُ قَالَ إِلَى أَهْلِهِ ثُمَّ قَالَ كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْمًا أَوْ غَيْرَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ؛ مفضل بن عمر می گوید: از امام صادق علیه السلام چنین شنیدم: «آیا می دانی پیراهن یوسف علیه السلام کجا است؟» گفتم: نه! فرمود: «وقتی که برای [سوزاندن] ابراهیم علیه السلام آتش را روشن کردند، جبرئیل نازل شد، آن پیراهن را آورد و به او پوشانید! پس حرارت و برودت به او ضرر نرساند. زمانی که وفات ابراهیم فرارسید، آن را به مهره‌ای تعویذ کرد و به گردن اسحاق علیه السلام آویخت و اسحاق به گردن یعقوب علیه السلام آویزان کرد. وقتی که یوسف علیه السلام متولد شد، بر [بازوی] او آویخت و در بازوی او بود تا کارش به آن جا رسید که باید می رسید. وقتی یوسف علیه السلام حرزی را که در گردن داشت، گشود که پیراهن را برای پدرش بفرستد؛ یعقوب علیه السلام بوی پیراهن را دریافت و گفت: من بوی یوسف را می یابم، اگر مرا به بی خردی متهم نکنید. پس پیراهنی است که از بهشت [آورده شده] است.» گفتم: فدایت شوم! آن پیراهن آخر به چه کسی رسید؟! فرمود: «به اهلش و آن همراه قائم علیه السلام ما خواهد بود، زمانی که خروج کند.» سپس فرمود: «تمام انبیا

وارث هرگونه علم و غیر علم شده‌اند که به محمد ﷺ منتهی و واگذار شده است.»

در مورد عبارت «...عمامته سحاب...»؛ بعضی از عامه از روی عدم علم یا به عمد می‌گویند که شیعه معتقد است علی بن ابی طالب علیه السلام در ابرها است؛ در حالی که «سحاب» نام عمامه پیامبر ﷺ بود و هر وقت که می‌خواستند امیرالمؤمنین علیه السلام را تشویق کنند، آن عمامه را روی سر علی علیه السلام می‌گذاشتند. و می‌فرمودند: «جاء فی السحاب؛ علی علیه السلام با عمامه پیامبر ﷺ آمد»؛ نه این که علی علیه السلام در ابرهاست.



جلسه سی و هشتم

مقدمه

محور بحث بررسی روایاتی است که بعضی برای ادعای کشتار و قتل‌های وسیع آغاز حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، به آن استناد کرده‌اند. روایت بیست و سوم را بیان کردیم و اکنون ادامه روایت:

منابع روایت

۱. الغيبة نعمانی، ص ۳۰۷، ب ۱۹، ح ۲؛
۲. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۴۵ همان متن از غيبة نعمانی؛
۳. حلیة الابرار، ج ۵، ص ۳۳۱، از غيبة نعمانی با کمی تفاوت: «هؤلاء سراق الله، ثم يتناول المفقودون من فرشهم وهو قول الله عز وجل فاستيقوا الخيبرات، أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعاً. قال: الخيرات الولاية»؛
۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۷: «لا يخرج القائم من مكة... ثم يهز الراية المغلّبة» و زاد فيه: «ثم يجتمعون قزعا كقزع الخريف^۱ من القبائل ما بين الواحد والاثنين والثلاثة و

۱. «خريف» یعنی پاییز در پاییز ابرها در فضا پراکنده‌اند. اصحاب امام را به این ابرهای پراکنده

الأربعة والخمسة والستة والسبعة والثمانية والتسعة والعشرة»؛

۵. معجم احاديث الامام المهدي، ج ۵، ص ۸۵، از غيبة نعمانی.

بررسی سندی روایت بیست و سوم

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا بْنُ شَيْبَانَ عَنْ
يُونُسَ بْنِ كَلَيْبٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي هَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

ابن عقده؛ ایشان از مشایخ مرحوم نعمانی است و نام او در هفتاد سند روایات مهدوی آمده و در کتب اربعه نیز لااقل در ۲۶ مورد نامش برده شده است. ایشان با این که زیدی مذهب است؛ شخصیتی است که عامه و خاصه بالاتفاق او را قبول دارند، مگر نواصب که آن ها نیز با هر کس که از فضایل اهل بیت بگویند، مشکل دارند. ابن عقده از لحاظ علمی کسی بوده که سیصد هزار روایت از اهل بیت داشته است^۱؛

نظر دار قطنی در مورد ایشان: «و عن الدارقطني^۲ - من العامة - أنه قال: أجمع أهل

تشبیه کرده است که آنان همین طور در اطراف کره زمین پراکنده اند و بعضی از تعبیر خریف استفاده کرده اند که ظهور امام در پاییز است.

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۷، ص ۳۲۸: «قال أحمد بن الحسن بن هارث: كنت بحضره ابن عقده أكتب عنه وفي المجلس هاشمي، فجری حديث الحفظ، فقال أبو العباس: أنا أجيب في ثلاثمائة ألف حديث من حديث أهل البيت، هذا سوى غيرهم، وضرب بيده على الهاشمي.»

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۶ «و فيه: إلى زمن أبي العباس.»

الکوفة أنّه لم ير من زمن عبد الله بن مسعود، إلى زمان أبي العباس بن عقدة، أحفظ منه. از زمان عبد الله بن مسعود تا زمان ابن عقده، کسی را از او حافظ تر ندیدم.»

فرمایش شیخ طوسی

و أمره في الثقة والجلالة وعظم الحفظ، أشهر من أن يذكر، وكان زيدا جاروديا، و على ذلك مات. وإثما ذكرناه في جملة أصحابنا، لكثرة رواياته عنهم، و خلطته بهم، و تصنيفه لهم. وله كتب كثيرة، و كتاب من روى عن أمير المؤمنين عليه السلام و أسنده، كتاب من روى عن الحسن و الحسين عليهما السلام، كتاب من روى عن عليّ ابن الحسين عليه السلام و أخباره، كتاب من روى عن أبي جعفر محمد بن عليّ عليه السلام و أخباره، كتاب من روى عن زيد بن عليّ و مسنده، كتاب الرجال، و هو كتاب من روى عن جعفر بن محمد عليه السلام،^۱ و له كتب ذكرناها في الكتاب الكبير، منها: كتاب أسماء الرجال الذين رووا عن الصادق عليه السلام أربعة آلاف رجل، و أخرج فيه لكل رجل الحديث الذي رواه؛ ایشان از جهت «وثاقت» و «جلالت» و «حفظ حدیث» بالاتر از این است که در موردش حرف بزنیم. ایشان زیدی جارودی بود و زیدی هم از دنیا رفت. ایشان را در جمله اصحاب ذکر کردم، به سبب کثرت روایات او از ائمه علیهم السلام.^۳ وی بسیار با اهل بیت علیهم السلام

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۷، ص ۳۲۹.

۲. همان، ص ۳۳۳.

۳. ایشان سیصد هزار نقل دارد. همه وسائل الشیعه ۳۵ هزار روایت است و مستدرک ۱۸ هزار که مجموع آن‌ها، ۵۳ هزار حدیث می‌شود؛ ولی ایشان شش برابر این کتاب‌ها حدیث حفظ بوده که متأسفانه بسیاری از کتاب‌ها به دست نواصب از بین رفته است؛ از فتح مصر کتاب سوزی آنان شروع شد و تا امروز ادامه دارد.

آمیخته بود و [در جهت تثبیت ولایت اهل بیت] کتاب برای آن‌ها می‌نوشت. وی دارای کتاب‌های بسیاری است؛ از آن جمله کتاب من روی عن أمير المؤمنين عليه السلام و أسنده، کتاب من روی عن الحسن و الحسين عليه السلام، کتاب من روی عن علي ابن الحسين عليه السلام و أخباره، کتاب من روی عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام و أخباره، [کتاب من روی عن زيد بن علي و مسنده]، کتاب الرجال، و هو کتاب من روی عن جعفر بن محمد عليه السلام؛ و برای او کتاب‌هایی است که آن‌ها را در کتاب کبیر ذکر کردیم؛ از آن جمله: کتابی مشتمل بر نام کسانی که از امام صادق عليه السلام روایت نقل کرده‌اند که چهار هزار نفر هستند^۱، و برای هریک از شاگردان احادیثی را که روایت کرده جمع‌آوری و تنظیم کرده است.»

فرمایش مرحوم مامقانی^۲

«و أقول: بعد توثيقهم له بالتوثيق المزبور المعتبر، فما معنى عدّه له في القسم الثاني؟! و لذا اعترض عليه في النقد- بعد نقل ذكره له من غير توثيق- بقوله: و كان الأولى أن يوثّقه، بل أن يذكره في الباب الأول، كما ذكر فيه من هو أدنى منه كثيرا.... و هو اعترض

۱. امثال مزی وقتی ۳۶ نفر از شاگردان امام صادق عليه السلام را نام می‌برد. بر فرض قبول این که ۳۶ نفر باشند، لااقل این ۳۶ نفر یک روز در درس امام شرکت کرده‌اند و حداقل هر کدام یک حدیث شنیده است؛ اما آیا مزی می‌تواند در کتاب‌هایشان ۳۶ روایت نشان ما بدهد یا کم‌تر، حتی ۵ مورد؟! در کتاب بخاری حتی یک حدیث از امام صادق نیست! در صحیح مسلم تنها یک حدیث از امام صادق عليه السلام آمده است.

۲. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۷، ص ۳۳۴.

موجّه، وارد علیهما، بل نزید علی ذلك و نقول: إنّه قد عدّ فی القسم الأوّل جماعة، کان مذهبهم علی خلاف الحقّ. کالفطحيّة، بمحض شهادة أصحابنا بأنّهم ثقات أثبات، فعده له فی القسم الأوّل کان أولى؛ و می گویم: این که علمای رجال او را توثیق معتبر کرده اند و این که علامه حلی او را جزو قسم دوم [=ضعفا] شمرده است، چه معنایی دارد؟! لذا مرحوم تفرشی در نقد الرجال بعد از نقل این که علامه او را بدون توثیق ذکر کرده، به علامه ایراد گرفته است و می گوید: اولی این بود که او را توثیق، بلکه او را در باب اول ذکر می کرد، همچنان که بسیار از کسانی را که از او پایین تر هستند در باب اول ذکر کرده است... و این اعتراضی به جا و شایسته است، و اشکال بر آن دو [=علامه حلی و ابن داوود] وارد است، علامه کسانی را جزء قسم اول شمرده است که مذهب آنان بر خلاف مذهب حق است، مانند فطحیه به محض این که اصحاب ما شهادت دادند که آنان از ثقات هستند به آن توثیقات بسنده و اعتماد کرده است. پس اگر علامه ابن عقده را جزء قسم اول بشمارد، اولی است.»

فرمایش فرزند مرحوم مامقانی^۱

أجمع أصحابنا - رضوان الله عليهم - من الرجالیین و الفقهاء بأنّ المترجم ثقة جلیل القدر، مستقیم فی الحدیث، و روایاته صحیحة، و المشهور بین كبار علماء العامة وثاقته و جلالته، إلا أنّ بعض النواصب منهم رموه بالضعف و الوضع و الکذب، مع الإشارة إلى أنّ سبب رمیم ذلك هو روايته كثيرا فی فضائل أهل البيت (علیهم السلام) حتی أنّه روی الخطیب

آنکه کان يقول: أحفظ لأهل البيت ثلاثمائة ألف حديث، و في تذكرة الحفاظ: إنّه مقت لتشيعة، و في البداية و النهاية: إنّه كان يحفظ ستمائة ألف حديث منها ثلاثمائة ألف حديث في فضائل أهل البيت (عليه السلام) .. و من العجيب أنّه لم يكفّروه و اكتفوا بنسبة الوضع و الكذب إليه! و الذي يستفاد من مجموع ما ذكر في المتن و التعليق أنّ المترجم كان آية في الحفظ، و كان الناس يحتاجون إليه و لا يحتاجهم، و لمنزلته العظيمة، و وفور علمه لم يستطيعوا أن يلصقوا به أكثر من ذلك، فالرجل ثقة صدوق جليل، و رواياته موثقة من جهته بلاريب؛ اصحاب ما از رجاليان و فقها ـ که رضوان خداوند بر آنان باد! ـ اجماع کردند که ابن عقده ثقة و جلیل و روایات او صحیح است. مشهور بین بزرگان علمای عامه نیز «وثاقت» و «جلالت» او است، مگر بعضی از نواصب^۱ که او را به «ضعف» و وضع و کذب، رمی و نیز اشاره کرده اند که سبب رمی آنان، این است که او روایات فراوانی در فضایل اهل بیت (عليه السلام) دارد؛ حتی خطیب می گوید: او برای اهل بیت سیصد هزار روایت حفظ کرد، و ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته است: او به سبب این که شیعه است، مورد غضب است؛ و ابن کثیر در البداية و النهاية گفته است: او ششصد هزار حدیث حفظ بود

۱. در مقدمه کتاب «لسان المیزان» آمده است: «خوارج حدیث جعل می کردند و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت می دادند و این احادیث دست به دست شده و به دست علما رسیده است و آنان خیال می کنند که از پیامبر است. این، در حالی است که بخاری از ده ها نفر از خوارج حدیث نقل می کند؛ ولی از امام صادق (علیه السلام) نقل نمی کند.» ابن حجر نیز در مقدمه «هدی الساری» سیصد نفر را اسم می برد از رجال بخاری که مورد اشکال هستند و بعد تلاش می کند که آن ها را تقویت کند؛ ولی بیش از چند نفر را نمی تواند تقویت کند.

که سیصد هزار حدیث آن در فضایل اهل بیت بود... جای تعجب است که او را تکفیر نکرده و به نسبت دادن «وضع» و «کذب» به او بسنده کرده‌اند. از مجموع آنچه در متن و تعلیق ذکر شد، استفاده می‌شود که این شخص سرآمد در حفظ حدیث بود و مردم به او نیاز داشتند و او به کسی نیاز نداشت، و به دلیل شخصیت و مقام علمی او نتوانستند بیش از این به او نسبت دهند. لذا ایشان ثقه، راستگو، جلیل و روایات او از جهت او بدون شک «موثق» است.^۱

پس نسبت به ابن عقده هیچ مشکلی وجود ندارد.

یحیی بن زکریا بن شیبان

مرحوم نمازی نسبت به ایشان می‌فرماید: «الشیخ الثقة الصدوق بلا خلاف ولا طعن ولا غمز فیه.»

نظر مرحوم نجاشی:^۱ «الشیخ، الثقة، الصدوق، لا یطعن علیه.» ایشان از کسانی است که بعضی از معجزات امام زمان را دیده و به ملاقات امام زمان موفق شده است.

اشکال مرحوم خوئی:^۲ «ایشان نمی‌تواند از اصحاب امام رضا علیه السلام باشد؛ چون وی استاد ابن عقده است که قرن چهار فوت شده است و ابن عقده بعید است از کسی نقل کند که در زمان امام رضا علیه السلام می‌زیسته است.» ولی در وثاقت این شخص بحثی نیست.

۱. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴۴۲.

۲. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۴۸.

یونس بن کلیب: «ایشان مجهول است».

حسن بن علی بن ابی حمزه

نام ایشان لا اقل در ۲۱ مورد از روایاتی که در مورد امام زمان علیه السلام می باشد، آمده است.

در مورد ایشان اختلاف است؛ اما عموماً او را «رد و تضعیف» می کنند.

فرمایش مرحوم مامقانی:^۱

«و قد تلخص من ذلك كله أن الرجل غير معدّل، ولا موثق، ولا ممدوح، بل مطعون فيه طعناً قادحاً فيه، وقد ورد مثل هذه الطعون المذكورة في أبيه. و توهم بعضهم اختصاص الطعون بالأب، و هو كما ترى، بعد عدم المنع من الاجتماع بعد ورود الطعن في كلّ منهما، فاللزم ترك روايات الرجل؛ إذ لا أقلّ من كونه واقفياً غير موثق، فيكون من الضعاف. ولذا عدّه ضعيفاً في الوجيزة. و في عدّ العلامة في الخلاصة، و ابن داود إتياء في رجاله في القسم الثاني أيضاً دلالة عليه، فلا وجه بعد ذلك كله لقول المجلسي الأول: إنّ الطعون باعتبار مذهبه الفاسد، ولذا روى عنه مشايخنا لثقتهم في النقل. انتهى. فإنّ كونه ثقة في النقل، ممّا لم ينطق به أحد قبله و كيف يوثق بنقل المرمي بالسوء و الكذب و الملعونية، و عدم استحلال رواية حديث واحد عنه؛ خلاصه آنچه ذکر کردیم، به این نتیجه می رسیم که این شخص عادل، موثق و ممدوح نیست، بلکه طعن شده است؛ طعنی که به او ضرر می زند. مانند این طعنه ها در مورد پدرش هم وارد شده است.

۱. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۱، ص ۴۴.

بعضی توهم کرده اند که این طعون مختص پدر اوست؛ اما این توهم اشتباه است؛ و در واقع هیچ منعی ندارد که هردو، مورد طعن باشند. لذا لازم است که روایات او ترک شود؛ زیرا لا اقل ایشان واقفی است. پس «غیر موثق» است و ایشان را «ضعیف» می دانیم. مرحوم مجلسی ثانی نیز در کتاب الوجیزه، ایشان را «ضعیف» می شمارد. علامه حلی در خلاصه و ابن داوود نیز ایشان را در قسمت دوم (=ضعفا) می آورد. لذا اصلاً وجهی برای قول مجلسی اول باقی نمی ماند که گفته است: طعنه هایی که به او وارد کرده اند، به سبب مذهب فاسد او است، و شیوخ ما به جهت «وثاقت» او، از او روایت کرده اند؛ اما این که او در نقل «ثقه» است مطلبی است که احدی قبل از مرحوم مجلسی اول نگفته است و چطور می تواند موثق باشد و حال آن که به بدی و دروغ و لعن رمی شده و گفته اند که جایز نیست کسی از او روایت نقل کند.»



جلسه سی و نهم

مقدمه

بحث ما درباره قتل‌های آغازین ظهور بود. به روایت امام صادق علیه السلام منتهی شدیم که بررسی سندی آن را ادامه می‌دهیم.

ادامه بررسی سندی روایت یست و سوم

نظر مرحوم نجاشی در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه^۱

«و اسمه سالم، البطائي قال أبو عمرو الكشي فيما أخبرنا به محمد عن جعفر بن محمد عنه قال: قال محمد بن مسعود: سألت علي بن الحسن بن فضال عن الحسن بن علي بن أبي حمزة البطائي فطعن عليه، وكان أبوه قائد أبي بصير يحيى بن القاسم. هو الحسن بن علي بن أبي حمزة مولى الأنصار كوفي، و رأيت شيوخنا رحمهم الله يذكرون أنه كان من وجوه الواقفة. له كتب، منها: كتاب الفتن و هو كتاب الملاحم؛ مرحوم نجاشی از محمد بن مسعود چنین نقل می‌کند: از ابن فضال در مورد ایشان سوال کردم، او را تنقیص کرد. پدر ایشان، یعنی علی بن ابی حمزه، عصاکش ابو بصیر

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۶.

و او از کسانی بود که از ولایت منحرف شد و جزو سران واقفیه گردید.
او دارای آثاری است، از جمله کتاب فتن و آن، کتاب ملاحم است.»

نظر ابن غضائری^۱

واقف بن واقف ضعیف فی نفسه و أبوه أوثق منه. و قال علی بن الحسن بن فضال: إني لأستحيي من الله أن أروى عن الحسن بن علی. و حدیث الرضا عليه السلام فيه مشهور؛

او واقفی فرزند واقفی است. پدرش با همه مشکلاتی که دارد، از او بهتر است. و علی بن حسن بن فضال گفته است: من از خداوند شرم می‌کنم که از حسن بن علی بن ابی حمزه روایت کنم و حدیث امام رضا عليه السلام^۲ در مورد او مشهور است.»

اشکال مرحوم مامقانی به ذیل کلام ابن غضائری^۳

«و أقول: ما في ذيله اشتباه منه؛ ضرورة أنَّ قضية الرضا عليه السلام في أبيه لافيه، فقد روى الكشي عن محمد بن مسعود، عن أبي الحسن علي بن الحسن بن فضال، أنَّه قال: علي بن أبي حمزة كذاب متهم. و روى أصحابنا أنَّ أبا الحسن الرضا عليه السلام قال بعد موت ابن أبي حمزة: أنَّه أقعد في قبره فسئل عن الأئمة عليهم السلام؟ فأخبر بأسمائهم، حتى انتهى إلي، فسئل؟ فوقف، فضرب على رأسه ضربة ملأت قبره ناراً؛ این که روایت امام رضا عليه السلام را بر

۱. ابن غضائری، الرجال، ص ۵۱.

۲. «الآن با گرز آهنی برفق سرش زدند و قبرش پراز آتش شد.»

۳. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۰، ص ۴۲.

ایشان تطبیق می‌دهید، اشتباه است؛ زیرا این روایت در مورد پدرش است، نه در مورد او. مرحوم کشی از محمد بن مسعود از ابو الحسن علی بن حسن بن فضال چنین گفته است: علی بن ابی حمزه دروغگو و متهم است و اصحاب ما روایت کرده‌اند که ابو الحسن امام رضا علیه السلام بعد از مرگ ابن ابی حمزه فرمودند: «در قبرش او را نشانند و از او در مورد ائمه سوال کردند. وی به نام‌های آنان خبر داد تا به من منتهی شد. سپس از او سوال کردند؛ اما او توقف کرد و لذا بر سرش ضربه‌ای زدند که قبرش پراز آتش شد.»

فرمایش مرحوم کشی^۱

«و قال الکشی - فی آخر الروایة التی رواها فی ترجمة: شعيب العرقوفی، ما لفظه -: قال أبو عمرو: محمد بن عبد الله بن مهران [غال و] الحسن بن علی بن ابی حمزة کذاب .. إلى آخره. و قال فی موضع آخر: ما روی فی الحسن بن علی بن ابی حمزة البطائنی: محمد بن مسعود، قال: سألت علی بن الحسن بن فضال، عن الحسن بن علی بن ابی حمزة البطائنی؟ فقال: کذاب ملعون، رويت عنه أحادیث كثيرة. و کتبت عنه تفسیر القرآن کله من أوله إلى آخره، إلا أتى لا أستحل أن أروی عنه حدیثا واحدا. و حکى لی أبو الحسن حمدویه بن نصیر، عن بعض أشیاءه، أنه قال: الحسن بن علی بن ابی حمزة رجل سوء^۲؛ محمد بن مهران «غالی» است و حسن بن علی بن ابی حمزه «کذاب» است.

۱. کشی، رجال کشی، ج ۲، ص ۷۰۶.

۲. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۰، ص ۴۳.

در جایی دیگر نیز نقل می‌کند که ابن فضال گفته است: او کذاب و ملعون است و ادامه می‌دهد روایات زیادی را نقل کردم و تفسیر قرآن را از اول تا آخر آن از او نوشتم؛ اما من جایز نمی‌دانم که از او حتی یک روایت نقل کنم. همچنین ابو الحسن حمدویه بن نصیر از بعضی استادانش برای من حکایت کرد که حسن بن علی بن ابی حمزه مرد بدی بود.»

فرمایش مرحوم مامقانی^۱

خلاصه همه آنچه که ذکر کردیم به این نتیجه می‌رسیم که این شخص عادل، موثق و ممدوح نیست، بلکه طعن شده طعنی که به او ضرر می‌زند، و مانند این طعنه‌ها در مورد پدرش هم وارد شده است. بعضی توهم کرده اند که این طعون مختص پدر است و اشتباه کردند؛ بعد از این که هیچ منعی ندارد که هر دو مورد طعن باشند. پس لازم است که روایات او ترک شود؛ زیرا لااقل ایشان واقفی است؛ پس غیرموثق است و ایشان را ضعیف می‌دانیم.

نیز مرحوم مجلسی ثانی در کتاب الوجیزه ایشان را «ضعیف» می‌شمارد. علامه حلی در خلاصه و ابن داود نیز ایشان را در قسمت دوم (یعنی جزء ضعفا) می‌آورند. لذا اصلاً وجهی برای قول مجلسی اول باقی نمی‌ماند که گفته است: طعنه‌های او به اعتبار مذهب فاسد او است^۲، و شیوخ ما به جهت وثاقت او در نقل از او روایت کرده‌اند. پس به درستی این که او ثقه در نقل است

۱. همان، ص ۴۴.

۲. مرحوم خویی همین مبنا را دارد؛ یعنی انحراف در عقیده را با وثاقت در نقل در تنافی نمی‌بیند.

مطلبی است که احدی قبل از مرحوم مجلسی اول نگفته است و چطور می تواند موثق باشد و حال آن که رمی به بدی و دروغ و لعن شده است و گفتند: جایز نیست کسی از او روایت نقل کند.

پس مرحوم مامقانی عقیده را در قبول روایت راوی دخیل می داند.

مرحوم خوئی می فرماید:^۱

«الرجل وإن وقع في أسناد كامل الزيارات و في أسناد تفسير القمي كما يأتي إلا أنه لا يمكن الاعتماد عليه، بعد شهادة علي بن الحسن بن فضال بأنه كذاب ملعون، المؤيدة بشهادة ابن الغضائري بضعفه، اللهم إلا أن يقال: إن شهادة ابن الغضائري لم تثبت لعدم ثبوت صحة نسبة الكتاب إليه، و كذلك شهادة علي بن الحسن بن فضال. فإن الكشي روى ذلك بعينه عن محمد بن مسعود، عن علي بن الحسن، في حق علي بن أبي حمزة البطائني، ولا بد من أن تكون إحدى الروايتين غير مطابقة للواقع، فإن من البعيد جداً، أن علي بن الحسن كتب التفسير من أوله إلى آخره من الحسن بن علي بن أبي حمزة، و من علي بن أبي حمزة كليهما بل قد يتوهم أن الظاهر صحة ما رواه الكشي بالنسبة إلى علي بن أبي حمزة، فإنه صاحب كتاب التفسير، و لم يذكر للحسن بن علي بن أبي حمزة كتاب في التفسير.

لكنك ستعرف في ترجمة علي بن أبي حمزة البطائني أن الصحيح هو ما رواه الكشي بالنسبة إلى الحسن بن علي بن أبي حمزة، و يؤيد ذلك، ما تقدم عن النجاشي من رواية ذلك عن الكشي في الحسن بن علي بن أبي حمزة. و مع

۱. خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۱۶.

التنزل عن ذلك، فيكفي في ضعف الحسن بن علي بن أبي حمزة شهادة الكشي بأنه كذاب. ثم إن في ما ذكره ابن فضال - من أن حديث الرضا عليه السلام، فيه مشهور - سهوا ظاهرا، فإن الحديث كما يأتي، إنما هو في علي بن أبي حمزة، لا في الحسن بن علي؛ اگرچه اسم ایشان در این دو کتاب کامل الزیارات^۱ و تفسیر قمی آمده است؛ هیچ جای اعتماد بر ایشان نیست؛ به دلیل شهادت علی بن حسن بن فضال، مبنی بر این که او کذاب و ملعون است؛ و این شهادت مؤیدی هم دارد و آن شهادت ابن غضائری است [عجب این که ایشان اصلا کتاب ابن غضائری را قبول ندارند؛ ولی این جا به عنوان مؤید می آورند]. لذا از این دو مبنا در این مورد دست بر می داریم؛ مگر این که معتقد باشیم شهادت ابن غضائری ثابت نیست؛ چون انتساب این کتاب به ابن غضائری معلوم نیست؛ شهادت ابن فضال نیز مشکل دارد....»

اشکال مرحوم خوئی به شهادت ابن فضال

ابن فضال گفته است:

«کذاب ملعون، رویت عنه أحادیث كثيرة، کتبت عنه تفسیر القرآن کله من اوله الى آخره الا لا استحل عن اروی حدیث واحدة...»

مرحوم خوئی به این عبارت اشکال می کنند؛ با این بیان که ابن فضال تفسیر را از پدر شنیده است، نه از پسر. لذا مرجع در «لا استحل رواية عنه»، به پدر بر می گردد؛ زیرا عین همین مطلب را کشی از ابن فضال راجع به پدر نقل کرده

۱. ایشان از مبنای شان در مورد کامل الزیارات برگشتند.

است. آیا ممکن است ابن فضال تفسیر قرآن را یک بار از پدر شنیده باشد و یک بار از پسر؟! چنین چیزی بعید است. لذا یکی از آن دو نقل باید با واقع مطابق نباشد و آن که مطابق واقع است، آن است که این مطالب به پدر مربوط است؛ چرا که او صاحب تفسیر است و در کتاب‌ها _ در فهرس _ از تفسیر برای فرزند نامی ذکر نشده است. در عین حال ما نمی‌توانیم ایشان را توثیق کنیم؛ زیرا همان حرف کشی [= کذاب] کفایت می‌کند و این [= حرف کشی] تایید می‌شود به حرف نجاشی که فرموده است: «طعن فیه» و در نتیجه ایشان را رد می‌کند.

همچنین روایت امام رضا علیه السلام به پدر مربوط است، نه به فرزند.

علی بن ابی حمزه بطائی

علمای رجال نیز ایشان را رد می‌کنند. البته ما او را به سبب کثرت روایت در کتب اربعه قبول داریم. ایشان بیش از ۵۰۰ روایت در کتب اربعه دارد و نمی‌شود از کسی که ضعیف و ملعون است، این همه روایت در کتب اربعه نقل بشود.

نتیجه

سند این روایت دارای دو مشکل است: ۱. یونس بن کلیب؛ ۲. حسن بن

علی ابی حمزه.

در عین حال روایت را قبول داریم، یعنی ضعف سند در خصوص این روایت لطمه‌ای به آن نمی‌زند؛ چون روایت علاوه بر قوت متن دارای شواهد صدق و نظائر و مؤیدات است.

نسبت به عبارت «بقتل هرجا» لااقل چهار روایت نظیر این عبارت را داشت.

شواهد صدق روایت بیست و سوم

عبارت «لايخرج المهدي حتي يكون تكملة الحلقة»:

۱. وَ هَذَا الْإِسْنَادُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ يَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإْتَهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ يَخْرُجُ مَعَهُ مِثْلُ عِدَّةِ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا قَالَ وَ مَا يَخْرُجُ إِلَّا فِي أُولَى قُوَّةٍ وَ مَا تَكُونُ أُولُو الْقُوَّةِ أَقَلُّ مِنْ عَشْرَةِ آفٍ؛ ابو بصير می گوید: شخصی از اهل کوفه از امام صادق علیه السلام پرسید: به همراه قائم علیه السلام چند نفر خروج می کنند؟ می گویند او به همراه سیصد و سیزده تن که شمار اصحاب جنگ بدر است، خروج می کند. امام فرمود: «او به همراه اصحابی نیرومند خروج می کند و آن از ده هزار تن کم تر نیست.»

۲. قَالَ وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا أَدْنَى اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَائِمِ بِالْخُرُوجِ صَعِدَ الْمُنْبَرُ فَدَعَا النَّاسَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَوَّفَهُمْ بِاللَّهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى حَقِّهِ عَلَى أَنْ يَسِيرَ فِيهِمْ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ يَعْمَلَ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَبْرَيْلَ حَتَّى يَأْتِيَهُ وَيَسْأَلُهُ وَ يَقُولُ لَهُ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ تَدْعُو فَيُخْبِرُهُ الْقَائِمُ فَيَقُولُ جَبْرَيْلُ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ مَدَّ كَفَّكَ فَيَمْسَحُ عَلَى يَدِهِ وَ قَدْ وَفَاهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَيُبَايِعُونَهُ فَيَقِيمُ بِهِمْ

۱. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۴ و عباشی، تفسیر عباشی، ج ۱، ص ۳۴۴.

می‌کند. ترس در دل دشمن وی و رعب پیشاپیش نیروهای حضرت حرکت می‌کند. هیچ نیرویی با امام روبه‌رو نمی‌شود؛ مگر این که امام به اذن خدا، آن‌ها را به شکست می‌کشاند. شعار آن‌ها این است: «نابود کن، نابود کن» و در این راه از سرزنش کسی نگران نیستند.»

۴. «و فی روایة ان عدد افراد جیش الامام مائة الف شخص^۱؛ در روایت است که عدد افراد لشکریان امام صد هزار نفر است.»

البته اعدادی که در روایات مذکور بیان شده با عددی که در این روایت آمده است، تنافی ندارد، بلکه روایات پیشین مؤید این روایت است. پس اگر این روایت، از نظر سندی مشکلی داشته باشد، در عوض شواهد صدق دارد.

شواهد عبارت: «ثم يهز الراية ويسير بها» و عبارت «و هي راية رسول الله ﷺ نَزَلَ بِهَا جَبْرِئِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ»:

مرحوم نعمانی بابی را تحت این عنوان مطرح می‌کند: «باب ۱۹ ما جاء في ذكر راية رسول الله ﷺ و أنه لا ينشرها بعد يوم الجمل إلا القائم ﷺ».

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابْنَدَاذَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي الْمُثَنَّى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ لَمَّا التَقَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ نَشَرَ الرَّايَةَ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَزَلَزَتْ أَقْدَامُهُمْ فَصَا

۱. شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۳، ص ۵۷۸.

۲. نعمانی، الغيبة، ص ۳۰۷.

اصْفَرَّتِ الشَّمْسُ حَتَّى قَالُوا آمَنَّا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لَا تَقْتُلُوا الْأَسْرَى وَلَا تُجْهِزُوا الْجُرْحَى وَلَا تَتَّبِعُوا مَوْلِيًّا وَمَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَمَنْ أَعْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ صَفِّينَ سَأَلُوهُ نَشْرَ الرَّايَةِ فَأَبَى عَلَيْهِمْ فَتَحَمَّلُوا عَلَيْهِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ لِلْحَسَنِ يَا بُنَيَّ إِنَّ لِقَوْمٍ مُدَّةً يَبْلُغُونَهَا وَإِنَّ هَذِهِ رَايَةٌ لَا يَنْشُرُهَا بَعْدِي إِلَّا الْقَائِمُ (عليه السلام)؛ ابو بصير می گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمود: «هنگامی که امیرالمؤمنین (عليه السلام) و اهل بصره با هم برخورد کردند، آن حضرت پرچم را- پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را- برافراشت. پس قدم های آنان به لرزه افتاده و هنوز آفتاب زرد نشده بود که گفتند: ای فرزند ابی طالب! ما ایمان آوردیم، در این هنگام آن حضرت دستور فرمود که اسیران را نکشید و کار زخمیان را یکسره نکنید و آنان را به قتل نرسانید و کسی را که روی از جنگ برتافته و می گریزد، دنبال نکنید، و هر کس سلاح خود را بر زمین گذارد، و نیز هر کس که در خانه خویش را ببندد، در امان است و چون روز صَفِّین فرا رسید، برافراشتن آن پرچم را از آن حضرت درخواست کردند؛ اما آن حضرت نپذیرفت. آنان حسن و حسین (عليه السلام) و عَمَّار یاسر را برای این کار نزد او واسطه کردند؛ اما آن حضرت به امام حسن (عليه السلام) فرمود: پسر من! همانا برای این مردم، مدّت زمانی مقرر شده است که بدان برسند، و این پرچمی است که پس از من هیچ کس جز قائم آن را بر نخواهد افراشت.»

۲. «أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحُطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَيَّانٍ عَنْ مَمَّادِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَا ثَابِتُ كَأَنِّي بِقَائِمِ أَهْلِ بَيْتِي قَدْ أَشْرَفَ عَلَى نَجْفِكُمْ هَذَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ فَإِذَا هُوَ أَشْرَفَ عَلَى نَجْفِكُمْ تَشَرَّ رَأْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَإِذَا هُوَ نَشَرَهَا انْحَضَّتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ بَدْرٍ قُلْتُ وَمَا رَأْيَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ عُمُودُهَا مِنْ عُمْدِ عَرْشِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ وَسَائِرُهَا مِنْ نَصْرِ اللَّهِ لَا يَهْوِي بِهَا إِلَى شَيْءٍ إِلَّا أَهْلَكَهُ اللَّهُ قُلْتُ فَخَبْرُوكُمْ عِنْدَكُمْ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ عليه السلام أَمْ يُؤْتَى بِهَا قَالَ لَا بَلْ يُؤْتَى بِهَا قُلْتُ مَنْ يَأْتِيهِ بِهَا قَالَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام؛ ابو حمزه ثمالی می گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمود: «ای ثابت! [=نام ابو حمزه ثمالی] گویی که من هم اکنون قائم خاندان خویش را می نگرم که به این نجف شما نزدیک می شود [و با دست خود به سمت کوفه اشاره فرمود] و همین که به نجف شما نزدیک شود، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برخواهد افراشت و چون آن را برافرازد فرشتگان بدر بر او فرود آیند»، عرض کردم: پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟ فرمود: «میلۀ آن از عمودهای عرش خدا و رحمت اوست و علمدار آن پرچم، نصرتی از یاری خداوند است. آن پرچم به چیزی فرود نمی آید، مگر این که خداوند آن را نابود می کند.» عرض کردم: پس آن پرچم نزد شما پنهان است تا آن که قائم عليه السلام قیام کند، یا پرچم را [در زمان مقتضی] برای او می آورند؟ فرمود: «نه، برایش خواهند آورد.» عرض کردم: چه کسی برای او می آورد؟ فرمود: «جبرئیل عليه السلام».



جلسه چهارم

مقدمه

بحث ما در مورد قتل‌های آغازین ظهور بود. آخرین روایتی که مورد بحث قرار گرفت، از ابو بصیر به نقل از امام صادق علیه السلام بود که در آن تعبیر «یقتل ثمانیه اشهر علی عاتقه هرجا هرجا»؛ یعنی کشتار سریع یا فراوان آمده بود. آن را از جهت سندی بررسی کردیم که سند آن مشکل داشت؛ اما از قوت متن و شواهد بهره‌مند بود.

ادامه شواهد صدق روایت بیست و سوم:

شواهد عبارت:

«ثم يهز الراية ويسير بها» و عبارت «و هي راية رسول الله صلی الله علیه و آله نزل بها جبرئیل یوم بدر»:

۳. «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ وَ مُحَمَّدٌ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ يُونُسَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَى نَجْفِ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ خَوْخَةٌ مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ يَلْبَسُ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِذَا لَيْسَهَا انْتَفَضَتْ بِهِ حَتَّى

تَسْتَدِيرَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَرْكَبُ فَرَسًا لَهُ أَذْهَمَ أُلْبَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شِمْرًاخَ بَيْنَ مَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ مَحْبُوءَةٌ أَوْ يُؤْتَى بِهَا قَالَ بَلْ يَأْتِيهِ بِهَا جَبْرِئِيلُ عُمُودُهَا مِنْ عُمْدِ عَرْشِ اللَّهِ وَ سَائِرُهَا مِنْ نَصْرِ اللَّهِ لَا يَهْوِي بِهَا إِلَى شَيْءٍ إِلَّا أَهْلَكَهُ اللَّهُ يَهِيْطُ بِهَا تِسْعَةُ أَلْفٍ مَلِكٍ وَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ مَلَكًا فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كُلُّ هَؤُلَاءِ مَعَهُ قَالَ نَعَمْ هُمْ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ نُوحٍ فِي السَّفِينَةِ وَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ إِبْرَاهِيمَ حِينَئِثِي فِي النَّارِ وَ هُمُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ مُوسَى لَمَّا فُلِقَ لَهُ الْبَحْرُ وَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ عِيسَى لَمَّا رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ أَزْبَعَةُ أَلْفٍ مُسَوِّمِينَ كَانُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةُ عَشَرَ مَلَكًا كَانُوا مَعَهُ يَوْمَ بَدْرٍ وَ مَعَهُمْ أَزْبَعَةُ أَلْفٍ صَعِدُوا إِلَى السَّمَاءِ يَسْتَأْذِنُونَ فِي الْقِتَالِ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَبَطُوا إِلَى الْأَرْضِ وَ قَدْ قُتِلَ فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْتُ غُبُرٍ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ابان بن تغلب^۱ می گوید: امام صادق علیه السلام می فرمود: «گویى قائم را می بینم بر نجف کوفه، که فرم خاصی لباس از استبرق به تن دارد و زره رسول خدا ﷺ را می پوشد و چون آن را پوشید، به گونه ای تنظیم می شود که تا اندازه بدن آن حضرت گردد. سپس سوار بر اسبی سیاه و سفید می شود که میان دو چشمش سفیدی مشخص و آشکاری است و پرچم رسول خدا ﷺ با اوست.» عرض کردم: پرچم اکنون موجود و پنهان است یا برای او آورده می شود؟ فرمود: «جبرئیل آن را برای آن حضرت می آورد. میله آن پرچم از

۱. همان، ص ۳۰۹.

۲. ابان از فقها بود و فریقین هم او را قبول دارند و ریشه فکری او «قال الصادق» و «قال الباقر» بود. وقتی که از دنیا رفت، امام صادق دست بر سینه او گذاشت و فرمود: «ان موته اوجع قلبی» وقتی که در مدینه سخنرانی می کرد، مساجد دیگر خالی می شد.

عمودهای عرش خدا، و سایر آن از نصرت خداوند است. با آن پرچم بر چیزی فرود نمی‌آید، مگر این که خداوند آن را نابود می‌کند. همچنین با آن حضرت نه هزار فرشته فرود می‌آیند و نیز سیصد و سیزده فرشته. عرض کردم: فدایت گردم، آیا همه این فرشتگان همراه اوست؟ فرمود: «آری؛ آنان همان فرشتگانی هستند که با نوح در کشتی بودند؛ همان فرشتگانی‌اند که وقتی ابراهیم به آتش افکنده شد، همراه او بودند؛ همان‌ها هستند که وقتی دریا برای موسی شکافته شد، همراه او بودند؛ همان‌ها هستند که وقتی خداوند، عیسی را به سوی خویش به آسمان برد، همراه او بودند و آن چهار هزار فرشته نشان دار هستند که با رسول خدا ﷺ همراه بودند، و سیصد و سیزده فرشته‌ای هستند که در روز بدر با آن حضرت بودند، و همراه با آنان چهار هزار فرشته‌ای هستند که به آسمان بالا رفتند تا اجازه جنگیدن در رکاب حسین علیه السلام بگیرند؛ ولی هنگامی که به زمین بازگشتند، آن حضرت شهید شده بود و لذا آنان در کنار قبر آن حضرت پریشان مو و غبار آلود ماندند و تا روز قیامت بر آن حضرت می‌گریند، و آنان خروج قائم علیه السلام را انتظار می‌کشند.»

روایت دیگری به همین مضمون از ابان نقل شده است.

سپس در پایان مرحوم نعمانی می‌فرماید:

«فصلی الله علی من هذه منزلته و مرتبته و محله من الله عز و جل و أبعد الله

من ادعی ذلك لغيره ممن لا يستحقه ولا يكون هو أهلا له ولا مرضيا له و
أكرمنا بمولاته و جعلنا من أنصاره و أشياعه برحمته و منه؛ یعنی صلوات
خدا بر آن مهدی که این است شأنش؛ این است رتبه و منزلتش نزد
خداوند و خداوند از رحمتش دور کند کسی را که این مقامات را برای
غیر مهدی ادعا داشته باشد؛ یعنی برای کسی که اهلیت این مقام را
ندارد و مورد رضایت خدا نیست و خدایا! پیروی از مهدی را به ما
کرامت کن و ما را - به رحمت خود - از یاوران و پیروانش قرار بده!

توضیح عبارت: «قَطَعَ أَيْدِي بَنِي شَيْبَةَ وَ عَلَّقَهَا بِالْكَعْبَةِ وَ قَالَ هَؤُلَاءِ سُرَّاقُ
الْكَعْبَةِ»:

بنی شبیه چه کسانی اند؟

آن‌ها فرزندان شبیه بن عثمان حجبی هستند و آنان کسانی بودند که
مسئولیت پرده داری کعبه را در جاهلیت و اسلام بر عهده داشتند. روز فتح
مکه، پرده دار کعبه، عثمان بن طلحه از اولاد شبیه بود که پیامبر کلید را از
ایشان گرفت و وقتی که وارد شدند، دیدند در کعبه بتی شبیه کبوتر است.
پیامبر آن را شکست و بیرون انداخت و این دعا را خواند: «لا اله الا الله وحده
وحده.» بعد فرمودند: «کلیددار کجاست؟» او را احضار کردند، پیامبر ﷺ
فرمود: «ای عثمان! کلید را بگیر! امروز روز نیکی و وفاداری است.»

پس مراد از بنی شبیه حاجب و پرده دار کعبه است که امروز به «خادم
الحرمین» تعبیر می‌کنند؛ گرچه امروز تعبیر «خائن الحرمین» برای آنان بهتر
است.

روایت بیست و چہارم قتل های آغازین ظہور

عن ابن بکیر قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن قوله: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾^۱ قال: أنزلت في القائم عليه السلام إذا خرج باليهود والنصارى والصابئين والزنادقة وأهل الردة- والكفار في شرق الأرض وغربها، فعرض عليهم الإسلام فمن أسلم طوعاً أمره بالصلاة والزكاة- وما يؤمر به المسلم ويجب لله عليه، ومن لم يسلم ضرب عنقه- حتى لا يبقى في المشارق والمغارب أحد إلا وحده الله، قلت له: جعلت فداك إن المخلوق أكثر من ذلك فقال: إن الله إذا أراد أمراً قلل الكثير وكثر القليل^۲؛ ابن بکیر می گوید از امام عليه السلام در مورد این آیه ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾؛ سؤال کردم. امام عليه السلام فرمودند: «این آیه در مورد خروج امام مهدی عليه السلام نازل شده است که اسلام را بر یهود و نصارا و صابئین و زنادقة و أهل ردة و کفار در شرق زمین و غرب عرضه می کند. اگر کسی از روی تواضع اسلام بیاورد، او را به نماز و زکات - و آنچه مسلمانان را به آن امر می کند و خداوند بر آنان واجب کرده است - امر می کند، و اگر کسی اسلام نیاورد، گردنش را می زند تا این که در مشارق و مغارب کسی باقی نماند، مگر اینکه خداوند را به وحدانیت قبول داشته باشد.» گفتم: فدای شما شوم، خلق بیش از این ها هستند. فرمودند: «هنگامی که خداوند امری را اراده کند، کثیر را قلیل می کند و قلیل را کثیر.»

۱. آل عمران: ۸۳.

۲. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۳.

این، یکی از روایاتی است دال بر این که برخورد امام زمان علیه السلام با این طوایف، برخورد مسامحه‌ای نیست، باید ایمان بیاورند؛ و الا اعدام می‌شوند. طبق بحث‌هایی که قبلاً داشتیم، مشخص است که مراد روایت کسانی‌اند که تمام نشانه‌ها و آیات را دیده‌اند، سفیانی و یمانی و صیحه آسمانی و امام و نیروهای امام را می‌بینند و ملاحظه می‌کنند که این نیروها از ملائکه هستند، در عین حال باز در جبهه مخالف می‌ایستند و بردشمنی و خلاف خودشان پافشاری می‌کنند و به ظلم و سرکشی خودشان ادامه می‌دهند و لذا امام که در مقام اجرای عدالت است، در برابر هنجارشکنان، عقلاً موظف است، آن‌ها را قلع و قمع کند. پس، مراد این سنخ افراد هستند البته خیلی از این‌ها هم اسلام می‌آورند؛ ولی آن‌هایی که می‌مانند و بر طغیان و خلاف خودشان اصرار دارند، (که البته عدد چندانی هم نیستند.) امام علیه السلام با این‌ها برخورد قاطع می‌کند؛ نه این که امام کشتار بیش از حد راه بیندازد.

«قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُتَقَرِّيِّ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ قَالَ قَالَ لِي الْحَجَّاجُ بَأَنَّ آيَةً فِي كِتَابِ اللَّهِ قَدْ أَعْيَنِي، فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ آيَةُ آيَةٍ هِيَ فَقَالَ قَوْلُهُ «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» وَاللَّهُ إِنِّي لَأَمُرُّ بِالْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ فَيُضْرَبُ عُنُقُهُ ثُمَّ أَرْمَى بِعَيْنِي - فَمَا أَرَاهُ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ حَتَّى يَحْمَدَ، فَقُلْتُ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ لَيْسَ عَلَى مَا تَأَوَّلْتَ، قَالَ كَيْفَ هُوَ قُلْتُ إِنَّ عِيسَى يَنْزِلُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَى الدُّنْيَا - فَلَا يَبْقَى أَهْلٌ مِلَّةَ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ إِلَّا آمَنَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيُصَلِّيَ

خَلْفَ الْمُهْدِيِّ، قَالَ وَيَحْكُ أَتَى لَكَ هَذَا وَمِنْ أَيْنَ جِئْتَ بِهِ، فَقُلْتُ حَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَالَ جِئْتُ بِهَا وَاللَّهِ مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ^۱.

شهر بن حوشب می گوید: حجاج بن یوسف [برای رذالت این شخص همین کافی که تاسف می خورد که چرا کربلا نبودم که خودم حسین بن علی را به قتل برسانم] گفت: آیه ای در قرآن است که معنای آن را نفهمیدم، گفتم کدام آیه؟ گفت: این آیه: «همه اهل کتاب قبل از موتشان ایمان می آورند»^۲؛ در حالی که چنین نیست؛ زیرا یهودی ها را نزد من می آورند و خودم آن ها را می کشم؛ اما با چشمم می بینم که لب های او [برای شهادتین و ایمان آوردن] هیچ حرکت نمی کند. گفتم: خداوند امیر را اصلاح کند؛ ای امیر! اشتباه برداشت کردی. گفت: پس منظور آیه چیست؟ گفتم: منظور آن است که حضرت عیسی قبل از قیامت به زمین می آیند و آن وقت است که همه ملت ها از یهودی و نصرانی ایمان می آورند و لذا حضرت عیسی پشت سر مهدی علیه السلام نماز می خواند. [منظور آیه ایمان آنان در آن زمان است] گفت: این تفسیر را از کجا آوردی؟ گفتم: این تفسیر را امام باقر علیه السلام برای من فرمود. گفت: آن را از چشمه زلال گرفتی.»

از این روایت استفاده می کنیم که منظور روایت قبلی، مبنی بر این که امام زمان علیه السلام با یهود و غیره برخورد می کند (و اگر اسلام نیاورند کشته می شوند)

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. النساء: ۱۵۹.

مراد این نیست که همه آن‌ها کشته می‌شوند، بلکه بسیاری از آن‌ها اسلام می‌آورند؛ مخصوصاً نصارا ایمان می‌آورند؛ چون به حضرت عیسی علیه السلام اعتقاد دارند و از طرفی می‌بینند که ایشان به امام زمان علیه السلام اقتدا می‌کند. و لذا بسیاری از آن‌ها کشته نمی‌شوند، چون به اسلام ایمان می‌آورند.

البته روایات متعددی داریم که امام زمان با یهود برخورد قاطع دارند. شاید به آن دلیل است که آن‌ها لجوج هستند و در این زمینه روایات از اهل سنت بیش‌تر است؛ یعنی اگر عامه بخواهند به ما اشکال کنند که امام زمان با خشونت برخورد می‌کنند، می‌گوییم این نسبت خشونت در روایات شما بیشتر است؛ مثلاً: «لا تقوم الساعة حتى یقاتل الیهود فیفر الیهود وراء الحجر فیقول الحجر: یا عبدالله یا مسلم هذا یهودی ورائی»؛ سنگ هم از یاران امام می‌شود و می‌گوید: یک یهودی پشت سر من است. این روایت را احمد بن حنبل نقل می‌کند.^۱

حاکم در مسند و ابن حماد در فتن چنین نقل می‌کند: «حتى ان الشجر و الحجر ینادی یا روح الله هذا یهودی فلا یتربک ممن کان یتبعه احد الا قتله.» درخت نیز با امام هم‌صدا و جزو سربازان حضرت می‌شود.

۱. مامقانی، مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۵۰؛ علیاری تبریزی، بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، ج ۱، ص ۹۵ و شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶۱.

روایت بیست و پنجم قتل های آغازین ظهور

وَرَوَى أَبُو الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِضْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ نَفْسٍ يُدْعَوْنَ الْبُتْرِيَّةَ عَلَيْهِمُ السِّلَاحُ فَيَقُولُونَ لَهُ ارْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي بَنِي فَاطِمَةَ فَيَضَعُ فِيهِمُ السَّيْفَ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ بِهَا كُلَّ مُنَافِقٍ مُرْتَابٍ وَيَهْدِمُ قُصُورَهَا وَيَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَعَلَا؛ أَبُو الْجَارُودِ از امام باقر عليه السلام در حدیثی طولانی چنین روایت می‌کند: «چون قائم عليه السلام قیام کند، به سوی کوفه رهسپار می‌شود و متجاوز از ده هزار نفر از آن جا بیرون می‌آیند که آن‌ها را بتریه می‌گویند و همگی سلاح جنگ بر تن دارند، و به آن حضرت می‌گویند: از همان جا که آمده‌ای، بازگرد که ما به اولاد فاطمه نیازی نداریم. آن حضرت شمشیر در ایشان می‌نهد تا همه آنان را نابود کند. سپس داخل کوفه می‌شود و هر منافق دو دلی را می‌کشد، و قصرهای آن جا را ویران می‌کند و جنگجویانش را می‌کشد تا خدای عز و جل خشنود گردد.»

برای چنین کسانی که این‌گونه و با تمام وقاحت در برابر امام عليه السلام می‌ایستند، راهی جز قتل و نابودی نیست.

بتریه

«بتریه» گروهی هستند که مذهب التقاطی دارند و افکار آنان التقاطی از

۱. شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۴.

عامه و خاصه است. آنان گروهی از زیدیه هستند که عقایدشان برخی به سلیمانیه شبیه است؛ در کفر عثمان توقف دارند و در مسائل اعتقادی معتزلی و در فروع حنفی هستند و بعضی از آنان هم تابع شافعی هستند. در واقع «بتریه» یک مذهب التقاطی است.

طبیعی است که امام باقر علیه السلام با چنین کسانی و عده‌ای که مخالف هستند و پرچم ضدیت را برداشته‌اند، برخورد می‌کنند؛ نه این که امام، قتل عام کنند.

روایت دیگری از امام باقر علیه السلام در مورد بتریه

«وَهَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَرَانَ الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَاوِزِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ، مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟... وَ يَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ، فَيُخْرِجُ مِنْهَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ الْبُتْرِيَّةِ، شَاكِينَ فِي السِّلَاحِ، قُرَاءَ الْقُرْآنِ، فَقَهَاءَ فِي الدِّينِ، قَدْ قَرَحُوا جِبَاهَهُمْ، وَ شَمَّرُوا شِبَابَهُمْ، وَ عَمَّهُمُ التَّفَاقُّ، وَ كُلُّهُمْ يَقُولُونَ: يَا ابْنَ فَاطِمَةَ، ازْجِعْ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ. فَيَضَعُ السَّيْفَ فِيهِمْ عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ عَشِيَّةَ الْاِثْنَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ، فَيَقْتُلُهُمْ أَشْرَعَ مِنْ جَزْرِ جُزُورٍ، فَلَا يَفُوتُ مِنْهُمْ رَجُلٌ، وَلَا يُصَابُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَحَدٌ، دِمَاؤُهُمْ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ. ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ مُقَاتِلِيهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ)؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: «امام به کوفه می‌روند. پس شانزده هزار تن از بتریه خروج می‌کنند و بر امام سلاح می‌کشند؛ درحالی که همه قاری قرآن و مفسر قرآن و همه فقیه هستند [منظور فقهای شیعه نیستند؛ زیرا فقهای شیعه طبق روایات اهل بیت، «اولئک

هم الافضلون عند الله» هستند. فقهای که بر حضرت شمشیر می‌کشند، فقهای شیعه نیستند، و این عبارت «لولا السیف بیده لافتی الفقها بقتله»؛ روایت نیست، بلکه حرف محی الدین عربی، در فتوحات مکیه است. بر فرض هم که حرف او درست باشد، منظور فقهای بتریه‌اند که فقهای دین و حافظ قرآن هستند؛ ولی ولایت ندارند. [اینها، آنقدر سجده کرده‌اند که پیشانی آن‌ها پینه بسته است؛ اما سراسر وجود این‌ها را نفاق فرا گرفته است. همه می‌گویند: ای پسر فاطمه! برگرد، ما به تو نیازی نداریم. پس امام در بین آنان شمشیر را که اطراف نجف اشرف مستقرند، از دوشنبه عصر تا شب سه‌شنبه قرار می‌دهد. آن‌ها را می‌کشند؛ همان‌طور که بچه شتر را نحر می‌کنند. حتی یک نفر از آن‌ها نمی‌ماند و یک نفر از اصحاب امام نیز مجروح نمی‌شود. این‌ها باید کشته شوند.»

برای این سنخ روایات، با قطع نظر از بررسی سندی، مشکل محتوایی به نظر نمی‌رسد؛ آنان با امام مخالفت می‌کنند و امام آن‌ها را به سزای عمل‌شان می‌رساند.

نابودی کفار پس از تمایز از مومنان

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ السَّعْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُوسَى الْحَشَابُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ فُلَانٍ الْكَرْخِيِّ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَلَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: بَلَى! قَالَ لَهُ: فَمَا مَنَعُهُ أَنْ يَدْفَعَ أَوْ يَمْتَنِعَ قَالَ: قَدْ سَأَلْتُ فَافْهَمِ الْجَوَابَ، مَنَعَ

عَلِيًّا مِنْ ذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَ: وَ أَيْ آيَةٍ فَقَرَأَ ﴿لَوْ تَرَىٰ لَوَاعِظُنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابَ الْيَمِينِ﴾ إِنَّهُ كَانَ لِلَّهِ وَدَائِعُ مُؤْمِنُونَ - فِي أَصْلَابِ قَوْمٍ كَافِرِينَ وَ مُنَافِقِينَ - فَلَمْ يَكُنْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَقْتُلَ الْآبَاءَ حَتَّى يَخْرُجَ الْوَدَائِعُ - فَلَمَّا خَرَجَ ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ وَ قَتَلَهُ، وَ كَذَلِكَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمْ يَظْهَرُوا أَبَدًا حَتَّى تَخْرُجَ وَدَائِعُ اللَّهِ - فَإِذَا خَرَجَتْ يَظْهَرُ عَلَى مَنْ يَظْهَرُ فَيَقْتُلُهُ^۱؛ ابراهیم کرخی می گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: اصلحك الله! آیا علی علیه السلام در دین خدای تعالی نیرومند نبود؟ فرمود: «آری، نیرومند بود.» گفت: پس چرا آن قوم بر او غلبه کردند و چرا آن ها را دفع نفرمود و مانع کارهای ایشان نشد؟ فرمود: «آیه ای در کتاب خدای تعالی او را از این کار بازداشت.» می گوید: گفتیم: آن کدام آیه است؟ فرمود: «این سخن خدای تعالی: اگر [کافر و مؤمن] از هم متمایز می شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی معذب می داشتیم؛ زیرا برای خدای تعالی ودایع مؤمنی در اصلااب قوم کافر و منافق وجود داشتند و علی علیه السلام پدران را نمی کشت تا آن که آن ودایع خارج شوند و چون آن ودایع خارج شدند، بر آن ها غلبه فرمود و با ایشان قتال کرد. قائم ما اهل البیت نیز چنین است؛ ظهور نمی کند تا آن که ودایع خدای تعالی ظاهر شود و چون آن ها ظاهر شدند، بر آنان [=کفار و منافقان] غلبه و آنان را نابود می کند.»

یکی از اسباب تاخیر ظهور و ادامه غیبت امام، آن است که ودیعه هایی در

۱. فتح: ۲۵.

۲ قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۶.

اصلاّب کفار و منافقان است، و قائم ما ظهور نمی‌کند تا این‌که آن ودایع از اصلاّب خارج شوند. هنگامی که خارج شوند، امام ظاهر می‌شوند و در آن زمان کفار و منافقان بر همان گمراهی و ضلالت و طغیان خودشان پافشاری می‌کنند. لذا امام علیه السلام با آن‌ها درگیر می‌شوند.

این‌ها مجموعه روایات مربوط به روش برخورد امام علیه السلام با دشمنان بود.

یک سنخ روایات دیگری نیز وجود دارند که اصلا به دوران امام علیه السلام ربطی ندارند و این روایات را به حساب امام علیه السلام نمی‌توان گذاشت؛ مانند روایتی که از امام رضا علیه السلام نقل شده است:

وَقَالَ: «قُدَّامَ هَذَا الْأَمْرِ قَتْلُ بَيُوحَ». قُلْتُ: وَمَا الْبَيُوحُ. قَالَ: «دَائِمٌ لَا يَفُتَّرُ»؛

«پیشاپیش این امر [= ظهور] کشتار بیوح است.» عرض کردم: «بیوح» به چه معناست؟ فرمود: «کشتار مداومی که سرد نشود و سستی نپذیرد و از شدت و حدّت آن کاسته نشود.» در این روایت تعبیر «قدام» آمده، که به کشتار قبل از قیام امام مربوط است، نه به دوره امام. «بیوح» نیز به معنای کشتار مستمری است که قبل از قیام امام زمان صورت می‌گیرد.

«و الذی نفسی بیده لا تذهب الدنیا حتی یاتی علی الناس یوم لا یدری القاتل فی ما قتل ولا المقتول فی ما قتل، یکون المهرج، القاتل و المقتول فی النار، قدام المهدي موتان

موت احر و موت ابيض حتى يذهب من كل سبعة خمسة.^۱

از هر هفت نفر، پنج تن کشته می شوند، و یا از هر ده نفر، نه تن کشته می شوند و از هر ده هزار، نه هزار و نهصد نفر کشته می شوند و عده محدودی باقی می مانند.

این نمونه روایات اگر صحیح هم باشد؛ به دوران حکومت امام زمان علیه السلام ارتباطی ندارد و به دوران قبل از ظهور ایشان مربوط است.

این خلاصه ای بود از بحث روش برخورد امام زمان علیه السلام با دشمنان، که ما روایات مربوط را بررسی کردیم. این که بگوییم در دوران امام زمان علیه السلام هیچ قتلی نیست، این نیز کذب محض و تفریط است؛ همان طور که کسانی که می گویند کشتار زیاد است، حرفشان افراط است.

ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ لَمَّا قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمُهْدِيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَفَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوًا وَلَا يُهْرِيْقُ مِحْجَمَةً دَمٍ فَقَالَ كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَفَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوًا لَأَسْتَفَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حِينَ أَدْمَيْتَ رِبَاعِيَّتَهُ وَ شَجَّ فِي وَجْهِهِ كَلًّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَمْسَحَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقُ وَ الْعَلَقُ ثُمَّ مَسَحَ جَبْهَتَهُ^۲؛ موسی بن بکر واسطی نیز از بشیر نبال چنین روایت کرده است: آن گاه که به مدینه رسیدم؛ جز این که می گوید: هنگامی که به مدینه رسیدم، به امام باقر علیه السلام

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۵۸.

عرض کردم: آنان می‌گویند که مهدی اگر قیام کند، کارها به خودی خود برای او برقرار می‌شود و به اندازه حجامتی خون نمی‌ریزد. امام فرمود:

«هرگز چنین نیست؛ سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر کارها به خودی خود برای کسی برقرار و رو به راه می‌شد؛ مسلماً برای رسول خدا ﷺ درست می‌شد؛ آن‌گاه که دندان‌های پیشین آن حضرت خونی شد و صورتش را زخم رسید. نه، هرگز! سوگند به آن که جان من به دست اوست [چنین نخواهد شد] تا آن که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم.» سپس آن حضرت پیشانی خود را - به عنوان نمودار آن حالت - پاک کرد.»

نتیجه کلی مباحث:

این که برخی گفته‌اند: در زمان ظهور امام زمان (عجله الله تعالی فرجه) کشتار فراوانی روی می‌دهد؛ به طوری که زانوها در خون می‌رود؛ نادرست است و متقابلاً این که گفته شود هیچ خونی ریخته نمی‌شود، این نیز غلط محض است. البته درگیری و قتال با کسانی است که حاضر نیستند زیر بار حق بروند.



کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. ابن ابی الحديد، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، مصحح: ابراهيم محمد ابوالفضل، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ۱۴۰۴ق.

۲. ابن اثير، مبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث والأثر، محقق: طاهر احمد زاوى و محمود محمد طناحى، قم: اسماعيليان، ۱۳۶۷.

۳. ابن اسحاق، محمد، السير والمغازى، محقق: سهيل زكار، قم، ۱۴۱۰ق.

۴. ابن جوزى، سبط يوسف بن قزاوغلى، مرآة الزمان فى تاريخ الاعيان، مصحح: جنان جليل محمد هموندى، بغداد، الجمهورية العراقية. وزارة الثقافة والاعلام، ۱۹۹۰ ميلادى.

۵. ابن جوزى، عبدالرحمن بن على، الموضوعات، محقق: حمدان توفيق، لبنان، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۱۵ق.

۶. ابن طاووس، على بن موسى، التشریف بالمتن فى التعريف بالفتن

- (الملاحم والفتن)، ج ١، قم: مؤسسه صاحب الأمر، ١٤١٦ق.
٧. ابن غضائري، واسطى بغدادى، احمد بن حسين، الرجال، ج ١، محقق: سيد محمدرضا حسيني، ١٣٦٤.
٨. ابن قارياغدى، محمد حسين، البضاعة المزجاة (شرح كتاب الروضة من الكافي)، محقق: حميد احمدى جلفائى، قم: دارالحديث، ١٤٢٩ق.
٩. ابن قتيبيه، عبدالله بن مسلم، المعارف، تحقيق: ثروت عكاشة، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢م.
١٠. ابن شهر آشوب، محمد بن على، مناقب آل ابي طالب، ج ٢، تهران: المكتبة الاسلاميه، ١٤٠٢ق.
١١. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية والنهاية، محقق: خليل شحاده، بيروت، ١٣٩٨ق.
١٢. ابوجعفر طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، مصحح: محمد روشن، تهران: سروش، ١٣٧٨.
١٣. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - جديد)، محقق: على ال كوثر، قم، مجمع العالمى لاهل البيت عليه السلام، ١٤٢٦ق.
١٤. استرآبادى، على، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، محقق: حسين ولى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤٠٩ق.
١٥. آقا بزرگ تهرانى، محمد محسن، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ٣، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣ق.
١٦. امينى، عبدالحسين، الغدير فى الكتاب والسنة والأدب، قم: مركز الغدير

للدراستات الاسلاميه، ١٤١٦ق.

١٧. بحراني، سيد هاشم بن سليمان، حلية الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار عليهم السلام، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١١ق.

١٨. برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، محقق: جلال الدين محدث، قم: دار الكتب الإسلامية، ١٣٧١ق.

١٩. بلقان آبادي، حسن، نصب و ناصبي، با مقدمه نجم الدين طبسي، قم: دليل ما، ١٣٩٦ش.

٢٠. بيهقي، علي بن ابوالقاسم بن زيد مشهور به ابن فندق، لباب الأنساب والألقاب والأعقاب، محقق: سيد مهدي رجايي، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٣٨٥.

٢١. تستري، محمدتقي، قاموس الرجال، ج٢، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٠ق.

٢٢. جمعي از نويسندگان، الأصول الستة عشر من اصول الأوليه، قم: دار الشبستري للمطبوعات، ١٣٦٣.

٢٣. جوهري بصري، احمد بن عبد العزيز، مقتضب الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، محقق: نزار منصوري، قم: انتشارات طباطبائي. (بي تا)

٢٤. حسيني حائري، محمد بن أبي طالب، تسليية المجالس وزينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام)، محقق: كريم فارس حسون، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية. ١٤١٨ق.

٢٥. حلي، رضي الدين علي بن يوسف بن المطهر (برادر علامه حلي)، العدد

القويّة لدفع المخاوف اليوميّة، محقق: مهدي رجائي و محمود مرعشي، قم: كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، ١٤٠٨ق.

٢٦. حلي عاملی، حسن بن سليمان، مختصر بصائر الدرجات، محقق: عبادالله سرشار طهرانی میانجی، بیروت: دار المفید، ١٤٢٣ق.

٢٧. حلي، حسن بن علی بن داود، الرجال (لابن داود)، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٤٢ش.

٢٨. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، محقق و مصحح: مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٤١٣ق.

٢٩. خزاز رازی، علی بن محمد، كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، محقق: عبد اللطيف حسینی کوه کمری، قم: بیدار، ١٤٠١ق.

٣٠. خصیبي، حسین بن حمدان، الهداية الكبرى، بیروت: البلاغ، ١٤١٩ق.

٣١. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٠٧ق.

٣٢. خوئی، سید ابوالقاسم، به قلم الاصول از شاگردان ایشان، موسوعة الامام الخوئی، محقق: رضا خلخالی، قم: التوحید للنشر، ١٤١٨ق.

٣٣. _____، مستند عروة الوثقى، مقرر: مرتضی بروجردی، قم: لطفی، ١٣٦٤.

٣٤. _____، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، چ ١، قم: مرکز الثقافة الإسلامية فی العالم، ١٣٧٢.

٣٥. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، محقق: شعيب

- الارنؤوط و محمد نعيم العرقسوسى، ج ۱۱، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ق.
۳۶. _____، *ميزان الاعتدال في نقد الرجال*، محقق: على محمد بجاوى، لبنان، دار المعرفة، ۱۳۸۲ق.
۳۷. سبزواری، سيد عبدالاعلى، *مذهب الاحكام فى بيان حلال و الحرام*، قم: عبدالاعلى سبزواری، ۱۴۱۳ق.
۳۸. سيوطى، جلال الدين، *اللاكي المصنوعة فى الاحاديث الموضوعه*، محقق: أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عويضة، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷ق.
۳۹. شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، *إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات*، بيروت، اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۴۰. صدوق، محمد بن على، (ابن بابويه)، *عيون اخبار الرضا عليه السلام*، مصحح: مهدي لاجوردی، تهران: نشرجهان، ۱۳۷۸ق.
۴۱. _____، *كمال الدين و تمام النعمة*، ج ۲، محقق: على اكبر غفاری، تهران: انتشارات اسلاميه، ۱۳۹۵.
۴۲. الصفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات في فضائل آل محمد*، مصحح: ميرزا محسن كوجه باغی تبریزی، قم: مكتبة ايت الله المرعشى النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۳. طباطبائی حكيم، سيد محسن، *مستمسك العروة الوثقى*، قم: دارالتفسير، ۱۴۱۶ق.
۴۴. طبرسى، احمد بن على، *الإحتجاج على أهل اللجاج*، طبرسى، محقق:

- محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۴۵. طبرسی، فضل بن حسن، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، تهران، اسلامیة، ۱۳۹۰ق.
۴۶. طبری، محمد بن جریر، *دلائل الإمامة*، چ ۲، تهران: بعثت، ۱۳۴۷ق.
۴۷. طبسی، نجم الدین، *تا ظهور*، چ ۵، قم: بنیاد فرهنگي حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۳۹۶.
۴۸. _____، *فی رحاب حکومت الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف*، مترجم: احمد سامی رهبی، چ ۳، قم، ۱۳۸۳.
۴۹. _____، *موارد السجّن فی النصوص و الفتاوی*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۵۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرين*، محقق و مصحح: احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵.
۵۱. طوسی، محمد بن الحسن، *الغیبة*، چ ۱، قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۵۲. _____، *الفهرست*، چ ۱، قم: ستاره، ۱۴۲۰ق.
۵۳. عبد الرحمن بن عبد الله ابن عبد الحكم، *ابوالقاسم المصری*، فتوح مصر و المغرب، محقق: عمر علی محمد، قاهره: ۱۴۱۵ق.
۵۴. عثیمین، محمد بن صالح، *التعلیق علی صحیح مسلم*، چ ۱، ریاض: مکتبه الرشد، ۱۴۳۵ق.
۵۵. عجلونی، اسماعیل بن محمد، *کشف الخفاء و مزیل الإلباس عما اشتهر من الأحادیث علی السنة الناس*، بیروت، المکتبه العصریه، ۱۴۲۷ق.

۵۶. عسقلانی، ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، بیروت: دارصادر، ۱۳۲۵ق.
۵۷. علی بن عبدالکریم، بهاء الدین نیلی، *سرور اهل ایمان فی علامات ظهور صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)*، مصحح: قیس عطار، قم: دلیل ما، ۱۳۸۴ش.
۵۸. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ق.
۵۹. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، ج ۳، قم: دار الکتاب، ۱۴۰۴ق.
۶۰. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)*، مصحح: محمد بن حسن طوسی، محقق: حسن مصطفوی، ج ۱، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ، ۱۴۲۴ق.
۶۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، محقق علی اکبر غفاری، ج ۵، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۱ق.
۶۲. مازندرانی حائری، محمد بن اسماعیل، *منتهی المقال فی احوال الرجال*، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، لإحياء التراث، ۱۴۱۶ق.
۶۳. مازندرانی، ملا محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی للأصول والروضة*، محقق: ابوالحسن شعرانی، ج ۱، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲.
۶۴. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، لإحياء التراث، ۱۴۲۶ق.
۶۵. _____، *مقباس الهدایة فی علم الدراية*، محقق: محمد رضا مامقانی، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، لإحياء التراث، ۱۴۱۱ق.
۶۶. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار*، ج ۲،

بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۶۷. _____، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۲، تهران: دار الكتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.

۶۸. محمد بن ابراهیم، ابن ابی زینب، *الغیبه للنعمانی*، محقق: علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.

۶۹. مقدسی، مطهر بن طاهر، *کتاب البدء والتاریخ*، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۰۹ق.

۷۰. مفید، محمد بن محمد، *الاختصاص*، محقق: علی اکبر غفاری ومحمود محرمی زرنندی، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.

۷۱. مفید، محمد بن محمد، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۷۲. مقدسی شافعی، یوسف بن یحیی، *عقد الدرر فی أخبار المنتظر* عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۱، قم: انتشارات نصایح، ۱۴۱۶ق.

۷۳. المنقري، نصر بن مزاحم، *وقعة صفین*، محقق: هارون عبدالسلام، قم: مكتبة آيت الله المرعشي النجفي (ره)، ۱۴۰۴ق.

۷۴. مؤسسه معارف اسلامی، *معجم الاحادیث الامام المهدي*، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۴۲۸ق.

۷۵. موسوی، فخار بن معد، *ایمان أنبي طالب* (الحجة علی الذاهب إلى كفر أبي طالب)، محقق: محمد بحر العلوم، قم: دار سيد الشهداء للنشر.

۷۶. موسوی خمینی، سید روح الله، *کتاب الطهارة*، مقرر: صادق خلخالی،



تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمينی (قدس سره)، ۱۴۴۲ق.

۷۷. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، چ ۶، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۵.

۷۸. نمازی شاهرودی، علی بن محمد، مستدرکات علم رجال الحديث، چ ۱، تهران: شفق، ۱۴۱۲ق.

۷۹. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۸ق.

۸۰. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، مترجم: علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، ۱۳۸۰.

۸۱. یزدی حائری، علی بن زین العابدین، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، محقق: علی عاشور، بیروت، لبنان، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۲ق.